

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

فاطمه علیها السلام

صدیقه‌ی شهیده

به قلم

عبد العالی منصورى

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	فاطمه <small>عليها السلام</small> صدیقه‌ی شهیده
نویسنده	عبد العالی منصوری
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>عليه السلام</small>
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۳۹۶
کد کتاب	۱۰۱۷/۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن عليه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co
www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ کلینی از محمد یحیی روایت کرده است. از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم علیه السلام که فرمود: «فاطمه علیها السلام صدیقه‌ی شهیده است».

(کافی: ج ۱ ص ۴۵۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند یگانه‌ی یکتا است. بی‌نیازی که نه می‌زاید و نه زاده شده است و هیچ همتایی ندارد. سپاس و ستایش تنها از آن خداوندی است که با ولایت محمد و آل محمد علیهم‌السلام بر ما مَنّت نهاد. سپاس و ستایش تنها از آن خداوندی است که ولایت آنها را همان کار نیکی قرار داد که همراه آن، هیچ بدی زیانی نمی‌رساند، و انکار کردن‌شان را آن عمل بدی قرار داد که با آن عمل، هیچ نیکی سودی نمی‌رساند.

و برترین درود و پاک‌ترین سلام بر بهترین آفریدگان - محمد مصطفی- و علی مرتضی، فاطمه‌ی زهرا، حسن مجتبی، حسین شهید کربلا، و بر علی زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، علی رضا، محمد جواد، علی هادی، حسن عسکری، محمد بن الحسن المهدی و احمد بن محمد قائم یمانی!

خداوند! من از دشمنان و ستمکاران آل محمد به تو بیزار می‌جویم، و با آن که با آنان می‌جنگد، می‌جنگم و با آن که با آنان دشمنی می‌کند، در ستیزم، و دوست‌دار کسی هستم که آنها را دوست بدارد. از خداوند خواستارم که مرا جزو شیعیان و دوست‌داران آنها و از خدمت‌گزاران انصار ایشان قرار دهد.

فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شدیدترین توهین‌ها، ظلم‌ها و ستم‌ها را از سوی کسانی که پس از پدرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر گرده‌ی مسلمانان سوار شدند، متحمل شد. خلافت سقیفه - علاوه بر ارزش‌های اسلامی- همه‌ی ارزش‌های انسانی را در برابر اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

از بین برد، و بدون هیچ عامل بازدارنده‌ی انسانی یا دینی، شروع به ظلم و ستم بر اهل بیت او و تنها پاره‌ی وجودش که در امت باقی گذاشت، نمود. این ظلم و ستم فقط به خلافت سقیفه مُنحصر نشد، بلکه‌ی همه امت - مگر اندک تعدادی - را در بر گرفت. به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از اینکه بدن پاک پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله را دفن نمود، اینگونه آنها را مخاطب قرار می‌دهد: «و به زودی دختری از اجتماع امت تو بر غصب حشخ خبر می‌دهد».

و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در حالی که گروه‌های مردم را در مسجد پدرش صلی الله علیه و آله خطاب قرار می‌دهد، می‌فرماید: «ای جماعت جوانمردان و ای بازوان دین و شریعت و ای شمایی که اسلام را پاس می‌داشتید، این ضعف و سُستی در حق من از چه رو است؟ آیا در این ظلمی که به من روا رفته است خوابیده‌اید یا چرتتان گرفته؟ مگر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود: احترام به فرزند احترام به پدر است؟».

ولی این امت شأن و جایگاه دختر رسول خدا و سرور زنان جهانیان را حفظ نکرد، تا آنجا که آن بزرگوار این دنیا را با حسرت و دردی که قلم از توصیفش ناتوان و زبان از بیانش عاجز است، ترک نمود:

بر من مصیبت‌هایی فرود آمد که اگر

بر روزها فرود می‌آمد، شب می‌شد^(۱)

ولی همان‌طور که حضرت علیها السلام فرمود: «خداوند بهترین حاکم است و محمد بهترین رهبر، و قیامت بهترین وعده‌گاه و در این ساعت است که افراد باطل زیان می‌بینند». زهرا علیها السلام از این دنیا جدا شد در حالی که قلبش دردمند از تنها گذاردن امتی بود که منتسب به پدرش صلی الله علیه و آله بودند و همچنین از روی گردانی‌شان از اهل بیت عصمتی که

۱- صبت علی مصائب لو أنها صبت علی الأيام صرن لیالیا

خداوند سبحان آنها را برگزیده و آنها را درب‌هایی برای خودش سبحان قرار داده بود. این ظلم و ستمی که بر حضرت (علیه السلام) روا شد را در تاریخ نگاشته شده می‌بینیم؛ علی‌رغم تمامی تلاش‌های بسیار و تکرار شونده‌ای که برای حذف و تحریف آنچه بر ایشان (علیه السلام) اتفاق افتاد صورت پذیرفت. جر این نیست که خداوند سبحان پرده از حقیقت بر گرفت و از واقعیت ستمی که بر خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پاره‌ی پاک وجودش روا شد، پرده برداشت. علاوه بر شیعه، منابع اهل سنت آکنده از مطالبی در بیان مظلومیت زهرا (علیه السلام) است و این مطلبی است که خواننده‌ی بزرگوار در این کتاب می‌بیند؛ این مطالب تنها بخشی از این ظلم و ستم را بیان می‌کند، چرا که انسان نمی‌تواند همه‌ی جوانب ستمی را که بر ایشان واقع شده است گرد آورد و در این اندک مجال درباره‌ی تمامی‌شان سخن براند.

آن هنگام که مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فاطمه (علیه السلام) را در خاک دفن می‌کرد این مظلومیت و ستم‌دیدگی بزرگ را بیان می‌فرماید؛ آنجا که با قلبی گرفته و دلی دردمند و شکسته، در حالی که از دردهایش به برادرش شکایت می‌کند؛ همان برادری که او را پرورش داد و همان دوستی که چون سایه‌ای بر سرش و حائلی از برایش بود. ایشان (علیه السلام) می‌فرماید: «سلام از من بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو از سوی دخترت، ملاقات کننده‌ات و کسی که در بقعه‌ی تو در زمین آرمیده است، همان کسی که خداوند او را در زود پیوستن به تو برگزید. هان ای رسول خدا! شکیبایی‌ام از فراق دُخت برگزیده‌ات به کاستی نهاد و خویشتن‌داری‌ام در سوگ سالار بانوان عالمیان از دست رفت. اما با توجه به تأثر عمیق من در سوگ شما اینک جای شکیبایی و خویشتن‌داری برایم هست؛ چرا که من با دست خویش تو را در آرامگاهت فرود آوردم در حالی که جان شما از میان سینه و گلوی من بیرون رفت.

آری این از سنت‌های کتاب خداوندی است که از پذیرش آن گریزی نیست. ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. به راستی که امانت بازگردانیده و گروهان دریافت شد و زهرا چه شتابان ربوده شد. ای رسول خدا! اکنون دیگر چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می‌کند. اما غم من همیشگی است و شیم را به بیداری سپری می‌کنم. آنان از دلم جدا نمی‌شوند، یا اینکه خداوند برای من آن خانه‌ای که تو در آن مقیم هستی را برگزیند. زخم (دلم) عمیق است و اندوه از قلبم بیرون نمی‌رود. چقدر زود بین من و فاطمه فاصله افتاد. به خدا شکایت می‌کنم و به زودی دخت تو از اجتماع امت تو بر غصب حقش خبر می‌دهد. از او بپرس و وضعیت را از او جویا شو. چه بسیار درد و رنجی که در سینه داشت و راهی برای بازگفتن و پراکندنش نداشت و حال آنکه به زودی می‌گوید و خداوند حکم می‌کند که او بهترین حکم‌کنندگان است.

سلام کسی که خداحافظی می‌کند در حالی که نه ناراحت است و نه ملول. اگر باز می‌گردم از ملالت و دلتنگی نیست و اگر بمانم از روی سوء ظن به آنچه خداوند به شکیبایان وعده داده، نیست. آه، آه! اما شکیبایی، مبارک‌تر و زیباتر است. اگر بیم چیره شدن دشمنان تجاوزکار نبود، ماندن و درنگ را بر خود لازم می‌داشتم و همچون زن جوان از دست داده بر این مصیبت بزرگ صدای خود را به گریه بلند می‌کردم. در پیشگاه خداوند دُخت تو پنهانی به خاک سپرده می‌شود، حقش غصب می‌گردد و از ارثش محروم می‌شود در حالی که مدت زیادی از عهد تو نگذشته و یاد تو فراموش نشده است. اینک ای رسول خدا، تنها به خداوند شکایت می‌برم و ای رسول خدا! بهترین تسلی در پیروی از سیره و روش تو است. سلام و صلوات بر تو و سلام و

رضوان بر او (فاطمه) باد»^(۱).

جملاتی که به شکلی روشن و عمیق، عمق غم و اندوه را بیان می‌کند:

به راستی که امانت باز گردانیده و گروگان دریافت شد و زهرا چه شتابان ربوده شد. ای رسول خدا! اکنون دیگر چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می‌کند....

اما غم من همیشگی است و شبم را به بیداری سپری می‌کنم. آنان از دلم جدا نمی‌شوند، یا اینکه خداوند برای من آن خانه‌ای که تو در آن مقیم هستی را برگزیند. زخم (دلم) عمیق است و اندوه از قلبم بیرون نمی‌رود....

و به زودی دخت تو از اجتماع امت تو بر غصب حقش خبر می‌دهد. از او بپرس و وضعیت را از او جويا شو. چه بسیار درد و رنجی که در سینه داشت و راهی برای بازگفتن و پراکندنش نداشت....

آه! اما شکیبایی، مبارک‌تر و زیباتر است. اگر بیم چیره شدن دشمنان تجاوزکار نبود، ماندن و درنگ را بر خود لازم می‌داشتم و همچون زن جوان از دست داده بر این مصیبت بزرگ صدای خود را به گریه بلند می‌کردم....

در پیشگاه خداوند دُخت تو پنهانی به خاک سپرده می‌شود، حقش غصب می‌گردد و از ارثش محروم می‌شود....

*** **

از چه رو مخفیانه دفن شد پاره‌ی تن مصطفی و قبرش مخفی است

او دختر که بود؟ یا همسر که بود؟ وای بر آن که ظلم و آزارش را سنت کرد^(۲)

۱- کافی: ج ۱ ص ۴۵۹.

۲- و لأی الأُمور تدفن سرّاً.... بضعه المصطفی و یعی ثراها

از خداوند مسألت دارم آنچه در این مبحث نگاشته شده است برای خوانندگان گرامی سودمند باشد؛ همان طور که امیدوارم آنها نیز نسبت به حبیبی محمد صلی الله علیه و آله انصاف داشته باشند و یاری او را برگزینند، نه یاری کسی که بر او ستم روا داشته است. و خداوند توفیق رسان است.

چرا کتاب مظلومیت فاطمه علیها السلام؟

خود را در برابر لطف و بخشش خداوند سبحان سرگردان می بینم. سکوتی مرا فرا گرفته که زبانم را گنگ می کند و آن را از بیان ناتوان می نماید و هر گاه به خودم می نگرم آن را آکنده از عصیان و گناہانی می بینم که صورتم را در برابر خداوند سبحان و حجت های کریمش، سیاه نموده است؛ ولی به خداوند بخشاینده ی بزرگوار امید دارم. به همو که بی هیچ استحقاقی از سوی من، نعمت ها را بر من آغاز نمود. نمی گویم او سبحان، بخشاینده ی بسیار در برابر اندک است؛ که حتی این اندک را که مُسْتَحَقِّ این توفیق الهی باشم، نمی یابم.

پس نعمت های او سبحان بر همه ی بندگان پیاپی سرازیر می شود. او که می فرماید:

﴿وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^(۱) (و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، شمار کردن نتوانید).

خداوند سبحان بر این بنده ی فقیر نیازمند سیه روی خود، منت نهاد بر اینکه نامش را نگاشت و او را از انصار ولی بزرگ خداوند و جانشینش در زمینش امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام و فرزند او و جگر گوشه اش و وصی و فرستاده ی بزرگوارش قرار داد؛ همان محل گرد آمدن علی و فاطمه و بنده ی حکیم، سید احمد الحسن علیه السلام که خداوند ما را از او محروم نکند. ایشان بود که مرا به نگارش این مبحث و کتابی

بنت من أم من حلیله من ویل لمن سن ظلمها و أذاها

درباره‌ی ستم‌های روا شده بر مادرش، سرور زنان جهانیان، فاطمه‌ی زهرا، بتولِ حورا - که جان من به فدایش - ارشاد فرمود.

ایشان (علیه السلام) همان‌طور که در کتاب «در محضر بنده‌ی صالح» آمده، فرموده است:

«همچنین کتاب و بحثی مهم درباره شکستن پهلوی حضرت زهرا (علیها السلام):

- تحقیق و بررسی روایات و استدلال به صحت آنها.
- کاوش در میان روایات سنی و روایات شیعه.
- روایات هجوم به منزل حضرت.
- روایاتی که نشان دهنده‌ی تهدید صادر شده از سوی ستمگران است.
- تجزیه و تحلیل روایات.

به عنوان مثال می‌توانید از روایت خشم حضرت فاطمه (علیها السلام) بر ابوبکر و عمر استفاده کنید، و اینکه این دو نفر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درخواست نمودند که بر فاطمه (علیها السلام) وارد شوند تا از او بخواهند بابت کارهایی که انجام داده‌اند، از آنها درگذرد و آنها را ببخشد. این دو بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدند و از او طلب بخشش کردند ولی آن حضرت از آنها راضی نشد.^(۱) اگر قضیه‌ی هجوم به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) و شکستن پهلوی در کار نبود، این دو بابت چه چیزی طلب بخشش کردند!!!

- همچنین دلیل مخفی ماندن محل قبر حضرت فاطمه (علیها السلام) چیست؟؟؟
 زیرا وی بر آنها خشمگین بود!
 - اصرار شدید حضرت به اینکه آنها بر سر جنازه‌اش حاضر نشوند، به چه دلیل بود؟؟؟

۱- به بحار الانوار: جلد ۲۸ صفحه ۳۰۳ و منابع فراوان دیگر مراجعه نمایید و به خصوص خشم حضرت فاطمه بر آن دو نفر و تلاشی که از سوی آن دو صورت گرفت. می‌توانید به این منابع مراجعه کنید: صحیح بخاری: جلد ۴ صفحه ۴۱؛ الامامة و السياسة: جلد ۱ صفحه ۱۴ و سایر موارد.

- همچنین بیان فضایل حضرت از کتب اهل سنت؛ و اگر حتی فقط همین یک روایت «سیده‌نساء العالمین» (سرور زنان جهانیان) بود، باز هم کفایت می‌کرد؛ حتی وهابی‌ها نیز بر این روایت صحّه می‌گذارند.^(۱)

گفته می‌شود: ارزش مرد به اندازه‌ی همت او است. کسی که چیزی را می‌خواهد یا به آن می‌رسد یا به گوشه‌ای از آن. اگر به تمامی آنچه ایشان علیهم السلام راهنمایی کرده است، توفیق پیدا نکنم، از خداوند سبحان خواستارم که مرا از گوشه‌ای از آن محروم نکند؛ چرا که او اهل بخشندگی و اهل سخاوت است.

پس آغاز به نگارش این صفحات در موضوع ستم‌های روا شده بر صدیقه‌ی طاهره علیها السلام نمودم و از آنجا که سخن کسی جز آل محمد علیهم السلام بر آنها پیشی نمی‌گیرد - چرا که آنها سروران و منابع حکمت هستند - نام این کتاب «فاطمه، صدیقه‌ی شهیده» نهاده شد؛ همان‌گونه که امام کاظم علیه السلام فرموده است: «فاطمه علیها السلام صدیقه‌ی شهیده است...»^(۲)

پس این کتابی که پیش روی برادران عزیز قرار دارد، به نگارش درآمد و همت و تلاشم در این کتاب بر این بود که فقط بر موضوع ستم روا شدن سند بیاروم. پس متعزّض تفصیل فضایل و مناقب سرور زنان جهانیان علیهم السلام نشدم؛ بلکه به شکلی مجمل و خلاصه به این موضوع پرداختم در حالی که از مولای سبحان خواستارم که مرا به پرداختن به این مبحث در مجالی دیگر، توفیق عطا فرماید.

این تحقیق را در پنج باب قرار دادم و در هر باب، چند فصل و در برخی فصول، چندین موضوع.

در این تحقیق نتوانستم به تمام جوانب این مظلومیت بیردازم؛ از یک سو به دلیل ترس از طولانی شدن مطلب برای خواننده‌ی گرامی و از سوی دیگر به خاطر اندک بودن زمان. امیدوارم خوانندگان گرامی پوزش مرا در قصور و کوتاهی از بیان تمامی

۱- در محضر بنده‌ی صالح: ص ۹۷.

۲- کافی: ج ۱ ص ۴۵۸.

جوانب مظلومیت سیده‌ی شهیده فاطمه علیها السلام بپذیرند.

و در پایان عرض می‌کنم:

تقدیم به تو، ای که مرا از پرستش بت‌ها رها و به پرستش خداوند هدایت کردی....
تقدیم به تو،

ای که حق محمد و آل محمد، امامان و مهدیین را به من شناساندی....

تقدیم به تو، ای مجمع علی و فاطمه، و ای سرّ پنهان به ودیعه نهاده شده در او،
و ای راز پوشیده در طول اعصار و زمان‌ها....

تقدیم به آقا و مولایم، یمانی، احمدالحسن علیهما السلام....

ای راز بتول! این تلاش ناچیز را به شما تقدیم می‌کنم، که در بیان ستم‌های روا
شده بر مادرت، سرور زنان گرد آورده‌ام؛ با این امید که در حضور کرامند شما مقبول
افتد....

از خداوند متعال اخلاص برای ولایت شما، و دفاع از تو و پدرانت و فرزندان علیهم السلام و
مادر شهیده‌ات فاطمه علیها السلام را خواستارم.

آغاز ربیع الثانی سال ۱۴۳۲ هجری^(۱)

خدمت‌گزار شما و خدمت‌گزار انصار شما

عبد العالی منصوری

باب اول

که فصل‌هایی دارد:

- فصل اول: اهل بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند؟
- فصل دوم: اهل بیت در قرآن
- فصل سوم: اهل بیت در سنت شریف
- فصل چهارم: ظلم و ستم بر اهل بیت علیهم‌السلام
- فصل پنجم: وقتی خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید.

فصل اول:

اهل بیت در آیهی تطهیر چه کسانی

هستند؟

(اهل) در قرآن:

لفظ (اهل) به چندین معنا آمده است:

اول: همسر. آیاتی در قرآن کریم آمده که منظور از عبارت (اهل) در آنها، همسر است. از جمله:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى﴾^(۱) (آنگاه که آتشی دید و به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من از دور آتشی دیدم، شاید برایتان پاره‌ای از آن بیاورم یا بر آن آتش هدایتی بیابم).

و همچنین می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَأَتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾^(۲) (آنگاه که موسی به خانواده‌اش گفت: من از دور آتشی دیدم، زودا که از آن برایتان خبری بیاورم یا پاره آتشی، شاید گرم شوید).

و همچنین حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾^(۳) (چون موسی آن مدت را به سر آورد و همسرش را با خود برد، از

۱- طه: ۱۰.

۲- نمل: ۷.

۳- قصص: ۲۹.

سوی طور آتشی دید. به خانواده‌ی خود گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم؛ شاید از آن برایتان خبری بگیرم یا پاره آتشی بیاورم؛ باشد که خود را گرم کنید).

در اینجا منظور از (اهل موسی عليه السلام) همسرش است که او از مدین آمده و به همراهش قصد مصر نموده بود و غیر از او هیچ کس دیگری همراهش نبود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ الْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۱) (هر دو به سوی در دویدند، و زن جامه‌ی او را از پشت درید، و سرور آن زن را نزدیک در دیدند. زن گفت: جزای کسی که به همسر تو قصد بدی داشته باشد چیست؟ جز اینکه به زندان افتد یا به عذابی دردآور گرفتار آید؟).

منظور از (اهل) در این آیه (همسر) است؛ یعنی همسر عزیز مصر.

دوم: خانواده: لفظ (اهل) به معنای (خانواده) آمده است؛ یعنی زوجین، فرزندان و کسانی که با (مرد) ارتباط دارند. همان‌طور که سخن خداوند متعال به این مطلب اشاره دارد: ﴿وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾^(۲) (چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از آنها غمگین شد و از آنها به تنگ آمد. گفتند: مترس و غمگین مباش! که ما به طور قطع نجات دهنده‌ی تو و خاندانت هستیم؛ مگر همسرت که از بازماندگان است) و ﴿وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْتُلِكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^(۳) (کسان خود را به نماز فرمان ده و خود در آن کار شکيبا باش. ما از تو جویای هیچ روزی نیستیم. ما به تو روزی می‌دهیم؛ و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است) و ﴿وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾^(۴) (و یآوری از خاندان من برای من

۱- یوسف: ۲۵.

۲- عنکبوت: ۳۳.

۳- طه: ۱۳۲.

۴- طه: ۲۹.

قرار ده).

آیهی اول به نجات و رهایی پیامبر خدا لوط (علیه السلام) از عقوبتی که قومش به آن دچار شدند اشاره می‌کند. کسانی که از عذاب رهایی یافتند لوط و دخترانش بودند و حتی همسرش از عذاب رهایی نیافت؛ زیرا با فرمان همسر پیامبرش مخالفت ورزید و در کنار کسانی که با او مخالفت می‌کردند قرار گرفت.

قرآن از دختران لوط و همسرش با عبارت (اهل) تعبیر می‌کند و از (اهل لوط) کسانی را که دچار عذاب شدند استثناء می‌نماید؛ یعنی همسرش. بنابراین لفظ (اهل) بر دو دختری که همراه پدرشان لوط (علیه السلام) رهایی یافتند و همچنین بر همسر او که از عذاب رهایی نیافت، اطلاق می‌گردد.

همان‌طور که در آیهی دوم فرمانی به مؤمنان برای اهتمام نشان دادن به نماز و فرمانی به (اهل) برای به انجام رسانیدن این فریضه‌ی الهی وجود دارد.

(برادر) به این اعتبار که جزو نزدیکان است از (اهل) شمرده می‌شود؛ همان‌طور که در سخن موسی درباره‌ی برادرش هارون (علیه السلام) اینگونه می‌باشد.

پس در آیهی اول و دوم لفظ (اهل) به معنای عرفی شناخته شده‌اش - یعنی نسل و فرزندان - آمده است - آن‌طور که در آیه اول آمده - و همان‌طور که در آیهی دوم آمده - توأمأً به معنای همسران و فرزندان می‌باشد.

و به معنای (برادر) آنگونه که در آیهی سوم آمده است.

سوم: خانواده‌ی مرد که در سبک و روش فکری با او موافق هستند؛ همان‌طور که در این سخن حق تعالی چنین است: ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾^(۱) (نوح پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من! پسر من از خاندان من بود و به راستی که وعده‌ی تو حق است؛ و تو بهترین حکم‌کنندگان هستی). پس اهل نوح (علیه السلام) از کسانی نبودند که با او در خانه‌اش زندگی می‌کردند؛ بلکه کسانی هستند که در سرآغاز او به او پیوستند و به رسالت آسمانی‌اش

ایمان داشتند. از همین رو خداوند متعال او را از اینکه فرزندش را از اهل خود بداند بازداشت. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^(۱) (ای نوح! او از خاندان تو نیست، او کرداری است ناشایست. پس آنچه را که به آن علمی نداری از من نخواه. من تو را پند می‌دهم که مبادا از مردم نادان باشی!).

چهارم: بی هیچ قیدی به معنی نزدیکان و طایفه: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^(۲) (اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوی) آگاه شدید، داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینید. اگر آن دو را قصد اصلاح باشد خدا میانشان موافقت پدید می‌آورد، که خداوند دانای آگاه است) و ﴿قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^(۳) (یوسف گفت: او تن من را می‌خواست و مرا به خود خواند و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پیش دریده است، زن راست می‌گوید و او دروغ گو است).

به روشنی دیده می‌شود که منظور از (اهل) در این دو آیه، نزدیکان زوجین است.

پنجم: فقط فرزندان مرد. حق تعالی در داستان پیامبرش ایوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذَكَرُوا لِلْعَابِدِينَ﴾^(۴) (دعایش را اجابت کردیم و آزار را از او دور کردیم و خاندانش را و همانند آنها را با آنها به او ارزانی داشتیم؛ تا رحمتی از جانب ما و پندی برای خردمندان باشد) و ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذَكَرُوا لِلْأُولَى الْأَلْبَابِ﴾^(۵) (و به او

۱- هود: ۴۶.

۲- نسا: ۳۵.

۳- یوسف: ۲۶.

۴- انبیا: ۸۴.

۵- ص: ۴۳.

کسانش و نظایرشان همراه با آنها را به او بخشیدیم؛ تا رحمتی از سوی ما و پندی برای خردمندان باشد).

پس آن (اهل) (کسان و خاندان) که خداوند پس از برطرف کردن زیان به پیامبرش ایوب بخشید فرزندانش بودند.

ششم: اصحاب و یاران چیزی: ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾^(۱) (و نیرنگ بد جز دامن صاحبش را نگیرد)؛ یعنی دامن نیرنگ بازانش را. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^(۲) (خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان‌شان بازگردانید)؛ یعنی کسانی که اهلیت‌شان را دارند.

حق تعالی در داستان موسی علیه السلام با بنده‌ی صالح علیه السلام و سوراخ کردن کشتی توسط بنده‌ی صالح می‌فرماید: موسی علیه السلام عرض کرد: ﴿قَالَ أَخَرَقْتُهَا لِنُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾^(۳) (گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرقه سازی؟! به راستی که به کاری زشت مبادرت ورزیدی!)؛ یعنی اصحاب کشتی.

به این ترتیب روشن می‌شود که عبارت (اهل) در قرآن بر چندین معنی اطلاق می‌شود و بیش از یک معنی بر آن مترتب می‌گردد که این مطلب از طریق تفسیر آیات و سبک و سیاق قرآنی مشخص می‌شود.

بنابراین چنین دانسته می‌شود که کلمه‌ی اهل عبارتی مطلق و کلی است و برای تخصیص و منطبق و مقید شدن، گریزی از قرینه‌ای که کاربرد آن را مشخص کند نیست. همانند قرینه‌ای که سخن‌گو به منظور سخنش اشاره کند یا منظور از عبارت (اهل) را برای شنونده در سخنش بیان کند.

به همین دلیل می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلمه‌ی اهل بیت را مقید کرده است؛ چرا که ایشان علیهم السلام بر چند معنا بودن این کلمه و اینکه بر بیش از یک مصداق منطبق

۱- فاطر: ۴۳.

۲- نسا: ۵۸.

۳- کهف: ۷۱.

می‌گردد آگاهی دارد؛ که این موضوع در مطالب آتی روشن خواهد شد. به دلیل اینکه این عبارت بر بیش از یک مورد اطلاق می‌گردد، سخنان مختلفی در مشخص کردن منظور از اهل بیت علیهم السلام در آیه‌ی تطهیر پدیدار گشته است:

سخن اول: منظور از اهل بیت علیهم السلام در آیه‌ی تطهیر همه‌ی بنی هاشم و عشیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. این نظر ثعلبی است. حنفی‌ها از اهل سنت نیز همین نظر را دارند.

سخن دوم: اینان، مؤمنان از بنی هاشم و عبدالمطلب هستند و نه کسان دیگر. این نظر شافعی‌ها است.

سخن سوم: فقط زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود. این سخن عکرمه غلام ابن عباس، مقاتل، عروه و کسانی است که به آیین آنها اقتدا نموده‌اند.

سخن چهارم: اهل بیت، رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند؛ به علاوه‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله. این سخن آلوسی در روح المعانی و ابن حجر عسقلانی است.

سخن پنجم: منظور از اهل بیت، عباس بن عبدالمطلب و فرزندانش هستند؛ و حدیثی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند که همانند حدیث کسا است.

ابو اسید ساعدی می‌گوید: رسول خدا به عباس بن عبدالمطلب فرمود: (ای ابا الفضل! تو و فرزندان فردا از خانه‌ات بیرون نروید تا من بیایم که با شما کاری دارم). می‌گوید: آنان منتظر ماندند تا اینکه بعد از ظهر آمد. بر آنها وارد شد و فرمود: (سلام بر شما). عرض کردند: سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند. فرمود: (چگونه صبح کردید؟) عرض کردند: به خوبی. خداوند متعال را سپاس می‌گوییم؛ و شما ای رسول خدا! چگونه با پدر و مادرمان صبح کردید؟ فرمود: (به خوبی صبح نمودم. خداوند متعال را ستایش می‌گویم). سپس فرمود: (پیش آیید، نزدیک شوید و آرام آرام نزدیک یکدیگر بیایید) تا اینکه به دستش به آنها رسید و با لباسش آنان را پوشانید. سپس فرمود: (پروردگارا! این عمویم و برادر پدرم است و اینان اهل بیت من هستند. آنان را

همان گونه که با این لباسم پوشانیدم، از آتش بیوشان). می گوید: و چهارچوب در و دیوارهای خانه ایمن شدند و گفتند: آمین، آمین، آمین.^(۱)

سخن ششم: اهل بیت (علیهم السلام)، رسول خدا، علی، فاطمه و حسنین (علیهم السلام) هستند.

(اهل) در لغت:

عبارت (اهل) در کتابهای لغت به معانی متعددی آمده است:

زیبیدی در تاج العروس می گوید: اهل مرد: عشیره و نزدیکانش هستند؛ و گواه بر آن این سخن حق تعالی است: ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾^(۲) (داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینید).

راغب می گوید: اهل مرد: کسانی هستند که نسب یا دین، او و آنان را گرد آورده است؛ یا چیز دیگری که همین حکم را دارد؛ از جمله صنعت، خانه و شهر. اهل مرد: در اصل، کسانی هستند که او و آنان را یک خانه در خود جمع کرده است. سپس مجازاً گفته شد: اهل بیت او؛ منظور، او و کسانی هستند که نسب یا آنچه گفته شد آنان را جمع می کند؛ و به طور خاص منظور، خانواده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.^(۳)

صاحب صحاح می گوید: آل و خاندان مرد، اهل و عیالش هستند. همچنین آل او؛ پیروانش هستند.^(۴)

منظور از کلمه‌ی (بیت) (خانه):

در قرآن کریم و در چندین جا در مورد کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و منظور

۱- ذخایر عقیبی: ص ۱۹۵.

۲- تاج العروس: ج ۱۴ ص ۳۵؛ و آیه: نسا: ۳۵.

۳- مفردات غریب قرآن: ص ۲۹.

۴- مختار الصحاح: ص ۲۵.

از آن، دو مورد است:

اول: خانه‌ی نسبی؛ یعنی گروهی از مردم که ارتباطی نزدیک آنان را جمع کرده است که یا بخشی از فامیل هستند یا از قبیله (عشیره). حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^(۱) (و در آن شهر جز یک خانه از فرمان‌برداران نیافتیم)؛ منظور از خانه در این آیه، پیامبر خدا لوط و دخترانش هستند.

به معنای بخشی از قبیله نیز آمده است. از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا فرمود: (خداوند عزوجل آفریدگان را دو قسمت نمود و مرا در بهترین قسمت آن قرار داد و این همان سخن خداوند عزوجل در بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال است. من جزو اصحاب یمین هستم و من بهترین اصحاب یمین هستم. سپس این دو قسمت را سه بخش قرار داد و مرا در بهترین سه بخش آن قرار داد و این همان سخن خداوند عزوجل است: ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾^(۲) (گروهی اصحاب یمین (اهل سعادت)؛ اصحاب یمین کدامند؟ * و گروهی اصحاب شمال (اهل شقاوت)؛ اهل شقاوت کدامند؟ * و سبقت‌گیرندگان، مقدم‌اند) و من از سبقت‌گیرندگان هستم و بهترین سبقت‌گیرندگان هستم. سپس این بخش را قبیله‌هایی قرار داد و مرا در بهترین قبیله قرار داد؛ و این سخن خداوند عزوجل است: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^(۳) (و شما را جماعت‌ها و قبیله‌هایی قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است). پس من پرهیزگارترین فرزندان آدم و با کرامت‌ترین نزد خداوند (جل ثناؤه) هستم و در این هیچ فخری نیست. سپس قبیله‌ها را خانه‌هایی قرار داد و مرا در بهترین خانه قرار داد و این سخن خداوند عزوجل است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

۱- ذاریات: ۳۶.

۲- واقعه: ۸ تا ۱۰.

۳- حجرات: ۱۳.

يُطَهِّرْكُمْ تَطَهِّيراً ﴿١﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند) ﴿٢﴾.

دوم: خانه‌ی مادی که برای سکونت یا خانه‌های پرستش مهیا شده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾ ﴿٣﴾ (و آن زن که او (یوسف) در خانه‌اش بود در پی کام‌جویی از او بود) ، ﴿فِي بَيْوتِ اٰذِنَ اللّٰهُ اَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ﴾ ﴿٤﴾ (در خانه‌هایی که خدا رخصت داد که منزلتشان رفعت یابد و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند) ، ﴿مَثَلُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوْتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَّ اِنْ اَوْهَنَّ الْاَبْيُوْتِ لَبِيَّتِ الْعَنْكَبُوْتِ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ﴾ ﴿٥﴾ (مثل آنان که سوی خدا را دوستان می‌گیرند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند هر آینه، سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است).

اهل بیت در آیه‌ی تطهیر:

عبارت (اهل البیت) در قرآن کریم دو مرتبه آمده است:

اول: در این سخن حق تعالی: ﴿قَالُوا اَتَعْجَبِيْنَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهٗ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ﴾ ﴿٦﴾ (گفتند: آیا از کار خدا در سگفتی؟ رحمت و برکات خدا بر شما ای اهل این خانه! او ستودنی و باشکوه است).

منظور از اهل بیت در این آیه، اهل بیت پیامبر خدا حضرت ابراهیم (علیه السلام) است.

۱- احزاب: ۳۳.

۲- امالی شیخ صدوق: ص ۷۲۹.

۳- یوسف: ۲۳.

۴- نور: ۳۶.

۵- عنکبوت: ۴۱.

۶- هود: ۷۳.

ابراهیم علیه السلام و همسرش ساره علیها السلام هر دو از یک خانه هستند؛ چرا که ساره دختر عموی ابراهیم علیه السلام است.

دوم: در این سخن حق تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۱) (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

و منظور از آن، اهل بیت پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. مسلمانان لفظ (اهل بیت) و (آل بیت) را فقط بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله حمل می‌کردند تا آنجا که این لفظ فقط بر آنان دلالت می‌کرد و از این لفظ منظور دیگری فهمیده نمی‌شد؛ مگر با وجود قرینه‌ای.

شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه‌ی سی و سوم سوره‌ی احزاب می‌گوید: (همه‌ی امت اتفاق نظر دارند که منظور از اهل بیت در این آیه، اهل بیت پیامبر ما صلی الله علیه و آله است...) (۲).

مهم‌ترین نظراتی را که در این خصوص بیان شده است بیان می‌داریم:

نظر اول: منظور از اهل بیت فقط زنان پیامبر هستند.

سیوطی در (در المنثور) روایت کرده است که عکرمه درباره‌ی آیه‌ی سی و سوم سوره‌ی احزاب^(۳) می‌گفت: (هر کس بخواهد در این خصوص -اینکه این آیه درباره‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است- مباحثه کند، با او مباحثه می‌کنم)^{(۴) (۵)}.

۱- احزاب: ۳۳.

۲- مجمع البیان: ج ۸ ص ۱۵۶.

۳- منظور این سخن حق تعالی است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

۴- در المنثور: ج ۵ ص ۱۹۸ و چند روایت را ذکر کرده است که بر این معنا دلالت دارد که از آوردن آنها صرف نظر کردیم. هر کس مایل است می‌تواند مراجعه کند.

۵- عکرمه بر این سخن اصرار می‌ورزید تا آنجا که درخواست مباحثه با کسی می‌کرد که با او در این

و به این ترتیب این آیه مختص زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد!

نظر دوم: منظور از اهل بیت، محمد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است.

دقتی در نظر اول:

می توان نظر اول را با مواردی مورد بحث و بررسی قرار داد:

مورد اول: تصریح قرآن و سنت بر خارج بودن زنان پیامبر از مفاد این آیه.

خصوص مخالفت می ورزید. عکرمة انگیزه‌هایی درونی داشت که او را به اصرار بر این موضوع سوق می داد. ظاهراً این مسئله از عقیده‌ای که او را پرورش داده بود نشأت می گرفت. او مذهب خوارج را پذیرفته بود. این افراد موضع شناخته شده‌ای در تاریخ در برابر امام علی علیه السلام دارند. او اگر ملزم شود که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام - که علی علیه السلام نیز از جمله‌ی آنها است - نازل شده است، این اعترافی خواهد بود از سوی او بر اینکه علی علیه السلام عصمت دارد و در نظر او، فرو ریختن ستون عقیده‌ای بود که به آنان اجازه‌ی خروج و جنگ علیه ایشان و حتی کشتن ایشان علیهم السلام را داده بود. آنچه آشکار است این است که نظر رایج در زمان او مخالف نظر عکرمة بوده است؛ همان‌طور که روایات دیگری به آن اشاره دارد که نویسنده‌ی در المنثور آن را از عکرمة هنگام پاسخ به کسی دیگر نقل کرده است. می‌گوید: به آن صورتی که آنها اعتقاد دارند نیست، بلکه فقط در خصوص زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است. (در المنثور: ج ۵ ص ۱۸۹).

این نظر به ابن عباس نسبت داده شده است؛ ولی کسی که آن را به ابن عباس نسبت داده، همان عکرمة است. تنها منبع، عکرمة است. این از جمله مواردی است که عکرمة بر ابن عباس دروغ بسته و دروغش ضرب المثل شده است. ابن مسیب به غلامش به نام برد گفت: (همان‌طور که عکرمة بر ابن عباس دروغ بست بر من دروغ نیند). از ابن عمر نیز روایت شده که این مطلب را به غلامش نافع بیان کرده است. (مقدمه‌ی فتح الباری: ص ۴۲۵؛ عمدة القاری: ج ۱ ص ۸).

علی بن عبد الله بن عباس تلاش کرد که مانع او بر انجام این عمل شود و او را از این کار بازدارد؛ تا آنجا که او را بر درب مستراح بست تا از دروغ بستن بر پدرش دست بردارد. عبد الله بن ابی حرث می‌گوید: خدمت ابن عبد الله بن عباس وارد شدم در حالی که عکرمة بر درب مستراح بسته شده بود. گفتم: آیا با غلامتان چنین می‌کنید؟ گفت: او بر پدرم دروغ می‌بندد. (معارف: ص ۴۵۶؛ وفیات الاعیان: ج ۳ ص ۲۶۶؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین: ص ۱۶۸). سخن عکرمة ارزشی ندارد. اگر کسی به شرح حال او مراجعه کند، متوجه این موضوع خواهد شد.

برخی از آیات قرآنی و احادیث شریف بر عصمت نداشتن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و به وقوع پیوستن خطای آشکار از برخی از آنها تصریح دارند؛ که این با زدودن آلودگی و شکل گرفتن تطهیری که از این آیه استنباط می‌شود، هیچ تناسبی ندارد. برخی از مطالب از قرآن کریم و سنت شریف مبنی بر اینکه این موضوع در خصوص برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد تقدیمتان می‌گردد:

از قرآن کریم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَايَ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ * إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿۱﴾

(آنگاه که پیامبر با یکی از زنان خود سخنی پنهانی در میان نهاد، چون آن زن آن راز (با دیگری) باز گفت، خدا پیامبر را از آن آگاه ساخت و او پاره‌ای از آن راز را آشکار کرد و از افشای پاره‌ای دیگر سر باز زد. آن زن گفت: چه کسی تو را از این آگاه ساخت؟ گفت: آن دانای آگاه به من خبر داد * اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید بهتر است، زیرا دل‌هایتان (از حق) بازگشته است و اگر علیه او با یکدیگر هم‌دست شوید، خدا یاور او است و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته؛ و علاوه بر این، فرشتگان نیز پشتیبان او خواهند بود).

هر دو گروه (شیعه و سنی) روایت کرده‌اند که این آیات درباره‌ی عایشه و حفصه نازل شده است. برخی از آنچه در این خصوص روایات شده است تقدیمتان می‌گردد:

طبری در تفسیر خود روایات بسیاری را روایت کرده است (۲). همچنین بخاری در صحیح خود بیان کرده است که آن دو زن پشتیبان یکدیگر، عایشه و حفصه بودند و اینکه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله کاری انجام دادند که باعث کناره‌گیری بیست و نه روزی او از آنان شد تا اینکه آیه‌ی تخییر نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تَرِدْنَ

۱- تحریم: ۳ و ۴.

۲- جامع البیان: ج ۲۸ ص ۲۰۴.

الْحَيَاءَ الدُّنْيَا وَ زَيْنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعَنَّ وَ أُسْرَحُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱﴾ (ای پیامبر، به زنانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن هستی بیایید تا شما را بهره‌مند سازم و به وجهی نیکو رهایتان کنم * و اگر خواهان خدا و فرستاده‌اش و سرای آخرت هستید، به راستی که خدا برای نیکوکاران تان پاداشی بزرگ فراهم کرده است).

در صحیح بخاری و منابع دیگر از ابن عباس وارد شده است که او می‌گوید: (یک سال ماندم و می‌خواستم از عمر بن خطاب درباره‌ی آیه‌ای سوال کنم؛ ولی به خاطر هبیتی که در او بود، نتوانستم؛ تا اینکه برای حج بیرون رفت و من با او بیرون رفتم. وقتی بازگشتم و ما در میانه‌ی راه بودیم او برای انجام کاری به سوی اراک تغییر مسیر داد. می‌گوید: توقف کردم تا او فارغ شود. سپس با او حرکت کردم و به او عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زن از همسران پیامبر که علیه پیامبر همکاری کردند چه کسانی بودند؟ او گفت: آن دو، حفصه و عایشه بودند... ﴿۲﴾.

به همین دلیل مفسران گفته‌اند که این آیه درباره‌ی حفصه و عایشه است. در تفسیر ابن عباس آمده است: (ای عایشه و ای حفصه! به خاطر آزارتان به رسول خدا و سرپیچی از او به سوی خداوند توبه کنید) ﴿۳﴾.

بیضاوی می‌گوید: ﴿إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ (اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید) خطاب‌ی است به حفصه و عایشه برای توجّه دادن، و تأکید بر نکوهش است) ﴿۴﴾. زمخشری می‌گوید: (خطاب به حفصه و عایشه برای توجّه دادن است، تا در

۱- احزاب: ۲۸ و ۲۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۶ ص ۶۹؛ صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۰؛ عمده القاری: ج ۱۹ ص ۲۴۹؛ فتح الباری: ج ۹ ص ۲۴۴؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۴۱۵؛ سفینه النجاة: ص ۱۳۹؛ تفسیر قرطبی: ج ۱۸ ص ۱۸۹؛ جامع البیان: ج ۲۸ ص ۲۰۶؛ تحفه الاحوذی: ج ۹ ص ۱۵۷.

۳- تنویر المقابس من تفسیر ابن عباس: ص ۴۷۷.

۴- تفسیر بیضاوی: ج ۵ ص ۳۵۵.

سرزنش آنها رساتر باشد)^(۱).

و هنگام بیان تفسیر سخن خداوند متعال می‌گوید: (... ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ﴾^(۲) (خدا برای کافران مثل زن نوح و زن لوط را می‌آورد) و در بطن این دو تمثیل، اشاره‌ای به دو ام‌المؤمنین که در ابتدای سوره از آن دو یادی به میان آمده و آنچه از همکاری آنها علیه رسول خدا در عملی که آن را ناخوش می‌داشت سر زد، وجود دارد. همچنین تحذیری به شدیدترین و بدترین شکل برای این دو نفر دیده می‌شود، همانند ذکری از کفری که در این تمثیل به میان آمده است.... و اشاره به حفصه سزاوارتر است؛ زیرا زن لوط علیه او افشاکاری کرد، همان‌طور که حفصه علیه رسول خدا چنین نمود)^(۳).

شیخ طبری می‌گوید: (سپس خداوند سبحان عایشه و حفصه را خطاب قرار داده، می‌فرماید: ﴿إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ (اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید) به خاطر هم‌دستی برای آزار و همکاری علیه پیامبر)^(۴).

می‌توانید به اشخاص دیگری که هنگام بحث درباره‌ی این آیه ذکرشان به میان آمد، مراجعه کنید.

اما سنت؛ طبرسی از واحدی با استناد از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که او می‌گوید: (رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حفصه نشست بود. بین آنان مشاجره‌ای پیش آمد و به او فرمود: (آیا می‌خواهی بین من و خودت مردی قرار دهم؟) عرض کرد: بله. به سوی عمر فرستاد. وقتی عمر بر آنان وارد شد، به حفصه گفت: سخن بگو. او گفت: ای رسول خدا! سخن بگو و جز حق مگو! عمر دستش را بالا برد و بر صورت حفصه زد. سپس دستش را بالا برد و بر صورت او زد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او

۱- تفسیر کشاف: ج ۴ ص ۱۲۷.

۲- تحریم: ۱۰.

۳- تفسیر کشاف: ج ۴ ص ۱۳۱.

۴- تفسیر مجمع البیان: ج ۱۰ ص ۵۹.

فرمود: (بس کن). عمر گفت: ای دشمن خدا! پیامبر جز حق نمی گوید. قسم به کسی که او را به حق مبعوث داشت اگر مجلس ایشان نبود، دست بر نمی داشتم تا تو بمیری! پیامبر برخاست و به اتاقی رفت و یک ماه در آن ماند و اصلاً به زن هایش نزدیک نمی شد. در آن اتاق غذا می خورد و زندگی می کرد؛ تا خداوند متعال این آیات را فرو فرستاد! (۱) (۲)

همین اتفاق با عایشه نیز تکرار شد و به جای عمر، ابوبکر بر او وارد شد.

۱- تفسیر مجمع البیان: ج ۸ ص ۱۵۱. بنده به این روایت در اسباب نزول دست نیافتم. شاید در چاپ‌های جدید حذف شده باشد. این آیات همان سخن حق تعالی است که می فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُنَكِّنُ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَنْ يَفْتِنْ مِنْكُمْ لَللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ (ای زنان پیامبر! هر کس از شما مرتکب کاری زشت شود، عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا آسان است * و هر کس از شما که به فرمان برداری خدا و پیامبرش مداومت ورزد و کاری شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و روزی نیکو برایش فراهم خواهیم ساخت).

مضمون این روایت را سمعانی در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر در خانه‌ی حفصه بود و با یکدیگر مشاجره کردند. رسول خدا به او فرمود: (بین خودم و تو مردی را قرار می دهیم. آیا می خواهی پدرت باشد؟) عرض کرد: بله. عمر (خداوند از او خوشنود باشد) را خواند. وقتی وارد شد، پیامبر به حفصه فرمود: سخن بگو. حفصه گفت: ای رسول خدا! شما سخن بگو و جز حق مگو. عمر دستش را بالا برد و بر صورتش زد و گفت: ای دشمن خدا! آیا به رسول خدا چنین می گویی؟ سپس رسول خدا یک ماه از آنان کناره گرفت و خداوند متعال آیه‌ی تخییر را فرو فرستاد. وقتی خداوند آیه‌ی تخییر را فرستاد (پیامبر) با عایشه (خداوند از او خوشنود باشد) آغاز نمود. (تفسیر سمعانی: ج ۴ ص ۲۷۶)

۲- بنده عرض می کنم: خواننده تناقضی که خلیفه‌ی دوم در آن گرفتار شده است را مدّ نظر قرار دهد. دیروز می گفت: پیامبر جز حق نمی گوید؛ ولی هنگام احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به هذیان متهم می نماید. این تأکید است بر اینکه متهم کردن به هذیان برای اغراض سیاسی که در درون خلیفه پنهان بوده، می باشد. وقتی او در تحقق هدف ترسی ندارد، به پیامبر صلی الله علیه و آله صفت ملازم بودن با حق و عدم انحراف از آن را نسبت می دهد؛ اما وقتی از عدم محقق شدن هدفش واهمه دارد -یعنی از دست رفتن سلطنت از کفش- او را هذیان و غلبه کردن بیماری متهم می کند!

خطیب بغدادی از عایشه روایت می‌کند که گفت: (بین من و رسول خدا سخنی درگرفت. ایشان فرمود: (به چه کسی راضی می‌شوی که بین من و تو باشد؟ آیا به ابو عبیده بن جراح راضی می‌شوی؟) عرض کردم: خیر. او مردی است که اگر حکم کند به سود شما و علیه من خواهد بود. ایشان فرمود: (آیا به عمر بن خطاب راضی می‌شوی؟) عرض کردم: خیر. من با عمر اختلاف دارم. رسول خدا فرمود: (و شیطان با او اختلاف دارد). ایشان فرمود: (آیا به ابوبکر خوشنود می‌شوی؟) عرض کردم: بله! ایشان به سوی او فرستاد و آمد. رسول خدا سخن گفت: (میان من و او قضاوت کن). عرض کرد: من ای رسول خدا؟! فرمود: (آری) و رسول خدا سخن گفت. به ایشان عرض کردم: (ای رسول خدا! به عدالت بگو). او می‌گوید: ابوبکر دستش را بالا آورد و به صورتم ضربه‌ای زد که بینی و سوراخ‌های بینی‌ام خونین شد و گفت: ای بی مادر! اگر رسول خدا عدالت نداشته باشد، پس چه کسی عدالت دارد؟! ایشان فرمود: (ما چنین نمی‌خواستیم). بلند شد و با دستانش خون را از صورتم و لباسم شست^(۱).

هیثمی در مجمع الزوائد از عایشه در حدیثی آورده است: تا اینکه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (کالای عایشه را بر شتر صفیه بگذارید و کالای صفیه را بر شتر عایشه تا مرکب برود). عایشه گفت: وقتی چنین دیدم، گفتم: ای بندگان خدا! این یهودی بر رسول خدا مسلط شده است. گفت: رسول خدا فرمود: (ای ام سلمه [ای ام عبدالله]^(۲) کالای تو سبک است و کالای صفیه سنگین که باعث آرام رفتن مرکب می‌شود. کالایش را بر روی شترت بگذار و کالای خود را بر شتر او). گفت: عرض کردم: آیا گمانی نمی‌کنی که شما رسول خدا هستی؟ گفت: تبسمی نمود و فرمود: (آیا در این موضوع در شک و تردید هستی، ای ام عبدالله؟) گفت: عرض کردم آیا شما گمان نمی‌کنی که فرستاده‌ی خدا هستی؟ پس چرا عدالت را رعایت نمی‌کنی؟! ابوبکر شنید و در حالی که در او تندی و خشونت بود، رو به سوی من کرد و بر صورتم نواخت.

۱- تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۲۳۹.

۲- آنچه بین گروه است در مسند ابو یعلی: ج ۸ ص ۱۳۰ آمده و ظاهراً صحیح، همین است.

رسول خدا ﷺ فرمود: (ای ابوبکر! باز ایست). او عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نشنیدی او چه گفت؟^(۱)

در صحیح بخاری از نافع از عبدالله آمده است که گفت: پیامبر ﷺ به سخن برخاست و در حالی که به مکان سکونت عایشه اشاره می‌کرد، فرمود: **(فتنه اینجا است سه مرتبه - از اینجا است که شاخ شیطان طلوع می‌کند)**.^(۲)

احمد در مسند از ابن عمر روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ از خانه عایشه خارج شد و فرمود: **(سر کفر از اینجا است. از اینجا است که شاخ شیطان طلوع می‌کند)**.^(۳)

او همان کسی بود که پیامبر ﷺ را خشمگین کرد، بر ایشان دروغ بست و به خدیجه (علیها السلام) اهانت کرد؛ اهانت‌هایی صریح! تا آنجا که روزی به پیامبر عرض کرد: مگر او چیزی جز پیرزنی بی‌دندان بود؟ پیامبر از این سخن او ناراحت شد. عایشه می‌گوید: (رخسارش دگرگون شد - یعنی صورت پیامبر ﷺ - تغییری که من جز هنگام نازل شدن وحی یا ظنی که منتظر می‌ماند تا ببیند عذاب است یا رحمت، ندیدم).^(۴)

ای خواننده! به فتنه‌هایی که عایشه با حفصه در خانه‌ی پاک و پاکی‌ها حکایت می‌کند با دیده‌ی انصاف بنگر! این دو تا آنجا به فتنه‌ها شهره بودند که وقتی عثمان با حفصه و عایشه مشاجره می‌کند درباره‌ی این دو می‌گوید: به راستی که این دو، فتنه هستند. یا از کارشان دست بر می‌دارند یا به آنان ناسزا می‌گوییم - ولی ناسزا برای من جایز نیست - و من شما را به عالم می‌رسانم.^(۵)

عایشه در تردید و دو دلی و تناقض رفتاری زندگی می‌کرد. در کارهایش تناقضات آشکاری دیده می‌شود. او عثمان را لعنت می‌کرد و به خاطر کفرش، دستور به قتلش

۱- مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۳۲۱؛ مسند ابو یعلی: ج ۸ ص ۱۳۰.

۲- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۴۶؛ عمده ابن بطریق: ص ۴۵۶.

۳- مسند احمد: ج ۲ ص ۲۳.

۴- مسند احمد: ج ۶ ص ۱۵۰.

۵- مصنف: ج ۱۱ ص ۳۵۶.

می‌داد. سپس برای خروج به قصد خون‌خواهی او لحظه‌ای درنگ نکرد! با معاویه نیز اینگونه بود. وقتی معاویه به او بسیار می‌بخشید، از او خوشنود بود؛ ولی لختی نمی‌گذشت که او را لعنت می‌کرد!

همان‌طور که با خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام موضع دشمنی اتخاذ کرد و با او به نبرد برخاست.

اگر فقط همین یک عمل یعنی جنگ با امام زمانش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل را مرتکب شده بود، برای او آنچنان جرمی بزرگ محسوب می‌شود تا از اهل آتش گردد؛ آن هم پس از اینکه امت بر امامت ایشان اجماع کردند و پس از اینکه سخن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را درباره‌اش شنیده بود که: **(علی با حق است و حق با علی)**^(۱) و این سخن ایشان صلی الله علیه و آله: **(علی قسمت‌کننده‌ی بهشت و آتش است)**^(۲) و این سخن حضرت صلی الله علیه و آله: **(کسی که از علی جدا شود از من جدا شده و کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده است)**^(۳). این جنگی بود که در آن حدود شانزده هزار و هفتصد و هفتاد مرد مسلمان کشته شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها او را برحذر داشت و از آنچه انجام می‌داد منع می‌فرمود و امیرالمؤمنین علیه السلام را به مدارا با وی سفارش فرمود. او را از حرکتش برای جنگ با علی علیه السلام برحذر داشت و داستان سگان حوآب و پارس کردن‌شان برای او را برایش بیان فرمود.^(۴) تا آنجا که می‌خواست ام سلمه را فریب دهد تا با او بیرون بیاید؛ ولی او

۱- مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۳۵.

۲- امالی شیخ صدوق: ص ۱۵۰.

۳- ینابیع الموده لذوی القربی قندوزی: ج ۱ ص ۱۷۳.

۴- احمد در مسند خود با سندش از قیس روایت کرده است که گفت: (وقتی عایشه رفت و شبانه به آب‌های بنی‌عمر رسید، سگان پارس کردند. گفت: این چه آبی است؟ گفتند: آب حوآب. گفت: جز این نمی‌بینم که باید بازگردم. برخی از کسانی که با او بودند گفتند: بلکه شما باید پیشی بگیری تا مسلمانان تو را ببینند و خداوند عزوجل بین آنان اصلاح ایجاد کند. او گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: حال یکی از شما چگونه خواهد بود وقتی سگان حوآب بر او پارس کنند؟! (ج ۶ ص ۵۲).

به شدت مخالفت و او را نصیحت کرد.

ابن ابی الحدید معتزلی از ابومخنف روایت می‌کند: ابومخنف گفت: (عایشه نزد ام سلمه آمد تا او را برای خروج به قصد خون خواهی عثمان فریب دهد. به او گفت: ای دختر ابی امیه! تو اولین مهاجر از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگ‌ترین ام‌المؤمنین‌ها هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه‌ی تو برای ما وقتش را تقسیم می‌کرد و جبرئیل بیشتر در منزل تو بود. ام سلمه گفت: به چه قصدی چنین سخنانی را می‌گویی؟ عایشه گفت: عبد الله به من خبر داده است که گروهی عثمان را توبه دادند؛ ولی وقتی توبه کرد در حالی که روزه داشت در ماه حرام او را به قتل رسانیدند. من تصمیم گرفتم به سوی بصره خارج شوم و زبیر و طلحه همراه من هستند. با من بیرون بیا؛ باشد که خداوند این مسئله را به دستان ما و به واسطه‌ی ما اصلاح کند. ام سلمه گفت: تو تا دیروز به کشتن عثمان تشویق می‌کردی و در موردش می‌گفتی: «خبیث‌ترین مردم» و او را جز (نَعْتَل) نمی‌نامیدی! تو جایگاه علی بن ابی طالب را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانی. آیا به یادت بیاورم؟ گفت: بله. گفت: آیا روزی را به یاد داری که ایشان صلی الله علیه و آله رو نمود و ما همراهش بودیم. تا بر گلیمی فرود آمد و با علی خلوت کرد و با او راز می‌گفت. سخن طولانی شد. تو خواستی به سوی آن دو بروی. من تو را بازداشتیم، ولی تو به من گوش ندادی و به سوی آنان حمله‌ور شدی. پس از اندک زمانی، گریبان بازگشتی. گفتیم: چه شده؟ گفتی: من به سوی ایشان هجوم بردم در حالی که آنان نجوا می‌کردند. به علی گفتی: رسول خدا صلی الله علیه و آله جز یک روز از بین نه روز برای من نیست. ای فرزند ابو طالب! آیا مرا با روزم تنها نمی‌گذاری؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله درحالی که خشمگین و صورتش سرخ بود به من رو کرد و فرمود: (برگرد! به خدا سوگند، هیچ یک از اهل بیت من و از سایر مردم نسبت به او بغض و کینه ندارد، مگر اینکه از دایره‌ی ایمان بیرون باشد). من پشیمان و افتاده حال بازگشتم! عایشه گفت: آری. این را به یاد دارم.

گفت: همچنین تو را یادآوری می‌کنم که من و تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و تو سر

ایشان را می‌شستی و من برای او (حیس)^(۱) آماده می‌کردم و ایشان (حیس) را دوست می‌داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بلند کرد و فرمود: کاش می‌دانستم کدام یک از شما صاحب شتر دم‌بلند هستید که سگان حوآب برایش پارس می‌کنند و در نتیجه از راه راست منحرف می‌شود؟! من دستم را از (حیس) بیرون آوردم و عرض کردم: پناه بر خدا و رسولش از این! سپس به پشت تو زد و فرمود: زنهار که اینگونه باشی. سپس فرمود: ای دختر ابی‌امیه! ای حمیرا! زنهار که اینگونه باشی. من تو را هشدار دادم. عایشه گفت: آری، این را به یاد دارم.

گفت: همچنین تو را یادآوری می‌کنم که من و تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بودیم و علی کفش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را تعمیر و وصله می‌کرد، لباس‌های ایشان را بررسی می‌کرد و آنها را می‌شست. کفش او پاره شد. روزی آن را گرفت و وصله زد در حالی که در سیاهی تاریکی نشسته بود. پدرت با عمر آمد. از او اجازه گرفتیم و وارد پرده شدیم. آن دو وارد شدند و در مقصودی که داشتند با ایشان سخن می‌گفتند. سپس عرض کردند: ای رسول خدا! ما نمی‌دانیم چقدر با شما مصاحبت خواهیم داشت؟ ای کاش کسی که بر ما جانشین خواهد شد را به ما بشناسانی تا پس از تو پناه ما باشد؟ ایشان به آن دو فرمود: من جایگاه او را می‌دانم. اگر این کار را انجام بدهم شما از او پراکنده می‌شوید؛ همان‌طور که بنی‌اسرائیل از هارون بن عمران مُتَفَرِّق شدند. آن دو ساکت شدند و بیرون رفتند. وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفتیم به ایشان عرض کردی -در حالی که تو باجرات‌ترین ما نسبت به آن حضرت بودی- ای رسول خدا! چه کسی را بر آنان جانشین قرار می‌دهی؟ ایشان فرمود: کسی که کفش را وصله می‌زند. نگاه کردیم و کسی جز علی را ندیدیم. گفتی: ای رسول خدا! ما جز علی را نمی‌بینیم. ایشان فرمود: او همان است. عایشه گفت: آری، این را به یاد دارم.

گفت: با این وجود چرا خروج می‌کنی؟ گفت: من فقط برای اصلاح بین مردم خارج می‌شوم و ان شاء الله امید پاداش را در این موضوع دارم. گفت: این تو و و این نظر تو.

۱- نوعی غذای مورد علاقه‌ی پیامبر از کشک و روغن و خرما (مترجم).

عایشه از نزد او بازگشت^(۱).

حال پس از آنچه ارایه گردید، علت آرزوی مرگ عایشه و دفن شدنش در دوران زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط او را درک می‌کنیم؛ همانگونه که بیهقی در سنن کبری و منابع دیگر روایت می‌کنند:

عایشه گفت: (کاش من می‌مردم!) ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: (دوست می‌داشتم که چنین می‌بود و من زنده باشم و بر تو نماز بگذارم و تو را دفن کنم). تو از روی غیرت گفتی: یا گویا شما اینگونه می‌بینید؟ اما من گویی شما را در آن روز می‌نگرم که با برخی از زن‌ها عروسی گرفته‌ای!^(۲)

آن کس که می‌داند همسرش همه‌ی این کارها را پس از وفاتش انجام می‌دهد، آیا آرزوی مرگش را نمی‌کند؟!

با وجود همه‌ی اینها، چگونه انسان عاقل می‌تواند بگوید: عایشه و حفصه از کسانی هستند که خداوند ناپاکی را از آنان زدوده و آنان را به طور کامل پاک نموده است؟! چطور آیه‌ی تطهیر کسی را شامل می‌شود که همه‌ی وقتش را به نافرمانی خداوند و رسولش یا ولیّ او یا به انجام کارهای فتنه‌انگیز در خانه‌ی عصمت و پاکی، یا اهانت به خدیجه علیها السلام، یا غیرتی شدن در برابر او، یا رهسپار شدن برای جنگ با امام زمان خودش، یا غنای حرام، یا بازی با بتان، یا نگرستن در آینه و بازی با سرمه‌دان سپری کرده است؟!

عایشه روزی به ابوهیره گفت: (تو از رسول خدا چیزهایی را بیان می‌کنی که من از او شنیده‌ام؟! به او پاسخ داد: آینه و سرمه‌دان تو را از این احادیث بازمی‌دارد!!)^(۳). آیا نازل شدن آیات زنان به دلیل آزار رسانیدن آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؟! آیه‌ای که اگر آنها دنیا را برگزینند، در آن سرزنش و تهدید به طلاق وجود دارد!! پس چگونه

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۲۱۷.

۲- سنن کبری - بیهقی: ج ۸ ص ۱۵۳؛ طبقات کبری - ابن سعد: ج ۲ ص ۲۰۶.

۳- مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۵۰۹.

خداوند آنان را پاک می‌کند، در عین حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله را نافرمانی کردند و در عدالت ایشان صلی الله علیه و آله شک و تردید روا داشتند!!

از مجموع آنچه ارایه شد انسان به بیرون رفتن زنان پیامبر از آیه تطهیر یقین حاصل می‌کند؛ به خصوص پس از اینکه دیده شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ام سلمه را از وارد شدن به زیر کسا منع می‌فرماید. این منع کردن، سخنی گزاف و بر خردمندان پوشیده نیست.

مورد دوم: روایات متواتر از خاصه و روایات صحیح از عامه که تصریح می‌کنند آیه‌ی تطهیر درباره‌ی پنج تن اصحاب کسا نازل شد؛ یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

خاصه، روایات متواتری دارند که دلالت بر اختصاص داشتن نزول این آیه برای اصحاب کسا دارند و با وجود این تواتر از بحث و بررسی روایات صحیح غیرمتواتر بی‌نیاز می‌شویم.

اما عامه، چندین روایت صحیح در این خصوص روایت کرده‌اند که تنها برخی از آنها را ذکر می‌کنیم تا مطلب را بر خواننده‌ی گرامی طولانی نکنیم:

مسلم در صحیح خود با سندش از عایشه آورده است که گفت: (پیامبر صلی الله علیه و آله) صبح‌گاهی بیرون آمد در حالی که عبایی پشمین از موی سیاه بر وی بود. حسن و حسین آمدند و آنها را با خود داخل نمود. سپس فاطمه آمد و او را با خود داخل نمود. سپس علی آمد و او را با خود داخل نمود. سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند)^(۱).

احمد در مسند خود از ام سلمه آورده است که به یاد می‌آورد: (پیامبر صلی الله علیه و آله) در خانه‌ی او بود. فاطمه ظرفی آورد که شوربایی در آن بود و بر ایشان صلی الله علیه و آله وارد شد. حضرت به او

۱- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۳۰؛ مستدرک: ج ۳ ص ۱۴۷؛ سنن کبری: ج ۲ ص ۱۴۲؛ تحفه الاخوانی: ج ۹ ص ۴۹.

فرمود: همسر و فرزندان را بخوان. گفت: علی، حسین و حسن آمدند، بر او وارد شدند، نشستند و از آن شورا خوردند در حالی که ایشان در بستر خود که زیرش کسای خیبری‌اش بود، قرار داشت. ام سلمه گفت: من در حال به جا آوردن نماز در اتاق بودم. خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

گفت: ایشان آن عبا را گرفت و آنها را با آن پوشاند. سپس دستش را بیرون آورد و به سوی آسمان بالا برد و فرمود: (خدایا! اینان اهل بیت من و خواص من هستند. ناپاکی را از آنان بزدا و آنها را به طور کامل پاکیزه فرما. خدایا! اینان اهل بیت من و خواص من هستند. پس ناپاکی را از اینان بزدا و آنها را به طور کامل پاکیزه فرما). ام سلمه گفت: من سرم را وارد خانه کردم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز با شما هستم؟ ایشان فرمود: (تو بر خیر و خوبی هستی. تو بر خیر و خوبی هستی).^(۱)

ابن حبان در صحیح از وائله بن اسقع آورده است که گفت: (علی را در منزلش جویا شدم. به من گفته شد: رفته تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاورد. وقتی آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و من نیز وارد شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بستر نشست، فاطمه را سمت راست خود نشانده، علی را سمت چپ خود، و حسن و حسین را در مقابلش و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند)؛ خداوند! اینان اهل بیت من هستند)^(۲).

حاکم در مستدرک خود با سندش از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب آورده است که گفت: (وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله دید که رحمت فرود می‌آید، فرمود: (آنها را نزد من بیاورید).

۱- مسند احمد: ج ۶ ص ۲۹۲؛ اسباب نزول آیات: ص ۳۳۹.

۲- صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۳۳.

آنها را نزد من بیاورید). صفیه عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسانی را؟ فرمود: (اهل بیت مرا؛ علی، فاطمه، حسن و حسین). آنها را آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها انداخت داد. سپس دستش را بالا آورد. سپس فرمود: (خداوند! اینان خاندان من هستند؛ پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست) و خداوند عزوجل نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ (خدا فقط می خواهد). او می گوید: سند این حدیث صحیح است^(۱).

همچنین از ام سلمه آورده است که گفت: (در خانه‌ی من آیه‌ی ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ (خدا فقط می خواهد) نازل شد. او می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین فرستاد و فرمود: (خدا! اینان اهل بیت من هستند).

ام سلمه می گوید: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟ ایشان فرمود: (تو بر خیر هستی. اینان اهل بیت من هستند. بارخدا! آل بیت من سزاوارترند). گفت: این حدیث به شرط بخاری صحیح است^(۲).

ابو یعلی با سندش از ام سلمه آورده است: (پیامبر صلی الله علیه و آله کسایی بر علی، فاطمه، حسن و حسین پوشاند. سپس فرمود: (اینان اهل بیت من هستند. به سوی تو و نه به سوی آتش). ام سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! و من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: (نه. تو بر خیر و خوبی هستی)^(۳).

طبرانی از واثله آورده است که گفت: (روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که علی، فاطمه، حسن و حسین (خداوند از آنها راضی باشد) آمدند. پیامبر کسایی را که داشت بر روی آنان انداخت. سپس فرمود: (خدا! اینان اهل بیت من هستند؛ پس ناپاکی را از اینان بزدا و به طور کامل پاکشان فرما)^(۴).

اینها برخی از متون صحیح دلالت کننده هستند که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی پیامبر

۱- مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۱۴۸.

۲- مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۴۱۶.

۳- مسند ابو یعلی: ج ۱۲ ص ۳۱۳.

۴- معجم کبیر: ج ۳ ص ۵۵.

خدا حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین فرستاده شده است. سلام و صلوات خداوند بر همگی آنها باد!

سخنان علمای عامه (اهل سنت):

به همین دلیل بسیاری از علمای عامه تصریح کرده‌اند که منظور از اهل بیت علیهم السلام، اصحاب کسای پنج‌گانه‌ی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند. برخی از سخنان آنها تقدیمتان می‌گردد:

طحاوی در (مشکل الآثار) پس از بیان احادیث کسا می‌گوید: (آنچه در این آثار روایت کردیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا ام سلمه از آنچه در این باب ذکر کردیم، چیزی از دلالت آنچه مقصود از آیه‌ی ذکر شده در این باب است را نقض نمی‌کند؛ اینکه منظور از آنچه در آن مطرح شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌باشد و نه کس دیگر).

و پس از بیان احادیث مربوط خوانده شدن این آیه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بر درب خانه‌ی فاطمه می‌گوید: (در این واقعه نیز دلیلی بر این مطلب برای انسان خردمند وجود دارد)^(۱).

فخر رازی می‌گوید: (بنده می‌گویم: آل محمد صلی الله علیه و آله همان کسانی هستند که کارشان به او بازمی‌گردد. پس تمام کسانی که کارشان به او محکم‌تر و کامل‌تر باشد، این (آل) محسوب می‌شوند و شکی نیست که ارتباط بین فاطمه، علی، حسن و حسین، و رسول خدا صلی الله علیه و آله محکم‌ترین ارتباطات است و این موضوع به وسیله‌ی نقل به تواتر مشخص شده است. پس لاجرم اینان همین (آل) محسوب می‌شوند)^(۲).

ابوبکر حضرمی در رشفه الصادی می‌گوید: (آنچه مورد نظر جمهور علما است و

۱- از تفسیر ثعلبی: ج ۸ ص ۳۶.

۲- تفسیر رازی: ج ۲۷ ص ۱۶۶.

بزرگان امامان به آن یقین کردند و برهان‌ها بر آن اقامه شده و دلایل محکم کننده‌اش است این است که اهل بیت مورد نظر در این آیه، سید ما علی، فاطمه و فرزندان‌شان هستند... و این اختصاص دادن توسط آن حضرت صلی الله علیه و آله صورت نپذیرفت مگر با دستور الهی و وحی آسمانی.... احادیث در این باب بسیار است و از آنچه روایت کردم به یقین دانسته می‌شود که منظور از اهل بیت در این آیه، علی، فاطمه و فرزندان‌شان هستند؛ خوشنودی خداوند بر آنها باد! و به این مطلب که نویسنده‌ی روح البیان گفته است که موضوع تخصیص دادن این پنج نفر مذکور علیهم السلام به اهل بیت از سخنان شیعه است، توجهی نمی‌شود؛ چرا که این موضوع چیزی بیش از تخریبی که باعث تعجب می‌شود، نیست. با احادیثی که ارایه گردید و آنچه در کتاب‌های اهل سنت بیان شده است، این مطلب به صبحی می‌ماند که واضح و آشکارا دیده می‌شود تا اینکه با گفتار تفسیر شود. امت بر این موضوع اجماع دارند؛ پس نیازی به اطاله‌ی کلام و استدلال بر آن وجود ندارد^(۱).

حافظ گنجی در کفایت الطالب می‌گوید: (صحیح این است که اهل بیت، علی، فاطمه و حسنین هستند)^(۲).

قندوزی در ینابیع خود می‌گوید: (بیشتر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه درباره‌ی علی، فاطمه، حسن و حسین فرو فرستاده شده است؛ به خاطر یادآوری ضمیر (عنکم) (از شما) و (یطهرکم) (شما را پاک گرداند)^(۳)).

ألوسی می‌گوید: (و شما می‌دانید که ظاهر سخن صحیح ایشان علیهم السلام: (من در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم) و در روایت ثقلین (کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده ما بین آسمان و زمین است و عترتم، اهل بیتم؛ که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند) بر این دلالت دارد که زن‌های پاک در

۱- تفسیر ثعلبی: ج ۸ ص ۳۷، از رشفه الصادی.

۲- تفسیر ثعلبی: ج ۸ ص ۴۰، از کفایه الطالب.

۳- ینابیع الموده قندوزی: ج ۲ ص ۴۲۹.

اهل بیت که یکی از دو ثقل هستند، وارد نمی‌شوند^(۱).
 به همین مقدار از نقل سخنان علمای عامه در مشخص کردن منظور از اهل بیت (علیهم السلام) که در آیه مبارک تطهیر ذکر شده‌اند، بسنده می‌کنم. هر کس سخنان سایر علمای آنان را خواهان است می‌تواند آنها را در مکان خود بیابد.
مورد سوم: احتجاج اهل بیت (علیهم السلام) و دیگران به آیه تطهیر.
 امامان پاک (علیهم السلام) و دیگران با آیه تطهیر احتجاج نموده و در مُحاجه‌های بسیار منظور از عبارت (اهل بیت) وارد شده در آن را بیان نموده‌اند و اینکه به اصحاب کسا و امامان معصوم (علیهم السلام) اختصاص دارد؛ در حالی که هیچ یک از زنان پیامبر (علیهم السلام) به آن استدلال نکرده‌اند. برخی از استدلال‌های آنها تقدیم حضورتان می‌گردد:

احتجاج امام علی (علیه السلام)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چند جا بر این مطلب استدلال نموده است. ایشان بر ابوبکر استدلال نموده، می‌فرماید: (تو را به خدا سوگند! آیا آیه تطهیر از رجس و ناپاکی، برای من، خانواده‌ام و فرزندانم است یا برای تو و اهل بیت تو؟) او گفت: بلکه برای تو و اهل بیت تو است^(۲).

و بر گروهی از صحابه از جمله ابو دردا و ابوهریره احتجاج کرده، می‌فرماید: (ای مردم! آیا می‌دانید خداوند در کتابش نازل کرده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند). رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من، فاطمه، حسن و حسین را زیر یک عبا گرد آورد و فرمود: خدایا! اینان دوستان من، عترت من، ثقل من، خواص من و اهل بیت من هستند. پس ناپاکی را از آنها بزدا و آنان را به طور کامل

۱- تفسیر آلوسی: ج ۲۲ ص ۱۶.

۲- خصال - صدوق: ص ۵۵۰.

پاک فرما. ام سلمه عرض کرد: و من نیز؟ ایشان علیها السلام به او فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی. این آیه فقط در مورد من و برادرم علی و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین به طور خاص نازل شده است و کسی غیر از ما در آن با ما نیست). همه‌ی مردم ایستادند و عرض کردند: گواهی می‌دهیم که ام سلمه به ما اینچنین روایت کرد و ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم و ایشان همان طور که ام سلمه برای ما حدیث کرده بود، حدیث فرمود^(۱).

همچنین در روز شورا برای صحابه دلیل آورده، می‌فرماید: (شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی غیر از من هست که خداوند درباره‌اش آیه‌ی تطهیر را بر فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله نازل کرده باشد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند) و رسول خدا عبا‌ی خبیری را برگرفت و من، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را در آن قرار داد. سپس فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند. ناپاکی را از اینان بزدا و آنها را به طور کامل پاک فرما؟) گفتند: به خدا سوگند خیر.^(۲)

احتجاج امام حسن علیه السلام:

دلیل آوردن ایشان با آیه‌ی تطهیر در چند مکان روایت شده است: از جمله: احتجاج ایشان پس از صلح؛ همان‌طور که ابن اثیر آن را در کتاب اسد الغابه روایت کرده است. وی می‌گوید: وقتی حسن با معاویه صلح کرد، پیش از ورود معاویه به کوفه برای مردم سخنرانی نموده، فرمود: (ای مردم! فقط ما امیران و مهمانان شما هستیم. ما اهل بیت پیامبران هستیم؛ همان کسانی که خداوند ناپاکی را

۱- کتاب سلیم بن قیس: ص ۲۰۰.

۲- خصال - صدوق: ص ۵۶۱؛ بحار الانوار: ج ۳۱ ص ۳۲۶.

از ایشان زدوده و آنان را به طور کامل پاک کرده است) و این را تکرار فرمود تا آنکه کسی نبود مگر اینکه گریان شده باشد تا حدی که صدایش شنیده می‌شد...^(۱).
از جمله: احتجاج ایشان بر عمرو بن عاص که می‌فرمود: (از من دور شو. تو ناپاک هستی و ما اهل بیت طهارتی هستیم که خداوند ناپاکی را از ما زدوده و ما را به طور کامل پاک کرده است)^(۲).

احتجاج امام حسین (علیه السلام)

ایشان (علیه السلام) پس از نپذیرفتن بیعت یزید به مروان فرمود: (از من دور شو. تو ناپاک هستی و من [و ما] آن اهل بیت پاکی هستیم که خداوند متعال درباره‌ی ما نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند). مروان، سرش را پایین انداخت و سخنی نگفت.^(۳)

احتجاج امام زین العابدین (علیه السلام)

این موضوع از ایشان (علیه السلام) در احتجاج با شیخ دمشق مشهور است که به او فرمود: (آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند). عرض کرد: بله. این را خوانده‌ام. ایشان (علیه السلام) فرمود: (ای شیخ! ما

۱- اسد الغابه: ج ۲ ص ۱۴؛ و آن را با اختلافی اندک در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۷۲ روایت کرده است؛ و معجم کبیر: ج ۳ ص ۹۳ و سایر منابع.

۲- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۸.

۳- مقتل حسین خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۵؛ کتاب فتوح: ج ۵ ص ۱۷.

همان اهل بیته هستیم که به آیهی پاکی اختصاص داده شده‌ایم^(۱).

احتجاج عقیده زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ:

ایشان عَلَيْهَا السَّلَامُ به ابن زیاد فرمود: (ستایش تنها از آن خداوندی است که ما را به واسطه‌ی پیامبرش محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرامت داد و ما را به طور کامل از رجس و ناپاکی، پاک فرمود)^(۲).

احتجاج ابن عباس:

در حدیثی طولانی تا آنجا که می‌گوید: (و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لباسش را گرفت و آن را بر علی، فاطمه، حسن و حسین نهاد و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند)^(۳).

احتجاج سعد بن ابی وقاص:

مسلم در صحیح خود می‌گوید که او گفت: (رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه چیز به علی فرمود که اگر یکی از آنها برای من می‌بود برایم دوست داشتنی‌تر از شتران سرخ موی بود... و هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ (بگو: بیایید

۱- لَهْوَفِ عَلَى الْقَتْلَا الطُّفُوفِ: ص ۱۰۳؛ بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۱۲۹.

۲- ارشاد - مفید: ج ۲ ص ۱۱۵.

۳- مسند احمد: ج ۱ ص ۳۳۱؛ مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۱۳۳؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۹؛ خصائص امیرالمؤمنین نسائی: ص ۶۳؛ تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۱۰۰؛ عمده: ص ۳۵ و ۸۶؛ ذخائر العقبی: ص ۸۷ و سایر منابع.

پسران مان و پسران تان را فراخوانیم). رسول خدا ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و فرمود: **بارخدایا! اینان اهل من هستند**(۱).

استدلال واثله بن اسقع:

از شداد ابو عمار نقل شده است که گفت: (بر واثله وارد شدم در حالی که جماعتی نزد او بودند. علی را یاد کردند و به او ناسزا گفتند و من نیز با آنان ناسزا گفتم. وقتی ایستادند، گفت: به این مرد ناسزا گفتی؟ گفتم: دیدم که این گروه به او ناسزا می گفتند، من نیز همراهشان ناسزا گفتم. گفت: آیا از آنچه از رسول خدا دیدم، تو را باخبر نکنم؟ گفتم: بله. گفت: بر فاطمه وارد شدم و از او درباره‌ی علی پرسیدم. گفت: به سوی رسول خدا ﷺ رفته است. نشستم و منتظرش بودم تا اینکه رسول خدا آمد و همراهش علی، حسن و حسین بود و هر یک دستش را گرفته بودند تا وارد شد. علی و فاطمه را نزدیک آورد و آنان را پیش رویش و حسن و حسین را بر ران هایش نشانید. پیراهن یا عبایش را بر آنها پیچید. سپس این آیه را خواند: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند). سپس فرمود: **بارخدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزوارترند**(۲).

مورد چهارم: خارج بودن زن های پیامبر از آیه‌ی مباحله و از دو حدیث ثقلین و امان.

سنی و شیعه اتفاق نظر دارند که در این سخن حق تعالی: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (۳) (از آن پس که به آگاهی

۱- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۰؛ شواهد التنزیل: ج ۳ ص ۳۴.

۲- مسند احمد: ج ۴ ص ۱۰۷؛ شواهد التنزیل حاکم حسکانی: ج ۲ ص ۶۷.

۳- آل عمران: ۶۱.

رسیده‌ای، هر کس که در این مورد با تو مجادله کند، پس بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان مان را و شما خویشان تان را، آنگاه دعا وتضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم) منظور از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی، و منظور از ﴿نِسَاءَنَا﴾ فاطمه، و منظور از ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ حسن و حسین علیهما السلام است.

مسلم در صحیح و احمد در مسند خود و ترمذی در سنن آورده‌اند: «وقتی این آیه فرو فرستاده شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَنجعل لعنت الله علی الکاذبین﴾ (پس بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان مان را و شما خویشان تان را، آنگاه دعا وتضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم) رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و فرمود: (خدایا! اینان اهل من هستند)^(۱).

همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و امان، بر عترتش تصریح فرموده است: (و عترتم اهل بیتم). پس منظور از عترت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و اختصاص داشتن عترت به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و شامل نشدن زنان پیامبر از بدیهیات است. هیچ کسی یافت نمی‌شود که به وارد شدن زنان پیامبر نه در حدیث ثقلین و نه در حدیث امان، معتقد باشد.

به همین دلیل از علی بن موسی الرضا علیه السلام وقتی مأمون عباسی از او پرسید: عترت پاک چه کسانی هستند؟ روایت شده است که فرمود: (کسانی که خداوند آنان را در کتابش توصیف کرده است و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ (خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند). اینان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز گران‌بها قرار می‌دهم: کتاب خدا و

۱- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۱؛ مسند احمد: ج ۱ ص ۱۸۵؛ سنن ترمذی: ج ۴ ص ۲۹۴ و سایر منابع.

عترتم، اهل بیتم^(۱).

آلوسی می گوید: (شما می دانی که ظاهر سخن صحیح ایشان علیهم السلام: (من در میان شما دو جانشین قرار می دهم. در روایتی دو ثقل - کتاب خداوند که ریسمانی است کشیده شده مابین آسمان و زمین و عترتم، اهل بیتم که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند) بر این دلالت دارد که زنان پاک در اهل بیتی علیهم السلام که یکی از دو ثقل هستند، داخل نمی باشند)^(۲).

مورد پنجم: به طور کلی جمهوری عامه صلوات بر (آل) را واجب می دانند. بیشتر شافعی ها معتقد به وجوب صلوات بر (آل) در نماز هستند. تا آنجا که این سخن مشهور از شافعی وجود دارد^(۳):

ای اهل بیت رسول خدا! دوستی تان

واجبی است از خدا در قرآنی که فرستاد

از بزرگی منزلت شما همین بس

آن که بر شما صلوات نفرستد، نمازی نداشت

در (امتاع الاسماع) مقریزی آمده است: (همچنین صلوات، حقی برای او و برای خاندانش است، بدون اینکه بقیه ی امت را شامل شود؛ به همین دلیل (صلوات) از نظر شافعی (خداوند رحمتش کند) و دیگران همان طور که خواهد آمد- بر ایشان و خاندانش واجب است. هرچند آنان درباره ی (آل) (خاندان) اختلاف نظر دارند. کسی که آن را واجب ندانسته، تردیدی نیست که صلوات بر ایشان و خاندانش را مستحب دانسته و آن را برای سایر مؤمنین، مکروه دانسته یا مستحب ندانسته است)^(۴).

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۰۸.

۲- تفسیر آلوسی: ج ۲۲ ص ۱۶.

۳- ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی: ج ۲ ص ۴۳۴.

یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن أنزله
کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاة له

۴- امتاع الاسماع: ج ۵ ص ۳۹۴.

فخر رازی می‌گوید: دعا برای (آل) جایگاهی عظیم دارد. به همین دلیل این دعا، پایان تشهد در نماز قرار داده شده است و این سخن ایشان است: (اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد) (خدایا! بر محمد و بر خاندان محمد درود فرست و محمد و خاندان محمد را مورد رحمت قرار بده). چنین بزرگداشتی در حق کسانی جز این (خاندان) وجود ندارد. همه‌ی اینها دلالت دارند بر اینکه دوستی آل محمد واجب است. شافعی رحمته الله می‌گوید^(۱):

ای سواران بر شن‌زارهای منا! سواره بمانید
و به نشستگان درّه‌ها و بلندی‌ها خبر دهید
سپیده‌دمان آنگاه که حاجیان به منا
چون فراتِ خروشان سرازیر شوند، گویند:
اگر محبت آل محمد ارتداد و کفر است
جنّ و انس بدانند که من رافضی هستم

به علاوه آنها نهی از صلوات (بترا) (ناقص) را روایت کرده‌اند. در جواهر العقدين و الصواعق المحرقة از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: (صلوات بترا ناقص) بر من نفرستید. عرض کردند: ای رسول خدا! صلوات ناقص چیست؟ فرمود: (اینکه بگویند: خداوندا! بر محمد درود فرست و سکوت کنید. بلکه بگویند: خداوندا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست).^{(۲) (۳)}

۱- تفسیر رازی: ج ۲۷ ص ۱۶۶.

یا راکباً بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا إذا فاض الحجيج إلى منی فیضا کما نظم الفرات الفاض
إن کان رفضاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان أنی رافضی

۲- از ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی: ج ۱ ص ۳۷.

۳- جای شگفتی است که بیشتر عامه با اینکه روایاتی را نقل کرده‌اند که از صلوات ناقص بازمی‌دارد، ولی آنان را می‌بینیم که در صلوات‌ها، کتاب‌ها و تألیفات چاپی‌شان بر (آل) صلوات نمی‌فرستند! و این نیست جز اینکه آل و خاندان به عقیده‌ی آنان، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است و اگر به نظر

و در روایتی: گفته شد: ای رسول خدا! اهل شما چه کسانی هستند؟ فرمود: (علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام))^(۱). روایات صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش در تشهد، متواتر است.

در عین حال که زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این (آل) وارد نیستند و این نکته‌ای است که بیش از یک تن از علمای عامه به آن اشاره نموده‌اند. سخاوی در قول البدیع در بیان صیغهی صلوات در تشهد می‌گوید: (عقیده‌ی مشهور این است که اینان کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است، و بیان کرده است که انتخاب جمهور و تصریح شافعی همین است، و مذهب احمد این است که اینان، اهل بیت هستند. و گفته شده که منظور، زنان و فرزندان ایشان هستند)^(۲).

اگر اهل بیت (علیهم السلام)، زنان باشند یا زنان در اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده باشند، سخن دوم را نقل نمی‌کرد.

صناعی در (مصنف) از ثوری نقل کرده است: از او شنیدم که مردی از این سخن او (خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست) از او پرسید. گفت: در آن، اختلاف دارند. برخی می‌گویند: آل محمد، اهل بیتش هستند و برخی می‌گویند: کسانی هستند که از او اطاعت نمودند^(۳).

منحصر کردن (آل) در آل محمد و اهل بیتش و کسانی که فقط از ایشان اطاعت کرده‌اند و نیاوردن زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر این دلالت دارد که در زمان سفیان ثوری کسی وجود نداشته است که به وارد شدن زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در صلوات بر (آل) معتقد بوده باشد. **مورد ششم:** لازمه‌ی تفسیر اهل بیت به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت با سیاق است. این مورد از چند جهت شایان توجه است:

آنها این آل و خاندان عایشه و حفصه می‌بود، شب و روز بر این آل درود می‌فرستادند!

۱- کشف الغمه شعرانی: ج ۱ ص ۲۱۹.

۲- به نقل از تفسیر ثعلبی: ج ۸ ص ۴۰.

۳- مصنف - عبد الرزاق صنعانی: ج ۲ ص ۲۱۴.

جهت اول: از نظر اختلاف در ضمیرها. مورد خطاب قرار دادن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با ضمیر مونث صورت می‌گیرد ولی خطاب قرار دادن اهل بیت در آیه‌ی تطهیر، با ضمیر جمع است.

از زید بن علی علیه السلام روایت شده است: (برخی از مردم از روی ناآگاهی گمان می‌کنند که با این آیه، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را اراده فرموده است. آنان دروغ گفتند و به گناه افتادند. اگر منظور همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، می‌فرمود: (لیذهب عنک الرجس و طهرکن تطهیرا) و سیاق کلام مونث می‌شد؛ همان‌طور که فرموده است: ﴿وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ... وَلَا تَبَرَّجْنَ... لَسْتَنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (و آنچه را که در خانه‌های شما خوانده می‌شود، یاد کنید... زینت‌های خود را آشکار نکنید... شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید)^(۱).

جهت دوم: از نظر مدح و مذمت. خطاب قرار دادن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله برای سرزنش و تأدیب آمده؛ ولی خطاب قرار دادن اهل بیت، با زبان مدح و ستایش آمده است؛ و حتی بالاتر از مدح.

علامه مجلسی می‌گوید: (خطاب قرار دادن زنان پیامبر با سرزنش و تأدیب و تهدید همراه است؛ ولی خطاب قرار دادن اهل بیت علیهم السلام با انواع لطف و مبالغه در کرامت و احترام. پس از این دقت نظر، تضاد کامل در سیاق این عبارت، و عبارت‌های پیش و پس از آن پوشیده نیست)^(۲).

جهت سوم: از نظر افراد بیت و خانه. اگر منظور زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آیه می‌فرمود: (اهل بیوت النبی او بیوتکم) (اهل خانه‌های پیامبر یا خانه‌هایتان). پس آوردن عبارت مفرد (بیت) (خانه) بر این دلالت دارد که منظور، خانه‌های زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

مورد هفتم: لازمه‌ی تفسیر (اهل بیت) به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت با زبان‌شناسان است.

۱- شرح اصول کافی: ج ۷ ص ۸۶

۲- بحار الانوار: ج ۳۵ ص ۲۳۶.

اهل لغت (زبان‌شناسان) بر داخل نشدن زنان در اهل‌بیت مرد مگر به شکل مجازی تصریح کرده‌اند؛ که این خود به قرینه‌ای نیازمند است و در این جایگاه چنین قرینه‌ای وجود وجود ندارد. زبیدی می‌گوید: مجازاً: اهل مرد، همسرش است؛ و فرزندان در آن وارد می‌شوند^(۱).

ابن منظور می‌گوید: (از پیامبر ﷺ پرسیده شد: خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست... آل محمد چه کسانی هستند؟ کسی گفت: خانواده و همسرانش. گویی اینگونه است که به مردی می‌گوید: آیا اهل داری؟ و او می‌گوید: خیر. منظورش این است که همسر ندارد. گفته است: این معنایی است که به صورت زبانی احتمالش وجود دارد؛ ولی چنین معنایی استنباط نمی‌شود مگر اینکه علت و سببی که به آن دلالت کند وجود داشته باشد. اینگونه است که به مردی گفته می‌شود: ازدواج کرده‌ای؟ و می‌گوید: متأهل نیستم. از همان ابتدای سخن دانسته می‌شود که مقصودش این است که ازدواج نکرده‌ام)^(۲).

برخی موارد، آنچه از دید زبان‌شناسان ارایه شد را تایید می‌کنند:

اول: این سخن خداوند عزوجل: ﴿ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^(۳) (خاندان فرعون را به سخت‌ترین عذاب‌ها درآورید).

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت کرده است که گفت: به ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم. (آل) چه کسانی هستند؟ فرمود: (فرزندان محمد ﷺ). می‌گوید: عرض کردم: (اهل) چه کسانی هستند؟ فرمود: (امامان ﷺ). عرض کردم: سخن خداوند عزوجل: ﴿ادْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^(۴) (خاندان فرعون را به سخت‌ترین عذاب‌ها درآورید). فرمود: (به خدا سوگند! منظورش جز

۱- تاج العروس: ج ۱۴ ص ۳۶.

۲- لسان العرب: ج ۱۱ ص ۳۸.

۳- غافر: ۴۶.

۴- غافر: ۴۶.

دخترانش نیست^(۱). در کمال الدین چنین است: (منظورش جز پسرانش نیست)^(۲).
دوم: این سخن خداوند عزوجل: ﴿فَنَجِّينَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾^(۳) (پس او و خاندانش را از محنتی بزرگ رهانیدیم) و این سخن: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ﴾^(۴) (ما بر آنها تند بادی رمل برانگیز فرستادیم، مگر بر خاندان لوط که آنها را سحرگاه رهانیدیم) و این سخن خداوند عزوجل: ﴿إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^(۵) (مگر خاندان لوط؛ که ما نجات دهنده‌ی همگی‌شان هستیم).
 همراه نوح علیه السلام جز مؤمنان رهایی نیافتند؛ همان‌طور که قرآن به این موضوع اشاره دارد. اما همسر نوح، از این دایره بیرون است؛ چرا که در شمار کسانی که ایمان آوردند، نبود؛ بلکه با توجه نص قرآن، جزو افرادی بود که کفر ورزیدند.
سوم: سخن خداوند عزوجل در داستان لوط علیه السلام: ﴿قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾^(۶) (گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. اینان هرگز به تو دست نخواهند یافت. چون پاسی از شب گذشت، خاندان خویش را روانه کن و هیچ یک از شما روی بر نمی‌گرداند مگر همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسد، خواهد رسید. بی‌گمان وعده‌ی آنها صبحگاه است. آیا صبح نزدیک نیست؟).

بدیهی است که لوط همسرش را با خودش نبرد؛ بلکه دخترانش را روانه کرد.
چهارم: سخن خداوند متعال: ﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ﴾^(۷) (پس چون

۱- معانی الاخبار: ص ۹۴.

۲- کمال الدین: ص ۲۴۲.

۳- انبیا: ۷۶.

۴- قمر: ۳۴.

۵- حجر: ۵۹.

۶- هود: ۸۱.

۷- حجر: ۶۱.

فرستادگان نزد خاندان لوط آمدند).

همسر لوط علیه السلام در این آیه وارد نشده است؛ زیرا او کافر بود و این آیه در مقام و جایگاه منت نهادن بر آنان است.

مورد هشتم: از نظر فریقین (شیعه و سنی) - به خصوص در تألیفاتشان - مشهور و شناخته شده است که کلمه‌ی اهل بیت درباره‌ی عترت و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و اینان، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و در خصوص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده نمی‌گردد. به همین دلیل در بحث‌های مربوط به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان (همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله یا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله) به کار می‌برند. احمد در مسند، اهل بیت را حسن و حسین علیهم السلام ذکر کرده و عایشه و ام سلمه را ذکر نکرده است؛ بلکه آنان را همراه زنان پیامبر آورده است. همچنین بغوی تحت عنوان (مناقب اهل بیت پیامبر) کسی جز اصحاب کسا را ذکر نکرده و برای زنان پیامبر، باب مخصوصی اختصاص داده است. خطیب تبریزی در مشکات و مقریزی در فضل آل البیت نیز اینگونه عمل کرده‌اند. به همین صورت ابن حجر در صواعق خود آنجا که می‌گوید: (فصل سوم درباره‌ی احادیثی که درباره‌ی برخی از اهل بیت آمده است؛ مانند فاطمه و فرزندان) و زنان پیامبر را ذکر نمی‌کند. ترمذی در مناقب اهل بیت، حسن و حسین را یاد می‌کند و نه زن‌های پیامبر را.

آری؛ در مقام تفسیر آیه‌ی تطهیر، برخی از عامه چنین ادعا می‌کنند که درباره‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ و علت این دیدگاه برای خواننده‌ی گرامی واضح و آشکار است.

مخلص کلام:

پس از همه‌ی این اخبار و روایات صحیح و سخنان و استدلال‌هایی که ارایه شد، منظور از اهل بیت علیهم السلام روشن شد؛ اینکه آنان همان کسانی هستند که آیه‌ی تطهیر درباره‌شان نازل شده است. اینان پنج تن اصحاب کسا هستند. اینان، فاطمه، پدر، شوهر و فرزندانش علیهم السلام هستند؛ و واقعه‌ی کسا بین راویان و محدثین و مفسرین مشهور و شناخته شده است.

تا آنجا که متعصبی چون ابن تیمیه - که به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شهره است - می‌گوید: (اما حدیث کسا صحیح است) ^(۱) و می‌گوید: (قطعاً اختصاص داد شده به اهل بیت، همین چهار تن هستند؛ علی، فاطمه، حسن و حسین). ^(۲)

ولی با همه‌ی اینها برخی انکار می‌کنند که این آیه درباره‌ی اصحاب کسا فرستاده شده است! آنچه برای خواننده‌ی گرامی کفایت می‌کند، روشن شد؛ اما برای کسی که دلی یا گوش‌ی شنوا دارد، در حالی که او خود گواه است.

۱- منهاج السنه: ج ۳ ص ۴.

۲- حاشیه‌ی شرح احقاق الحق: ج ۳۳ ص ۵۸.

فصل دوم:

اهل بیت در قرآن کریم

بسیاری از آیات قرآن کریم به فضایل اهل بیت (علیهم السلام) اشاره می‌کنند؛ تا جایی که در برخی از روایات اینطور آمده که یک چهارم از قرآن درباره‌ی آنها است؛ این مطلب در تفسیر فرات کوفی روایت شده و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از او نقل کرده است. از ابن عباس از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: (قرآن چهار قسم است: یک چهارم به طور خاص درباره‌ی ما اهل بیت، یک چهارم حلال، یک چهارم حرام و یک چهارم واجبات و احکام است. خداوند کرامت‌های قرآن را درباره‌ی ما فرو فرستاده است) (۱).

برخی از این آیات را ذکر می‌کنیم:

اول: حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (۲) (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

سخن درباره‌ی این آیه در فصل اول تقدیم شد؛ به آن مراجعه کنید.

دوم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (۳) (به راستی که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و به طور کامل

۱- تفسیر فرات کوفی: ص ۲۴۹؛ شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۵۷.

۲- احزاب: ۳۳.

۳- احزاب: ۵۶.

تسلیمش باشید).

بخاری در صحیح خود هنگام تفسیر این آیه از کعب بن عجره روایت می‌کند که گفت: عرض شد: ای رسول خدا! سلام بر شما را دانستیم. صلوات چگونه است؟ فرمود: (بگوئید: اللهم صلِّ علی محمد و آل محمد كما صلَّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید. اللهم بارک علی محمد و آل محمد كما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید) (خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی که تو ستوده‌ی بزرگوار هستی. خداوند! بر محمد و آل محمد برکت ارزانی دار همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت ارزانی داشتی که تو ستوده‌ی بزرگوار هستی)^(۱).

از ابو سعید خدری نقل شده است: عرض کردیم: ای رسول خدا! این سلام بود. چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: (بگوئید: اللهم صلِّ علی محمد عبدک و رسولک كما صلَّیت علی آل ابراهیم، و بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم) (خداوند! بر محمد بنده و فرستاده‌ات درود فرست همان گونه که بر آل ابراهیم درود فرستادی و بر محمد و بر آل محمد برکت ارزانی دار همان گونه که بر ابراهیم برکت ارزانی داشتی)^(۲).

مسلم در صحیح خود، ترمذی در سنن خود و بیهقی در سنن کبری از ابومسعود انصاری روایت کرده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد در حالی که ما در مجلس سعد بن عباده بودیم. بشیر بن سعد به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند متعال به ما دستور داده است که بر شما صلوات بفرستیم. چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت شد تا جایی که آرزو کردیم ای کاش از او پرسیده نمی‌شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (قولوا اللهم صلِّ علی محمد و آل محمد كما صلَّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید، و بارک علی محمد و آل محمد

۱- صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۷.

۲- صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۷.

کما بارتک علی ابراهیم فی العالمین إنک حمید مجید، والسلام کما قد علمتم) (بگویند خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی که تو ستوده‌ی بزرگوار هستی و بر محمد و آل محمد برکت ارزانی دار همانگونه که بر ابراهیم در جهانیان برکت ارزانی داشتی که تو ستوده‌ی بزرگوار هستی، و سلام همان طور است که می‌دانید)^(۱).

۱- صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۶؛ سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۸؛ سنن کبری: ج ۲ ص ۱۴۶.

مایلم به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) یمانی آل محمد (علیهم السلام) در معنای صلوات بر پیامبر و خاندانش (علیهم السلام) فرموده است اشاره‌ای داشته باشم. بسیاری از ما هستیم که این آیه را می‌خوانیم در حالی که آن معنایی را که مورد خواست خداوند متعال است، درک نمی‌کنیم؛ تا اینکه خداوند ما را به واسطه‌ی یمانی آل محمد (علیهم السلام) و قائم موعودشان منت نهاد. ایشان (علیهم السلام) منظور از آن را با بیانی شافی و وافی روشن نمود. آنچه ایشان (علیهم السلام) بیان داشته‌اند را بیان می‌دارم تا مردم علوم آل محمد (علیهم السلام) را که یمانی‌شان آورده است، بدانند:

پرسشی درباره‌ی معنای صلوات بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) از ایشان پرسیده شد. ایشان اینگونه پاسخ دادند: (صلوات به معنای دعا و تضرع و توسل جستن به خداوند در طلب چیزی از او سبحان و متعال، یا نزدیک شدن به او - که این هم نوعی طلب کردن است - می‌باشد. هنگامی که می‌گوییم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) یعنی از خداوند سبحان و متعال درخواست می‌کنیم که شأن محمد (علیهم السلام) را بالا ببرد و مقام آن حضرت را رفعت ببخشد. به طور قطع و یقین مقام محمد (علیهم السلام) نزدیک‌ترین مقامی است که پس از آن مقامی نیست. مقام آن حضرت ثابت شده است و او که سلام و صلوات خداوند بر او و خاندانش باد، صاحب مقام قاب قوسین می‌باشد. با صلوات بر محمد از خداوند درخواست می‌شود که شأن آن حضرت را ارتقا و مقام محمد (علیهم السلام) را نزد مردم رفعت بخشد؛ یعنی عظمت شأن محمد (علیهم السلام) را به مردم بشناساند و این، هنگام ظهور امام مهدی (علیه السلام) حاصل می‌گردد؛ چرا که آن حضرت بیست و پنج حرف از علم را منتشر می‌کند و مردم را با توحید، پیامبران، کتاب‌ها، فرشتگان، خلق خداوند سبحان و متعال و با حضرت محمد (علیهم السلام) آشنا می‌سازد. پس هنگامی که می‌گوییم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) یعنی می‌گوییم: ای خداوند! حق محمد و آل محمد را ظاهر ساز و مقام عظیم محمد و آل محمد را آشکار بنمای؛ به عبارت دیگر گفته‌ایم: خداوند! فرج محمد و آل محمد را تعجیل فرما، و گویی می‌گوییم: خداوند! عدل، حق و قسط را آشکار ساز، و جور، فساد و ظلم را بمیران و از همین رو این ذکر یعنی (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

حاکم در مستدرک اینچنین روایت کرده است:

بافضیلت‌ترین اذکار است و ثواب بسیار زیادی دارد؛ و آنچه از امام مهدی علیه السلام آموخته‌ام این است که برترین ذکر گفتن (بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم صل على محمد و آل محمد وسلم تسليما) می‌باشد.

کسی که این ذکر را پنجاه بار بگوید، در آن روز جزو غافلین نوشته نمی‌شود و اگر آن را صد بار بگوید، در آن روز از ذاکرین نوشته می‌شود و اگر هزار بار بگوید نزد خداوند و امام مهدی علیه السلام جزو فائزین و پیروزمندان خواهد بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و سلام کنید، سلامی نیکو)؛ یعنی مؤمنان از خداوند درخواست کنند که بر محمد صلوات بفرستد، پس می‌گویند (اللهم صل على محمد و آل محمد و سلم تسليماً) و (سلم تسليماً) یعنی اینکه به آنها امنیت و امان عطا فرما و (امنیّت) به معنی بیعت قائم علیه السلام و (امان) در حکومت و دولت قائم علیه السلام می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ (و هر که به آن داخل شود، ایمن است) (آل عمران: ۹۷) و نیز می‌فرماید: ﴿سَبِّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾ (در آن راه‌ها ایمن از گزند، شب‌ها و روزها سفر کنید) (سبأ: ۱۸) (متشابهات: ج ۳ ص ۱۰۲).

چه بسا برخی بپرسند و بگویند: محمد و خاندانش علیهم السلام از ابراهیم و خاندان ابراهیم برتر هستند. پس چگونه از خداوند درخواست می‌شود که بر محمد و خاندان محمد همان‌طور صلوات فرستاده شود که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم علیهم السلام فرستاده شده است. آیا لازم نیست این صلوات برتر از صلواتی باشد که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم فرستاده شده است؟

این پرسشی است که از یمانی آل محمد علیهم السلام پرسیده شده و ایشان علیهم السلام اینگونه پاسخ دادند: (صلوات بر محمد و آل محمد یعنی درخواست کردن از خداوند سبحان و متعال بر اینکه در کار محمد و آل محمد گشایش پدید آورد و قائم آنها را آشکار سازد و از همین رو با صلوات بر ابراهیم و آل ابراهیم قرین گشته است؛ چرا که خداوند سبحان و متعال فرج ابراهیم و آل ابراهیم را تعجیل فرمود و قائم آنها را ظاهر ساخت و او پیامبر خدا حضرت موسی علیه السلام بود. پس درخواست از خدا با صلوات بر محمد و آل محمد همان‌طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستاده است، یعنی: ای خداوند! قائم آل محمد علیهم السلام را ظاهر فرما همان‌طور که قائم آل ابراهیم علیهم السلام که موسی علیه السلام بود را ظاهر ساختی. بنی اسرائیل منتظر موسی علیه السلام بودند همان‌طور که اکنون مسلمانان در انتظار امام مهدی علیه السلام می‌باشند). (متشابهات: ج ۳ ص ۱۰۳)

ابو الحسن اسماعیل بن محمد بن فضل بن محمد شعرانی مرا حدیث کرد، جدم ما را گفت، ابو بکر بن شیبیهی حزامی ما را حدیث کرد، محمد بن اسماعیل بن ابو فدیك ما را گفت، عبد الرحمن بن ابو بکر ملیکی مرا حدیث کرد، از اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابو طالب، از پدرش که گفت: (وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله دید که رحمت فرود می آید، فرمود: **آنها را نزد من بیاورید.** آنها را نزد من بیاورید). صفیه عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسانی را؟ فرمود: (اهل بیت مرا؛ علی، فاطمه، حسن و حسین). آنها را آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله عبا بر آنها انداخت داد. سپس دستش را بالا آورد. سپس فرمود: **خداوند! اینان خاندان من هستند؛ پس بر محمد و خاندان محمد، درود فرست** و خداوند عزوجل نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

سند این حدیث صحیح است و آن دو این را نیاوردند.

و این روایت به شرط شیخین صحیح است چرا که او صلوات بر اهل بیتش را به آنها آموخت همان طور صلوات بر خاندانش را به آنها آموخت.

ابو بکر احمد بن سلمان فقیه در بغداد به ما حدیث نمود، احمد بن زهیر بن حرب به ما حدیث نمود، ابوسلمه موسی بن اسماعیل به ما حدیث نمود، عبد الواحد بن زیاد به ما حدیث نمود، ابو فروه به ما حدیث نمود، عبد الله بن عیسی بن عبد الرحمن بن ابی لیلی به ما حدیث نمود، از عبد الرحمن بن لیلی شنید که می گفت: با کعب بن عجزه دیدار کردم و گفت: آیا به تو آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ام را هدیه ندهم؟ گفتم: بله. گفت: به من هدیه کرد. گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم و گفتیم: ای رسول خدا! صلوات بر شما اهل بیت چگونه است؟ فرمود: **(بگویند: اللهم صل علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید. اللهم بارک علی محمد و آل محمد كما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید)** **خداوند! بر**

محمد و آل محمد درود فرست همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی که تو ستوده‌ی بزرگوار هستی. خداوندا! بر محمد و آل محمد برکت ارزانی دار همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت ارزانی داشتی که تو ستوده‌ی بزرگوار هستی).

این حدیث را با سند و الفاظش حرف به حرف، امام محمد بن اسماعیل بخاری از موسی بن اسماعیل در جامع الصغیر روایت کرده است و من فقط به این دلیل آن را آوردم تا استفاده کننده بداند که اهل بیت و خاندان، همه آنها هستند.

و ابو فروه، همان عروه بن حارث همدانی است که از مورد اعتمادترین تابعین در کوفه است.^(۱)

سوم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^(۲) (بگو: بر این رسالت مزدی از شما طلب نمی‌کنم مگر دوست داشتن خویشاوندان و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم که خداوند آمرزنده و شکرپذیر است).

ابن عباس می‌گوید: وقتی این آیه فرستاده شد گفتند: ای رسول خدا! نزدیکان تو چه کسانی هستند که دوستی‌شان بر ما واجب است؟ فرمود: (علی، فاطمه و دو فرزندشان)^(۳).

آنچه ثعلبی در تفسیرش آورده است، بر آن گواهی می‌دهد. از ابن عباس روایت شده است که می‌گوید: ﴿و مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^(۴) (و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم که خداوند آمرزنده و شکرپذیر است)

۱- مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۱۴۷.

۲- شوری: ۲۳.

۳- مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۱۰۳؛ معجم کبیر طبرانی: ج ۱۱ ص ۳۰۵.

۴- شوری: ۲۳.

گفت: (دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله است) (۱).

شیخ شمس الدین ابن عربی گفته است (۲):

ولایت آل طه را واجبی دیدم

به رغم اینکه افراد دور، نزدیکی به من ارث می دهند.

مبعوث شده بر هدایت پاداشی نمی خواهد

برای تبلیغش؛ مگر دوست داشتن خویشاوندان (۳)

و دیگری می گوید (۴):

آنها برای چنگ زنده، همان دست آویز استواری هستند

که مناقبشان با وحی و نازل شدن آمد

مناقبی در شورا و سوره‌ی هل اتی

و در سوره‌ی احزاب، بعدی را می شناسی

آنان، اهل بیت مصطفی هستند که دوستی شان

بر مردم به حکم و خیر بسیار، واجب است (۵)

و سومی می گوید (۶):

آنها گروهی هستند که هر کس دوستی به آنان را خالص کند

در آخرت به سبب نیرومندتر چنگ زده است

۱- تفسیر ثعلبی: ج ۸ ص ۳۱۴ ؛ شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۱۲.

۲- الغدیر: ج ۲ ص ۳۱۰.

۳- رأیت ولائی آل طه فریضه
فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی
علی رغم أهل البعد یورثی القربا
بتبلیغه إلا الموده فی القربی

۴- فصول المهمه: ج ۱ ص ۱۶۱.

۵- هم العروه الوثقی لمعتصم بها
مناقب فی شوری و سوره هل اتی
و هم آل بیت المصطفی فودادهم
مناقبهم جاءت بوحی و إنزال
و فی سوره الأحزاب یعرفها التالی
علی الناس مفروض بحکم و إسجال

۶- فصول المهمه: ج ۱ ص ۱۶۱.

آنان گروهی هستند که مناقبشان بر جهانیان غلبه کرده است
نیکی‌های‌شان ظهور کرده و آثارشان نقل می‌شود
ولایت‌شان واجب و دوستی‌شان هدایت است
و اطاعت‌شان دوستی و دوستی‌شان تقوا است^(۱)

چهارم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۲) (و همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و پراکنده مشوید).

ثعلبی در تفسیرش از امام جعفر صادق علیه السلام آورده است که فرمود: (ما همان ریسمان خداوند هستیم که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۳) (و همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و پراکنده مشوید)^(۴).)

و از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که یک اعرابی آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! از شما شنیدم که فرمودید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^(۵) (و به ریسمان خدا چنگ زبید). این ریسمان خداوند که باید به آن چنگ بزبیم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر دست علی زد و فرمود: (به این چنگ بزبید. این ریسمان استوار خداوند است)^(۶).

پس شناخت ریسمان خداوند که در هر زمانی باید به آن چنگ بزبند و گرد آن بگردند و پراکنده نشوند، بر مردم واجب است. آن چنگ زدن که از گمراهی باز می‌دارد تنها با پیروی از آل محمد صلی الله علیه و آله حاصل می‌شود؛ از همین رو پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را با قرآن

۱- هم القوم من أصفاهم الود مخلصا
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
تمسک فی آخره بالسبب الأقوی
محاسنهم تجلی و آثارهم تروی
موالاتهم فرض و حبه‌م هدی
و طاعتهم ود و ودهم تقوی

۲- آل عمران: ۱۰۳.

۳- آل عمران: ۱۰۳.

۴- تفسیر ثعلبی: ج ۳ ص ۱۶۳؛ ینابیع الموده: ج ۱ ص ۳۵۶.

۵- آل عمران: ۱۰۳.

۶- ینابیع الموده لذوی القربی: ج ۱ ص ۳۵۶.

قرین و همراه کرده و آنها را همترازِ دومی که امت را از گمراهی و سرگردانی و حیرت بازمی‌دارد، قرار داده، همان‌طور که در حدیث ثقلین آمده است.

و به این ترتیب اگر امت از آل محمد علیهم السلام پراکنده شوند و سخن آنان علیهم السلام در نظر امت سبک شمرده شود، این امت از بین رفتنی خواهد شد و در سرگردانی و در فتنه‌هایی سقوط کرده است که کسی از آنها رهایی نمی‌یابد مگر آن که به ریسمان ایشان علیهم السلام چنگ زده باشد. پس اینان علیهم السلام همان کشتی‌های نجاتی هستند که هر که می‌خواهد از غرق شدن رهایی یابد، باید در آنها سوار شود.

پنجم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^(۱) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر تان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید در این، خیر شما است و سرانجامی بهتر دارد).

ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: (حسن بن صالح بن حی خدمت امام جعفر صادق رسید و عرض کرد: نظر شما درباره‌ی این سخن حق تعالی چیست: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر تان فرمان برید). اولو الامر که خداوند به اطاعت از آنها دستور داده است، چه کسانی هستند؟ فرمود: (علما هستند). وقتی رفتند حسن گفت: چیزی دستگیرمان نشد مگر اینکه از او پرسیم: این علما چه کسانی هستند؟ به سوی ایشان بازگشتند و پرسیدند و ایشان فرمود: (امامان از ما اهل بیت)^(۲)،^(۳).

۱- نسا: ۵۹.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۳۷۳؛ شرح الاخبار قاضی مغربی: ج ۳ ص ۲۹۹.

۳- می‌گوییم: این روایت ما را متوجه حقیقت مهمی می‌کند؛ یعنی شناختن علما، علمایی که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله آمده‌اند و اینکه از پیامبران بنی اسرائیل برتر هستند، چه کسانی هستند؟

ششم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾^(۱) (سلام بر آل یاسین).
از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام درباره‌ی این

در حقیقت این صفت را بسیاری از کسانی که خود را پشت عناوینی قرار می‌دهند و جز این همتی ندارند، مدعی می‌شوند. اینان تلاش کردند که این عنوان و ویژگی را تحریف کنند و آن را با تفسیری غیر از تفسیر مورد نظر محمد و آل محمد علیهم السلام تفسیر کنند. بسیاری از کسانی که خود را عالم می‌نامند می‌بینیم که از علم جز نامش را یک نمی‌کشند در حالی که در جهل و نادانی غرق‌اند و چیزی درک نمی‌کنند. این مسئله‌ای است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به آن اشاره و می‌فرماید: (و دیگری که او را عالم (دانشمند) نامند اما از دانش بی‌بهره است، دسته‌ای از نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و به هم بافته، دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امپال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد، و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند. مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد، و جرایم بزرگ را سبک جلوه می‌دهد. ادعا می‌کند از ارتکاب به شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می‌خورد. می‌گوید از بدعت‌ها دورم، ولی در آنها غرقه گشته است. چهره‌ی ظاهر او چهره‌ی انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی‌داند که از آن بپرهیزد، پس مرده‌ای است در میان زندگان. به کجا می‌روید؟! چرا از حق منحرف می‌شوید؟! پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است. با اینکه چراغ‌های هدایت روشنگر راهند، همچون گمراهان به کجا می‌روید؟! چرا سرگردانید در حالی که عترت پیامبر شما در میان شما است؟! در حالی که آنها زمامداران حق و یقین‌اند! پیشوایان دین، زبان‌های راستی و راستگویان‌اند! پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به

سویشان هجوم برید... (نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۱۳۴)

از جمله مواردی که اینان تحریف کرده‌اند این است که برخی مدعی هستند آنها منظور از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله هستند: (علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند) (عوالی الثالی: ج ۴ ص ۷۷)
در حقیقت کسانی که مانند پیامبران سو در روایت دوم، برتر از پیامبران بنی اسرائیل هستند. همان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند. اینان همان کسانی هستند که اگر کسی از ایشان از دنیا برود، در اسلام خفراهی ایجاد می‌شود که چیزی آن را پر نمی‌کند همان‌طور که در اخبار آمده است. و گرنه چگونه هیچ عاقلی به خود اجازه می‌دهد که بسیاری از مراجع امروز را اینگونه توصیف کند که برتر از عیسی و موسی علیهم السلام می‌باشند!!

سخن خداوند عزوجل: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾ (سلام بر آل یاسین) روایت است که فرمود: (یاسین محمد ﷺ است و ما آل یاسین هستیم)^(۱).

از ابن عباس درباره‌ی سخن خداوند عزوجل ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾ (سلام بر آل یاسین) می‌گوید: (بر آل محمد ﷺ)^(۲).

هفتم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^(۳) (و متوقف‌شان بدارید، آنها باید بازخواست شوند).

از ابوسعید خدری: پیامبر ﷺ درباره‌ی سخن حق تعالی ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (و متوقف‌شان بدارید، آنها باید بازخواست شوند) فرمود: (اینان درباره‌ی ولایت علی و اهل‌بیت مسئول هستند)^(۴).

در لسان‌المیزان از مجاهد آمده است: (آنان را متوقف کنید که از آنها درباره‌ی ولایت علی و پرسش می‌شود و مسئول‌اند)^(۵).

هشتم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِيماً﴾^(۶) (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

از برید بن معاویه از ابا جعفر امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند تبارک و تعالی: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (یا بر مردم به خاطر نعمتی

۱- امالی شیخ صدوق: ص ۵۵۸.

۲- معانی الاخبار: ص ۱۲۲.

۳- صافات: ۲۴.

۴- ینابیع المودة قندوزی: ج ۲ ص ۴۲۶.

۵- لسان‌المیزان: ج ۴ ص ۲۱۲.

۶- نسا: ۵۴.

که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟) روایت شده است که فرمود: (ما همان مردمی هستیم که نسبت به امامتی که خداوند به ما و نه سایر آفریدگان داده است، حسادت می‌ورزند)^(۱).

از ابو صباح کنانی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است که فرمود: (ای ابو صباح! ما همان مردمی هستیم که مورد حسادت واقع شدیم) و با دستش به سینه خود اشاره فرمود.^(۲)

نهم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^(۳) (بی شک من بخشاینده‌ی آن کسی هستم که توبه کند، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس به راه راست هدایت گردد).

از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: (ای علی! به خدا سوگند! تو جز برای اینکه پروردگارت را پرستش کنی آفریده نشدی، و برای اینکه آموزه‌های دین با تو شناخته شود، و کهنه و مُندرس شدن راه با تو اصلاح گردد. قطعاً آن که از تو گمراه شد، گمراه شد و آن که به سوی تو و به ولایت تو هدایت نشود، به سوی خداوند عزوجل هدایت نمی‌شود. این همان سخن خداوند عزوجل است: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (بی شک من بخشاینده‌ی آن کسی هستم که توبه کند، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس به راه راست هدایت گردد) یعنی به سوی ولایت تو. پروردگار تبارک و تعالی من، به من دستور داده است که آنچه از حق خود واجب نمودم، از حق تو نیز واجب کنم؛ و حق تو بر کسی که به من ایمان آورد، واجب است. اگر تو نبودی، حزب خداوند شناخته نمی‌شد. به واسطه‌ی تو است که دشمن خداوند شناخته می‌شود. کسی که ولایت تو به او نرسد، چیزی به او نرسیده است. خداوند عزوجل به من نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (ای پیامبر!

۱- بصائر الدرجات: ص ۵۵.

۲- بصائر الدرجات: ص ۵۵.

۳- طه: ۸۲.

آنچه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده است ابلاغ کن) یعنی درباره‌ی ولایت تو ای علی. ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^(۱) (که اگر چنین نکنی رسالت او را به جای نیآورده‌ای) و اگر من آنچه از ولایت تو به آن دستور داده شده بود را ابلاغ نمی‌کردم، عملم از بین می‌رفت و کسی که خداوند عزوجل را بدون ولایت تو دیدار کند، عملش از بین رفته است. وعده‌ای است که برایم محقق می‌گردد؛ و من چیزی نمی‌گویم جز سخن پروردگار تبارک و تعالیم را. به راستی که آنچه می‌گویم از سوی خداوند عزوجل است که درباره‌ی تو فرستاده شده^(۲).

از صفوان، از یعقوب بن شعیب: گفت: از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (بی شک من بخشاینده‌ی آن کسی هستم که توبه کند، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس به راه راست هدایت گردد). فرمود: (کسی که از ظلم توبه کرده، از کفر ایمان آورده و عمل شایسته انجام دهد، سپس به سوی ولایت ما هدایت یابد) و با دستش به سینه‌ی خود اشاره نمود.^(۳)

دهم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^(۴) (و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی).

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (رسول خدا ﷺ فرمود: امت خود را شفاعت می‌کنم تا اینکه پروردگارم مرا ندا دهد: ای محمد! آیا خوشنود شدی؟ من عرض می‌کنم: آری، ای پروردگار! خوشنود شدم). سپس امیرالمؤمنین متوجه گروهی شد و فرمود: (ای اهل عراق! شما می‌پندارید امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خداوند عزوجل این آیه است: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... الْآيَةَ﴾ (ای بندگان

۱- مائده: ۶۷.

۲- امالی شیخ صدوق: ص ۵۸۳.

۳- بصائر الدرجات: ص ۹۸.

۴- ضحی: ۵.

من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید!... تا انتهای آیه) ولی ما اهل بیت می‌گوییم امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خداوند این آیه است: ﴿لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ (به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی)؛ و به خدا سوگند! این شفاعتی است که درباره‌ی اهل (لا اله الا الله) داده می‌شود تا اینکه گفته شود: پروردگارا! خوشنود شدم^(۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد شد در حالی که کسایی از پوست شتر بر او (فاطمه) بود، با دستش آرد می‌کرد و فرزندش را شیر می‌داد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید چشمانش اشک‌بار شد و فرمود: دخترم! تلخی دنیا را با شیرینی آخرت به سرعت پیش می‌بری. خداوند متعال بر من فرستاده است: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ (و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی)^(۲).

یازدهم: حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۳) (و بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده‌ی خود در روز جدایی‌روزی که آن دو گروه با هم روبه‌رو شدند نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خدا بر هر چیزی توانا است).

در احتجاج امام علی بن حسین علیه السلام بر شیخ شامی آمده است: (آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ (و بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان است). [شیخ عرض کرد: این را خواندم. علی علیه السلام فرمود:] (ای شیخ! ما

۱- تفسیر صافی: ج ۵ ص ۳۱۴.

۲- تفسیر ثعلبی: ج ۱۰ ص ۲۲۵؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۱۲۰.

۳- انفال: ۴۱.

همان خویشاوندان هستیم)^(۱).

دوازدهم: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^(۲) (در خانه‌هایی که خدا رخصت داد که منزلتشان رفعت یابد و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند).

از ابو برزه: گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند. مردی بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا! اینها چه خانه‌هایی هستند؟ ایشان فرمود: (خانه‌های پیامبران). ابوبکر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! این خانه نیز از جمله‌ی آنها است؟ و به خانه علی و فاطمه اشاره کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (بله. از برترین آنها است)^(۳).

۱- معالم المدرستین: ج ۳ ص ۱۵۷.

۲- نور: ۳۶.

۳- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۵۲۳.

فصل سوم:

اهلیت در سنت شریف

پیامبر ﷺ در بسیاری از روایات، جایگاه اهل بیت خود (علیهم السلام) و برتر بودن ایشان بر امت را روشن کرده است. رسول خدا ﷺ مسلمانان را بر دوستی و ولایت آنان تشویق کرده و آنان را از بغض و کوتاهی در حق شان بازداشته است؛ چرا که آنها کشتی‌های نجات، پرچم‌های هدایت امت، خلفا و جانشینان خداوند در زمینش، خزاین علمش و معدن وحی او سبحان هستند.

روایات بسیاری از زبان پیامبر ﷺ وارد شده که جایگاه اهل بیتش (علیهم السلام) را بیان کرده است. برخی از این روایات تقدیم خواننده‌ی گرامی می‌گردد:

از پیامبر ﷺ وارد شده است که فرمود: (کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده مرده است. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه کننده مرده است. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن با ایمان کامل مرده است. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، ملک الموت او را به بهشت بشارت می‌دهد؛ و پس از او منکر و نکیر. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، همان‌طور که عروس به خانه‌ی همسرش می‌رود، به بهشت وارد می‌شود. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، خداوند در قبرش دربی به سوی بهشت باز می‌کند. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، خداوند قبرش را جایگاه دیدار فرشتگان رحمت قرار می‌دهد. آگاه باشید! کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، بر سنت و جماعت مرده است. آگاه باشید! کسی که بر بغض و دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت در حالی می‌آید که میان دو دیدگانش نوشته شده: مأیوس از رحمت خدا. آگاه

باشید! کسی که بر بغض آل محمد بمیرد، کافر مرده است. آگاه باشید! کسی که بر بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد. آگاه باشید! کسی که بر بغض آل محمد بمیرد، بهره‌ای در شفاعت من ندارد^(۱).

از ابن عباس: گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (کسی که دوست دارد زندگانی من و مردن من را داشته باشد و در بهشت عدن (جاودان) - که پروردگارم غرس کرده است - سکنی گزیند، باید پس از من ولایت علی را و ولایت ولی او را داشته باشد، و پس از من باید به اهل بیت من اقتدا کند. اینان عترت من هستند، از طینت من آفریده شده‌اند، و فهم و علم من، روزی‌شان داده شده است. وای بر تکذیب کنندگان فضیلت ایشان از امت من و قطع کنندگان رحم من در مورد ایشان؛ که شفاعت من به اینان نمی‌رسد)^(۲).

ابن شهر آشوب در مناقب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که می‌فرماید: (کسی که می‌خواهد زندگانی من و مردن من را داشته باشد و در بهشت عدن که پروردگارم وعده‌اش را داده است سکونت کند - که همان بهشت جاودان است - باید ولایت علی و فرزندانش پس از او را داشته باشد؛ که ایشان شما را از درب هدایت بیرون نمی‌آورند و به درب گمراهی وارد نمی‌کنند)^(۳).

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: (در هر خلقی از امت من، افراد عادلانی از اهل بیت من هستند که از این دین، تحریف غلو کنندگان، سوء استفاده‌ی باطلان و تأویل جاهلان را برطرف می‌کنند)^(۴).

۱- ینابیع الموده: ج ۲ ص ۳۳۳؛ تفسیر فخر رازی: ج ۲۷ ص ۱۶۵؛ تفسیر ابن عربی: ج ۲ ص ۲۱۹؛ تفسیر قرطبی: ج ۱۶ ص ۲۳؛ و مقریزی برخی از آن را در فضل اهل بیت علیهم السلام: ص ۱۲ نقل کرده است.

۲- کنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۰۳؛ بشاره المصطفی: ص ۲۹۴؛ ینابیع الموده: ج ۲ ص ۳۸۰؛ خصائص الوحی المبین حافظ بن بطریق: ص ۳۰؛ تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۴۱.

۳- مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۰؛ طرائف سید بن طاوس: ص ۱۱۸.

۴- مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۱۱.

و از ایشان علیهم السلام: (اهل بیت مرا در میان خودتان در جایگاه سر نسبت به جسد و جایگاه چشمان نسبت به سر قرار دهید؛ که سر هدایت نمی‌شود مگر با چشمان)^(۱).
و سایر روایات بسیاری که فضیلت اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کنند. به مطالب پیشین بسنده می‌کنیم تا مطلب بر خواننده‌ی گرامی طولانی نگردد.

فصل چهارم:

مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام)

چندین سنت الهی و قوانین اجتماعی دیده می‌شود که در دوران دعوت‌های پیامبران و اوصیای آنها (علیهم السلام) و پس از آنها وجود داشته‌اند. خداوند متعال این سنت‌ها را در کتاب عزیزش و پیامبر بزرگ (صلی الله علیه و آله) ما آنها را بیان می‌نماید و به دلیل حرص شدیدی که به هدایت امت خود به سوی راه حق و سوق دادنش به سوی رضوان خداوند متعال داشته، امت را از آنها بازداشته است.

اگر این تاریخ طولانی را دنبال کنیم، می‌بینیم که دعوت‌های پیامبران و اوصیای شایسته با حرکت‌های گمراهی مقارن بوده‌اند. هر نبوتی با گمراهانی همراه بوده است و در نتیجه مردم به دو گروه و طایفه تقسیم شدند؛ گروهی تمثیلی از حق و گروهی جلوه‌ی باطل. اولی در حرکت پیامبران و دومی در حرکت گمراهان گمراه‌گر جلوه‌گر شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾^(۱) (و اینچنین برای هر پیامبری از شیاطین انس و جن دشمنانی قرار دادیم).

برای اینکه انسان رستگار و در شمار اهل خانه‌ی آخرت شود، باید از پیامبران و اوصیایی که جلوه‌ی خط سیر طبیعی آنچه پیامبران (علیهم السلام) به ارث می‌برند هستند، پیروی کند.

و به این ترتیب قانون آزمون، امتحان و فتنه قرار داده شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْم * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^(۲) (الف، لام، میم، * آیا

۱- انعام: ۱۱۲.

۲- عنکبوت: ۱ تا ۳.

مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ * به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد).

معمر بن خلاد روایت می‌کند: از ابا الحسن امام کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ﴿لَمْ * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (الف، لام، میم، * آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟). سپس به من فرمود: (فتنه چیست؟) عرض کردم: فدایتان شوم؛ آنگونه که ما می‌دانیم فتنه در دین است. ایشان فرمود: (همان‌طور که طلا گداخته می‌شود، در فتنه می‌افتند و گداخته می‌شوند). سپس فرمود: (همان‌طور که طلا خالص می‌شود، خالص می‌شوند)^(۱).

از ابو عبیده بن جراح، از عمر بن خطاب که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ریش مرا گرفت در حالی که من اندوه را در چهره‌ی ایشان می‌دیدم. فرمود: (ما برای خداوند هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. جبرئیل اندکی پیش نزد من آمد و به من گفت: ما برای خداوند هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. گفتم: آری، ما برای خداوند هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. ای جبرئیل! برای چه چنین می‌گویی؟ گفت: امت تو پس از تو -اندکی از روزگار و نه بیشتر- در فتنه می‌افتند! گفتم: فتنه‌ی کفر یا فتنه‌ی گمراهی؟ گفت: همه‌ی اینها واقع خواهد شد! گفتم: چگونه؟ درحالی که من کتاب خداوند را در میان آنان باقی گذاشتم؟ گفت: با کتاب خدا در فتنه می‌افتند و این از سوی امیران و قاریان‌شان است. امیران از مردم حقوق را بازمی‌دارند و در حقوق‌شان ستم می‌کنند، به آنان نمی‌دهند، می‌کشند و در فتنه می‌افتند؛ و قاریان از خواسته‌های امیران پیروی می‌کنند، پس آنان را وارد ستم می‌کنند. سپس هیچ کوتاهی نمی‌کنند! گفتیم: چگونه کسی از آنها که سالم مانده است، در امان می‌ماند؟ گفت: با امتناع و شکیبایی؛ اینکه اگر آنچه برایشان است به آنها دهند، بگیرند و اگر منعش کردند،

رهایش کنند)^(۱).

همان طور که خداوند متعال در کتاب کریم خود خبر داده است و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مَنِ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾^(۲) (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می‌خواست مردمی که پس از آنها بودند، پس از آنکه حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می‌کند).

این آیه سنت جاری بین امت‌ها و اختلاف و جنگ‌شان پس از فرستادگان و اتفاق افتادن فتنه‌ها میان امت‌ها پس از فرستادگان را بیان می‌فرماید.

عمرو بن ابو مقدم از پدرش روایت می‌کند: به ابا جعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: عامه می‌پندارند که بیعت با ابوبکر از آنجا که با اجتماع مردم صورت گرفت، خوشنودی از سوی خداوند (جلّ ذکره) بوده و خداوند امت محمد صلی الله علیه و آله را پس از او در فتنه و آزمایش قرار نداده است؟ ابا جعفر علیه السلام فرمود: (آیا کتاب خدا را نخوانده‌اند؟! یا خداوند نمی‌گوید: ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَتَقَلَّبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (جز این نیست که محمد فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش

۱- حلیه الاولیا: ج ۵ ص ۱۱۹؛ در المنثور: ج ۳ ص ۱۵۵.

۲- بقره: ۲۵۳.

خواهد داد). گفت: به ایشان عرض کردم: آنان به صورت دیگری تفسیر می‌کنند. فرمود: (آیا خداوند عزوجل از امت‌هایی که پیش از آنها بوده خبر نداده است که پس از اینکه بینات برای‌شان آمد، اختلاف کردند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می‌خواست مردمی که پس از آنها بودند، پس از آنکه حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می‌کند)^(۱).

پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله انقلابی برای نسل‌های بعدی رخ داد و این همان نکته‌ای است که قرآن و روایات آل محمد علیهم السلام به آن تصریح می‌کنند.

پدیده‌ی انقلاب و کودتا علیه آموزه‌های دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان نهاده بود آشکار شد و تلاش و کوشش برای تثبیت آن صورت پذیرفت. امت از اهل بیت پاک روی گردانیدند؛ همان کسانی که خداوند ناپاکی را از آنان زدوده و به طور کامل پاک‌شان گردانیده بود. آنها همه‌ی وصیت‌های پیامبرشان صلی الله علیه و آله درباره‌ی اهل بیتش را ترک گفتند، گویی اصلاً نشنیده بودند! کینه‌های پنهان در سینه‌های این قوم سر برآورد؛ همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود.

علی علیه السلام می‌فرماید: (در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا گرفته بود و ما در برخی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفتیم، به باغی رسیدیم. عرض کردم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی! فرمود: تو در بهشت نیکوتر از این را داری. سپس از دیگری گذشتیم. عرض کردم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی! فرمود: تو در بهشت نیکوتر از این را داری. تا اینکه از هفت باغ گذشتیم. من درباره‌ی همه‌ی آنها عرض کردم: چه باغ

زیبایی! و ایشان فرمود: تو در بهشت نیکوتر از این را داری. وقتی خلوت شد مرا در آغوش کشید و ناگاه گریان شد. عرض کردم: ای رسول خدا! چه چیز شما را گریان نموده؟ فرمود: کینه‌هایی در سینه‌های اقوامی است که فقط پس از من برایت آشکار می‌کنند. فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا دین من سالم خواهد بود؟ فرمود: دین تو در سلامت خواهد بود^(۱).

ولی فقط اندکی از دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌هایی که بر آل محمد علیهم السلام گذشته است، نقل شده و علت آن به منع کردن آنان از تدوین حدیث بازمی‌گردد. وقتی جنبش تدوین (احادیث) آغاز شد، با تسلط بنی امیه و در زمان و دولت آنان مقارن بود. کسانی که بخش از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن اشاره کرده بود را در اختیار داشتند، از سر ترس نقل نکردند و هنگامی که روایت می‌کردند، منتقل نمی‌کردند، نمی‌نگاشتند، و از منتشر کردن و نقل کردن به دیگران باز می‌داشتند. حتی اگر کسی کتابی داشت که در آن گوشه‌ای از خبرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و اهل بیت او علیهم السلام در آن ذکر شده بود، از او می‌گرفتند، آن را پنهان می‌کردند و برای کسی آشکار نمی‌کردند.

ابن عدی در کامل در شرح حال شیخ بخاری که همان عبد الرزاق بن همام صنعانی است می‌گوید: (عبد الرزاق بن همام انواع بسیاری از احادیث را دارد. بسیاری از مسلمانان مورد اعتماد و پیشوایان شان به سوی او رفته، از او نگاشته‌اند و در حدیث او بدی ندیده‌اند جز اینکه او را به شیعه بودن نسبت دادند. احادیثی در فضایل نقل کرده است که هیچ یک از ثقات (معتمدان) با آنها موافق نبوده‌اند. این بزرگ‌ترین موردی است که به خاطر روایت کردن این احادیث توسط او، او را مورد هجمه قرار داده‌اند؛ و به خاطر عیب‌جویی‌ها و بدی‌های دیگران که روایت کرده و من آنها را در این کتابم نقل ننموده‌ام. اما از باب صداقت و راستی، امیدوارم که اشکالی در او نباشد؛

۱- مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۸؛ مسند ابو یعلی: ج ۱ ص ۴۲۷؛ کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۷۶؛ قسمتی از آن را حاکم در مستدرک: ج ۳ ص ۱۳۹ روایت کرده است.

ولی از او احادیثی در فضایل اهل بیت و عیب‌های دیگران وارد شده که ناشناخته‌اند^(۱). بنابراین از آنجا که او احادیثی درباره‌ی فضایل اهل بیت علیهم السلام و عیوب و بدی‌های دیگران روایت کرده است، هیچ کس در این خصوص با او موافق نبوده است و به همین دلیل او را مورد هجمه قرار داده‌اند!

بنابراین طبیعی است که همه‌ی اتفاقات و جزئیات اتفاقات به ما نرسیده باشد؛ با این حصار شدیدی که بر روایات و احادیث زده شد و با تحت تعقیب قرار دادن محدثین و راویان و منع آنان از نقل احادیث مهم؛ به علاوه به آتش کشیدن کتاب‌هایی که چنین قضایایی را در برداشته‌اند یا از بین بردن یا نابود کردن‌شان به هر صورت ممکن!

پس از سپری شدن این قرون متمادی و با وجود این موانع توقع نداریم که همه‌ی اتفاقات به ما رسیده باشد؛ بلکه فقط دست‌یابی به اندکی از این اندک روایاتی که برخی محدثین و مورخین نقل کرده‌اند، برای ما امکان‌پذیر می‌باشد. ولی علی‌رغم این مطلب، آنچه به ما رسیده است مظلومیت و ستمی که به آل محمد علیهم السلام روا شده را بیان می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت خویش علیهم السلام وصیت می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (درباره‌ی اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم)^(۲) و در صحیح مسلم ایشان علیهم السلام این عبارت را سه مرتبه تکرار می‌کند و می‌فرماید: (درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم، درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم، درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم)^(۳).

ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: (ای مردم! فردا به گونه‌ای با دنیا نزد من نیاید گویی آن را به

۱- کامل عبد الله بن عدی: ج ۵ ص ۳۱۵.

۲- مسند احمد: ج ۴ ص ۳۷۶؛ مجموع محیی الدین نووی: ج ۸ ص ۲۷۶؛ شرح کبیر ابن قدامه: ج ۶ ص ۲۳۰.

۳- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۳.

حجله برده‌اید؛ در حالی که اهل بیت من، جدا شده، مقهور و مورد ستم قرار گرفته بیایند. اشک‌هایتان در برابران فرو ریزد و بیعت‌های گمراهی و شورای جاهلانه با شما باشد. بدانید که این امر، یاران و نشانه‌هایی دارد که خداوند آنها را در کتابش نام برده است، به شما شناساندم و آنچه برایش به سوی شما فرستاده شدم را به شما رسانیدم؛ ولی من شما را گروهی می‌بینم که جهالت و نادانی می‌ورزید. پس از من، به صورت کافران مرتدی بازنگردید که کتاب را بی هیچ شناختی تأویل می‌کنید و سنت را با هوا و هوس بدعت می‌گذارید؛ چرا که هر سنت، اتفاق و سخنی که با قرآن مخالفت دارد، مردود و باطل است. قرآن پیشوای هدایت است و راهبری دارد که به سوی آن هدایت و با حکمت و پند نیکو به آن دعوت می‌کند. پس از من کارش را ولیّش بر عهده دارد؛ همان که وارث علم من، حکمت من، سرّ من و آشکار من است و آنچه پیامبران پیش از من به ارث برده‌اند. من وارث و به ارث‌گذارنده هستم، پس مبدا که خود را تکذیب نکنید. ای مردم! خدا را خدا را درباره‌ی اهل بیتم. اینان ستون‌های دین، چراغ‌های تاریکی و معدن علم هستند. علی، برادر، وارث، وزیر و امانت‌دار، قائم به امر من و وفا کننده به عهد من بر سنت من است. او اولین کسی است که به من ایمان آورد و هنگام مرگ آخرین‌شان است که عهد و پیمان مرا نگه می‌دارد و کسی است که در دیدار روز قیامت، در میانه‌شان است؛ پس شاهدان‌تان به غایبان‌تان برسانند. آگاه باشید! کسی که در میان جماعتی، امامتی کورکورانه کند در حالی که در میان آنان کسی باشد که از او داناتر باشد، قطعاً کفر ورزیده است. ای مردم! هر کسی که پیش‌تر من ستمی بر او روا داشتم، این من هستم و هر کسی که دینی دارد نزد علی بن ابی طالب برود، که او ضامن همه‌ی آنها است تا اینکه دینی از هیچ کس بر ذمه‌ی من باقی نماند^(۱).

از عمر بن خطاب روایت شده است که گفت: ای مردم! از پیامبران علیهم السلام شنیدم که می‌فرمود: (مرا در عترت و فرزندانم محافظت کنید. هر کس مرا در ایشان محافظت

کند، خداوند او را حفظ می‌کند. آگاه باشید! لعنت خدا بر کسی که مرا با آزار آنان، آزار دهد؛ سه مرتبه^(۱).

از عبد الله بن مسعود روایت شده است: وقتی ما نزد رسول خدا ﷺ نشستیم بودیم، چند تن از بنی هاشم یا جوانانی از بنی هاشم آمدند. وقتی رسول خدا ﷺ آنها را دید، صورتش سرخ و چشمانش اشک‌بار شد. عرض کردیم: ای رسول خدا! پیوسته در رخسار شما چیزی می‌بینیم که آن را ناپسند می‌دانید. فرمود: (ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را به جای دنیا برایمان برگزید و این اهل بیت پس از من، تبعید و رانده شدن می‌بینند تا اینکه گروهی از اینجا و از سوی مشرق می‌آیند که اصحاب پرچم‌های سیاه هستند. آنها حق را می‌خواهند ولی به آنان داده نمی‌شود. سپس حق را می‌خواهند ولی به آنان داده نمی‌شود) این را دو یا سه مرتبه بیان فرمود: (پس می‌جنگند و آنچه می‌خواهند به آنان داده می‌شود؛ ولی آنها نمی‌پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من می‌دهند که (دنیا را) همان‌طور که از ستم پر شده است، از عدل و داد پُر می‌کند. کسی که آن زمان را درک کند، به سوی ایشان بیاید؛ حتی سینه‌خیز بر روی یخ‌ها و برف‌ها)^(۲).

همچنین ایشان ﷺ به خاطر آنچه با عترتش انجام می‌شود شکایت خود را به خداوند می‌برد و می‌فرماید: (به خداوند شکایت می‌کنم از انکارکنندگان فضیلت آنها و از ضایع کنندگان حرمت‌شان پس از من. خداوند به عنوان ولی و یاور، عترتم و امامان امتم کفایت می‌کند و از انکار کنندگان حق‌شان انتقام می‌گیرد ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلِبٍ يُقَلِّبُونَ﴾ (و ستم‌کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی بازخواهند گشت)^(۳).

۱- امالی شیخ طوسی: ص ۷۰۳.

۲- معجم الاوسط طبرانی: ج ۶ ص ۲۹.

۳- شعرا: ۲۲۷ و روایت در کمال الدین ص ۲۶۱ است.

برحذر داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) در موارد متعدد از فرجام و عواقب ظلم و ستم به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برحذر داشته، می‌فرماید: (وای بر ستم‌کاران به اهل بیت من. عذاب آنان همراه منافقین در پایین‌ترین مرتبه‌ی از آتش است)^(۱).

و می‌فرماید: (به راستی که خداوند بهشت را بر کسی حرام کرده است که به اهل بیتم ستم کند یا با آنان بجنگد یا بر آنان حمله‌ور شود یا آنان را ناسزا گوید)^(۲).
و ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: (کسی که آنچه خداوند برای عترتم حرام کرده است، حلال بشمارد، بر زبان من و زبان هر پیامبری ملعون است)^(۳).

ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (خشم خداوند بر کسی است که مرا با آزار عترتم آزار دهد)^(۴).
و می‌فرماید: (خشم خداوند بر کسی شدت می‌گیرد که خونم را بریزد و مرا با آزار عترتم آزار دهد)^(۵).

خبر دادن ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) به ستم و ظلم به وصی‌اش:

ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (تو وصی من پس از من، و پس از من، ستم‌دیده و مظلوم هستی)^(۶).

و از ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) (ای علی! به شهادت بشارت ده. تو پس از من، ستم‌دیده و مقتول هستی)^(۷).

- ۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱ ص ۵۱.
- ۲- عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱ ص ۳۷.
- ۳- کمال الدین و تمام النعمه: ص ۵۲۰.
- ۴- کنز العمال: ج ۱۲ ص ۹۳.
- ۵- کنز العمال: ج ۱ ص ۲۶۷.
- ۶- کنز الفوائد کراچی: ص ۲۰۸.
- ۷- بشارة المصطفی: ص ۱۰۱.

و ایشان عليه السلام به علی عليه السلام فرمود: (اما تو پس از من سختی می بینی). ایشان عليه السلام عرض کرد: (آیا دینم در سلامت است؟) فرمود: (دینت در سلامت است)^(۱).
 از علی بن حسین امام سجاد عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: (جبرئیل به من گفت: ای محمد! برادرت پس از تو ستم دیده، از سوی امت شکست خورده و از دشمنانت سختی دیده خواهد بود...)^(۲).
 و سایر خبر دادن‌ها و برحذر داشتن‌هایی که پیش از وفاتش صلی الله علیه و آله ذکر فرمود.

۱- غایه المرام: ج ۲ ص ۲۰۳.

۲- جامع احادیث شیعه: ج ۱۲ ص ۴۴۰.

فصل پنجم:

(فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَاوَىٰ أَصْفِيَائِهِ)

(وقتی خداوند برای پیامبرش سرای پیامبرانش و جایگاه برگزیدگانش را برگزید).^(۱)

فرستاده‌ی خدا محمد (ص) - همانند دیگر پیامبران و فرستادگان خدا که شرایع خداوند سبحان و متعال را ابلاغ نمودند- به رفیق اعلی پیوست^(۲) و پس از خود امتی را باقی گذاشت که برای هدایت و زدودن گمراهی و سرگردانی از آن، تمام توانش را به کار برده بود. ایشان (ص) به قدری برای هدایت آنها حرص می‌ورزید که خداوند متعال درباره‌اش چنین می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^(۳) (هر آینه فرستاده‌ای از خود شما به سوی شما آمد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، و بر (هدایت) شما حریص، و با مؤمنان رؤوف و مهربان است). ایشان (ص) به قدری بر گمراهی امت خود افسوس می‌خورد که خداوند سبحان و متعال درباره‌اش فرمود: ﴿...فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾^(۴) (... پس مبادا به سبب حسرت‌ها بر آنان جانت از کف برود زیرا خداوند قطعاً به آنچه می‌کنند دانا است) همان‌طور که پروردگار عزت بر گمراهی بندگان به دلیل تکذیب فرستادگان و به تمسخر گرفتن پیامبران توسط آنان افسوس می‌خورد. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا

۱- این عنوان برگرفته شده از خطبه‌ی حضرت زهرا (س) است.

۲- طبق آنچه شیخ طایفه در تهذیب ذکر کرده است رحلت رسول خدا (ص) به این صورت بوده که در روز دوشنبه مسموم دو شب باقی مانده از صفر سال دهم هجری شده است.

۳- توبه: ۱۲۸.

۴- فاطر: ۸.

كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ ﴿۱﴾ (ای دریغ بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به سوی آنها نیامد مگر آنکه به سخرهاش گرفتند!).

امیرالمؤمنین علیه السلام با این سخن خود آن حضرت صلی الله علیه و آله را چنین توصیف می‌کند: (تا اینکه خداوند سبحان محمد فرستاده‌ی خدا صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا وعده‌اش را عملی و نبوتش را کامل کند. کسی که پیمانش از پیامبران گرفته شده، نشانه‌هایش شناخته شده، و ولادتش کریمانه است. مردم زمین در آن روزگار مذهب‌هایی گوناگون و بدعت‌هایی بسیار داشتند و طوایفی پراکنده بودند. گروهی خداوند را به آفریدگانش تشبیه می‌کنند یا در نام‌هایش ملحد بودند و تصرف می‌کردند یا گروهی به غیر خدا اشاره می‌کردند. پس خداوند به واسطه‌ی او آنان را از گمراهی، هدایت کرد و با جایگاه او آنان را از چنگال جهالت رهانید. سپس خداوند سبحان برای محمد صلی الله علیه و آله دیدار خود را برگزید و آنچه خود داشت را برای او رضایت داد و او را با فراخواندن از خانه‌ی این دنیا کرامت داد و همراه بودن با بلاها را از ایشان دور نمود. او را کریمانه به سوی خود برگرفت و در میان شما آنچه پیامبران در امتشان باقی می‌گذارند را باقی گذاشت. آنان (پیامبران) هرگز امت‌های خویش را مهمل و بدون گستردن راه روشن و بدون علایم محکم و استوار رها نساخته‌اند) (۲).

پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت نمود در این امت کینه‌ی پنهان علیه اهل بیت نبوت علیهم السلام سر برآورد؛ همان‌طور که ایشان با این سخن خود خبر داده بود که پس از رحلتش آنها را آشکار می‌کنند: (کینه‌هایی در سینه‌های اقوامی است که فقط پس از من برایت آشکار می‌کنند) (۳).

سلیم بن قیس روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: (... تو نسبت به من

۱- یس: ۳۰.

۲- نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۶.

۳- میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۴۸۰، همه‌ی روایت در فصل چهارم تقدیم شد که به جهت اختصار آن را تکرار نمی‌کنیم. می‌توانید مراجعه کنید.

به منزله‌ی هارون به موسی هستی و تو در هارون الگویی نیکو داری؛ آن هنگام که قوش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند. تو نیز بر ظلم و ستم قریش به خودت و تباری‌شان علیه خودت شکیبایی پیشه کن. تو به منزله‌ی هارون نسبت به موسی و کسانی هستی که از او پیروی می‌کنند و آنها به منزله‌ی گوساله و کسانی هستند که از آن پیروی می‌کنند. وقتی موسی، هارون را جانشین بر آنان قرار داد، به او دستور داد اگر یاورانی یافت با آنان علیه‌شان جهاد کند و اگر یاورانی نیافت، صبر کند، خون خود را حفظ کند و میان آنان تفرقه و پراکندگی ایجاد نکند^(۱).

آنان چشم به راه پیشامدهای ناگوار برای آل محمد بودند؛ همان‌طور که سرور زنان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نیز در خطبه‌ی گران قدرش بیان فرموده است. ایشان می‌فرماید: (و شما بر پرتگاه سقوط به گودال آتش قرار داشتید، و چنان خوار و ناتوان بودید که جرعه‌ای برای آشامنده، فرصتی برای طمع‌کننده و آتش‌حقییری برای کسی بودید که بخواهد شتابان شعله‌ای از آن برگیرد و به آن اعتنایی ندارد. پایمال قدم‌ها بودید، آب آمیخته به بول و سرگین را می‌آشامیدید و پوست چهارپایان را می‌خوردید. ذلیلان مطرودی بودید که همواره هراس داشتید مردم از اطراف شما را برابند. پس آنگاه خدای تبارک و تعالی شما را به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله نجات بخشید؛ پس از آنکه پیامبر، سختی و مصائب بسیار تحمل کرد و پس از آنکه با جنگجویان دلاور، گرگ‌های عرب و سرکشان اهل کتاب درگیر شد. هرگاه آتش جنگی برمی‌افروختند خداوند آن را خاموش می‌ساخت، یا هرگاه شاخ شیطان سر برمی‌افراشت، یا گروهی از مشرکان دهان می‌گشودند برادر خود را در دهان آنها می‌افکند و او تا بال و پر دشمن را پایمال قدم خویش نمی‌ساخت و آتش ستیزه‌ی‌شان را با شمشیر خود سرد و خاموش نمی‌کرد، باز نمی‌گشت. او در راه خدا تن به مشقت و سختی می‌داد، در اجرای فرمان خدا کوشا، به رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرب و نزدیک، و در میان اولیای خدا سید و سرور بود، دامن همت بر کمر می‌زد، خیرخواهی می‌کرد، می‌کوشید، زحمت می‌کشید، در راه خدا به سرزنش

هیچ سرزنش کننده‌ای اعتنا نداشت، در حالی که شما در رفاه زندگی می‌کردید و آسوده و شادمان و در امنیت بودید، و شما چشم به راه پیش‌آمدهای ناگوار برای ما بودید؛ خبرهای بد را انتظار می‌کشیدید، و از مبارزه با دشمن سر برمی‌تافتید، و از نبرد می‌گریختید!....). کینه‌ای پوشیده و پنهان نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام وجود داشت و این قوم آن را پنهان می‌کردند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد آنچه در درون این گروه پنهان بود آشکار شد؛ و این موضوعی است که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در سخن خود نقل می‌کند: (تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران‌ش و جایگاه برگزیدگان‌ش را اختیار فرمود در میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، ردای دین فرسوده گردید، ساکت گمراهان گویا گشت، گمنام‌ترین ارادل سربرآورد، شتر باطل‌پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد، شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید و فریبش را می‌پذیرید. سپس شما را تحریک کرد و دریافت شتابان به سوی می‌روید. شما را برافروخت و مشاهده کرد به آسانی با فرمانش خشمگین می‌شوید. پس آنگاه شتر دیگری را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آب‌شخور دیگران درآمدید، و اینچنین کردید؛ در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله‌سازی و به بهانه‌ی اینکه از فتنه می‌ترسیم؛ آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ دربرگیرنده‌ی کافران است. پس شگفتا از شما! شما را چه شده است؟ و به کجا رو می‌آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شما است، امورش پیدا و دستوراتش درخشان، نشانه‌هایش تابان، نهی‌هایش آشکار و فرمان‌هایش روشن است، شما آن را پشت سرتان افکنده‌اید، آیا روی گردانی از آن را می‌خواهید؟ و یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ عوض بدی است برای ستم‌کاران، و هر کس جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است...)^(۱).

و فتنه‌ای که زهرا -دردانه‌ی محمد (ص)- داده بود، اتفاق افتاد. این فتنه نیز مانند سایر فتنه‌هایی که پس از رحلت پیامبران در امت‌های پیشین اتفاق افتادند، رهبرانی داشت؛ و این سنت خداوند است که تغییر نمی‌کند و تبدیل نمی‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^(۱) (این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت) و ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^(۲) (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت) و ﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾^(۳) (سنتی که در میان فرستادگانی که پیش از تو فرستاده‌ایم جاری بوده است، و هرگز در سنت ما تغییری نخواهی یافت) و ﴿اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^(۴) (از روی گردن‌کشی در زمین و نیرنگ زشت، و نیرنگ زشت جز دامن صاحبش را نگیرد. آیا جز سنت گذشتگان، انتظار دیگری دارند؟ و حال آنکه هرگز در سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی، و هرگز در سنت خدا تغییری نمی‌یابی).

خواست خداوند سبحان و عزوجل چنین بود که پس از فرستادگان، در امت‌ها فتنه‌ها و نبردها ایجاد شود: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾^(۵) (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به

۱- احزاب: ۶۲

۲- فتح: ۲۳.

۳- اسراء: ۷۷.

۴- فاطر: ۴۳.

۵- بقره: ۲۵۳.

درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می‌خواست مردمی که پس از آنها بودند، پس از آنکه حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می‌کند).

عمرو بن ابو مقدم از پدرش روایت می‌کند: به ابا جعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: عامه می‌پندارند بیعت با ابوبکر از آنجا که با اجتماع مردم صورت گرفت، خوشنودی از سوی خداوند (جلّ ذکره) بوده و خداوند امت محمد صلی الله علیه و آله را پس از او در فتنه و آزمایش قرار نداده است؟ ابا جعفر علیه السلام فرمود: (آیا کتاب خدا را نخوانده‌اند؟! یا خداوند نمی‌گوید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (جز این نیست که محمد فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد). گفت: به ایشان عرض کردم: آنان به صورت دیگری تفسیر می‌کنند. فرمود: (آیا خداوند عزوجل از امت‌هایی که پیش از آنها بوده خبر نداده است که پس از اینکه بینات برای‌شان آمد، اختلاف کردند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می‌خواست مردمی که پس از آنها بودند، پس از آنکه حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد

می‌کند^(۱).

حمران بن اعین می‌گوید: به ابا جعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم. چقدر ما اندک هستیم. اگر بر گوسفندی جمع شویم آن را تمام نمی‌کنیم! فرمود: (آیا سخنی عجیب‌تر از این به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار رفتند، مگر) و با دستش اشاره کرد (سه نفر). حمران می‌گوید: عرض کردم: فدایتان شوم. وضعیت عمار چگونه بود؟ فرمود: (خداوند عمار -ابو یقظان- را رحمت کند. بیعت کرد و شهید کشته شد). با خودم گفتم: چیزی برتر از شهادت نیست! ایشان به من نگاهی کرد و فرمود: (شاید تو فکر کنی که او همانند آن سه نفر بود؟ هیهات، هیهات!)^(۲).

ممانعت از نوشتن وصیت در برابر همگان:

بیماری رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شدت گرفت؛ ولی این وضعیت او را از توجه و اهتمام بسیارش به آینده‌ی امت اسلامی بازداشت. ایشان بر آمادگی لشگر اسامه تأکید می‌نمود و به یارانش که در بیماری‌اش از او عیادت می‌کردند می‌فرمود: (لشگر اسامه را راهی کنید)^(۳) با این سخن خود صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اصرار نمود: (لشگر اسامه را راهی

۱- کافی: ج ۸ ص ۲۷۰. کلینی اینگونه بر این روایت توضیح داده است: از این روایت استدلال می‌شود که یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از او دچار اختلاف شدند؛ پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند.

۲- کافی: ج ۲ ص ۲۴۴.

۳- کنز العمال: ج ۱۰ ص ۵۷۶.

روایات در مورد این موضوع ذکر شده است. ولی آنچه در این روایات قابل توجه است این است که ابوبکر را جانشین پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده و گویی بر او نص و تصریح شده است. جا دارد خواننده‌ی گرامی این روایت را ملاحظه کند. در کنز العمال: مسند صدیق آمده است: سیف بن عمر از زهری از ابو ضمیره و ابو عمر و دیگران، از حسین بن ابو الحسن که روایت کرده است: (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفاتش گروهی را به سوی مردم مدینه و حوالی گسیل داشت. عمر بن خطاب در بین آنان بود. اسامه بن زید را بر آنان امیر قرار داد. آخرین آنان از خندق هم عبور نکرده بود که رسول

کنید؛ و کسی از آن شانه خالی نمی‌کند مگر اینکه از خدا و فرستاده‌اش نافرمانی کند).
 وقتی اسامه با لشگرش قدری از مدینه فاصله گرفت خبر بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسید. ابوبکر، عمر و ابو عبیده بن جراح بازگشتند. وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند رنگ رخسار ایشان دگرگون شد و فرمود: (خدا! من به احدی اجازه نمی‌دهم که از لشگر اسامه سرپیچی کند). ابوبکر خواست به سوی اسامه برود و به او ملحق شود، ولی عمر او را بازداشت^(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمان به بیرون رفتن از مدینه همراه لشگر اسامه داده بود، تا

خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود. اسامه در برابر مردم ایستاد و به عمر گفت: به سوی جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگرد و از او اجازه بگیر تا به من اجازه دهد که همراه مردم بازگردم. همراه من بزرگان مردم هستند و بر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمن نیستم. بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگین آمد و اینکه سنگینی مسلمانان را مشرکین بگیرند و انصار گفتند: اگر سر باز زد ما منصرف می‌شویم. از ما به ایشان برسانید و بخواهید بر ما مردی را والی کند که سنش از اسامه بیشتر باشد. عمر به دستور اسامه بیرون رفت. نزد ابوبکر آمد و آنچه اسامه گفت را به او خبر داد. ابوبکر گفت: اگر سگان و گرگان مرا پاره پاره کنند آنچه رسول خدا تدبیر کرده است را تغییر نخواهم داد. گفت: انصار به من فرمان دادند که این را به تو برسانم؛ آنان از تو می‌خواهند والی امر آنان را مردی قرار دهی که از اسامه مسن‌تر باشد. ابوبکر برجست و نشست. ریش عمر را گرفت و گفت: مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند خطاب! رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به کار گرفته و تو به من فرمان می‌دهی او را عزل کنم؟ عمر به سوی مردم رفت و آنان به او گفتند: چه کردی؟ گفت: بروید. مادران به عزایتان بنشینند! تا امروز چنین رفتاری به خاطر شما نسبت به جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده بودم. سپس ابوبکر بیرون رفت تا اینکه نزد آنان آمد، به آنان رسید و آنان را مشایعت کرد در حالی که خود پیاده بود؛ ولی اسامه سواره بود و عبدالرحمن بن عوف سر مرکب ابوبکر را گفته بود. اسامه به او گفت: ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما سوار می‌شوید یا من پایین بیایم؟ گفت: به خدا سوگند تو پایین نیا و به خدا سوگند من سوار نمی‌شوم! جز این بر عهده‌ی من نیست که ساعتی گام‌هایم را در راه خدا حرکت دهم؛ چرا که برای جنگجو در هر قدمی هفتصد حسنه است که برایش نگاشته می‌شود و هفتصد درجه است که برایش بالا برده می‌شود و هفتصد خطایش محو می‌گردد تا اینکه به پایان رسد. به او گفت: اگر می‌بینی که مرا با عمر بن خطاب یاری کنی این کار را انجام بده. به او اجازه داد....). کنز العمال متقی هندی: ج ۱۰ ص ۵۷۸.

۱- کتاب اربعین - ماحوزی: ص ۲۵۵؛ تثبیت الامامه: ص ۱۹.

عناصر دسیسه چینی برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله دور شوند؛ زیرا نیت‌های پلید آنان شروع به آشکار شدن در افق‌ها کرده بود و نابسامانی‌هایی را برای امت در پی داشت. صحابه در خانه‌ی حضرت صلی الله علیه و آله جمع شدند و کسانی که از لشگر اسامه سر باز زدند به آنان ملحق شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را سرزنش و توبیخ کرد، ولی آنها عذر و بهانه‌های پوچ و واهی آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش کرد این دسیسه‌ی سیاسی که بر نفس‌های ضعیف جاری شده بود را از بین ببرد. به حاضرین نزد خود دستور داد تا صحیفه و دواتی بیاورند تا برای‌شان چیزی بنگارد که آنان را به طور قطع از انحراف بازمی‌دارد؛ ولی عمر بن خطاب این را نپذیرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را به هذیان و یاوه‌گویی متهم نمود؛ که هرگز چنین نبود! همه‌ی اینها برای این بود که میان پیامبر و نگارش این نوشتار مانع ایجاد کند.

این چیزی است که عامه (اهل سنت) روایت می‌کنند؛ چه برسد به خاصه (شیعیان). برخی از روایاتی که عامه در این مورد روایت می‌کنند تقدیم حضورتان می‌گردد:

بخاری با سند خود از ابن عباس (خداوند از هر دو خوشنود باشد) آورده است که گفت: (وقتی هنگام احتضار رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرارسید در خانه مردانی بودند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: **(بیایید برایتان نوشتاری بنویسم که پس از آن گمراه نشوید)**. برخی گفتند: بیماری بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم غلبه یافته است و شما قرآن را دارید؛ کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف کردند و بگو مگو شد. برخی گفتند: پیش آید تا برای شما نوشتاری بنویسد که پس از آن گمراه نشوید و برخی چیز دیگری می‌گفتند. وقتی همه و اختلاف بسیار شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: **(برخیزید!)**.

عبید الله گفت: ابن عباس می‌گفت: مصیبت و همه‌ی مصیبت این بود که میان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اینکه برای آنان، آن نوشتار را بنگارد با اختلاف و

همه‌شان - مانع ایجاد شد^(۱).

همچنین از عبید الله بن عبد الله از ابن عباس آورده است که گفت: وقتی بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت گرفت، فرمود: **(صحیفه‌ای برایم بیاورید که برایتان نوشتاری بنگارم که پس از آن گمراه نشوید)**. عمر گفت: بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و سلم غلبه یافته و ما کتاب خدا را داریم که کفایت مان می‌کند^(۲). آنها

۱- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۳۷.

۲- خواننده گرامی باید در توجیه آنها و نیک دانستن سخن عمر توسط آنان دقت کند و تفسیر را بر عهده‌ی خواننده می‌گذارم.

ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: (این سخن او: (بیماری بر او غلبه یافته است) یعنی نگاشتن نوشتار یا اقدام به نگارش بر او مشقت‌بار است. گویی عمر رضی الله عنه با این کار می‌خواست با این عمل از سخن بیهوده جلوگیری کند. قرطبی و دیگران گفتند: عبارت (برایم بیاورید) دستور است و حق دستور داده شده این است که به سرعت اقدام به انجام آن نماید؛ ولی برای عمر رضی الله عنه و جماعتی آشکار شد که منظور، واجب بودن نیست؛ بلکه از باب ارشاد و راهنمایی به سوی بهتر است. آنها ناپسند دانستند زیرا در این صورت ایشان در رنج و سختی افتد؛ با وجود این سخن حق تعالی: **﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾** (ما هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم) و **﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾** (بیانی بر هر چیزی است). به همین دلیل عمر گفت: کتاب خدا ما را کفایت می‌کند) (فتح الباری ابن حجر: ج ۱ ص ۱۸۶). نووی می‌گوید: (این سخن عمر رضی الله عنه با علم و آگاهی و فضیلت برای او بود؛ چرا که او می‌تواند پیامبر مواردی را بنگارد که آنها از انجامش ناتوان باشند و در نتیجه به خاطرش مستحق عقوبت گردند؛ چرا که در این صورت تصریحی بود که آنها دیگر مجال اجتهاد در آن را نداشتند). بیهقی می‌گوید: (عمر رضی الله عنه می‌خواست وقتی بیماری بر پیامبر (درود و سلام بر او) غلبه یافته بود، بر ایشان آسان بگیرد. اگر منظور ایشان (درود و سلام بر او) این بود که چیزی بنگارند که آنها هرگز از آن بی‌نیاز نمی‌شدند آنها را در اختلاف رها نمی‌کرد). بیهقی می‌گوید: (سفیان بن عیینه از اهل علم نقل می‌کند: گفته شد: پیامبر (درود و سلام بر او) می‌خواست جانشینی ابوبکر رضی الله عنه را بنگارد. سپس این را با اعتماد بر آگاهی‌اش از تقدیر خداوند متعال رها کرد). خطابی می‌گوید: (جایز نیست سخن او بر این حمل گردد که توهم غلط بر او غلبه یافته یا نسبت به او گمانی باشد که به حالش شایسته نباشد؛ ولی وقتی دید بیماری بر او غالب و وفات نزدیک شده است، ترسید این سخن از جمله مطالبی باشد که بیمار می‌گوید و عزمی برایش نداشته باشد و به این ترتیب منافق‌ها راهی برای نفوذ

اختلاف کردند و همه‌ها بسیار شد. ایشان صلی الله علیه و سلم فرمود: (از نزد من برخیزید. نزاع و درگیری نزد من شایسته نیست). ابن عباس بیرون رفت و می‌گفت: مصیبت و همه‌ی مصیبت این بود که میان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نوشتارش مانع ایجاد شد^(۱).

احمد در مسند خود آورده است: وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم رسید و فرمود: (بیایید تا برای شما نوشتاری بنگارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید). مردانی در خانه بودند که عمر بن خطاب در میان‌شان بود. عمر گفت: بیماری بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم غلبه یافته و قرآن نزد شما است و کتاب خدا برای ما کافی است. می‌گوید: اهل خانه اختلاف کردند و درگیر شدند. از میان آنان یکی می‌گفت: رسول

در دین پیدا کنند. صحابه رضی الله عنهم در برخی از مسائل پیش از اینکه در آن جزم و یقین پیدا کنند به پیامبر (درود و سلام بر او) مراجعه می‌کردند؛ همان‌طور که در روز حُدیبیه و در اختلاف و در صلح بین ایشان و قریش به او مراجعه کردند. ولی وقتی با مسئله‌ای که به خواست و اراده مربوط می‌شد مواجه می‌شدند کسی به او مراجعه نمی‌کرد. می‌گوید: (بیشتر علما بر این اعتقاد هستند که در آنچه وحی بر ایشان نازل نشده بود، احتمال خطا برای ایشان وجود دارد. همگی بر این اتفاق نظر دارند و کسی خلاف این نمی‌گوید). او می‌گوید: (مشخص است که ایشان (خداوند از او خوشنود باشد) هرچند درجه‌اش برتر از تمامی خلائق است، ولی از عوارض بشری به دور نیست. ایشان در نماز سهو و فراموشی نموده بود. پس این گمان که در بیماری‌اش برخی امور بر وی عارض شود را نمی‌توان رد کرد. در چنین وضعیتی باید توقف ایجاد شود تا حقیقتش روشن شود. با وجود این معانی و مشابه آن، عمر رضی الله عنه توقف کرد). مازری در توجیه سخن عمر می‌گوید: (با وجود این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم (برایم بیاورید) اختلافی در این نیست که اگر برای دستورات قرآنی همراه باشد آن را از مستحب بودن به واجب بودن می‌برد و برعکس آن در نظر کسی که می‌گوید: دستور برای واجب بودن است، و برای مباح بودن، و سایر معانی. چه بسا با توجه به قراین چیزی آشکار شود که این مطلب برای آنها واجب نبوده باشد بلکه انتخاب و اختیاری برایشان بوده باشد و شاید او اعتقاد داشت که این مطلب از ایشان (سلام و صلوات بر او باد) بدون قصد و جزم صادر شده باشد که این برای عمر رضی الله عنه آشکار شد و نه هیچ کس دیگری). به عمده القاری عینی: ج ۲ ص ۱۷۱ مراجعه کنید.

خدا صلی الله علیه و سلم برایتان بنویسد، یا دیگری می‌گفت: پیش آید تا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای شما بنویسد و دیگری سخن عمر را گفت. وقتی همه‌مهمه و اختلاف بسیار شد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم ناراحت شد و فرمود: **(از نزد من برخیزید)**. ابن عباس می‌گفت: مصیبت و همه‌ی مصیبت این بود که میان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اینکه برای آنان نوشتاری بنویسد با اختلاف و همه‌مهمه‌شان مانع ایجاد شد^(۱).

بخاری نیز از ابن عباس با سندش آورده است که گفت: (روز پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای. سپس گریه کرد تا گریه‌اش سنگ‌ها را خیس کرد و گفت: روز پنجشنبه بیماری بر رسول خدا چیره شد و فرمود: **(صحیفه‌ای برایم بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید)**. آنان به نزاع و درگیر پرداختند در حالی که نزاع در حضور پیامبر شایسته نیست. گفتند: رسول خدا هذیان می‌گوید^(۲).

۱- مسند احمد: ج ۱ ص ۳۲۴.

۲- هجر و هذیان در لغت: سخن نادرست است. در لسان العرب ابن منظور (هجر) با مرفوع بودن (هاء) سخن ناپسند است و (هجر) به معنای (هذیان) نیز است. (هجر) با ضمه اسمی از (اهجار) است که همان فحش می‌باشد؛ و همچنین وقتی سخن درباره‌ی چیزی که شایسته نیست، بسیار شود. (هجر در بیماری) به معنی (هذیان می‌گوید) است و این همان چیزی است که عمر بن خطاب از سخن خود قصد کرده بود، نه آن توجیهاتی که برایش گفته‌اند و به خاطر دلالت این کلمه بر همین مورد به بیان توجیهاتی تکیه کردند که پیش‌تر بیان گردید. ابن اثیر در (نهایة فی غریب الحدیث و الاثر) در ماده‌ی (هجر) می‌گوید: (از جمله آن حدیث بیماری پیامبر صلی الله علیه و سلم است: گفتند: او را چه شده؟ آیا هذیان می‌گوید؟ یعنی سخنش به خاطر بیماری دچار پریشانی شده است؛ البته به شکل استفهام و پرسشی. یعنی: آیا سخنش پریشان است و به دلیل بیماری که گریبان‌گیرش است، مختل شده است؟ این نیکوترین سخنی است که درباره‌ی آن گفته می‌شود. هیچ اخباری نیست که فحش یا هذیان‌گویی باشد. گوینده عمر است و چنین نسبتی به او گمان برده نمی‌شود.

برخی تلاش کرده‌اند که لفظ را از معنایش منحرف کنند و این با دست بردن در معنای (بیهجر) و بردن آن به مصدر غیر از آنچه از آن مشتق شده صورت گرفته است؛ آن را به معنای (مهاجرت) بازگرداندند. به این ترتیب معنای سخن عمر (بیهجر) این می‌شود که مهاجرت می‌کند؛ (پیامبر شما

ایشان صلی الله علیه و سلم فرمود: (رهایم کنید. وضعیتی که در آن هستیم بهتر از چیزی است که مرا به آن می‌خوانید) و هنگام مرگش به سه مورد وصیت فرمود: مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید. از هیأت‌ها همان‌گونه که من پذیرایی کردم، پذیرایی کنید. گفت: و سومی را فراموش کردم^(۱).

مسلم با سندش از ابن عباس آورده است که گفت: (روز پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای! سپس اشکانش روان شد و همچون دانه‌های مروارید روی گونه‌هایش آشکار گردید. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (کتف و دواتی برایم بیاورید - یا لوح و دواتی - تا برای شما نوشتاری بنگارم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید). گفتند: رسول خدا هذیان می‌گوید^(۲)).

باید مهاجرت کند و برود! در واقع این کلمه از (هجر یهجر هجرأ) مشتق شده است و نه از (مهاجرت)؛ بنابراین معنایی جز (هذیان) ندارد. اینگونه اعمال هیچ سودی عایدشان نمی‌کند؛ همان‌طور که برای هر خردمندی روشن است.

۱- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۳۱؛ معنی این قدامه: ج ۱۰ ص ۶۱۳؛ نیل الاوطار شوکانی: ج ۸ ص ۲۲۲. در صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۳۷ آمده است: و در مورد سومی ساکت شد یا گفت: فراموشش کردم. در مسند احمد: ج ۱ ص ۲۲۲ با این لفظ آمده است: سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای. سپس گریان شد تا اشکش روان شد و جای دیگر می‌گوید تا اشکش سنگ‌ها را خیس کرد. گفتیم: ای ابو العباس! روز پنجشنبه چیست؟ گفت: بیماری بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم شدت یافت. فرمود: (برایم بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید). به نزاع برخاستند در حالی که در حضور پیامبر نزاع شایسته نیست. گفتند: حالش چطور است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ سفیان گفت یعنی به صورت پرسشی گفت هذیان می‌گوید. رفتند به سوی او بازگردند. فرمود: (مرا رها کنید. وضعیتی که در آن هستیم از آنچه مرا به آن می‌خوانید بهتر است). به سه مورد دستور داد. بار دیگر سفیان می‌گوید: به سه مورد وصیت نمود. فرمود: (مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید. از کاروانیان همان‌گونه که من پذیرایی کردم، پذیرایی کنید). سعید درباره‌ی سومی سکوت کرد. نمی‌دانم شاید از روی عمد سکوت کرد. و بار دیگر می‌گوید: یا آن را فراموش کردم. و بار دیگر سفیان می‌گوید: آن را رها کرد یا فراموشش نمود.

۲- صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۶.

طبرانی در (اوسط) از عمر روایت کرده است که گفت: وقتی پیامبر بیمار شد فرمود: **صحیفه و دواتی برایم بیاورید تا برای شما نوشتاری بنگارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید**. زن‌ها از پشت پرده گفتند: آیا نمی‌شنوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه می‌فرماید؟ عمر گفت: گفتم؛ شما همچون زنان همراه یوسف هستید. وقتی رسول الله بیمار شود چشمانتان اشک‌بار می‌شود و زمانی که بهبود یابد، بر گرده‌اش سوار می‌شوید! گفت: رسول خدا فرمود: **(آنها را رها کنید که آنها از شما برترند)**^(۱).

و دیگر متونی که در کتاب‌های عامه روایت شده است و مصیبت پنجشنبه را نقل می‌کنند.

بسیار شدن همهمه، اختلاف و نزاع و درگیری بین حاضرین و بلند شدن صداها مانع رسول خدا صلی الله علیه و سلم شد و پس از اینکه بسیاری از حاضران به سوی عمر بن خطاب رفتند و او را تأیید کردند، این نگاهستن دیگر سودی نداشت؛ چرا که موضع‌گیری او نفی نگارش وصیت بود. اگر پیامبر صلی الله علیه و سلم بر وصیت اصرار می‌ورزید، آنها نیز قطعاً به متهم نمودن ایشان به هذیان گویی اصرار می‌کردند - که هرگز چنین نبود - تا ماحصل وصیت را باطل کنند و به این ترتیب در هر چه که پیامبر صلی الله علیه و سلم بیان می‌فرمود تشکیک حاصل می‌شد. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین صلاح دید که این وضعیت را فیصله دهد. بنابراین دستور به بیرون رفتن آنان با الفاظی تند داد که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انتظار نداشتند! به آنان فرمود: مرا رها کنید. وضعیتی که در آن هستم از آنچه مرا به آن می‌خوانید بهتر است، یا از نزد من برخیزید، و نزاع و درگیری در حضور من شایسته نیست.

طبیعی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به این رانده‌شدگان وصیت نکند؛ کسانی که قصدشان باطل کردن وصیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز پنجشنبه بود و متهم کردن ایشان به هذیان مانعی برای وصیت کردن بود.

این همان چیزی بود که عمر بن خطاب و حاضرانی که او را تأیید نمودند

۱- معجم الاوسط: ج ۵ ص ۲۸۸؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۳۴؛ کنز العمال: ج ۵ ص ۶۴۴

می‌خواستند و حتی آرزوی آن را داشتند. عمر بن خطاب و همراهانش در منع کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله از وصیت کردن در برابر همگان پیروز شدند؛ ولی آنان نتوانستند به طور کامل مانع آن گردند؛ بلکه روایاتی آمده است که متن وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر وصی‌اش علی بن ابی طالب علیه السلام در شب وفاتش را بیان می‌دارند که متن آنها خواهد آمد؛ منتظرش باشید.

توطئه‌ی عمر بن خطاب روشن بود. او پس از آن در گفت‌وگوهایی که میان او و ابن عباس رخ داد، به این مطلب اعتراف نمود.

ابن عباس می‌گوید: (در ابتدای خلافت عمر بر او وارد شدم... گفت: ای عبد الله! از کجا آمدی؟ گفتیم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه پشت سر گذاردی؟ گمان کردم منظورش عبد الله بن جعفر است. گفتیم: او را پشت سر گذاشتم در حالی که با هم سن و سال‌هایش بازی می‌کرد. گفت: منظور این نبود. منظورم بزرگ اهل بیت شما بود. گفتیم: او را اینگونه پشت سر گذاشتم در حالی که در نخلستان‌های فلانی با دلو آب می‌کشید و قرآن می‌خواند. گفت: ای عبد الله! اگر چیزی را کنمان کنی خون‌ها بر عهده‌ی تو است. آیا در وجودش چیزی از امر خلافت باقی مانده است؟... گفتیم: آری. به تو بیش‌تر می‌گویم. از پدرم درباره‌ی ادعایش پرسیدم. گفت: راست است. عمر گفت: در مورد امر او از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شکلی از سخن بود که هیچ دلیلی را ثابت نمی‌کرد و بهانه‌ای را برطرف نمی‌کرد. روزگاری او چشم انتظار در کارش بود و در زمان بیماری‌اش می‌خواست به نامش تصریح کند؛ ولی من او را از سر مهربانی و خیرخواهی برای اسلام از این موضوع بازداشتیم. هرگز! سوگند به پروردگار این بنا! قریش به هیچ وجه بر او جمع نمی‌شوند. اگر او سرپرست آن شود، عرب از هر سو کارش را یکسره می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله یقین کرد که من آنچه درونش هست را می‌دانم؛ پس بازایستاد و خداوند نیز چیزی جز جاری شدن آنچه حتمی است، نمی‌خواهد^(۱)).

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۲ ص ۲۱.

طبری روایت کرده است که عمر به ابن عباس گفت: (ای ابن عباس! چه چیز باعث می‌شود که علی از خروج علیه ما دست بردارد؟ گفتیم: نمی‌دانم. گفت: ای ابن عباس! پدرت عموی رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و تو پسرعمویش هستی. چه چیز قوم شما را از شما بازداشت؟ گفتیم: نمی‌دانم. گفت: ولی من می‌دانم. آنها ناپسند می‌دانند و با آنان سخن نمی‌گویند. گفتیم: چرا در حالی که ما برای آنان خیر و خوبی هستیم؟ گفت: خدایا ببخشای! آنها ناپسند می‌دارند که نبوت و خلافت در میان شما جمع گردد که در نتیجه شما فخرفروش فخرفروش شوید. چه بسا شما بگویید: ابوبکر بر این درب قفل زد. خیر، به خدا سوگند ابوبکر دوراندیش‌تر از حاضران بود. اگر آن را برای شما قرار می‌داد قرابت و نزدیکی شما هیچ سودی به حالتان نداشت)^(۱).

همه اینها اشاره‌ی روشنی بر توطئه‌ها و دسیسه‌هایی است که عمر بن خطاب و همراهانش به انجام رسانیدند. بنابراین او اقدام به ممانعت از وصیت نمود چرا که از پیشین می‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به علی وصیت خواهد کرد. پس از آوردن دوات و کتف منع کرد؛ وگرنه اگر عمر بن خطاب می‌دانست که وصیت برای او می‌باشد بی‌درنگ به سوی دوات و کتف شتاب می‌کرد؛ همان‌طور که هنگام مرگ دوستش ابوبکر به آن شتاب کرد و نگفت: کتاب خدا ما را کفایت می‌کند.

طبری از قیس روایت کرده است که گفت: (عمر بن خطاب را دیدم که نشسته بود و مردم با او بودند و در دستانش ترکه‌ای بود و می‌گفت: ای مردم! گوش دهید و از سخن جانشین رسول خدا صلی الله علیه و سلم اطاعت کنید. او می‌گفت: من به خاطر خیرخواهی شما در آن کوتاهی نکردم. همراه او غلام ابوبکر بود که به او (شدید) گفته می‌شد. همراهش صحیفه‌ای بود که جانشینی عمر در آن بود)^(۲).

دیلمی گفته است^(۳):

۱- تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۸۸.

۲- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۱۸.

۳- صراط مستقیم - عاملی: ج ۳ ص ۷.

پیامبر وصیت کرد؛ در حالی که گوینده‌شان گفت:

سرور بشریت، هذیان می‌گوید

و روایت کردند که ابوبکر درست گفت و هذیان نمی‌گوید و به عمر وصیت کرد.^(۱) عمر بن خطاب نمی‌گوید ابوبکر هذیان می‌گوید! و حاضران اختلاف نمی‌کنند و همه‌همه بسیار نمی‌شود و زنان دخالت نمی‌کنند! بلکه مردم را به گوش سپردن و اطاعت از آنچه ابوبکر گفته است فرمان می‌دهد. همه‌ی اینها دلیل روشنی است بر دسیسه‌های عمر به موضوع جانشینی رسول خدا و علیه وصی او علیه السلام؛ وگرنه در نظر عمر و هم‌قطارانش چگونه ابوبکر ارزش و قداستی بیش از ارزش و قداست رسول خدا دارد؟! این از عجایب زمانه است!!!

به علاوه وقتی وفات عمر بن خطاب فرامی‌رسد هیچ کس او را از وصیت و نگاشتن راهنمایی‌هایی که می‌خواست بیان کند باز نداشت. هیچ کس نمی‌گوید تو هذیان می‌گویی یا بیماری بر تو غلبه یافته است یا کتاب خداوند برای ما کافی است. بلکه او به هر آنچه می‌خواهد وصیت می‌کند. در ظاهر با شش تن عهد می‌کند که در میان آنان علی علیه السلام و عثمان هستند ولی در واقع به عثمان بن عفان. آیا عمر بن خطاب مقام و قداستی بالاتر از قداست رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد؟؟!!!

خداوند! مگر اینکه جانشین، برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد! و فاسد بودن این عقیده واضح‌تر از آن است که در آن وارد شویم!

به طور کلی، تاریخ برای ما بیان نکرده است که کسی، کس دیگری را از وصیت کردن بازدارد؛ زیرا این از حقوق هر انسانی است. هر انسانی حق دارد در حالت بیماری و صحت، به هر چه می‌خواهد وصیت کند. اگر شخص عادی بیماری بخواهد پیش از مرگش وصیت کند و یکی از فرزندان یا نزدیکان یا دوستانش بیاید و فضا را مشوش کند و بگوید: او هذیان می‌گوید یا بیماری بر او غلبه یافته است و میان او و آنچه

۱- وصی النبی فقال قائلهم قد ظل یهجر سید البشر و رووا أبابکر أصاب و لم یهجر و قد أوصی إلی عمر

می‌خواهد وصیت کند، مانع شود، آیا این ناپسند دانستن همه‌ی حاضران و عدم رضایت‌شان به این عمل او را به دنبال نخواهد داشت؟ حال وضعیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که رهبر بزرگ اسلام است، چگونه خواهد بود؟!

امروز دفاع اهل سنت از صحابه و بخشیدن قداست و پاکی به آنان، با وجود اینکه بسیاری از آنان با عمر بن خطاب در موضع نپذیرفتن او بر وصیت و متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله به هذیان و چیره‌شدن بیماری هم‌رأی هستند، امری است غریب!

چه قداست و پاکی برای صحابه‌ای وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله را به هذیان گویی متهم کردند و اینکه پناه بر خدا- او یاره می‌گوید! و او را از وصیت کردن برای امتش در آخر زندگانی‌اش بازداشتند و امت را از شنیدن آخرین کلمات پیامبرشان صلی الله علیه و آله محروم نمودند؛ در حالی که او می‌خواست آن را به امانت گذارد. این برخی از جنایت‌های صحابه است!! پس این عدالت که اهل سنت ادعا و هر کس که به آن معتقد نباشد را تکفیر می‌کنند کجا است؟ آیا صحابه نسبت به آنچه بر مسلمانان از آن مصیبت و تا برپایی ساعت جاری می‌شود، مسئول نیستند؟؟!! آیا اولی نیست که صحابه در کنار پیامبرشان صلی الله علیه و آله بایستند؟؟!!

تأملی در روایات پیشین:

در این متون چندین نکته دیده می‌شود؛ از جمله:

اول: بخاری می‌خواست عبارتی را که عمر بیان کرده است، آراسته کند؛ به خاطر جسارتی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وجود داشت. وی می‌گوید: (عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه یافته است) در حالی که متون دیگر لفظ دیگری را ثابت می‌کنند؛ اینکه (رسول خدا هذیان می‌گوید)؛ همان‌طور که در روایت پیشین مسلم اینگونه است و در برخی دیگر (هذیان می‌گوید) است؛ همان‌طور که در روایت پیشین صحیح مسلم و

دیگر روایات اینگونه است^(۱).

معنای این دو عبارت یکی است. چه روایت با لفظ (هذیان می گوید) باشد یا با لفظ (بیماری بر او غلبه یافته است) معنایش پناه بر خدا- تشویش در سخن و هذیان گفتن است. این معنایی است که شایسته نیست به ساحت رسول خدا حضرت محمد (ص) نسبت داده شود؛ کسی که قرآن او را از هر نقصی مُنزه دانسته و مسلمانان را به پیروی از او دستور داده است. نمی دانم، آیا آنها این سخن حق تعالی را نشنیده اند: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾^(۲) (که این سخن فرستاده‌ای بزرگوار است * نیرومند، در نزد خداوند عرش، صاحب مکان، * مطاع و امین است * و یار شما دیوانه نیست).

و این سخن خداوند جل جلاله: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۳) (که قطعاً این سخن فرستاده‌ای است بزرگوار، * نه سخن شاعری؛ چه اندک ایمان می آورید * و نیز سخن کاهنی نیست؛ چه اندک پند می گیرید * فرود آمده‌ای است از سوی پروردگار جهانیان).

سخن خداوند جل جلاله: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾^(۴) (که یار شما نه گمراه شد و نه به راه کج رفته است * و سخن از روی هوی و هوس نمی گوید * نیست این سخن جز آنچه

۱- در مجمع الزوائد از ابن عباس آمده است: گفت: (رسول خدا صلی الله علیه و سلم کتفی خواست و فرمود: کتفی بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید. به دنبال آن مردم همه‌مه کردند و زنی از حاضران گفت: وای بر شما! عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد شما است. برخی از قوم گفتند: ساکت شو که تو عقل نداری. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: این شما هستید که عقل ندارید). مجمع الزوائد هیثمی: ج ۴ ص ۲۱۵.

۲- تکویر: ۱۹ تا ۲۲.

۳- حاقه: ۴۰ تا ۴۳.

۴- نجم: ۲ تا ۵.

وحی می‌شود * او را آن فرشته‌ی بس نیرومند تعلیم داده است).

و بسیاری دیگر از امثال این آیات روشن که در آنها بر عصمت سخن ایشان صلی الله علیه و آله از هذیان و یاوه‌گویی تصریح شده است؛ و ساحت مصطفی صلی الله علیه و آله از چنین نسبت‌هایی بسی به دور است!!

جز این نیست که آنان در واقع با متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله به چنین نسبت‌هایی با چیره‌دستی بر مردم چیره شدند. حاکم چنین چیزی را در مستدرک خود روایت کرده است: عبد الله بن عمرو بن عاص می‌گوید: (من همه‌ی آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدم، می‌نگاشتم و می‌خواستم حفظشان کنم. قریش مرا از این کار بازداشتند و گفتند: آیا هر آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنوی، می‌نگاری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی است که در خوشنودی و خشم سخن می‌گوید! گفت: از این کار دست کشیدم. این را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو کردم. ایشان به دهانش اشاره کرد و فرمود: (بنویس. سوگند به آن کس که جانم در دستان او است! از این جز حق بیرون نمی‌آید)^(۱).

چطور یک مسلمان مؤمن به فرستاده‌ی خدا محمد صلی الله علیه و آله می‌تواند معتقد باشد که او در خوشنودی و خشم تأثیر می‌پذیرد؟ در حالی که ایشان صلی الله علیه و آله کسی است که عدالت و سخن حق در خوشنودی و خشم را آماده کرده، در حالی که او از نجات‌دهنده‌ها است. متقی هندی در کنز العمال از ایشان صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: (سه چیز هلاک‌کننده است و سه چیز نجات‌دهنده. سه چیز درجه و رتبه است و سه چیز کفاره). عرض شد: ای رسول خدا! هلاک‌کننده‌ها چیست؟ فرمود: (بخلی که از آن اطاعت می‌شود، هوای نفسی که از آن پیروی می‌شود و اینکه کسی عجب و خود بزرگ بینی داشته باشد). عرض شد: نجات‌دهنده‌ها چیست؟ فرمود: (تقوای الهی در پنهان و آشکار، میان‌روی در نیازمندی و بی‌نیازی، و عدالت در خوشنودی و خشم). عرض شد: کفاره‌ها چیست؟ فرمود: (گام برداشتن به مساجد، منتظر بودن نماز پس از

۱- مستدرک حاکم: ج ۱ ص ۱۰۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ کوفی: ج ۶ ص ۲۲۹.

نمازی، و کامل کردن وضو در روز سرد هنگام صبح^(۱).

اگر رسول خدا ﷺ ویژگی‌های نجات دهنده‌گان را نداشته نباشد، پس چه کسی دارد؟!

آنها تلاش کردند چنین اعتقادی را در اذهان مردم تثبیت کنند تا زمینه‌های منع حدیث از ایشان ﷺ را مهیا کنند؛ زیرا آنها به کتاب خداوند متعال کفایت کرده بودند (کتاب خدا ما را کفایت می‌کند)!! این چیزی است که در عمل اتفاق افتاد. آنان تدوین حدیث را منع و با ادعای ترس از مخلوط و مشوش شدن سنت با قرآن آن را توجیه کردند!! اگر سنتی - که همان سخن فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ در نزد آنان است - از چنین مرتبه‌ای برخوردار است که می‌تواند با قرآن عظیم مخلوط شود و به دلیل سبک لفظ و بالا بودن معنا خواننده نمی‌تواند بین این دو تمایز قائل شود، چگونه به عمر بن خطاب و پیروانش چنین اجازه داده شد که از آن بی‌نیاز باشند؟؟!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾^(۲)

(چه بزرگ است سخنی که از دهان‌شان بیرون می‌آید، و آنان جز دروغ نمی‌گویند).

دوم: می‌بینیم که بخاری در روایت می‌گوید: (در خانه مردانی بودند که عمر بن خطاب از جمله‌ی آنان بود... عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه یافته است) در حالی که در روایتی دیگر تلاش می‌کند که این عبارت را به عمر نسبت ندهد و می‌گوید: (گفتند: رسول خدا هذیان می‌گوید) و این سخن را به افراد ناشناسی نسبت می‌دهد؛ زیرا او نسبت به شخصیت عمر بن خطاب تعصب دارد و همچنین می‌خواهد ساحت عمر را از این جسارت بر رسول خدا ﷺ منزه سازد.

اگر خواننده در توجیهاات پوچ و تو خالی آنان - که می‌خواهند به واسطه‌شان از عمر بن خطاب دفاع کنند - دقت کند، می‌بیند که آنان برای عمر بن خطاب توجیه و دلیل می‌آورند و او را منزه می‌دارند، حتی اگر با اسائیه‌ی ادب به پیامبر ﷺ همراه باشد. ابن

۱- کنز العمال - متقی هندی: ج ۱۵ ص ۹۳۶.

۲- کشف: ۵.

حجر در حالی که از سخن عمر بن خطاب دفاع می‌کند، می‌گوید: این سخن او: (بیماری بر او غلبه یافته است) یعنی: نگاشتن نوشتار یا اقدام به نگارش بر او سخت می‌باشد. گویی عمر رضی الله عنه به این دلیل این کار را کرد که از کلام بیهوده جلوگیری کند.^(۱)

بینید ابن حجر تا چه حد از عمر بن خطاب دفاع و تا چه اندازه به فرستاده‌ی بزرگ خدا محمد صلی الله علیه و آله اسائه‌ی ادب می‌کند؟!

آیا در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله - که جز با وحی نمی‌گوید- بیهودگی در کلام وجود دارد؟! و آیا عمر و صحابه‌ای که آنجا بودند از شنیدن این سخنان زاید بی‌فایده - که قطعاً چنین نبود چرا که ایشان رضی الله عنهم آقای حکیمان بنی انسان است- بی‌نیاز بودند؟! و ابن حجر چگونه دانست که عمر چنین چیزی را فهمید است؟! به علاوه عمر بن خطاب چگونه فهمید که سخن ایشان رضی الله عنهم متضمن الفاظ زائدی است و علی بن ابی طالب رضی الله عنه که حاضر بود، این را نفهمید؟ در حالی که او درب شهر علم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و عمر و دیگران به فضیلت و علم او اقرار می‌کنند.^(۲)

می‌بینیم که بسیاری افراد بر بّری بودن ساحت عمر بن خطاب اصرار می‌ورزند؛ حتی اگر باعث اسائه‌ی ادب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گردد. آنچه حتی مادر فرزند مرده را نیز

۱- فتح الباری - ابن حجر: ج ۱ ص ۱۸۶.

۲- ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: (عمر در آنچه برایش مسئله بود از علی می‌پرسید و او در کارش گشایش ایجاد می‌کرد، می‌گفت: خداوند پس از تو مرا باقی نگذارد) (مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۱۱۰۳) و می‌گفت: (خداوند مرا در مشکلی تنها نگذارد که ابو الحسن برایش موجود نباشد) (انساب الاشراف بلاذری: ص ۱۰۰) و می‌گفت: (لو لا علی لهلک العمر) (اگر علی نبود قطعاً عمر به هلاکت می‌رسید) (مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۲ ؛ استیعاب ابن عبد البر: ج ۳ ص ۱۱۰۳).
صاحب می‌گوید:

در چیزی مانند فتوای تو وقتی آشکارا گفتند ... اگر علی نبود در فتاوایمان به هلاکت می‌رسیدیم و خطیب خوارزم می‌گوید: وقتی عمر در پاسخ اشتباه می‌کند علی او را متوجه درست می‌کند و با عدالتش می‌گوید: اگر علی نبود قطعاً در آن هلاک می‌شد (مناقب: ج ۱ ص ۳۱۲).

به خنده و می‌دارد، این سخن برخی از آنان است: اینکه او دلسوز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله را از وصیت بازداشت! و من نمی‌دانم که گوینده چگونه منظور عمر بن خطاب را درک می‌کند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نمی‌فهمد؟! اگر این عمل آنان از سرِ مهربانی و دلسوزی به ایشان بود، پیامبر صلی الله علیه و آله باید از آنان تشکر می‌نمود، آنها را نمی‌راند، هممه و اختلاف بین حاضرین ایجاد نمی‌شد، و زنان حاضر به آنان نمی‌گفتند و دستور نمی‌دادند که دوات و کتف بیاورند! به علاوه چرا عمر به ابوبکر مهربانی نکرد و او را از وصیت کردن بازداشت؟!

برخی از این توجیهاات و دلیل آوردن‌های نادرست ذکر شده در این باب ارایه گردید؛ می‌توانید به حاشیه‌های این فصل مراجعه کنید.

سوم: تصریح عمر با این سخنش: (کتاب خدا ما را کفایت می‌کند) با آنچه مسلمانان از رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخته‌اند در تعارض است؛ چرا که ایشان صلی الله علیه و آله در موارد و با الفاظ متعدد حدیث ثقلین را ذکر فرموده و چنگ زدن به آن دو را همان عامل بازدارنده از گمراهی برشمرده است. پس چگونه عمر مجاز است با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند و فقط به یک ثقل که همان قرآن است، تمسک جوید؟!

همه‌ی اینها فقط به خاطر حرص فراوان او به سلب حجت بودن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است تا مردم به آنچه او می‌خواهد وصیت کند توجهی نداشته باشند و مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام از بین برود. به همین دلیل بر منع نگاشتن حدیث پس از وفات ایشان صلی الله علیه و آله اصرار می‌ورزیدند؛ همان‌طور که از وصیت در زمان زندگی ایشان صلی الله علیه و آله در مقابل ممانعت به عمل آوردند.

برخی از روایات تصریح دارند که آنان از نگاشتن حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش و حتی در زمان صحت و سلامت ایشان صلی الله علیه و آله ممانعت کردند.

همان‌طور که پیش‌تر از عبد الله بن عمرو بن عاص گفته شد؛ آنجا که قریش او را از نگاشتن آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود باز می‌داشتند.

آنها در سخن خود با عبد الله بن عمرو بن عاص از علت ممانعت از نگاشتن حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده برداشتند. یعنی ترس‌شان از اینکه از ایشان صلی الله علیه و آله حدیثی درباره‌ی

کسانی نقل کنند که در حالت رضایت و خوشنودی از آنها فرموده است و در حق دیگرانی که در حالت خشم و غضب از آنها نفرموده است.

و از اینجا علت ممانعت از نگاهشته شدن وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش می‌فهمیم و اینکه همهمه و سر و صدا ایجاد کردند.

ولی ای کاش به نافرمانی و گردن نهادن اکتفا کفایت می‌نمود و سخن ایشان علیهم السلام را با این سخن خود: (کتاب خدا ما را کفایت می‌کند) رد نمی‌کرد. گویی او جایگاه کتاب خدا را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله نمی‌داند و اینکه آنها داناترین مردم به خاصیت‌ها و فایده‌های این کتاب هستند!! پس چرا گوینده‌ی عبارت (کتاب خدا ما را کفایت می‌کند) از کتاب خدا پیروی نمی‌کند؟! آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۱) (هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید).

چهارم: این سخن بخاری: (... و هنگام مرگش به سه مورد وصیت نمود:... و سومی را فراموش کردم) چرا راوی سومین مورد را فراموش کرده است؟ راز این مسئله این است که سومین مورد بر موضوع خلافت و امامت تصریح می‌کند. ایشان صلی الله علیه و آله می‌خواست به طور خاص به علی علیه السلام و به طور عام به امامان از عترتش وصیت فرماید. آنان از این موضوع ممانعت به عمل آوردند؛ همان‌طور که خلیفه‌ی دوم در گفت‌وگویی که بین او و ابن عباس انجام شد، به این مطلب اعتراف نموده است.^(۲)

۱- حشر: ۷.

۲- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۸۹ سخن عمر به عبد الله بن عباس را روایت کرده است: (ای عبد الله! درباره‌ی بازداشتن قوم‌تان از شما چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! نمی‌دانم. گفت: خدایا پیامرز! قوم شما ناپسند می‌دانند که پیامبری و خلافت برای شما جمع گردد و در نتیجه در آسمان، تکبر و فخر فروشی داشته باشید. شاید بگویید: ابوبکر خواست بر شما امیر شود و به شما ستم کند! هرگز، ولی او تدبیری داشت که از آنچه او انجام داد استوارتر نبود. اگر ابوبکر پس از مرگ او را نمی‌دید، او قطعاً امر شما را به شما می‌داد؛ و اگر آنچه شما را خوش می‌آمد با گروه شما

وقتی خواننده در سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأمل کند، ارتباطی تفسیری میان این سخن ایشان (صلی الله علیه و آله): (برایم بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید) و سخن ایشان (صلی الله علیه و آله) در حدیث ثقلین: (من چیزی در میان شما قرار می‌دهم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم)^(۱) می‌یابد و از طریق این ارتباط دانسته می‌شود که خواسته شده در این دو حدیث، یکی است و ایشان (صلی الله علیه و آله) در بیماری‌اش می‌خواست برای آنان جزئیات آنچه در حدیث ثقلین برای آنان واجب کرده است را بنویسد و به خاطر اهمیت چنین مسئله‌ای تا روز قیامت، می‌بینیم که ابن عباس گریه می‌کند، تا آنجا که اشک‌هایش سنگریزه‌ها را خیس می‌کند.

و سایر نکاتی که خواننده‌ی گرامی می‌تواند ملاحظه کند.

انجام می‌داد، آنها قطعاً به شما همچون نگرستن گاو به قصابش نگاه می‌کردند).

۱- احمد در مسند از ابوسعید روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (من در میان شما دو چیز گران‌بها را قرار می‌دهم که یکی از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند). (مسند احمد: ج ۳ ص ۱۴، و آن را در ج ۵ ص ۱۸۱ روایت کرده است) و با اختلافی اندکی از زید بن ثابت که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (من در میان شما دو جانشین را قرار می‌دهم؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده مابین آسمان و زمین یا مابین آسمان به زمین و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند).

همان‌طور که آن را با اختلافی اندک از آنچه ارایه شد در ج ۵ ص ۱۸۹ از زید بن ثابت روایت کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (من در میان شما دو جانشین را قرار می‌دهم؛ کتاب خدا و اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند). به سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۲۹، مستدرک: ج ۳ ص ۱۱۰ و مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۲ مراجعه کنید.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد؟

از جمله بزرگ‌ترین خطاهای اعتقادی که امت اسلامی طی ادوار گذشته بر آن حرکت کرده است، این اعتقاد است که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نکرد؛ تا اینکه قائم آل محمد و یمانی‌شان امام احمد الحسن علیه السلام آمد و پرده از بسیاری از آموزه‌ها و حقایق بزرگ و گران‌قدر برداشت. از جمله مواردی که پرده برداشت و برای مردم بیان نمود، موضوع وصیت و تصحیح اعتقاد غلطی بود که امت اسلامی به آن سو رفته بود؛ هم اهل سنت و هم شیعه. ایشان علیه السلام وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در شب وفاتش به جانشین و وزیرش علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت فرمود، بیان نمود. این وصیت شریف را شیخ طوسی در کتابش با نام (غیبت) روایت کرده است. متن وصیت تقدیم شما خواننده‌ی گرامی:

شیخ می‌گوید: جماعتی ما را خبر داد، از ابی عبد الله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از ابو عبد الله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش صاحب پینه‌ها سید العابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابوالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صلی الله علیه و آله وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمودند، تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی، و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق‌کننده‌ی بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به وسیله‌ی تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من و سرپرست اهل‌بیتم هستی چه زنده و چه مرده‌ی ایشان و همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود، پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی‌گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند، و هر کدام را که تو طلاق

بدهی من از او بیزارم، و در قیامت نه مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امت هستی. زمانی که وفات تو فرا رسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت کنندگان و صاحب ثنات (علی) واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آن‌گاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی که وفات او فرا رسید به فرزندش علی (رضا) تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد ثقه (تقی) بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی (ناصر) واگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن (فاضل) بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش (محمد) که حافظ شریعت از آل محمد صلی الله علیه و آله است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید، وصایت و جانشینی من را به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است^(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله این وصیت را پس از مصیبت پنجاهمین سالگی که وفاتش فرارسید وصیت فرمود؛ همان‌طور که علی بن ابی طالب علیه السلام چنین خبر داده است. شیخ نعمانی در کتاب غیبت از سلیم بن قیس روایت کرده است: علی علیه السلام در حدیث طولانی هنگام بیان تفاخر و مباهات مهاجرین و انصار به مناقب و فضایلشان فرمود: (ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: «پیامبر خدا هدیان می‌گوید». رسول الله صلی الله علیه و آله خشمگین شدند و آن کار را

انجام ندادند؟ (طلحه) گفت: بله، شاهد این جریان بودم. (علی علیه السلام) فرمود: وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله صلی الله علیه و آله از آنچه می‌خواست بنویسد و مردم را بر آن شاهد بگیرد، مرا آگاه نمود. جبرئیل به او خبرداد: (خدای عزوجل، از امت (تو) اختلاف و جدایی را دانست). سپس صحیفه‌ای خواست و آنچه می‌خواست در کتف بنویسد را بر من املا (دیگته) نمود و بر آن سه تن را به عنوان شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد؛ و نام امامان هدایت، همان کسانی که مؤمنان را به اطاعت از آنها تا روز قیامت امر فرمود، بیان نمود. مرا اولین‌شان نام برد، سپس این فرزندم حسن، سپس این فرزندم حسین، سپس نه تن از فرزندان این فرزندم حسین. آیا اینچنین نبود ای اباذر و تو ای مقداد؟. آن دو عرض کردند: ما بر این مطلب از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهیم. طلحه گفت: به خدا سوگند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: زمین و آسمان راست‌گوتر و نیکوتر از ابوذر به خود ندیده است؛ و من گواهی می‌دهم که این دو جز به حق گواهی نمی‌دهند و تو در نظر من از این دو راست‌گوتر و نیکوتری^(۱).

برادران انصار امام مهدی علیه السلام به توضیح و روشنگری مسایل متعدد مهم مرتبط به وصیت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخته‌اند. کسی که خواهان اطلاعات بیش‌تر است می‌تواند به کتاب‌های انصار امام مهدی علیه السلام مراجعه نماید. ما وصیت را فقط به دلیل تصحیح اعتقاد نادرستی که مسلمانان به آن معتقد می‌باشند در اینجا آوردیم؛ اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نکرد و این فهم اشتباهی است که باید تصحیح گردد.

۱- کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۸۴؛ احتجاج: ج ۱ ص ۲۲؛ بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۷۷؛ عوالم العلوم: ج ۱۵۳ ص ۲۱۰.

چگونه مسلمانان با محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خدا وداع کردند؟

رسول خدا روز دوشنبه هنگام غروب خورشید از دنیا رفت و مردم تا عصر سه‌شنبه مشغول دفن ایشان بودند. مسلمانان به سخنرانی سقیفه و بیعت اول با ابوبکر مشغول شدند. سپس به بیعت عمومی و سخنرانی او و خطبه‌ی عمر مشغول شدند تا اینکه برای آنان نماز خواند. پس از آن مردم روز سه‌شنبه به سوی بدن رسول خدا آمدند و ابوبکر و عمر هنگام دفن پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نشدند. ابن ابی شیبه می‌گوید: ابوبکر و عمر هنگام دفن پیامبر حاضر نبودند^(۱).

عایشه می‌گوید: ما متوجه دفن رسول خدا نشدیم تا اینکه صدای ابزارهای آهنین^(۲) را از دل شب - شب چهارشنبه - شنیدیم^(۳).

و اینچنین مسلمانان، رسول و پیامبر مهربان خود را کفن پوشیده رها کردند و جز نزدیکان حضرت صلی الله علیه و آله کس دیگری نزدش نیامدند. آنان به دلیل سلب خلافت و دور کردن آن از اهل بیت ایشان علیهم السلام از حضرت بازماندند تا آنجا که همانطور که پیش‌تر گفته شد - حتی در تجهیز و دفن ایشان نیز حاضر نشدند.

۱- مصنف ابن ابی شیبه: ص ۵۷۲.

۲- این عبارت در اصل حدیث (مساحی) بوده است. مساحی جمع مسحاً است و مسحاً ابزاری آهنین است که با آن گل‌ها را می‌کنند. این کلمه از سحو مشتق شده و منظور از آن، آشکار کردن روی زمین است. (نیل الاوطار شوکانی: ج ۴ ص ۱۳۷)

۳- تنویر الحوالمک سیوطی: ص ۲۴۰؛ مغنی ابن قدامه: ج ۲ ص ۴۱۷؛ شرح کبیر عبد الرحمن بن قدامه: ج ۲ ص ۴۱۸؛ نیل الاوطار شوکانی: ج ۴ ص ۱۳۷.

باب دوم

که فصل‌هایی دارد:

- فصل اول: مستندات مظلومیت زهرا علیها السلام.
- فصل دوم: مظلومیت زهرا علیها السلام در سخنان علما.
- فصل سوم: مظلومیت زهرا علیها السلام در شعر عربی.
- فصل چهارم: ظلم و ستم به فاطمه علیها السلام اصل و اساس روز عذاب است.

فصل اول

مسئدات مظلومیت زهرا (علیها السلام)

روایات بسیاری از امامان اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده که به مظلومیت زهرا (علیها السلام) تصریح و انواع تهاجم‌ها و ستم‌هایی را بیان می‌کنند، که دُرْدانه‌ی محمد (صلی الله علیه و آله) با آن‌ها مواجه بوده است؛ از جمله هجوم به خانه‌اش، قصد به آتش کشیدنش، اقدام به آتش زدن، زدن ایشان (علیها السلام) سقط‌جنینش و سایر تفاسیلی که بر ایشان (علیها السلام) اتفاق افتاده است. این‌ها روایاتی متواتر است، حتی اگر روایات عامه به آن ضمیمه نشود؛ که این روایات نیز بسیار و حتی متواترند.

مظلومیت حضرت (علیها السلام) از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

سلیم بن قیس از عبدالله بن عباس روایت می‌کند که به او گفت: درحالی که جابر بن عبدالله کنارش بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از خطبه‌ای طولانی به علی (علیه السلام) فرمود: (قریش علیه شما همکاری خواهند کرد و گفتارشان بر ظلم و ستم بر تو جمع می‌شود. اگر یاورانی یافتی با آنان جهاد و پیکار کن. اگر یاورانی نیافتی باز ایست (صبر پیشه کن) و خون خود را حفظ کن. ولی شهادت، در انتظار تو است. خداوند قاتل تو را لعنت کند!). سپس به دخترش (علیها السلام) رو کرد و فرمود: (تو اولین نفر از اهل بیت هستی که به من می‌پیوندی. تو سیده و سرور زنان بهشت هستی. تو پس از من، ظلم و خشونت می‌بینی و استخوانی از استخوان‌های پهلویت شکسته می‌شود. خداوند قاتل تو را لعنت

کند!...)(۱)

می‌گویم: روشن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت، پس از بیان شکستن پهلوی حبیب‌اش، بیان می‌فرماید که او کشته می‌شود؛ که بر این دلالت دارد که کشتن ایشان به سبب شکستن پهلوی و پیامدهای ناشی از مضروب شدن، سقط‌جنین و دیگر موارد که به دنبال داشته، بوده است.

ابراهیم بن محمد جوینی با سندش تا علی بن احمد بن موسی دقاق و علی بن بابویه و همچنین از: علی بن احمد بن موسی دقاق، از محمد بن عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از نوافلی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که ناگاه حسن علیه السلام آمد. وقتی او را دید گریه کرد. سپس فرمود: (بیا، بیا، ای فرزندم!)... سپس حسین آمد... سپس فاطمه آمد... سپس امیرالمؤمنین آمد. اصحابش از او پرسیدند... پاسخشان را داد؛ از جمله چیزهایی که به آنان فرمود، این بود: (اما دخترم فاطمه، سرور زنان جهان است...) تا اینکه فرمود: (من وقتی او را می‌بینم، آنچه پس از من با او خواهند کرد را به یاد می‌آورم. گویی اتفاق افتاده است؛ خواری و زبونی وارد خانه‌اش می‌شود، حرمتش شکسته، حقش غصب، از ارثش محروم، پهلویش شکسته، و جنینش سقط می‌شود؛ درحالی که ندا می‌دهد: وا محمدا! پاسخی داده نمی‌شود. یاری می‌خواهد، یاری نمی‌شود. پس از من همواره محزون، اندوهگین و گریان است...) تا اینکه فرمود: (سپس خود را پس از اینکه در روزهای پدرش بزرگ بود، خوار و ذلیل می‌بیند...) تا اینکه فرمود: (او اولین نفر از اهل بیت است، که به من می‌پیوندد. ناراحت، اندوهناک،

۱- کتاب سلیم به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۴۲۷ و طوسی در غیبت بخش‌هایی از آن را روایت کرده است: ص ۱۹۳.

مغموم، حقش غصب شده و کشته شده نزد من می آید). در این هنگام رسول خدا ﷺ می فرماید: (خدایا! کسی که به او ستم می کند را لعنت کن، کسی که حق او را غصب می کند عفویت کن، کسی که او را خوار می کند، خوار و ذلیل کن، و کسی که به پهلویش می زند تا فرزندش سقط شود، در آتش خود جاودان کن. فرشتگان در این هنگام می گویند: آمین...)^(۱).

علامه مجلسی (خداوند رحمتش کند) می گوید: به خط شیخ محمد بن علی جبعی -جد پدر شیخ بهایی- یافتیم که به نقل از خط شهید (خداوند درجه اش را بالا ببرد)، به نقل از مصباح شیخ ابومنصور (خاکش پاک) که گفت: روایت شده است که روزی پیامبر ﷺ بر فاطمه (علیها السلام) وارد شد. فاطمه (علیها السلام) غذایی از خرما، نان و روغن برایش تهیه دید. آن حضرت ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) برای خوردن غذا جمع شدند. وقتی خوردند، رسول خدا ﷺ سجده کرد و سجده اش را طولانی نمود. سپس خندید؛ سپس گریان شد؛ سپس نشست. کسی که در میان آنان بیشترین جرئت در سخن گفتن داشت، علی (علیه السلام) بود. علی (علیه السلام) عرض کرد: (ای رسول خدا! امروز از شما چیزی دیدیم که پیش از آن ندیده بودیم؟) حضرت ﷺ فرمود: (وقتی با شما غذا خوردم، برای سلامتی و جمع بودن شما، خوشحال و مسرور شدم. پس سجده‌ی شکر خداوند متعال را به‌جا آوردم. جبرئیل (علیه السلام) فرود آمد و گفت: برای خوشحالی بر خانواده‌ات سجده کردی؟ گفتیم: ای برادرم، ای جبرئیل! آری. گفت: آیا تو را از آنچه پس از تو بر آنها می‌رود باخبر نکنم؟ گفتیم: آری ای برادرم، جبرئیل! گفت: دخترت اولین کسی از خانواده‌ات است که به تو می‌پیوندد؛ پس از اینکه بر او ستم می‌شود، حقش گرفته می‌شود، از ارثش محروم می‌شود، به شوهرش ستم و پهلویش شکست می‌شود؛ اما به

پسرعمویت، ظلم و ستم می‌شود، از حقش محروم و کشته می‌شود. به حسن ستم می‌شود، از حقش محروم و با ستم کشته می‌شود. به حسین ستم می‌شود، از حقش محروم و عترتش کشته می‌شود، اسبان بر او می‌تازند، کاروانش غارت می‌شود، زنان و فرزندان به اسارت برده می‌شوند، دفن می‌شود درحالی که در خون خود غلتیده است، و غریبان او را دفن می‌کنند. من گریان شدم و گفتم: آیا کسی او را زیارت می‌کند؟ فرمود: غریبان او را زیارت می‌کنند. گفتم: کسی که او را زیارت کند چه ثوابی دارد؟ گفت: ثواب هزار حج و هزار عمره که همگی همراه تو باشد را می‌برد. پس خندید^(۱).

مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام علی علیه السلام:

سلیم بن قیس روایت کرده است: عمر بن خطاب از همه‌ی کارگزارانش اموالشان را به انصاف غرامت گرفت؛ ولی از قنْفذ عدوی چیزی نگرفت؛ و او از کارگزارانش بود. آمده است که غرامتی که از او گرفته شد - که این اصل غرامت بیست هزار درهم بود - حتی ده درهم و حتی نصف ده درهم هم نبود.

أبان می‌گوید: سلیم گفت: با علی علیه السلام دیدار کردم و از آنچه عمر انجام داد پرسیدم!! ایشان علیه السلام فرمود: (آیا می‌دانی چرا از قنْفذ دست برداشت و از او چیزی غرامت نگرفت؟! عرض کردم: خیر. فرمود: (چون این او بود که فاطمه (صلوات خدا بر او باد) را با تازیانه زد تا میان من و خودشان مانع ایجاد شود. ایشان (صلوات خدا بر او باد) از دنیا رفت درحالی که اثر تازیانه روی بازویش همانند دستبند بود)^(۲).

سلیم می‌گوید: به حلقه‌ای در مسجد رسول خدا صلوات الله علیه رسیدم که فقط هاشمیان

۱- بحارالانوار: ج ۹۸ ص ۴۴.

۲- کتاب سلیم با تحقیق انصاری: ص ۲۲۳.

مسلمان در آن بودند و همچنین سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابوبکر، عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. عباس به علی (علیه السلام) عرض کرد: نظر شما در این مورد آنچه عمر را از غرامت گرفتن از قنفذ بازداشت چیست؟ برخلاف سایر کارکنانش که از همگی غرامت گرفت؟ علی (علیه السلام) به افراد دور و برش نگاهی افکند. سپس چشمانش پر از اشک شد. سپس فرمود: (از او به خاطر ضربه‌ای که با تازیانه به فاطمه (علیها السلام) زد تشکر نمود. فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت درحالی که در بازویش اثر تازیانه چون دستبند بود)^(۱).

از ابن عباس نقل شده است: (در ذی قار خدمت علی (علیه السلام) رسیدم. صحیفه‌ای بیرون آورد و به من فرمود: (ای ابن عباس! این صحیفه‌ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر من املا کرد و به دست خط من است). عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! آن را بر من بخوان. ایشان آن را خواند. در آن همه‌ی مسائل از گرفتن جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا کشته شدن حسین (علیه السلام) بود؛ اینکه چگونه کشته می‌شود، چه کسی او را می‌کشد، چه کسی یاری‌اش می‌دهد، و چه کسی همراه او به شهادت می‌رسد. ایشان گریه‌ی شدیدی نمود و مرا به گریه انداخت. از جمله چیزهایی که برای من خواند، این بود: اینکه چگونه با او رفتار می‌شود، چگونه فاطمه به شهادت می‌رسد، چگونه حسن به شهادت می‌رسد، و چگونه امت به واسطه‌اش فریب می‌خورند...)^(۲).

از علی (علیه السلام) هنگام دفن زهرا این سخن روایت شده است: (و بهزودی دخت تو از اجتماع امت تو بر غضب حقش خبر می‌دهد. از او بپرس و وضعیت را از او جویا شو. چه بسیار درد و رنجی که در سینه داشت و راهی برای بازگفتن و پراکندنش

۱- کتاب سلیم با تحقیق انصاری: ص ۲۲۴.

۲- فضایل شاذان بن جبرئیل قمی: ص ۱۴۲؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۷۳؛ مکاتیب رسول میانجی: ج ۲ ص ۷۲.

نداشت^(۱).

سخن ایشان علیهم السلام بیان روشنی از ظلم و ستمی است که در سینه‌ی حبیبیه‌ی محمد صلی الله علیه و آله آکنده شده بود؛ ظلمی که راهی برای افشایش نداشت. گفته نشود: چطور چنین چیزی ممکن است درحالی که زهرا علیها السلام این موضوع را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان، و خطبه‌ای خواند که حقش را در آن بیان نمود؟

می‌گوییم: آنچه زهرا علیها السلام در خطبه‌اش بیان فرمود چیزی بود که بر این قوم احتجاج کرد و دلیل آورد؛ موضوع فدک، ارث بردنش از پیامبر صلی الله علیه و آله و حقانیت همسرش در خلافت را بیان فرمود، ولی مواردی باقی ماند که برای مردم بیان نکرد و این موارد در سینه‌ی ایشان انباشته شد و راهی برای بیان نداشت.

شیخ کفعمی از ابن عباس از علی علیه السلام روایتی آورده است، که در قنوت نمازش دعا می‌کرد و از جمله مواردی که در این دعا آمده است سخن ایشان از خانه‌ی نبوت می‌باشد: (آن دو کودکانش را کشتند، و منبرش را از وصی‌اش و وارث علمش خالی کردند، و با امامتش مخالفت کردند...) تا اینکه فرمود: (و شکمی که شکافتند، جنینی که ساقط کردند، پهلویی که شکستند، و قباله‌ای که پاره‌اش کردند)^(۲).

همان پهلوی فاطمه علیها السلام که شکستند و جنینش که ساقط کردند. از محمد بن عبدالرحمن از پدرش از علی بن ابی‌طالب علیه السلام که فرمود: (روزی من، فاطمه، حسن و حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. ایشان به ما توجهی کرد و گریان شد. عرض کردم: ای رسول خدا! (این گریه) برای چیست؟ فرمود: برای ضربت بر سر

۱- کافی: ج ۱ ص ۴۵۹؛ دلائل الامامه: ص ۱۳۸؛ امالی مفید: ص ۲۸۲.

۲- مصباح کفعمی: ص ۵۵۲؛ محضر حسن بن سلیمان حلی: ص ۱۱۲؛ بحار الانوار: ج ۸۲ ص ۲۶۰.

تو گریه می‌کنم و سیلی بر گونه‌ی فاطمه)^(۱).

از مدیح بن هارون بن سعد که گفت: از ابا طفیل عامر بن واثله شنیدم، از امیرالمؤمنین که در جمله‌ای از سخنش به عمر فرمود: (و این آتشی است که در درب خانام شعله‌ور ساختید تا من و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو فرزندم حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام‌کلثوم را به آتش بکشید)^(۲).

مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان خودش:

ایشان علیه السلام می‌فرماید: (بر من مردمی نماز نخوانند که عهد و پیمان خداوند و عهد پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین همسرم را شکستند، بر من ستم روا داشتند، ارثم را گرفتند، قباله‌ی مرا که پدرم برای ملک فدک و عوالی نگاشته بود به آتش کشیدند، و شاهدان مرا تکذیب کردند. به خدا سوگند اینان جبرئیل، میکائیل، امیرالمؤمنین و ام‌ایمن بودند. در خانه‌های خود خزیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام مرا با خود می‌برد درحالی‌که حسن و حسین همراه من بودند و شب و روز به خانه‌های آن‌ها می‌رفتیم و خدا و فرستاده‌اش را به یادشان می‌آوریم تا بر ما ستم نکنند و حقی که خداوند برای ما قرار داده است را به ما بدهند. شب‌هنگام پاسخ مثبت می‌دادند ولی در روز از یاری وامی‌ماندند. قُتْذ را به همراه خالد بن ولید به خانه‌ی ما فرستادند تا پسرعمویم را برای بیعت زیان‌بارشان به سقیفه‌ی بنی ساعده بیرون ببرند و او به جهت مشغول بودن به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسرانش و جمع‌آوری قرآن، و به‌جا آوردن هشتاد هزار درهم که برای قرض و بدهی به‌جا آوردنش را وصیت کرده بود با آن‌ها نمی‌رفت. پس

۱- امالی صدوق: ص ۱۹۸؛ مناقب آل ابی‌طالب: ج ۲ ص ۵۲؛ بحارالانوار: ج ۲۷ ص ۲۰۹.

۲- هدایة الکبریٰ خصیبه: ص ۱۶۳.

در مقابل درب خانه‌ی ما هیزم انباشتند و آتش آوردند تا خانه را به آتش کشند. من چهارچوب در را گرفتم و گفتم: شمارا به خدا و به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم می‌دهم از ما دست بردارید و برگردید. عمر تازیانه را از قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن بر بازویم زد. تازیانه بر دستم پیچید تا جایی که مانند دستبند شد.^(۱) در را با لگد کوبید و آن را به طرف من باز کرد، درحالی که من باردار بودم. من با صورت افتادم درحالی که آتش زبانه می‌کشید. او با دستش به صورتم سیلی زد، به حدی که گوشواره از گوشم افتاد و درد زایمان به سراغم آمد و محسن، کشته شده بی هیچ جرمی سقط شد. آیا این امت بر من نماز بخوانند؟ درحالی که خدا و رسولش از آنان بیزار است و آنان هم از آن‌ها بیزار هستند؟^(۲)

مظلومیت حضرت علیها السلام از زبان فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام

از امام حسن در احتجاجش بر عمرو بن عاص، ولید بن عقبه، عمرو بن عثمان و عتبه بن ابی سفیان در حضور معاویه روایت شده است. این حدیث طولانی است و در آن سخن ایشان علیهم السلام به مغیره بن شعبه آمده است: (... و تو همان کسی هستی که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را زدی تا اینکه خونین شد و فرزندی که در شکم داشت،

۱- برخی از روایات زدن را به عمر نسبت می‌دهند و برخی آن را به قنفذ یا مغیره بن شعبه نسبت می‌دهند. میان این روایات منافاتی وجود ندارد؛ زیرا امکان دارد که زدن توسط همگی آن‌ها انجام شده باشد یا قنفذ گوش به فرمان عمر بود و به این ترتیب زدن به او نسبت داده می‌شود زیرا او فرمانده بود و همچنین به قنفذ نسبت داده می‌شود، زیرا به طور مستقیم اقدام به زدن کرده بود. مسائلی از این دست در متن و در جزئیات اتفاقات وارد شده بر فاطمه علیها السلام در فصل سوم از باب سوم خواهد آمد.

۲- هدایت الکبری خصبی: ص ۱۷۸.

افتاد؛ به جهت خوار و زبون کردن رسول خدا ﷺ، مخالفت بافرمان او و هتک حرمتش؛ درحالی که رسول خدا ﷺ به ایشان (علیها السلام) فرموده بود: ای فاطمه! تو سرور زنان اهل بهشت هستی...^(۱).

مظلومیت حضرت (علیها السلام) از زبان امام سجاد (علیه السلام):

محمد بن جریر بن رستم طبری گفت: مخول بن ابراهیم هندی به ما خبر داد و گفت: مطر بن ارقم ما را حدیث کرد: ابوحمزه‌ی ثمالی به ما گفت: از علی بن حسین (علیه السلام) که فرمود: (وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت و با ابوبکر بیعت شد، علی (علیه السلام) سر باز زد. عمر به ابوبکر گفت: آیا به‌سوی این مرد نافرمان نمی‌فرستی تا بیاید و بیعت کند؟ گفت: ای قنفذ! به‌سوی علی برو و به او بگو: جانشین رسول خدا ﷺ به تو می‌گوید: بیا و بیعت کن. علی (علیه السلام) صدایش را بالا برد و فرمود: سبحان‌الله. چه زود بر رسول خدا ﷺ دروغ بستید! گفت: بازگشت و او را خبر داد. سپس عمر گفت: آیا به‌سوی این مرد نافرمان نمی‌فرستی تا بیاید و بیعت کند؟ به قنفذ گفت: به‌سوی علی برو و به او بگو: امیرالمؤمنین به تو می‌گوید: بیا و بیعت کن. قنفذ رفت و درب را کوبید. فرمود: کیست؟ عرض کرد: قنفذ هستیم. فرمود: چرا آمدی؟ عرض کرد: امیرالمؤمنین به تو می‌گوید: بیا و بیعت کن. علی (علیه السلام) صدایش را بالا برد و فرمود: سبحان‌الله. چیزی را ادعا کرد که حقش نیست. او بازگشت و باخبرش نمود. عمر برخاست و گفت: با ما به‌سوی این مرد رهسپار شوید تا به‌سوی او برویم. گروهی به سویش رفتند و درب را کوبیدند. وقتی علی (علیه السلام) صدای آن‌ها را شنید، سخنی نگفت و زنی سخن گفت و فرمود: کی هستید؟ گفتند: روی سخن من با علی است. بیرون بیاید

و بیعت کند. فاطمه علیها السلام صدایش را بالا برد و فرمود: ای رسول خدا! چه چیزها که بعد از تو از ابوبکر و عمر دیدیم! وقتی صدای او را شنیدند بسیاری از کسانی که همراهش بودند به گریه افتادند. سپس بازگشتند و عمر همراه جماعتی که با او بودند، ماندند. آن‌ها را بیرون آوردند و به سوی ابوبکر بردند تا در پیشگاه او نشانند. ابوبکر گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم؟ عرض کرد: در این صورت سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، او گردنت را می‌زند. فرمود: شما چنین می‌کنید درحالی که من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا هستم. گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم؟ گفت: در این صورت سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، او گردنت را می‌زند. علی علیه السلام به سوی قبر رو کرد و فرمود: (یا ابنَ اُمِّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي) (ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود مرا بکشند). سپس بیعت کرد و برخاست^(۱).

مظلومیت حضرت علیها السلام از زبان امام باقر و صادق علیهما السلام:

عیاشی از یکی از این دو بزرگوار علیهما السلام حدیثی طولانی روایت کرده که در پایانش سخن ایشان علیهما السلام آمده است: (ابوبکر به سوی ایشان فرستاد که بیا و بیعت کن. علی فرمود: بیرون نمی‌آیم تا قرآن را جمع‌آوری کنم. یکبار دیگر به سوی او فرستاد و ایشان فرمود: بیرون نمی‌آیم تا فارغ شوم. سومین بار پسرعمویش را فرستاد که به او قنقذ می‌گفتند. فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و بین او و علی علیه السلام حائل شد. او فاطمه علیها السلام را زد. قنقذ رفت و علی با او نبود. ترسید که علی مردم را جمع کند. دستور به جمع‌آوری هیزم داد و دور خانه‌اش گذاشت. سپس عمر آتشی آورد و خواست

علی را در خانه اش و فاطمه و حسن و حسین (صلوات خداوند بر آنها باد) را به آتش کشد. وقتی علی چنین دید بیرون آمد و با کراهت بدون اطاعت و پیروی، بیعت نمود»^(۱).

از عبدالله بن محمد جعفری از ابا جعفر امام باقر و اباعبدالله امام صادق (علیهما السلام) که فرمودند: (وقتی وضعیت فاطمه (علیها السلام) به جهت رفتار آنان این گونه شد، فاطمه (علیها السلام) گریبان عمر را گرفت و به سوی خود کشید؛ سپس فرمود: به خدا سوگند ای پسر خطاب! اگر ناپسند نمی دانستم که به بی گناه بلا و مصیبت برسد، تو می دانی که به خداوند سوگند می خوردم و او را سریع الاجابه می یافتم)^(۲).

مظلومیت حضرت (علیها السلام) از زبان امام باقر (علیه السلام):

جابر جعفری از ابا جعفر محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین (علیه السلام) از محمد بن عمار بن یاسر که در حدیثی گفت: (و فاطمه) به حسن باردار شد. وقتی خداوند او را روزی اش فرمود، پس از چهل روز به حسین باردار شد. سپس زینب و ام کلثوم روزی شدند و به محسن باردار شد. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت و آن اتفاقات در روز ورود این قوم بر خانه اش به وقوع پیوست و پسرعمویش امیرالمؤمنین را بیرون آوردند و بر اثر آنچه از این مرد به ایشان رسید، فرزند به کلی سقط شد. این اصل و ریشه‌ی بیماری و وفات حضرت (صلوات خدا بر او) بود)^(۳).

ابو جارود می گوید: از ابا جعفر پرسیدم: قائم شما کی قیام می کند؟ ایشان پاسخی

۱- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۳۰۷.

۲- کافی: ج ۱ ص ۴۶۰؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۰.

۳- دلائل الامامه: ص ۱۰۴؛ مدینه المعجز: ج ۱ ص ۳۶۹.

طولانی به او داد که در آن درباره‌ی هیزمی سخن گفت که مقابل خانه‌ی زهرا علیها السلام جمع‌آوری شد و فرمود: (و این هیزم نزد ما است و ما آن را به ارث می‌بریم...) (۱).

مظلومیت حضرت علیها السلام از زبان امام صادق علیه السلام:

از حماد بن عثمان، از اباعبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: (وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، به ایشان عرض شد: خداوند تو را در سه مورد می‌آزماید و شروع به شمردن‌شان نمود... تا اینکه گفت: اما دختری، به او ستم می‌شود، محروم می‌گردد و حقش غصب می‌شود - حقی که خداوند برایش قرارداد- و درحالی‌که باردار است، او را می‌زنند. بر او و بر حریمش و به خانه‌اش بدون اجازه وارد می‌شوند. سپس ذلت و خواری به او می‌رسد. سپس هیچ بازدارنده‌ای نمی‌یابد و فرزندی که در شکمش است را بر اثر این ضربه می‌اندازد و بر اثر این ضربه، از دنیا می‌رود... تا اینکه روایت می‌فرماید: اولین کسی که درباره‌اش حکم می‌شود، قاتل محسن بن علی است. سپس درباره‌ی قنفذ؛ او و دوستش را می‌آورند...) (۲).

از یونس بن ایوب از امام صادق علیه السلام که در حدیثی طولانی فرمود: (ای یونس! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که پس از من به دخترم فاطمه ستم و حقش را غصب می‌کند و او را می‌کُشد، ملعون است) (۳).

از حمران بن اعین از اباعبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: (به خدا سوگند علی

۱- دلائل الامامه: ص ۴۵۵.

۲- جواهر السنیه - حر عاملی: ص ۲۹۱؛ بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۶۴.

۳- کنز الفوائد کراچی: ص ۶۳؛ بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۳۴۶.

بیعت نکرد، تا اینکه دید دود وارد خانه‌اش شده است^(۱).

شیخ عباس با این سخن خود توضیح می‌دهد: حافظ ابراهیم شاعر نیل در قصیده‌ی معروف عمریه به ماجرای به آتش کشاندن اشاره کرده است^(۲):

۱- بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۳۹۰؛ کنی و القاب: ج ۱ ص ۳۸۷.

۲- کنی و القاب: ج ۱ ص ۳۸۷.

بنده عرض می‌کنم: عبدالرحمن دمشقی بر شعر حافظ ابراهیم این گونه توضیح می‌دهد: این چنین است که رافضی‌ها با حافظ ابراهیم استدلال می‌کنند درحالی که او ملحدی است که بر قرآن دروغ می‌بندد و منکر می‌شوند که اهل بهشت با دستبندهایی از طلا زینت شوند.

آنچه این شاعر یا کسان دیگر بیان می‌کنند، از انتشار روایات ضعیف و دروغین نشأت گرفته است؛ روایاتی که متخصصان علم روایت و حدیث - که حجت محسوب می‌شوند - آن‌ها را مورد تفحص قرار می‌دهند، نه شاعرانی که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ (و شاعران که گمراهان از پی‌شان می‌روند * آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟ * و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟).

اگر به ما بگویید: ترمذی گفت است، ابو داوود گفت است، احمد در مسند گفته است: ما از شما نمی‌پذیریم مگر پس از خالص کردن سند. آیا علیه ما با آنچه حافظ ابراهیم گفته استدلال می‌کنی؟ سایت فیصل النور: www.fnoor.com

می‌گوییم: (شهرت واقعی به آتش کشیدن خانه به قدری است که باعث شده این واقعه بر زبان هر محقق و شاعر گفته شود. شاعر فقط به دلیل مشهور بودن و پذیرفتن آن، این را بیان کرده است. شیخ امینی پس از نقل این ابیات از قصیده عمریه می‌گوید: چه بگوییم؛ پس از اینکه مردم مصر در جشن دانشگاه در ابتدای سال ۱۹۸۱ این قصیده عمریه را که بیت‌های مذکور را دربردارد خواندند؛ و روزنامه‌ها آن را در مناطق مختلف جهان منتشر نمودند و بزرگان مصری نظیر احمد امین، احمد زین، ابراهیم ایباری، علی امین، خلیل مطران و دیگران می‌آیند و دیوانی منتشر می‌کنند که عنوانش این شعر است و از این شاعر تقدیر می‌کنند که در چنین سطح از درک و شعور است. به عواطف این امت در این روز سخت، خدشه وارد می‌کنند و با این فریادهای قومی‌گرایی پاک‌ی اسلام و سازش را در جامعه‌ی اسلامی و به‌واسطه‌ی آن وحدت مسلمانان را از بین می‌برند و فکر می‌کنند کار خوبی می‌کنند... تا اینکه می‌گوید: آنان را می‌بینی که در مدح و ستایش شاعر و این قصیده‌ی او مبالغه می‌کنند. گویی او برای امت، علم بسیار، یا نظر شایسته‌ی جدید، یا برای عمر فضیلت بسیاری آورده

و آن سخنی که عمر به علی گفت
 همان که شنونده‌اش کریم و گوینده‌اش بزرگ است
 که خانه‌ات را آتش زدم تا بر این نمایی که بیعت نکنی،
 هرچند دختر مصطفی در آن باشد
 غیر از پدر حفصه کسی را نتواند چنین بگوید
 در برابر دلاور بی‌نظیر عدنان و حامی آن‌ها^(۱)

از مفضل نقل شده است که امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: (هیچ روزی مانند
 سختی ما در کربلا نیست؛ هرچند روز سقیفه و آتش کشاندن درب خانه‌ی
 امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشتن محسن با
 لگد، بزرگ‌تر و شدیدتر و تلخ‌تر بود؛ زیرا که اصل و اساس روز عذاب است)^(۲).

عبدالله بن بکر ارجانی می‌گوید: با اباعبدالله امام صادق علیه السلام در راه مکه به مدینه
 همراه بودم... سپس حدیث طولانی بیان می‌کند که امام صادق علیه السلام در آن می‌فرماید:
 (امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد، فاطمه علیها السلام کشته شد و محسن کشته شد، و حسن و

است که امت و پیامبر مقدسش به واسطه‌ی آن خوشحال می‌شوند. بشارتی به پیامبر اعظم که در نظر
 کسانی که این چنین سخن‌سرایی می‌کنند برای جگرگوشه‌ی صدیقه‌اش هیچ احترام و کرامتی وجود
 ندارد. سکونت ایشان در خانه‌ای که خداوند اهلس را پاک نمود، آنان را از این کار و اینکه خانه را
 برایشان به آتش بکشند باز نداشت. تبریک بر بیعتی که با چنین ترس و وحشتی صورت گیرد و با
 چنین ننگ و رسوایی به انجام رسد). (الغدیر: ج ۷ ص ۸۶)

۱- و کلمة لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بلقیها

حرقت بیتک لا ابقی علیک بها ان لم تابع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها یوماً لفارس عدنان و حامیها

۲- فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفی: ج ۲ ص ۵۳۲؛ نواب الدهور: ص ۱۹۴؛ هداية الكبرى: ص

حسین کشته شدند...^(۱).

از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (وقتی روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله خوانده می شود. جامه و ردایی بر او می پوشانند... تا اینکه فرمود: سپس از زیر عرش و از سوی پروردگار عزت و افق بالاتر صدا می زنند: ای محمد! پدرت چه پدر خوبی است، او ابراهیم است؛ و برادرت چه برادر خوبی است، او علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ و نوه هایت چه نوه های خوبی هستند، آنان حسن و حسین اند؛ و جنین تو چه جنین خوبی است، و او محسن است؛ و امامان راشد و راهنما چه خوب هستند)^(۲).

از ابو بصیر از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (فاطمه علیها السلام در بیستم جمادی الآخر سال چهل و پنجم از ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد... تا اینکه فرمود: علت وفاتش این بود که قنفذ غلام آن مرد - او را به دستور آن شخص با غلاف شمشیر زد؛ در نتیجه محسن سقط شد و بر اثر آن دچار بیماری سختی شد. او به هیچ یک از کسانی که آزارش داده بودند اجازه ی ورود نداد. دو تن از یاران پیامبر از امیرالمؤمنین درخواست کردند که عیادتش کنند. ایشان از او پرسید و او پاسخ مثبت داد. وقتی بر او وارد شدند، آن دو به ایشان عرض کردند: حالت چطور است ای دختر رسول خدا؟ فرمود: خوبم. الحمدلله... سپس به آن دو فرمود: آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود: فاطمه پاره ی تن من است؛ پس کسی که او را آزار دهد، مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد، خداوند را آزار داده است؟ عرض کردند: بله. ایشان فرمود: به خدا سوگند که مرا آزار دادید. آن دو از نزد ایشان بیرون رفتند، درحالی که او از آن دو

۱- اختصاص مفید: ص ۳۴۴.

۲- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۱۲۸.

خشمگین بود^(۱).

مظلومیت حضرت علیها السلام از زبان امام کاظم علیه السلام:

از عیسی بن مستفاد ضریر از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش روایت شده است که فرمود: (وقتی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرارسید، انصار را فراخواند و فرمود: ای گروه انصار! زمان جدایی رسیده... تا اینکه فرمود: آگاه باشید! درب خانه‌ی فاطمه درب من، و خانه‌اش خانه‌ی من است. هر کس به او بی‌احترامی کند به حجاب خداوند بی‌احترامی کرده است). عیسی گفت: ابوالحسن امام کاظم علیه السلام مدتی طولانی گریست و بقیه‌ی سخنش قطع شد و فرمود: (به خدا سوگند به حجاب خدا بی‌حرمتی شد. به خدا سوگند به حجاب خدا بی‌حرمتی شد. به خدا سوگند به حجاب خدا بی‌حرمتی شد. به خدا سوگند به حجاب خدا بی‌حرمتی شد. ای مادرم! درود خداوند بر او)^(۲).

و همچنین از او از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: (به پدرم عرض کردم: پس از خارج شدن فرشتگان از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شد؟ فرمود: ایشان فرمود: سپس علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و به کسانی که در خانه‌اش بودند فرمود: از نزد من بیرون بروید... تا اینکه روایت می‌گوید که ایشان علیهم السلام به علی فرمود: ای علی بدان که من از کسی که دخترم فاطمه از او خوشنود است، خوشنودم. پروردگارم و فرشتگان نیز چنین هستند. ای علی! وای بر کسی که به او ستم کند و وای بر کسی که حقش را با فریب بگیرد و وای بر کسی که حرمت او را از بین ببرد و وای بر کسی که دریش را به آتش کشد و وای بر کسی که به دوست او ستم کند و

۱- دلائل الامامة؛ ص ۱۳۴؛ بحار الانوار؛ ج ۴۳ ص ۱۷۰.

۲- بحار الانوار؛ ج ۲۲ ص ۴۷۷.

وای بر کسی که در برابرش بایستد و عرض اندام کند. خدایا! من از آنان بیزارم و آنان نیز از من بیزارند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را به اسم خواند و فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را به آنان ضمیمه نمود و فرمود: خدایا! من برای اینان و کسانی که اینان را همراهی کنند در صلح هستم و من ضمانت می‌کنم که وارد بهشت شوند، و دشمن کسی هستم که با اینان دشمنی و ستم کند و یا از اینان و از شیعیانشان جلو بزند یا عقب بماند؛ من ضمانت می‌کنم که آنان وارد آتش شوند. به خدا سوگند ای فاطمه، فقط زمانی خوشنود می‌شوم که تو خوشنود شوی؛ و به خدا سوگند خوشنود نمی‌شوم مگر اینکه تو خوشنود شوی؛ و به خدا سوگند خوشنود نمی‌شوم مگر اینکه تو خوشنود شوی^(۱).

سید بن طاووس با سندش از امام کاظم علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! اگر این قوم پس از من علیه تو همکاری کنند و بر تو پیشی بگیرند و طغیانگر خود را برای بیعت تو با خودشان بفرستند، چه می‌کنی؟ سپس گریبان‌ت را بگیرند، همان‌گونه که شتر را می‌نشانند؛ درحالی که مذمت شده، تنها، غمگین و اندوهناک باشی. پس از این، چنین پستی فرود می‌آید)^(۲).

مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام رضا علیه السلام:

از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از رضا و بکیر بن صالح، از سلیمان بن جعفر، از رضا؛ این دو گفتند: خدمت ایشان وارد شدیم درحالی که در سجده‌ی شکر بودند. ایشان سجده‌ی خود را طولانی نمود. سپس سرخود را بالا آورد. به ایشان عرض کردیم:

۱- بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۴۸۵.

۲- طرف - ابن طاووس: ص ۴۲؛ بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۴۹۳.

سجده را طولانی نمودید؟ فرمود: (کسی که در سجده‌ی شکرش این دعا را بخواند مانند کسی است که در روز بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله تیر انداخته است). می‌گوید: عرض کردیم: آن را بنویسیم؟ فرمود: (بنویسید. وقتی شما در سجده شکر بودید، بگویید: ... سپس دعا را فرمود و جمله زیر در آن است: ... و فرستاده‌ی تو را مسخره کردند و فرزند پیامبرت را کشتند)^(۱).

مظلومیت حضرت علیها السلام از زبان امام عسکری علیه السلام:

روایت شده است که ابن ابوالعلا همدانی و یحیی بن محمد بن حویج در قضیه‌ی ابن خطاب درگیر شدند. نزاع خود را نزد احمد بن اسحاق قمی بردند که یار امام حسن عسکری بود. او برای آنان از امام عسکری از پدرش علیه السلام روایت نمود: حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی طولانی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به حذیفه بن یمان از وقایعی خبر می‌دهد که پس از ایشان اتفاق خواهد افتاد. سپس حذیفه درحالی که می‌گوید آنچه شنیده به وقوع پیوسته است، می‌گوید: (... و قرآن تحریف شد، و خانه‌ی وحی به آتش کشیده شد... تا اینکه گفت: صورت آن زکیه سیلی خورد...)^(۲).

مظلومیت حضرت علیها السلام از زبان امام مهدی علیه السلام:

در توقیع مولای ما صاحب‌الزمان علیه السلام: (...اگر نزد ما دوستی صلاح شما و مهربانی و شفقت بر شما نبود، شما را مورد خطاب قرار نمی‌دادیم؛ در آنچه که به خاطر درگیری

۱- مصباح کفعمی: ص ۵۵۴؛ مستدرک الوسائل: ج ۵ ص ۱۴۰؛ بحار الانوار: ج ۳۰ ص ۳۹۳.

۲- عقد النضید و الدر الفرید: ص ۶۳.

و منازعه‌ی ستمکارِ گستاخ گمراه، مورد امتحان قرار گرفتیم. همان کسی که از جهل خود پیروی نمود و با پروردگارش مخالفت ورزید و چیزی را مدعی شد که برای او نیست و حق کسی را انکار نمود که خداوند اطاعت از او را واجب کرده است. او ستمکار غاصب است. در دختر رسول خدا الگویی نیک برای من وجود دارد. شخص جاهل ردای عمل خود را به تن خواهد کرد و کافر می‌داند که عاقبت خانه‌ی آخرت برای کیست^(۱).

سید باقر هندی حکایت می‌کند که امام مهدی علیه السلام را در شب عید غدیر محزون و اندوهناک دیده است. عرض کرد: آقای من! چه شده که شمارا در این روز، محزون می‌بینم درحالی که مردم به خاطر عید غدیر در شادمانی و سرور هستند؟ فرمود: (مادرم و اندوه ایشان را به یاد آوردم) سپس فرمود:

پس از بیت‌الاحزان مرا نمی‌بینی

که خانه‌ی خوشحالی برای خود گرفته باشم^(۲)

وقتی سید بیدار شد، قصیده‌ای در احوال غدیر و اتفاقاتی که برای زهرا علیها السلام پس از پدرش روی داد سرود و این بیت را ضمیمه کرد. این قصیده مشهور است و سرآغازش چنین است^(۳):

هر فریب و سخن باطل و تزویری فرع کسی است که متن غدیر را انکار نمود.

۱- غیبت شیخ طوسی: ص ۲۸۶.

۲- لا ترانی اتخذت لا وعلاها بعد بیت الاحزان بیت سرور

۳- هجوم علی بیت فاطمه علیها السلام: ص ۴۲۵.

فصل دوم:

مظلومیت زهرا علیها السلام در سخنان علما

برخی از سخنان علمای پیشین را ذکر می‌کنیم و از طولانی کردن و اطاله‌ی کلام در این مقام خودداری و فقط به برخی از سخنان ایشان در بیان مظلومیت زهرا علیها السلام اشاره می‌نماییم.

بحث و جدل سید مرتضی با قاضی عبدالجبار معتزلی:

قاضی عبدالجبار اسدآبادی متوفی سال ۴۱۵ هـ ق. که از بزرگان معتزله است. در پاسخی به شیعه می‌گوید: از جمله طعنه‌هایی که وارد کرده‌اند این ادعای آن‌ها است: (فاطمه علیها السلام به خاطر خشم و غضبش بر ابوبکر و عمر وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند و پنهان از این دو دفن شود. پس شبانه دفن شد و روایتی را مدعی می‌شوند که از جعفر بن محمد و دیگران روایت می‌کنند: عمر فاطمه را با تازیانه زد، و زبیر با شمشیر زده شد. گفته‌اند: عمر قصد خانه‌ی ایشان را داشت و علی، زبیر، مقداد و عده‌ای از کسانی که از ابوبکر سرپیچی کردند، آنجا گرد آمدند. به فاطمه گفت: پس از پدرت برای من کسی دوست‌داشتنی‌تر از تو نیست. به خدا سوگند اگر این افراد نزد تو جمع شوند آنان را به آتش می‌کشم. این گروه از جمع شدن منع شدند و به‌سوی او

فاطمه) بازنگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند؛ و دیگر روایات دور از ذهن^(۱). همچنین می‌گوید: (... اما احادیثی که درباره‌ی به آتش کشیدن توسط عمر ذکر کرده‌اند، حتی اگر صحیح هم باشد، باز طعنه‌ای بر عمر نیست؛ زیرا او حق دارد کسی را که از بیعت سر باز می‌زند، تهدید کند)^(۲).

سید مرتضی علم الهدی به این سخن پاسخ می‌دهد و می‌گوید: (گفتیم: خبر به آتش کشیدن را غیر شیعیانی که این گروه نمی‌توانند به آنان اتهامی وارد کنند نیز ذکر کرده‌اند... تا اینکه می‌گوید: و اما توجیهی که برای حدیث به آتش کشیدن می‌آورد که اگر صحیح هم باشد، مضحک و شگفت‌آور است؛ کسی که می‌خواهد خانه‌ی امیرالمؤمنین علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام را به آتش بکشد، چه عذر و بهانه‌ای می‌تواند داشته باشد؟!)^(۳).

ایشان (خداوند رحمتش کند) در پاسخ به انکار کردن او در مضروب ساختن فاطمه و هجوم به خانه‌اش می‌گوید: (اما سخن شما: نه ما این را تصدیق می‌کنیم و نه آن را جایز می‌دانیم. ایشان می‌گوید: شما انکار خود را به دلیل یا شبهه‌ای مستند نکردی تا درباره‌اش سخن‌گوییم، و به رد کردن آنچه روایت‌شده بدون هیچ دلیلی، التفاتی نمی‌شود)^(۴).

و هنگامی که قاضی عبدالجبار ادعا می‌کند که اخبار مضروب ساختن فاطمه عليها السلام مانند روایات حلول است، سید مرتضی (خداوند رحمتش کند) این‌گونه پاسخ را داد: (مگر نمی‌دانی که این مذهبی است که اصحاب حلول به آن سو رفته‌اند درحالی‌که

۱- هجوم بر خانه‌ی فاطمه عليها السلام: ص ۲۲۰.

۲- شافی فی الامامة: ج ۴ ص ۱۱۲.

۳- شافی فی الامامة: ج ۴ ص ۱۱۹.

۴- شافی فی الامامة: ج ۴ ص ۱۱۳.

عقل دلالت بر بطلان نظر آن‌ها می‌کند؟! آیا عقل بر محال بودن روایت زدن فاطمه علیها السلام دلالت دارد؟! اگر گفته شود: این دو یکسان هستند، به او گفته می‌شود: محال بودن این واقعه را از نظر عقلی بیان کن، همان‌طور که محال بودن حلول را بیان کردی؛ در نتیجه هدف تو ثابت می‌شود؛ و ناتوانی تو در این موضوع، واضح و آشکار است^(۱).

و ایشان (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: (... و به‌علاوه، تفاوتی بین اینکه به خاطر علتی که بیان کردی- به آتش کشیدن تهدید کند و اینکه فاطمه را به‌مثل چنین علتی- تهدید کند، وجود ندارد. به آتش کشیدن خانه‌ها از زدن ایشان با تازیانه بزرگ‌تر است. کسی که اختلاف مسلمانان را می‌خواهد و بزرگ را نیکو جلوه می‌دهد، سزاوارتر است که کوچک را نیز نیکو گرداند. پس دلیلی برای رنجش صاحب این کتاب از زدن با تازیانه و اینکه نقل‌کننده‌ی آن را تکذیب کند و مثل چنین عذر و بهانه‌هایی را بیاورد، وجود ندارد^(۲).

سخن شیخ طوسی با نظام و دیگران:

شیخ محمد بن حسن طوسی (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «از جمله مواردی که انکارش می‌کنند، زدن فاطمه علیها السلام توسط آنان است. در حالی که روایت شده است که آنان ایشان را با تازیانه زدند. مشهوری که خلافتی بین شیعه در آن نیست این است که عمر بر شکم ایشان زد، تا سقط نمود و سقط شده، محسن نامیده شده است. روایت در این خصوص نزد آنان مشهور است. همچنین قصد به آتش کشیدن خانه، وقتی

۱- شافی فی الامامة: ج ۴ ص ۱۱۷.

۲- شافی فی الامامة: ج ۴ ص ۱۲۰.

جماعتی به سوی ایشان پناه بردند و از بیعت با او سر باز زدند. هیچ کس نمی‌تواند این روایت را انکار نماید، زیرا روایت وارده را از طریق بلاذری و دیگران بیان نمودیم و روایت شیعه نیز در این مورد منتشر شده و در این اختلافی نیست. هیچ کس نمی‌تواند بگوید: اگر چنین چیزی صحیح باشد، طعنه‌ای محسوب نمی‌شود، زیرا امام حق دارد کسی را که از بیعتش سر باز می‌زند و قصد ایجاد تفرقه میان مسلمانان را دارد، تهدید کند! این به این خاطر است که جایز نیست عذر و بهانه‌ای برای به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه، امیرالمؤمنین، حسن و حسین علیهم السلام اقامه گردد. آیا در مثل چنین موردی بهانه‌ای پذیرفته است؟ هنگامی چیزی مخالف مسلمین و از بین برنده‌ی اجماع محسوب می‌شود که اجماع، قطعی و ثابت شده باشد؛ و چنین چیزی فقط و فقط هنگامی قطعی و ثابت شده می‌شود که امیرالمؤمنین و کسانی که از بیعت او خودداری کردند، جزو کسانی باشند که به سوی خانه‌ی فاطمه علیها السلام رفته و بر او وارد شده باشند نه اینکه از آن خارج شده باشند! کدام اجماع با وجود فقط اختلاف داشتن با امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی، صحیح می‌باشد؟ چه برسد به اینکه دیگران نیز بر با او بیعت نکرده باشند؟ آنچه جبائی و دیگران در این خصوص گفته‌اند، کینه و عداوت و قومی‌گرایی او را آشکار می‌کند، زیرا داستان به آتش کشیدن، پیش از بیعت کردن امیرالمؤمنین علیه السلام و جماعتی بوده است که با او در منزلش بودند؛ و حال آنکه آنان مدعی وجود اجماع پس از آنکه مخالفان بیعت کردند، هستند... در نتیجه روشن شد آنچه ما انکار نمودیم، ناشناخته است^(۱).

همچنین شیخ طوسی می‌گوید: (بلاذری، از مدائنی، از مسلمه بن محارب، از سلیمان تمیمی، از ابی‌عون روایت می‌کند: ابوبکر به قصد بیعت گرفتن به سوی

علی علیه السلام فرستاد. ایشان بیعت نکرد. او شعله‌ی آتشی داشت. فاطمه علیها السلام با سرعت به سوی در آمد و فرمود: **ای پسر خطاب! آیا تو را می‌بینم که در خانه‌ی مرا به آتش می‌کشی؟** گفت: بله و این پرقدرت‌ترین چیزی است که پدر تو آورده است. علی علیه السلام آمد و بیعت کرد.

شیخ (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: این روایت را شیعه از طرق بسیاری روایت نموده است و جالب است که اساتید محدث عامه نیز آن را روایت می‌کنند، ولی آن‌ها آنچه را که شنیده‌اند به سلامت روایت کرده‌اند. چه بسا به برخی از آنچه بر آن‌ها روایت شده است آگاهی یافته‌اند و از آن، سر باز زدند. چه اختیاری برای کسی وجود دارد که برای مجبور شدن به بیعت در خانه‌اش به آتش کشیده شده باشد؟^(۱)

سخن سید بن طاووس رحمته الله:

وی در کتاب «طرائف فی معرفه مذاهب الطوائف» می‌گوید: (از احادیث جالب مذکور چیزی است که طبری، واقدی و صاحب‌نظران پیشین، از هدف به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام ذکر نموده‌اند. این‌گونه اعمال فضحیت‌بار در برابر وصیت‌های مکرر پیامبرشان محمد صلی الله علیه و آله چه جایگاهی دارد؟ روایات آنان که در صحاح‌شان گفته شد، کجایند؟ فکر نمی‌کنم هیچ امتی پس از پیامبر خود، در خوار کردن دین و اهل‌بیت او به پای این قوم رسیده باشد و فکر نمی‌کنم هیچ پیامبری در وصیت به اهل‌بیت خود و مدح و ستایش آنان به اندازه‌ی پیامبرشان محمد صلی الله علیه و آله مبالغه کرده باشد).

از جمله نکات جالب، قصد و هدف آن‌ها از سوزاندن علی و عباس این سخن است:

آتشی آورد تا این دو تن را بسوزاند درحالی که فاطمه در خانه بود.

و در روایت دیگری این گونه است که همراه آن‌ها، زبیر، حسن و حسین علیهم السلام و گروهی از بنی‌هاشم نیز برای به تأخیر انداختن بیعت با ابوبکر و طعنه زدن در آن در خانه بودند. آیا مسلمانان صاحب عقل نمی‌دانند که در نظر آنان محمد صلی الله علیه و آله برترین آفریدگان است و پیامبری‌اش مهم‌ترین پیامبری‌ها و بیعت با او لازم‌ترین بیعت‌ها است. باین‌وجود ایشان علیهم السلام به‌سوی گروهی که بت و سنگ پرست و گروه‌های دیگر که ملحد و کافر بودند، گسیل داشت؛ ولی هرگز نشنیدیم که حلال بدانند و جایز بشمارد و هرگز راضی نشد که دستور دهد کسی که از پیامبری او و بیعت با او تأخیر ورزد، به آتش کشیده شود. پس چگونه دشمنی به اهل‌بیت او و حسادت به ایشان و بی‌توجهی به وصیت او نسبت به ایشان به آن حد رسید که آن‌ها چنین رویارو شوند و تهدید کنند که با آتش می‌سوزانند. عقول گواهی می‌دهد که بیعتی با این ویژگی‌ها و مجبور کردن مردم بر آن، برخلاف شرایع، پیامبری‌ها و رویه‌های معمول برای بیعتی است که اهل آن فاسد هستند و باید از بین بروند. آیا آنچه در روز سقیفه و اتفاقاتی که در آن به انجام رسید، جزو اخلاق و سیره‌ی نیکان است یا از پیروز شدن جاهلان شرور؟!

از جمله موارد عجیب روایت متناقضی است که روایتش کرده‌اند؛ روایتی که احمد بن حنبل در جلد چهارم مسند عبدالله بن مسعود روایت کرده است. او می‌گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و از لانه‌ی مورچگان عبور می‌کردیم. آنجا به آتش کشیده شد. پیامبر فرمود: **(شایسته نیست انسان با عذاب خداوند متعال عذاب کند).**

عبدالمحمود می‌گوید: چگونه اهل‌بیت نبوت از مورچه هم پست‌تر می‌شوند؟ چگونه آن‌ها گفتند که ایشان را با عذاب خداوند متعال -با سوزاندن با آتش- عذاب می‌کنند؟ به خدا سوگند این موارد، از بزرگ‌ترین عجایب روزگار است. عبدالمحمود

می‌گوید: آیا با این وجود هیچ عاقلی تردید می‌کند که بیعت ابوبکر کاری بود بی‌پایه و اساس و همان‌طور که عمر می‌گوید پیروز شدن و مسابقه در طلب این دنیا بود و با مشورت مسلمانان و رعایت دستورهای شرع و دین نبود؟! این وضعیت چقدر با آنچه در کتابشان نوشته شده است، قرابت و نزدیکی دارد! ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^(۱) (جز این نیست که محمد فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد)^(۲).

و در کشف المحجّه می‌گوید: بنده می‌گویم: و این برایش کافی نبود تا اینکه عمر به‌سوی در خانه‌ی پدرت علی و مادرت فاطمه فرستاد، درحالی‌که عباس و گروهی از بنی‌هاشم نزد آنان و مشغول انجام امور مربوط مرگ جدت محمد صلی الله علیه و آله و عزاداری بودند؛ و طبق آنچه صاحب کتاب عقد در جلد چهارمش ذکر کرده است و گروهی که در روایتشان متهم نیستند، او دستور داد که اگر برای بیعت بیرون نیابند، با آتش سوزانده می‌شوند. این چیزی است که تا آنجا که من می‌دانم، نه پیش از او و نه پس از آن از پیامبران، اوصیا و پادشاهانی که به قساوت و سنگدلی معروف هستند و نه حتی پادشاهان کافر، به پای آن نرسیده‌اند؛ اینکه به‌سوی کسانی که از بیعتشان تأخیر کرده‌اند، کسی را گسیل دارند که آنان را با آتش بسوزانند؛ به‌علاوه‌ی تهدید کردن به کشتن و مضروب ساختن. بنده می‌گویم: به ما نرسیده است که هیچ‌یک از پادشاهانی

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- طرائف فی معرفه مذاهب الطوائف: ص ۲۴۵.

که پیامبری داشته‌اند یا پادشاهی که سلطانی داشته‌اند که آنان را پس از نیازمندی، بی‌نیاز کرده و پس خفت و خواری و زیان، رهایی داده و به‌سوی خوشبختی دنیا و آخرت رسانده باشد و به‌واسطه‌ی پیامبری او سرزمین‌های ستمکاران را گشوده باشد، سپس او از دنیا برود و در میان آنان یک دختر از فرزندان باقی گذاشته باشد و به آنان گفته باشد: او سرور زنان جهانیان است و دو کودک از او داشته باشد که کمتر از هفت سال یا نزدیک به آن باشند، و مجازات این پیامبر یا پادشاه از سوی رعیتش این باشد که آتشی ایجاد کنند تا فرزندان و دخترش را بسوزانند؛ درحالی‌که این دو در مقام و جایگاه روح و روان او هستند. بنده می‌گویم: این نیز برای او کافی نیست تا اینکه او بالای منبر می‌رود و از خلافت کناره‌گیری می‌کند. سپس خودش را رسوا و مُقتضح کند و پس از وفاتش طوق آن را به گردن دیگری می‌گذارد و به عمر بن خطاب تصریح می‌کند. در نظر خردمندان، این صفت کسی که از آن کناره‌گیری کرده باشد، نیست^(۱).

سخن مقداد سیوری رضی الله عنه:

ایشان رضی الله عنه می‌گوید: (وقتی علی رضی الله عنه و جماعتی از بیعت امتناع کردند و درحالی‌که منکر بیت با او بودند به خانه‌ی فاطمه علیها السلام پناه آوردند، عمر را به‌سوی او فرستاد تا بر شکمش ضربه‌ای زد و جنینی را سقط کرد که نامش محسن بود و آتشی برافروخت تا خانه را به آتش کشد، درحالی‌که فاطمه علیها السلام و عده‌ای از بنی‌هاشم در آن بودند و علی رضی الله عنه را بازور و اجبار شمشیر خارج کردند. گفته نشود: این خبری است که فقط شیعه روایتش کرده‌اند که بتوان این‌گونه موضوع را تشنیع و بدگویی قلمداد کرد؛ زیرا

۱- کشف المحجّة لثمره المهبّة: ص ۶۷.

ما می‌گوییم: این از طریق دشمن نیز روایت شده است. بلاذری، ابن عبد البر و دیگران نیز آن را روایت کرده‌اند و همین سخن او هنگام مرگش کفایت می‌کند: ای کاش! خانه‌ی فاطمه را رها می‌کردم و حجابش را نمی‌دیدم^(۱).

سخن حر عاملی رحمته الله:

ایشان در بحث درباره‌ی ابوبکر و آنچه که شایسته بودن خلافت او را رد می‌کند، می‌گوید: (از جمله: اینکه او و عمر خواستند وقتی امیرالمؤمنین و جماعتی از بیعت سر باز زدند، خانه‌ی او را به آتش کشند. واقدی در روایتش این را گفته و طبری در تاریخش و همانند آن را استادش ابن عبد - که از بزرگانشان است - ذکر کرده است. همچنین نگارنده‌ی کتاب انفاس الجواهر^(۲)).

سخن شیخ مجلسی رحمته الله:

ایشان در پرداختن به خلافت عمر بن خطاب می‌گوید: (... طعن‌های هفدهم: اینکه او سعی در اقدام به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه علیها السلام نمود درحالی‌که امیرالمؤمنین، فاطمه و حسنین در آن بودند. او آن‌ها را تهدید کرد و آزد، باوجود بالا بودن مقام و جایگاه آنان نزد خداوند متعال و فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله که از جمله مواردی است که کسی را یارای انکارش نیست؛ مگر کسی که روشنایی خورشید و نور ماه را انکار می‌کند^(۳)).

همچنین مجلسی می‌گوید: (... با اخبار آنان و اخبار ما که مورد اتفاق است روشن

۱- رسائل الاعتقادیة - خواجویی: ص ۷۷.

۲- اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۶۸.

۳- بحار الانوار: ج ۳۱ ص ۵۹.

می‌شود که عمر به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه عليها السلام به دستور ابوبکر یا با رضایت او اقدام نمود؛ درحالی‌که امیرالمؤمنین، فاطمه و حسنین عليهم السلام در آن بودند. او آن‌ها را تهدید کرد و آزرده؛ با وجود بالا بودن جایگاه و مقام آن‌ها نزد خداوند و رسول خدا. این مواردی است که کسی را یارای انکارش نیست مگر اینکه از دایره‌ی اسلام خارج شده باشد^(۱).

سخن شیخ یوسف بجرانی رحمته الله:

وی در حدائق می‌گوید: (از جمله موارد تعجب‌آوری که مادر فرزند مرده را نیز به خنده وامی‌دارد و باطل بودنش از هر چیزی روشن‌تر و واضح‌تر است، این است که به نجس بودن کسی حکم می‌شود که یک مورد ضروری از ضروریات دین را انکار می‌کند - حتی اگر دانسته نشود که این انکار از سوی او از سر اعتقاد و یقین بوده باشد - ولی به نجس بودن کسی حکم نشود که به امیرالمؤمنین عليه السلام ناسزا می‌گوید و آن را آشکارا در حضور عده‌ای از جهانیان بیان می‌کند، بر خانه‌اش هیزم می‌گذارد تا او و کسانی که در آن هستند را بسوزاند، زهرا را چنان می‌زند که جینش سقط می‌شود، و او را چنان سیلی می‌زند که با صورت و پیشانی به زمین می‌افتد و آه از نهادش بیرون می‌آید؛ به‌علاوه‌ی غصب خلافت که اصل و ریشه‌ی همه‌ی این مصیبت‌ها و خانه‌ی همه‌ی این فجایع و گرفتاری‌ها بود)^(۲).

۱- بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۴۰۸.

۲- حدائق الناضرة: ج ۵ ص ۱۸۰.

سخن شیخ جعفر کاشف الغطا رحمته الله:

ایشان رحمته الله در حالی که بر صحیح نبودن خلافت ابوبکر دلیل می آورد، می گوید: (... از جمله سوزاندن خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا وقتی علی علیه السلام به همراه حسنین در آن بودند و آن حضرت علیه السلام از بیعت امتناع ورزید. این مطلب را جماعتی از اهل سنت نیز نقل نموده‌اند. از جمله طبری، واقدی و ابن حزامه، از زید بن اسلام و ابن عبد ربه که از بزرگان آنان است، و در کتاب محاسن و دیگر منابع روایت شده است)^(۱).

او در حالی که بر خلیفه‌ی دوم اشکال وارد می کند می گوید: (... از جمله اینکه خواست خانه‌ی نبوت و فرزندان رسول خدا را بسوزاند)^(۲).

به نقل تصریحات پیشین و مستنداتشان در باب مظلومیت زهرا علیها السلام بسنده می کنیم. هر کسی که مایل است می تواند سخنانشان را دنبال کند و مطالب بیشتری بیابد.

۱- کشف الغطا: ج ۱ ص ۱۸.

۲- کشف الغطا: ج ۱ ص ۱۸.

فصل سوم:

مظلومیت زهرا (علیها السلام) در شعر عربی

شعر، سندی تاریخی شمرده می‌شود. بسیاری از ادیبان رخدادها را با شعر مستند می‌کنند و این معنایی است که محقق، در دل تاریخ می‌بیند. بنابراین باید ببینیم که شاعران در مظلومیت فاطمه (علیها السلام) چه تاریخی را رقم زده‌اند. آنان آنچه از ظلم و ستم و آزرده‌شدن، زدن، سقط‌جنین و دیگر مواردی که برای سرور زنان (علیها السلام) اتفاق افتاده است را در تاریخ به ثبت رسانیده‌اند. برخی از آنچه آنان در بیان این ستمگری بر زبان رانده‌اند خدمت خواننده‌ی گرامی تقدیم می‌گردد:

۱- شعر سید حمیری، متوفی ۱۷۳ هـ.ق. گفته (۱):

او را زدند و حقش را پایمال کردند و پس از آن، طعم شکستگی را چشید
خداوند دست زنده‌اش و دست کسی را که به این راضی بود، قطع کند
نه خداوند او را بیخشاید و نه ترس روز فرجام را از او بازدارد

۲- شعر برقی، متوفی ۲۴۵ هـ.ق. گفته (۲):

آتش، هم از خانه بود و هم از هیزم برافروخته با اسیران دربندش
در آن خانه جز پاک و طاهر نبود از زنان، صدیق و دو سبط رسول
۳- قاضی نعمان، متوفی ۳۶۳ هـ.ق. در ضمن شعری، مجموعه‌ی کاملی از عقاید

را می‌سراید:

۱- صراط مستقیم: ج ۳ ص ۱۳.

۲- صراط مستقیم: ج ۳ ص ۱۳.

آن دو آشکارا با او بیعت کردند و گفتند: تو بهترین کسی که در حال می‌بینیم
 از میانشان اهل کُشتگان بدر برخاست
 و دیگران و اهل کینه‌ی پنهان
 آنان که سران قومشان بودند، بیعت کردند
 مردم نیز در آن روز با او بیعت کردند
 مگر اندکی از آنان که این از سوی پیامبرشان نبود، پس چنگ زدند
 و آهنگ امامشان علی کردند
 فرمود: شما کاری انجام نمی‌دهید؟
 گفتند: بله. انجام می‌دهیم. فرمود: اکنون
 بی‌درنگ بروید و سر بتراشید
 همه، سرهایتان را تا به این ترتیب
 بین آنان شناخته شوید؛ پس رفتند
 تا به جنگ برخیزیم تا آنجا که پروردگار متعال ما
 با حکمش میان ما حکم کند وقتی تصمیم او چنین دیدند، سست شدند
 و جز هفت تن با او نماندند و دروغ‌گویان گرفتن بیعت را نیکو شمردند
 آنان را به اسم خواند و فرمود: جنگی برای شما نمی‌بینم
 چراکه اندک در اندک هستید و برای جمع کردنشان راهی نیست
 نزدش نشستند و منتظر ماندند تا ببینند
 نظر و دستور او در کارشان چیست
 عمر با گروهی سوبشان آمد چراکه ماندگان را اطلاعاتی ندید
 تا به در خانه‌ی فاطمه‌ی بتول رسیدند
 درحالی که او خشم و کینه‌شان را در دل داشت

پس ایستاد و آنان را نکوهش کرد
 پس اولینشان درب را برایشان شکست
 بر حجاب او یورش بردند و او فریاد برآورد
 پس او را بین خود زدند تا سقط نمود
 شنید این سخن را و پیشی جست
 زبیر به سویشان، گفتند، پس او افتاد
 شمشیر به سویشان کشید، پس شکسته شد به زبیر هجوم بردند و دستگیر شد
 وصی در میان باقی‌شان برون آمد چون ندیدد دفاعشان نجاتشان دهد
 تا اینکه می‌گوید^(۱):

واحسرتا در دلم از این
 چون آتش که گرمی‌اش، اعتقاد را برافروخت
 کشتن فاطمه‌ی زهرا توسطشان گرمی آتش را در اندرونم شعله‌ور ساخت
 چراکه نزد مردم مشهور است که او از زاییدن از دنیا رفت
 و دستور داد که شبانه دفن شود و اینکه قبرش پنهان شود تا
 که جز پسرعمویش و اندکی از آنان
 سر قبرش نیابند؛ پس با اندوهش رفت
 پروردگارش از پیش‌بر او درود فرستاد
 درحالی که او از مردم خوشنود نبود

۴- علی بن مقرب متوفی ۶۲۹ هـ.ق که از ادیبان معروف است، می‌گوید^(۲):

۱- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۱۶.

۲- اعیان الشیعه: ج ۸ ص ۳۴۸.

ای کاش می دانستم برای کدامشان نوحه سرایی کنم
و برای کدام یک اشکم جاری شود
آیا برای وصی که در محرابش با شمشیر بر سرش زدند و رکوع نکرد
یا برای فاطمه‌ی بتول که منع شدارت حقیقش به دستور مجمع
و سخن آن کس که به او گفت: ای زن!
چیز باطلی خواستی؛ پس آن را بازگردان
پدرت با بالاترین صدایش فرمود و در میان افراد مجمع تصریح نمود
ما گروه انبیا نمی بینیم فرزندانمان را در ارثمان جایگاهی باشد
آنچه باقی گذاشتیم، غنیمت است
به سخن پدرت راضی باش و گوش بسپار
ایشان فرمود: عطای من از پدرم را به من دهید از آن برترین کس، شفیع و
شفاعت شده

گفتند: آیا تو سندی داری تا همه معنایش را بشنویم و به هوش شویم
فرمود: فرزندانم و علی حیدر پدرشان که بیناتر است و شنواتر
آنان گواهی شان را باطل کردند
و متن کتاب قانعشان نکرد
آن صدیقه همواره اندوهناک و مظلوم بود
با ردّ ادعایش و شکستن پهلویش
یا برای آنچه جعده شان انجام داد
در آن روز با کاسه‌ی سم گُشونده

۵- خلیعی - شیخ علی بن عبد العزیز خلیعی حلی - متوفی ۷۵۰ هـ ق در مقطعی از

قصیده‌اش می‌گوید^(۱):

پروردگارا! چه کسی چون من میراث پدرش تقسیم شد و چه کسی مورد خشم و
کینه قرار گرفت

چه کس چون من درباره فرزندش غم‌ها دید همچون ابن مرجانه‌ی ملعونی که به
من نشانند

چه کس پیش از من چون من دروغ‌گو خوانده شد؛ و می‌دانستند

که پروردگار مرا از پلیدی‌ها پاک کرده است

آیا برای دُخت هیچ پیامبری شعله‌ها روشن شد؟ که بر خانه‌ی من افروخته شد تا
مرا بسوزانند؟

۶- علاءالدین حلی متوفی ۷۸۶ هـ.ق می‌گوید^(۲):

بین خود تصمیم را قطعی کردند این تمنایشان بود، و جهل، و آرزو

که منزل فاطمه‌ی زهرا را بسوزانند

چه حادثه‌های سخت و دشوار در آن بروز کرد

خانه‌ای که پنج‌تن دارد و جبرئیل ششمین‌شان بی‌هیچ دلیلی با آتش شعله‌ور شد

۷- مفلح صیمری متوفی ۹۰۰ هـ.ق در مقطعی از قصیده‌اش می‌گوید^(۳):

و علی را با دوال شمشیرش بردند و پهلوی عمار را شکستند و حمله بردند

بر خانه‌ی دُخت مصطفی و امام‌شان صدا می‌زند: هان! که در خانه‌اش آتش

افروختند

میراث محمدِ پیامبر، غصب شد و با تازیانه ضربه خود و سیلی دید

۱- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۲۰.

۲- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۲۱.

۳- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۲۲.

- ۸- حرّ عاملی متوفی ۱۱۰۴ هـ.ق. در منظومه‌ای در این خصوص می‌گوید:
 اولادش پنج‌تا بودند: حسین و حسن و زینب و ام‌کلثوم مسن‌تر
 و محسن در روز عمر سقط شد در اثر باز شدن در، که معروف است
 پس از پیامبر این‌ها به او رسید و بر او گذشت
 و راضی و مطیع به قضا گردن نهاد
 از همین رو هر دلی به درد می‌افتد و در همه‌ی خطبه‌ها او را خوار می‌شمردند
 اندوه، ذلت و جور ظالم تنهایی که از قراین نمایان است
 تا آنجا که درباره‌ی علت مرگ ایشان علیها السلام می‌گوید^(۱):
- گفته شد: سبیش رسیدن آجل بوده است
 و گفته شد: از زدن آن مرد بوده است
 چون در آن زمان جنینش سقط شد
 و صدای آه و ناله‌اش همواره آشکار
- ۹- سید حیدر حلی، شاعر و ادیب معروف متوفی ۱۳۰۴ هـ.ق. در مقطعی از
 قصیده‌اش می‌گوید^(۲):
- نه، بخشش تو. این گروه نبخشیدند
 نه، صبر تو. این گروه صبر نکردند
 جنین مادرت را از روی خشم ساقط کردند
 و کودک جدت را با تیر هلاک از شیر گرفتند
- ۱۰- سید باقر هندی متوفی ۱۳۲۹ هـ.ق. می‌گوید:

۱- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۲۳.

۲- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۲۵.

گمان مبر آن در را آتش زدند بلکه خواستند آن نور را خاموش کنند
 نمی دانی سینه‌ی فاطمه چیست؟
 میخ چیست؟ و استخوان پهلوی شکسته‌اش چیست؟
 سقط جنین چیست؟ سرخی چشم چیست؟ و گوشواره‌ی افتاده چیست
 وارد خانه شدند درحالی که او خسته و درمانده بود در مقابل چشم علی، آن پدر
 غیرتمند

شیر خدا را به ستم چرخاندند قربانی شد و او را همچون بردن شتر، بردند، بردند
 و زهرای بتول به دنبالشان روانه
 در لباسی که کشیده می‌شد، می‌لغزید
 با ناله‌هایی که دل‌ها را می‌افروخت
 و آوازی که سنگ‌ها را آب می‌کرد
 آنان را فرمود: پسرعمویم علی را رها کنید
 یا به آن شنوای بینا شکایت می‌کنم
 توجهش نکردند؛ بلکه تهدیدش کردند
 و علی را چون اسیری بردند
 تا آنجا که می‌گوید^(۱):

و علی می‌دید و می‌شنید و شمشیر تیز بود و بیعت کوتاه نبود
 وصیتی از برادرش او را قید زده بود
 به انجام کاری که در توان نبود
 آیا هنوز صبر، ای صاحب امر؟

گناهی بزرگ که دل شکبیا را آب می کند
 چقدر بیان من در مصیبت‌ها طولانی است
 که پاکی را در اندک زمانی، عاری کرد
 پس از سرخی چشم چگونه است؟
 ای فرزند طه! به طرفه‌ای تهنیت گو
 به خاطرش گریان شو و فریاد بزنی که دشمنانش
 اور را از گریه و فریاد بازداشتند
 گویا می بینمش که می گوید و می گرید
 بازندگانی عمری اندک و اشکی بسیار
 گویا می بینمش که می گوید و می گرید
 پس از بیت الاحزان، خانه‌ی شادی است

۱۱- سید قزوینی متوفی ۱۳۳۵ هـ.ق. می گوید^(۱):

سلیم گفت: گفتم: ای سلمان! آیا وارد شدند و اجازه‌ای در کار نبود؟
 گفت: بله، و سوگند به عزت جبار که بر زهرا چادری نبود
 ولی او به پشت در پناه برد به خاطر پوشش و حجاب
 وقتی او را دیدند، سخت فشرده‌اش
 چیزی نمانده بود از اندوه جان دهم
 فریاد می‌زند: ای فضا! کمکم کن
 سوگند به پروردگارم که جنینم را کشتند
 وامصیبتا! دختر هدایت جنینش را

بینداخت که نامیده شده به محسن بود

۱۲- حافظ ابراهیم شاعر نیل متوفی ۱۳۵۱ ه.ق. می گوید^(۱):

و آن سخنی که عمر به علی گفت

همان که شنونده اش کریم و گوینده اش بزرگ است

که خانهات را آتش زدم تا بر این نمانی که بیعت نکنی،

هرچند دخت مصطفی در آن باشد

غیر از پدر حفصه کسی را نتواند چنین گوید

در برابر دلاور بی نظیر عدنان و حامی آن ها

۱۳- محقق اصفهانی متوفی ۱۳۶۱ ه.ق. در شعری از دیوان معروفش به «انوار

القدسیه» می گوید^(۲):

و آن مصیبت ها که به او رسید کلید درفش، سخن از درب است

سخن از درب، شاخه شاخه است

به خاطر جنایتی که دست افراد خائن کرد

آیا دشمن حمله ور می شود به خانه ی هدایت و محل فرود آمدن وحی و انتهای ندا

آیا آتش به درب خانه ای شعله ور می شود

درحالی که آیه ی نور بر خانه اش است

و درفش، درب پیامبر رحمت است

و دربِ درب های نجات مردم

بلکه درفش، درب والای بالاتر است

۱- مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۲۸.

۲- انوار القدسیه: ص ۴۲.

آنجا که وجه الله تجلی کرد
 با آتش جز ننگ و عار به دست نیاوردند
 و در پس آن، عذاب آتش را
 چقدر این قوم جاهل اند که آتش
 نور خداوند جل و علا را خاموش نمی کند
 ولی شکستن پهلوی التیام نمی یابد مگر با شمشیر عزیز با اقتدار
 چراکه لطمه‌ای این پهلوی پاک مصیبتی است که مصیبتی چونان نیست
 و از جاری شدن خون از سینه‌هایش بزرگی آنچه بر او رفته هویدا است
 با زدن سیلی، از حد تجاوز کرد دست طغیان و دشمنی شکسته باد
 چشم، سرخ شد و چشم معرفت
 به این صفت اشک‌هایش جاری است
 سرخی چشم از بین نمی رود مگر
 با سفیدی شمشیرها، روز افراشتن پرچم‌ها
 و تازیانه‌ها صدایی بود که زنگارش در گوش روزگار است؛ چه اندوه‌بار!
 و اثر باقی است چون دستبند در بازوی زهرا؛ این قوی‌ترین برهان
 و از سیاهی تازیانه‌اش، فضا تاریک شد
 خدایا! یاری کن امام مرتضی را
 و کوبیدن غلاف شمشیر بر پهلویش
 هر آنچه بر سرش آمد را وارد ساخت
 و خبر میخ را من نمی دانم آن را از سینه‌اش بپرس؛ از آن منبع اسرار
 و جنین گران قدر، شکم را خونین کرد
 آیا آنان را راهی برای نپهان داشتن آشکار شده هست؟

درب و دیوار و خون‌ها گواهان صدق‌اند که خفایی در آن نیست
که به‌راستی جنایت‌کار بر جنینش چنان جنایت کرد که کوه‌ها از آواز ناله‌اش فرو

ریختند

آیا با دخت پیامبر چنین می‌شود؟

به حرص فرمانروایی! یا للعجب!

آیا آن غمگین و زخمی را باز می‌دارد

ترس رسوا شدن از گریه‌ها؟

به خدا که شایسته است خونِ گرید

مادامی که زمین هست و آسمان بر جا است

برای فقدان عزیزش، پدر گران قدرش

و برای پایمال شدن و ذلت حامی‌اش

آیا عطای صدیقه حلال شمرده می‌شود؟

درحالی که ارثش از برترین خلائق است؟

چگونه سخنش را دروغ می‌شمارند؟ چرا که پاسخی بر آیه‌ی تطهیر است!

آیا دین از آن اعرابی گرفته شد؟

و متن کتاب به دور افکنده شد

آنچه در اختیارش بود را غارت کردند

و منت‌های بلا و خواری را انجام دادند

وای بر آنان! که از گواه خواستند

برخلاف سنت آشکارا

و رد کردن گواهی شهود توسطشان

خود، بزرگ‌ترین شاهد بر مقصود است
و هدف، بستن روزنه‌ها نبود بلکه بستن درب او بود و درب مرتضی
حق را مانع شدند و دربش بستند گویی هستند از عذابش در امان
آیا جگرگوشه‌ی پاک گران‌مایه شبانه دفن شود و قبرش پنهان؟
شبانه در پرده و خفا دفن نشد جز از برای اینکه اهل بدی نیابندش
نشنید شنونده در آنچه شنید پنهانی قدر و قبرش را توأمأً
وای بر آنان از خشم جبار بر ظلم بر آن ریحانه‌ی برگزیده
و شعرهای بسیار دیگری که شاعران و ادیبان در آن‌ها به حادثه‌ی خانه و آنچه بر
دُخت محمد صلی الله علیه و آله فاطمه‌ی زهرا - که سلام و صلوات خدا بر او و بر پدر، شوهر و فرزندان
عزیزش باد- اتفاق افتاد، پرداختند.

فصل چهارم:

ظلم و ستم به فاطمه (علیها السلام) اصل و اساس روز عذاب است

مفضل به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: مولای من! چقدر ثواب در اشکها وجود دارد؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: (اگر از سوی صاحب حق باشد، قابل شمارش نیست). مفضل گریه‌ای طولانی کرد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! روز شما در قصاص، بزرگ‌تر از روز مصیبت شما است. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: (هیچ روزی مانند سختی ما در کربلا نیست؛ هرچند روز سقیفه و آتش کشیدن درب خانه‌ی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشتن محسن با لگد، بزرگ‌تر و شدیدتر و تلخ‌تر بود؛ زیرا که اصل و اساس روز عذاب است)^(۱).

می‌خواهیم در این فصل به این مقطع پردازیم که بخشی از روایتی طولانی است. آنچه در این روایت شایان توجه است، این سخن امام (علیه السلام) می‌باشد: (هرچند روز سقیفه و آتش کشیدن درب خانه‌ی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشتن محسن با لگد، بزرگ‌تر و شدیدتر و تلخ‌تر بود؛ زیرا که اصل و اساس روز عذاب است).

مفضل از امام صادق (علیه السلام) از ثواب اشک ریختن می‌پرسد و طبیعتاً مفضل از ثواب گریه بر مصیبت‌های ایشان (علیه السلام) سؤال می‌کند. وقتی مفضل می‌فهمد که گریه بر مصیبت‌های ایشان ثوابی دارد که قابل شمارش نیست، دلش رقیق می‌شود و گریه‌ای

۱- فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفى: ج ۲ ص ۵۳۲؛ نوائب الدهور: ص ۱۹۴؛ هداية الكبرى: ص

تلخ و طولانی می‌نماید. نفسِ شخصِ اندوهناک برای ظلم بر ایشان، تسبیح است. عیسی بن ابومنصور می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: (نفسِ شخصِ اندوهناک نسبت به ما که به جهتِ ظلم و ستم روا شده بر ما غمگین است، تسبیح، اندوهش، پرستش، و پنهان کردن راز ما توسط او جهادی در راه خداوند است)^(۱).
مفضل به امام عرض می‌کند که روز شما در قصاص بزرگ‌تر از روز مصیبت شما است. در اینجا امام ما صادق علیه السلام این‌گونه پاسخ می‌دهد: (هیچ روزی مانند سختی ما در کربلا نیست).

آری، این زخمی است که التیام نیافته و در دل امامان اهل‌بیت علیهم السلام جاودان است. در اینجا نمی‌خواهم خواننده‌ی گرامی را به کربلا و آنچه از بلایا و مصیبت‌ها و دردهایی که بر خانه‌ی وحی رسید، ببرم؛ این موضوعی است که مجال دیگری می‌طلبد. آنچه می‌خواهم بیان کنم عبارت پیشین است و به‌طور مشخص این سخن حضرت علیه السلام: (اصل و اساس روز عذاب).

به‌طوری‌که امام از روز سقیفه و اتفاقات تلخی که برای زهر علیه السلام به وقوع پیوست، این‌گونه تعبیر می‌کند که بزرگ‌تر، شدیدتر و تلخ‌تر است. سپس با این سخن دلیل می‌آورد که (اصل و اساس روز عذاب است).

این تعبیر از صادق اهل‌بیت علیهم السلام انسان را به اندیشه فرومی‌برد تا حقیقتی را بشناسد که امام صادق علیه السلام با این سخن خود (اصل و اساس روز عذاب) به آن اشاره می‌فرماید.

منظور از اصل و اساس روز عذاب چیست؟

«اصل» در لغت به اساس هر چیزی گفته می‌شود^(۱) و این به آن معنا است که آنچه در سقیفه به وقوع پیوست و ظلم و ستمی که بر ام ابیها فاطمه (علیها السلام) روا شد (اصل و اساس روز عذاب) است؛ زیرا فاطمه (علیها السلام) محوری است که جایگاهی بس بزرگ و والا دارد. امام عسکری (علیه السلام) با این سخن از ایشان تعبیر کرده است: **(ما حجت‌های خداوند بر آفریدگانش هستیم و جدّه‌ی ما فاطمه، حجت بر ما است)**^(۲).

برخی از اسرار این حدیث را یمانی آل محمد سید احمد الحسن (علیه السلام) در متشابهات بیان فرموده است؛ به آن مراجعه کنید^(۳).
آنچه باقی می‌ماند این است که منظور از روز عذاب را بفهمیم.

دو وجه دارد:

وجه اول: منظور از روز عذاب یعنی: علت عذاب دنیوی که بر اهل بیت (علیهم السلام) گذشت، روز سقیفه و سلب خلافت از صاحب شرعی آن و به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه و کوبیدن سینه‌ی ایشان (صلوات خداوند بر او) بوده است؛ به طوری که این روز، همان روزی است که ظلم و ستم بر اهل بیت (علیهم السلام) آغاز شده است. به همین دلیل وقتی زنان مهاجر و انصار به عیادت زهرا آمدند، ایشان در سخنش به آنان فرمود: **(به جان خودم قسم که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که**

۱- قاموس محیط: ج ۲ ص ۱۹۷.

۲- تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳ ص ۲۲۶.

۳- می‌توانید به کتاب متشابهات سید احمد الحسن (علیه السلام) جلد ۱ پاسخ پرسش ۸ و جلد ۴ پاسخ پرسش ۱۳۷ مراجعه نمایید. (مترجم)

اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت...^(۱).
و عاقبت وخیمی را که امت به آن خواهند رسید، بیان فرمود؛ نتیجه‌ی آنچه
بنیان‌گذاران نخستین که خلافت را غصب کردند و جامه‌ی آن را به‌جای خلیفه و
جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تن خود کردند.

از این رو اهل بیت علیهم السلام همه‌ی کسانی را که این ظلم و ستم را پایه‌گذاری کردند،
لعنت می‌کنند؛ همان‌طور که از ابا جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است؛ آنجا که در
زیارت جدشان حسین علیه السلام می‌فرماید:

(فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ
عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ
الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ...)^(۲).

(خدا لعنت کند امتی را که بنای ستم و بیداد را بر شما اهل بیت بنیان نهادند، و خدا
لعنت کند امتی را که شمارا از مقامتان دور کرد، و از مرتبه‌هایتان برکنار نمود،
مرتبه‌هایی که خدا شمارا در آن‌ها جای داد، و خدا لعنت کند امتی را که شمارا کشتند،
و خدا لعنت کند کسانی را امکان و توان جنگ با شمارا برایشان تدارک دیدند...).

قاضی ابوبکر بن قریعه - که از علمای عامه است - چنین معنایی را به نگارش
درآورده است؛ آنجا که قصیده‌ای گفته که در آن آمده است^(۳):

ای که پیوسته می‌پرسی از هر معضل سخیفی

آنچه پوشیده است را آشکار نکن

۱- احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۸.

۲- کامل الزیارات: ص ۳۲۸.

۳- بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۹۰.

چه بسا لاشه‌ی مرداری آشکار شود
 چه بسا پوشیده‌ای آشکار شود چون طبل‌ی زیر مخمل نرم
 پاسخ، آماده است ولی من آن را از سر ترس پنهان داشتم
 اگر دشمنی مردم نبود خلیفه، سیاستش را می‌گستراند
 شمشیرهای دشمنان با آن سرهای ما را تا ابد زده است
 از رازهای آل محمد جمله‌ای زیبا بیرون آورده است
 بی‌نیازتان می‌کند آنچه روایت کرده‌اند
 مالک و ابوحنیفه

به شما نشان می‌دهم که حسین در روز سقیفه، مصیبت‌دیده است

از چه روی قرار داده شد
 لحدِ فاطمه‌ی شریف شبانگهان
 و چرا بازماندند شیخ‌های شما
 از پا گذاشتن بر سنگ بالای سرش؟
 ای‌وای که دختر محمد!
 با غصه و اندوهش از این دنیا رفت!

وجه دوم: منظور از روز عذاب، روز عذاب اخروی است؛ زیرا روز عذاب همان روز قیامت است؛ و منظور از روز عذاب، دردها و سختی‌های دنیوی که بر اهل بیت علیهم السلام در این زندگانی دنیا گذشت، نیست؛ بلکه منظور این است که اصل و اساس روز عذاب اخروی، به دلیل ظلم و ستمی خواهد بود که بر امّ ابیها فاطمه علیها السلام گذشت و همچنین غصب خلافت از صاحب شرعی آن علی بن ابی‌طالب علیه السلام که بر اهل بیت علیهم السلام نیز گذشت.

آنچه این معنا را تأیید می‌کند، پرسشی است که مفضل از امام صادق عليه السلام درباره‌ی روز قصاص می‌پرسد و به امام صادق عليه السلام عرض می‌کند: (روز شما در قصاص، بزرگ‌تر از روز مصیبت شما است). آنچه از روز قصاص مشخص است این است که همان روز قیامت و همان روز عذاب است؛ درحالی‌که او آنچه در این دنیا بر ایشان رفته است را به بلا و مصیبت تعبیر می‌کند. این به آن معنی است که روز بلا و مصیبت، روزی به‌غیراز روز قصاص است. روز بلا و مصیبت اشاره به آنچه بر ایشان در این دنیا واقع شده است می‌نماید؛ درحالی‌که روز قصاص به‌روز قیامت اشاره دارد که همان روز عذاب دردناکی است که بر ستمکاران فرومی‌ریزد؛ بر کسانی که خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کردند و خانه‌ی فاطمه عليها السلام را هتک حرمت کردند، ایشان را زدند و سینه‌اش را کوفتند؛ صلوات پروردگرم بر او!

این علاوه بر آن است که در این روایت، ارتباطی وجود دارد که چنین است: (محسن می‌آید درحالی‌که خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین عليه السلام او را فریاد زنان حمل می‌کنند و مادرش فاطمه می‌فرماید: ﴿هَذَا يَوْمَكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوْعَدُونَ﴾^(۱) (این همان روزی است که شمارا وعده داده بودند) و ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾^(۲) (روزی که هر کس آنچه کار نیک انجام داده و آنچه بدی مرتکب شده است را حاضر می‌بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و آن‌ها فاصله‌ای دور بود))^(۳).

واضح است که این‌ها در روز قیامت خواهد بود؛ بنابراین منظور از روز عذاب، همان

۱- انبیا: ۱۰۳.

۲- آل عمران: ۳۰.

۳- الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۳۶.

روز قصاص یا روز قیامت است؛ و خداوند داناتر و حکم کننده تر است.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^(۱) (بگو: ای پروردگار من، بر علم من

بیافزای).

باب سوم

که فصل‌هایی دارد:

- فصل اول: سقیفه و بیعت ابوبکر
- فصل دوم: سیاست‌های خلافت سقیفه
- فصل سوم: حمله‌ی این جماعت به خانه‌ی وحی

فصل اول:

سقیفه و بیعت ابوبکر

انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده اجتماع کردند^(۱) و عده‌ای از مهاجرین نیز با آنان همراه شدند و اطراف رسول خدا ﷺ جز نزدیکانش کسی نماند؛ همان کسانی بودند که غسل و کفن کردن حضرت را بر عهده داشتند؛ علی، عباس و دو فرزندش فضل و قثم، اسامه بن زید، صالح غلام رسول خدا و اوس بن خولی انصاری.

عمر این اتفاقات را آن‌گونه که بخاری روایت کرده است- با این سخن خود روایت می‌کند: (وقتی خداوند پیامبرش صلی الله علیه و سلم را از دنیا برد به ما این خبر رسید که انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدند، علی و زبیر و همراهانشان نیز از ما تخلف کردند، مهاجرین نزد ابوبکر جمع شدند. به ابوبکر گفتیم: ای ابوبکر! با ما بیا تا به سوی برادران انصارمان برویم. به قصد آن‌ها رهسپار شدیم. وقتی نزدیک رسیدیم با دو مرد شایسته‌شان دیدار کردیم. آن دو آنچه را که این گروه به آن تمایل داشتند بیان نمودند. این دو گفتند: ای گروه مهاجران، به کجا می‌روید؟ گفتیم: قصد این برادران انصارمان را داریم. آن دو گفتند: این کار مربوط

۱- سقیفه: فضای سرپوشیده و سایه‌بان دار که شبیه سالن وسیعی با سقفی بلند است. این مکان برای بنی ساعده بن کعب بن خزرج بود. آن‌ها طایفه‌ای از انصار بودند که سعد بن عباده رهبرشان و رئیس خزرج بود. سایه‌بانی بود که زیر آن می‌نشستند و محل شورایشان برای رفع مشکلاتشان محسوب می‌شد و به «سقیفه‌ی بنی ساعده» مشهور بود. انصار اوس و خزرج در آن گرد آمدند تا با سعد بن عباده به‌عنوان جانشین پس از وفات پیامبر ﷺ بیعت کنند.

به شما نیست. به آنان نزدیک نشوید. کارتان را تمام کنید. گفتم: به خدا سوگند به سوی آنان می‌رویم. رفتیم تا به سقیفه‌ی بنی ساعده رسیدیم. مرد جامه به خود پیچیده‌ای بین آنان بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: این سعد بن عباده است. گفتم: به او چه گفتند؟ ازدحام کردند. وقتی اندکی نشستیم سخنان آنان شهادت داد و خداوند را آن‌چنان که شایسته‌اش است ستایش نمود. سپس گفت: اما بعد، ما انصارِ خداوند و ارتش اسلام هستیم و شما گروه مهاجران، تنها اندکی هستید. گروهی از قوم شما آمدند و می‌خواستند ما را از ریشه‌ی خود جدا کنند و ما را از این امر بازدارند. وقتی ساکت شد خواستم سخن بگویم و سخنی را آماده کرده بودم و می‌خواستم آن را در پیشگاه ابوبکر بیان کنم. مقداری از او چرخیده بودم. وقتی خواستم سخن بگویم، ابوبکر گفت: درنگ کن. ناپسند دانستم او را به خشم بیاورم. ابوبکر سخن گفت. او صبورتر و باوقارتر از من بود. به خدا سوگند هیچ‌یک از سخنانی را که من آماده کرده بودم، فروگذار نکرد و مرا به تعجب واداشته بود؛ اینکه بالبداهه همانند آن یا بهتر از آن را بیان کرد؛ تا اینکه سکوت کرد. گفت: آنچه از خوبی بیان کردید، شما شایسته‌اش هستید ولی این امر را کسی نشناخته مگر همین عده‌ی قلیل از قریش که آن‌ها از نظر نَسَب و سرزمین، میانه‌روترین عرب هستند. من برای شما به یکی از این دو مرد رضایت می‌دهم، با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید؛ و دست من و دست ابو عبیده‌ی جراح را گرفت، درحالی‌که او میان ما نشسته بود. سخنان دیگری را که گفت نیز ناپسند ندانستم. به خدا سوگند اینکه گردنم را پیش بیاورم تا آن را بزنی، مرا به گناه نزدیک‌تر نمی‌کند از اینکه دوست داشته باشم بر گروهی امیر شوم که ابوبکر در آن باشد. مگر اینکه هنگام مرگ چیزی درونم زینت داده شود که اکنون آن را در خود نمی‌بینم. گوینده‌ی انصار گفت: ما آن تنه‌ی استوار هستیم و ما نخل محکم هستیم. ای گروه قریش! امیری از ما و امیری از شما باشد. همه‌همه بسیار شد و صداها بالا

رفت تا جایی که بر اثر اختلاف، فرقه فرقه شدند. من گفتم: ای ابوبکر! دستت را جلو بیاور. دستش را گشود و با او بیعت نمودم. مهاجرین بیعت کردند. سپس انصار با او بیعت کردند. به سعد بن عباده هجوم بردیم. گوینده‌ای از آنان گفت: سعد بن عباده را کشتید. من گفتم: خداوند سعد بن عباده را بکشد. عمر گفت: به خدا سوگند! ما در وضعیتی که حضور داشتیم، چیزی نیرومندتر از بیعت با ابوبکر نیافتیم. ترسیدیم اگر از این گروه جدا شویم و بیعتی نباشد، پس از ما با مردی از آنان بیعت کنند. پس یا با آنچه خوش نداشتیم بیعت می‌کردیم یا با آنان مخالفت می‌کردیم و فساد می‌شد. کسی که بدون مشورت مسلمانان با مردی بیعت کند، نه از او پیروی می‌شود و نه از کسی که با او بیعت کرده است؛ از روی ترس از اینکه کشته شوند^(۱).

طبری درباره‌ی اجتماع اول در سقیفه چنین می‌گوید: (انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدند و جنازه‌ی رسول را که خانواده‌اش غسلش می‌دادند، رها کردند. گفتند: پس از محمد، سعد بن عباده را والی این امر می‌کنیم. سعد را درحالی که بیمار بود به‌سوی آنان بیرون آوردند... او حمد و ثنای خداوند را گفت و پیشینه‌ی انصار در دین و فضیلت آنان در اسلام را بیان نمود و اینکه پیامبر و یارانش را بزرگ شمردند و با دشمنانش جهاد کردند تا اینکه کار برای عرب، استوار شد و رسول خدا در حالی از دنیا رفت که از آنان خوشنود بود و گفت: شما به‌تنهایی و بدون دیگران به این کار پرداختید. همگی به او پاسخ دادند: نظرت صحیح و سخن درست بود و در رأی و نظر از تو پیشی نمی‌گیریم. تو را والی این امر قرار می‌دهیم. سپس سخن بین آنان آغاز شد و گفتند: اگر مهاجران قریش سرپیچی کنند چه؟ گفتند: ما مهاجر و یاران نخستین

۱- صحیح بخاری: ج ۸ ص ۲۶؛ سنن کبری بیهقی: ج ۸ ص ۱۴۲؛ فتح الباری - ابن حجر: ج ۱۲ ص ۳۳؛ عمده القاری عینی: ج ۲۴ ص ۷ و دیگر منابع.

رسول خدا هستیم، ما طایفه‌ی او و اولیای او هستیم. پس از این در این کار دیگر با چه کسی درگیر می‌شوید؟ گروهی از آنان گفت: پس ما می‌گوییم: امیری از ما و امیری از شما. سعد بن عبادہ گفت: این آغاز ذلت و خواری است^(۱).

ابن ابی الحدید در شرح النهج روایت می‌کند: «حباب بن منذر بن جموح برخاست و گفت: ای گروه انصار! امرتان را خود در اختیار بگیرید؛ چراکه مردم زیر سایه‌ی شما هستند و کسی نمی‌تواند بر مخالفت با شما جرئت پیدا کند و کاری از کسی سر نمی‌زند، مگر با رأی و نظر شما. شما بزرگ و بازدارنده‌اید و تعداد و نفراتان بسیار است و نیرومند و مقتدر هستید. مردم فقط به آنچه شما انجام می‌دهید می‌نگرند. اختلاف نکنید که امورتان دچار فساد می‌شود. اگر اینان سر باز بزنند، جز این نخواهد بود که شما می‌شنوید؛ از ما امیری و از شما امیری باشد. عمر گفت: هیهات! دو شمشیر در یک غلاف جمع نمی‌شود. به خدا سوگند! عرب راضی نمی‌شود شما را امیر بدانند، درحالی‌که پیامبرش از شما است. ولی عرب سرپیچی نمی‌کند ای اینکه کارشان را کسی بر عهده گیرد که پیامبر از آنان است. چه کسی می‌خواهد در سلطنت محمد با ما نزاع شود؟ درحالی‌که ما اولیا و طایفه‌ی او هستیم^(۲). حباب بن منذر گفت: ای

۱- تاریخ طبری در ذکر حوادث سال ۱۱ هـ ج ۲ ص ۴۵۶ چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۳۸، از عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی عمره انصاری و ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۵ و تاریخ خلفا ابن قتیبه ج ۱ ص ۵ که نزدیک به آن است، و ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه ج ۲ و از ابن ابی الحدید در خطبه‌ی «سخن ایشان درباره‌ی معنای انصار».

۲- وقتی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله خبرهای سقیفه به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، ایشان علیه السلام فرمود: (انصار چه گفتند؟ عرض کردند: گفتند: از ما امیری و از شما امیری باشد. ایشان علیه السلام فرمود: آیا بر آنان دلیل نیاوردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت فرمود که به نیکوکارشان نیکی کنند و از بدکارشان درگذرند؟ عرض کردند: در این سخن چه حجت و دلیلی برای آنان است؟ فرمود: اگر امارت در میان آنان باشد، وصیتی بر آنان وجود ندارد. سپس فرمود: قریش چه گفتند؟ عرض کردند: دلیل آوردند که

گروه انصار! این را ملک خود کنید و به سخن این شخص و یارانش گوش ندهید تا بهره‌ی شما از این امر از بین برود. اگر از شما سر برتافتند آنان را از این سرزمین بیرون کنید. شما نسبت به آنان به این امر مُحقّتر هستید. با شمشیرهای شما بود که مردم به این دین درآمدند. من شاخه‌ی محکم آن و نخل استوار آن هستم. من مرد میدان و یکه‌تاز عرصه‌ی خلافتم. به خدا سوگند! اگر بخواهید آن را به همان صورت نخستینش باز می‌گردانیم. عمر گفت: پس خداوند تو را بکشد. گفت: بلکه تو را بکشد. ابو عبیده گفت: ای گروه انصار! شما اولین کسانی بودید که یاری دادید، پس اولین کسانی نباشید که تبدیل می‌شوند و تغییر می‌کنند. بشیر بن سعد پدر نعمان بن بشیر برخاست و گفت: ای گروه انصار! آگاه باشید که محمد از قریش است و قومش به او سزاوارترند. به خدا سوگند، خدا چنین به من ننمایاند که با آنان در این امر به نزاع برخیزم. ابوبکر گفت: این عمر و این هم ابو عبیده است، با هر کدام که خواستید بیعت کنید. آن دو گفتند: به خدا سوگند! در این امر بر تو والی نمی‌شویم، که تو برترین مهاجرانی و جانشین رسول خدا (صلی‌الله‌علیه) در نماز بودی، که نماز، برترین دین است. دستت را بگشای. پس دستش را گشود تا با او بیعت کنند، بشیر بن سعد به سویش پیشی گرفت و با او بیعت کرد. حباب بن منذر، بر او بانگ زد: ای بشیر! آیا در حکومت بر پسرعمویت پیشی گرفتی؟! اسید بن حضیر رئیس اوس به یارانش گفت: به خدا سوگند، اگر بیعت نکنید، تا ابد خزرج بر شما برتری خواهد داشت. پس برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند. آن‌ها از گرد سعد بن عباده پراکنده شدند و خزرج بر او جمع نشدند. مردم از هر سو می‌آمدند و با ابوبکر بیعت می‌کردند. سپس سعد بن عباده به

آن‌ها درخت رسول خدا صلی‌الله‌علیه هستند. ایشان علیه السلام فرمود: با درخت احتجاج کردند و میوه‌اش را از بین بردند! (نهج‌البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۱۱۶).

خانه‌اش برده شد و چند روز ماند. ابوبکر به سوی او فرستاد تا بیعت کند. او گفت: به خدا سوگند، چنین نمی‌کنم، تا شمارا با آنچه در تیردانم است تیرباران کنم و سر نیزه‌ام را خضاب کنم و شمشیر بزنم. من با اهل بیتم و پیروانم با شما می‌جنگم. اگر جن و انسان با شما جمع شوند با شما بیعت نمی‌کنم تا اینکه بر پروردگرم عرضه کنم. عمر گفت: او را رها نکن تا بیعت کند. بشیر بن سعد گفت: او لج کرده است و با شما بیعت نمی‌کند تا اینکه کشته شود و کشته نمی‌شوند تا خانواده و گروهی از عشیره‌اش با او کشته شوند. رها کردن او زیانی به شما نمی‌رساند. او تنها یک مرد است. او را رها کنید. اسلم آمد و بیعت کرد. جناح ابوبکر با آن‌ها نیرومند شد و مردم بیعت کردند»^(۱).

عبدالرحمن بن عوف ایستاد و گفت: ای گروه انصار! هرچند شما فضیلت دارید، ولی همانند ابوبکر، عمر و علی در میان شما نیست^(۲).

منذر بن ارقم برخاست و گفت: فضیلت و برتری کسانی را بیان کردی که ما رد نمی‌کنیم. در میان آنان کسی وجود دارد که اگر این امر را درخواست کند، هیچ‌کسی با او به نزاع بر نمی‌خیزد؛ یعنی علی بن ابی‌طالب^(۳).

انصار یا برخی از انصار گفتند: جز با علی باکس دیگری بیعت نمی‌کنیم^(۴).

عمر گفت: همهمه بسیار شد و صداها بالا رفت تا جایی که ترس از اختلاف پیش آمد. من گفتم: دست خود را بگشای تا با تو بیعت کنم^(۵). وقتی رفتند تا با او بیعت کنند

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۳۸.

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۳.

۳- یعقوبی آن را پس از آنچه پیشین بیان کرده در کتاب تاریخ خود: ج ۲ ص ۱۰۳ روایت کرده است؛ موفقیات: ص ۵۷۹.

۴- در روایت طبری: ج ۳ ص ۲۰۸ و در ابن اثیر: ج ۲ ص ۱۲۳ آمده است «انصار این سخن را پس از بیعت عمر با ابوبکر گفتند».

۵- سیره‌ی ابن هشام: ج ۴ ص ۳۳۶ و همه کسانی که حدیث «بیعت با ابوبکر، نجات و رهایی» را

بشیر بن سعد به سوی او پیشی گرفت و با او بیعت نمود. حباب بن منذر او را صدا زد: ای بشیر بن سعد! پشت کردی؟ گفت: به خدا سوگند، خیر؛ ولی ناپسند دانستم با گروهی در حقی که خداوند برای آنان قرار داده است به نزاع برخیزم.

وقتی اوس کار بشیر بن سعد و آنچه قریش به سویش دعوت می‌کنند و آنچه خزرج به امیر بودن سعد بن عباده درخواست کردند را مشاهده کرد، با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند. اسید بن حضیر که یکی از نقیبان بود در میانشان بود و گفت: به خدا سوگند، اگر خزرج یک‌بار بر شما والی شود همیشه بر شما برتری خواهند داشت و شما هرگز در آن بهره‌ای نخواهید داشت. پس برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند^(۱).

به سوی او برخاستند و با او بیعت کردند و از گرد سعد بن عباده و خزرج پراکنده شدند و در کارشان بر او جمع نشدند... مردم از هر سویی آمدند و با ابوبکر بیعت کردند و نزدیک بود سعد بن عباده را زیر پا بگذارند. کسانی از یاران سعد گفتند: مراقب سعد باشید و او را لگدمال نکنید.

عمر گفت: او را بکشید. خداوند او را بکشد.

سپس بالای سرش آمد و گفت: خواستم تا تو را زیر پاهای بگذارم تا اعضایت از هم بدر. قیس بن سعد ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند، اگر یک مو از سرش کم شود، یک‌دندان هم از تو باقی نمی‌گذارم. ابوبکر گفت: آرام باش ای عمر! در اینجا

روایت کردند گفتند که عمر چنین گفت.

۱- در روایتی که ابن ابی الحدید ذکر کرده، این‌گونه است: وقتی اوس دید که سرکرده‌ای از روسای خزرج بیعت کرده است، اسید بن خزرج که رئیس اوس بود برخاست و از روی حسادت با سعد بیعت کرد؛ او پیشی گرفت تا جانشین او شود... شرح نهج‌البلاغه: ج ۲ ص ۲؛ در شرح او بر سخن امیر در معنای انصار.

مهربانی رساتر است؛ و عمر از او روی گرداند^(۱).

سعد گفت: به خدا سوگند! اگر توانی داشتیم که می‌توانستم برخیزم، در اطراف و اکناف از من غرشی می‌شنیدید که تو و یارانت را پراکنده می‌کرد. به خدا سوگند! تو را به همان گروهی ملحق می‌کردم که تو در بینشان پیرو بودی و پیروی شونده نبود. مرا از اینجا ببرید. او را بلند کردند و به خانه‌اش بردند.

ابوبکر جوهری روایت کرده است: عمر در آن روز -یعنی روزی که با ابوبکر بیعت شد- در پیشگاه ابوبکر هروله می‌کرد و می‌گفت: آگاه باشید که مردم با ابوبکر بیعت کردند...^(۲)

مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد آوردند تا با او بیعت کنند. عباس و علی تکبیر در مسجد را شنیدند، درحالی که از غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ نشده بودند. علی فرمود: این چیست؟ عباس عرض کرد: تاکنون چنین چیزی ندیده بودم!! به تو نگفتم؟^(۳)

براء بن عازب آمد و درب بنی‌هاشم را کوبید و گفت: ای گروه بنی‌هاشم! با ابوبکر بیعت شد. برخی از آنان به برخی گفتند: مسلمانان کاری انجام نمی‌دادند که ما در آن غایب بوده باشیم و ما نسبت به محمد سزاوارتریم!! عباس گفت: سوگند به پروردگار کعبه که چنین کردند! درحالی که عموم مهاجرین و بیش‌تر انصار شک نداشتند که

۱- این موضع به روشنی سیاست دو خلیفه را در تندی و نرمش نشان می‌دهد.

۲- رجوع کنید به کتاب سقیفه‌ی او؛ به شرح ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۳۳ مراجعه کنید و در ص ۷۴ از او با لفظ دیگری است.

۳- ابن عبد ربه در عقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۸ و ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه‌اش با روایت ابن ابی الحدید از او در ج ۱ ص ۱۳۲ و جزئیاتش را در ص ۷۴ از آن روایت کرده است؛ و زبیر بن بکار در موفقیات: ص ۲۷۷ - ۵۸۰ و ۵۸۳ و ۵۶۲ همان‌طور که ابن ابی الحدید از او در شرح نهج: ج ۲ ص ۲ - ۱۶ نقل می‌کند. در شرح او: «از جمله سخنان ایشان در معنای انصار».

علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب الامراست^(۱).

طبری روایت کرده است: جماعتی از قبیله‌ی اسلم آمدند به طوری که به واسطه‌ی آن‌ها کوچه تنگ شد. با ابوبکر بیعت کردند. عمر می‌گفت: وقتی اسلم را دیدم به پیروزی یقین کردم^(۲).

وقتی با ابوبکر بیعت شد گروهی که با او بیعت کرده بودند آمدند و او را به سرعت به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. او بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت و مردم با او بیعت می‌کردند تا اینکه عصر شد و از دفن کردن رسول خدا بازماندند تا شب سه‌شنبه شد^(۳).

۱- موفقیات زبیر بن بکار: ص ۵۸۰.

بنده عرض می‌کنم: به این دلیل شک نداشتند که علی بن ابی‌طالب علیه السلام صاحب الامر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که متونی وجود داشت که ولایت او را بر آنان ثابت می‌کرد و اینکه او خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وقتی شایستگی‌های علی بن ابی‌طالب علیه السلام را دیدند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ کس دیگری نبود، کاملاً طبیعی است که هیچ کس شک نداشته باشد که او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در صاحب حق است. ولی آنچه دل را ناراحت می‌کند، این است که آن‌ها چگونه شخص دیگری را بر ایشان مقدم می‌دارند؟ باوجوداینکه از او چنین چیزهایی می‌دانستند؛ همان‌طور که غیر آن را نیز می‌دانستند. حتی اگر فرض کنیم که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریحی بر ایشان وجود نداشته باشد، آیا هیچ عاقل منصفی می‌تواند کس دیگری را بر علی علیه السلام مقدم بدارد؟ کسی که میدان‌های نبرد به قهرمانی و شجاعتش گواهی می‌دهند و میدان‌های علم به حکمتش و اینکه او درب شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله است و مساجدی که به عبادت او که زبان از توصیفش ناتوان است، و سایر مواردی که بیانشان قابل شمارش نیست؟! این خسارتی برای اسلام بود که هیچ چیزی آن را جبران نمی‌کند!!

۲- طبری: ج ۲ ص ۴۵۸. در روایت ابن‌اثیر: ج ۲ ص ۲۲۴ است: «اسلم آمد و بیعت کرد». زبیر بن بکار در موفقیات و با روایت نهج: ج ۶ ص ۲۸۷ می‌گوید: «ابوبکر به واسطه‌ی آنان تقویت شد» ولی برای ما مشخص نکرده است که اسلم چه زمانی آمد؛ ولی این گمان قوی است که این واقعه در روز سه‌شنبه اتفاق افتاده بوده باشد. مفید در کتاب «جمل» خود می‌گوید: این قبیله آمده بود تا از مدینه آذوقه تهیه کند. جمل: ص ۴۳.

۳- موفقیات: ص ۵۷۸؛ ریاض النضره: ج ۱ ص ۱۶۴؛ تاریخ الخمیس: ج ۱ ص ۱۸۸. به معالم المدرستین: ج ۱ ص ۱۵۱ - ۱۵۸ مراجعه کنید.

بیعت عمومی:

وقتی در سقیفه با ابوبکر بیعت شد، صبح هنگام ابوبکر بر منبر نشست. عمر برخاست و پیش از ابوبکر سخن گفت.

بخاری روایت می‌کند: ابراهیم بن موسی به ما حدیث نمود. هشام به ما خبر داد، از معمر، از زهری، انس بن مالک (خداوند از او راضی باشد) به من خبر داد که وقتی او بر منبر نشست، خطبه‌ی آخرت عمر را شنید. این واقعه فردای روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله روی داد. او گواهی می‌داد درحالی‌که ابوبکر ساکت بود و سخن نمی‌گفت. گفت: من امیدوار بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کند تا ما را تدبیر نماید؛ اما او چنین اراده فرمود که آن حضرت آخر آنان باشد. اگر چه محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ولی خداوند متعال میان شما نوری قرارداد که به واسطه‌اش از هدایت خداوند، محمد صلی الله علیه و آله بهره‌مند گردید. ابوبکر یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و دومین از دو نفر بود. او سزاوارترین مسلمانان به امور شما است. برخیزید و با او بیعت کنید. گروهی از آنان پیش از آن در سقیفه‌ی بنی ساعده با او بیعت کرده بودند و بیعت عمومی بر منبر بود. زهری از انس بن مالک می‌گوید: در آن روز از عمر شنیدم که به ابوبکر می‌گفت: بر منبر بالا برو. او بر منبر بالا می‌رفت و همه‌ی مردم با او بیعت کردند^(۱).

سخن ابوبکر پس از بیعت:

طبری از انس بن مالک روایت می‌کند: وقتی با ابوبکر در سقیفه بیعت شد، صبح بعد ابوبکر بر منبر نشست... خداوند را حمد گفت و آن‌گونه که شایسته‌اش است

ستایشش نمود. سپس گفت: اما بعد، ای مردم! من والی بر شما شدم، ولی برترین شما نیستم. اگر نیکی کردم مرا کمک کنید، و اگر بدی کردم مرا معزول بدانید... تا زمانی که از خداوند و رسولش اطاعت کردم از من اطاعت کنید. اگر خداوند و رسولش را سرپیچی کردم، اطاعتی از من بر شما نیست. برای نمازتان برخیزید. خداوند شمارا رحمت کند!^(۱)

یعقوبی روایت کرده است: ابوبکر هنگام ولایت امرش بالای منبر رفت و پله‌ای پایین‌تر از مکان نشستن رسول خدا نشست. سپس خداوند را حمد و ستایش نمود و گفت: من والی شما شدم، ولی برترین شما نیستم. اگر استوار ماندم از من پیروی کنید، و اگر به بیراهه رفتم مرا بردارید! من نمی‌گویم از شما برتر هستم، ولی در گرانباری، برترین شما هستم؛ و انصار را به خوبی ستایش کرد و گفت: من و شما ای جماعت انصار، مانند این سخن گوینده هستیم:

جزی الله عنّا جعفرأ حين أزلقت بنا نعلنا فی الواطنین فزلت
أبو أن یملونا ولو أن أمانا تلاقی الذی یلقون منا لملت

انصار از ابوبکر دست برداشتند و قریش خشمگین شدند.^(۲)

ابن سعد در طبقات کبری روایت کرده است: گفت: وقتی ابوبکر والی شد برای مردم سخنرانی کرد و حمد و ستایش خداوند را گفت. سپس گفت: اما بعد، ای مردم! من والی امر شما شدم ولی برترین شما نیستم؛ اما قرآن فرستاده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله سنت‌ها را قرارداد و ما آموختیم. بدانید که خردمندترین خردمندی، پرهیزگاری است و احماقانه‌ترین حماقت‌ها، گناهان هستند. نیرومندترین شما در نظر من ضعیف است تا

۱- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۹؛ کامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۳۳۲.

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۷.

حق او را بگیرم و ضعیف‌ترین شما در نظر من نیرومند است تا حق را از او بگیرم.^(۱) ای مردم! من فقط پیرو هستم و بدعت‌گذار نیستم. اگر نیکی کردم مرا یاری دهید و اگر بیراهه رفتم مرا بردارید.^(۲)

آشکار شدن خار کینه‌ی نفاق:

از آنچه ارائه شد سرآغاز انحراف برای خواننده‌ی گرامی روشن شد؛ انحرافی که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله محقق شد و آنچه در دل این جماعتی که زهرا علیها السلام در خطبه‌ی خود در مسجد پدرش رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به آن اشاره فرمود، هویدا شد؛ آنجا که می‌فرماید: (تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبرانش و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود در میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، ردای دین فرسوده گردید، ساکت گمراهان گویا گشت، گمنام‌ترین ارادل سر برآورد، شتر باطل‌پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد، شمارا ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید و فرییش را می‌پذیرید. سپس شمارا تحریک کرد و دریافت شتابان به سویش می‌روید. شمارا برافروخت و مشاهده کرد به‌آسانی بافرمانش خشمگین می‌شوید. پس آنگاه شتر دیگری را داغ زدید و تصاحب کردید، و

۱- پرسش‌گر می‌تواند بپرسد که آیا چنین معنایی در رفتار ابوبکر طی مطالعه‌ی تاریخ دیده شده است؟ گمان نمی‌کنم هیچ بانصافی بگوید: ابوبکر این‌چنین بوده است! برای فهمیدن آنچه بر این مطلب گواهی می‌دهد، به سیاست‌های خلیفه ابوبکر در این کتاب و دیگری کتاب‌ها مراجعه کنید؛ که آنچه ابوبکر انجام داده است را روشن می‌کند. ولی این سیاست پادشاه و سلطان است که این‌چنین خود را به تصویر می‌کشد؛ ولی جز این نیست که این موضوع برای هر فرد منصفی که چشم بر آخرت خود دارد، پوشیده نمی‌باشد.

۲- طبقات کبری: ج ۳ ص ۱۸۲.

به آبخور دیگران درآمدید، و این چنین کردید؛ درحالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله سازی و به بهانه‌ی اینکه از فتنه می ترسیم؛ آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ دربرگیرنده‌ی کافران است...^(۱).

مشاجرات میان امت اسلامی، و انشقاق‌ها و اختلاف بزرگی ایجاد شد. بزرگ‌ترین اختلافی که بین امت ایجاد شد، اختلاف در امامت و جانشینی از رسول خدا (ص) بود؛ تا آنجا که شهرستانی در «ملل و النحل» بزرگی و عظمت خسارتی که امت در نتیجه‌ی این اختلاف دیده است را این گونه تعبیر می‌کند: «در طول تمامی زمان‌ها، در اسلام هیچ شمشیری بر مجموعه‌ی دینی همانند وارد شدن بر امامت کشیده نشده است»^(۲). پس از رحلت رسول خدا (ص) مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند:

اول: گروهی که می‌گویند جانشینی رسول خدا (ص) و امامت امت، جایگاهی الهی است و باید برایش نص و تصریح وجود داشته باشد و برای جانشین رسول خدا صلاحیت‌هایی در بیان شریعت و جزئیات احکامی که برای رسول خدا (ص) بوده است، وجود دارد. حتی خداوند متعال جانشین شرعی رسول خدا (ص) را از یک سو با متن صریح اختصاص داده و از سویی دیگر صلاحیت‌هایی به او داده که در وجود رسول خدا (ص) نیز استوار بود. این افراد پیروان مدرسه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) هستند و همان شیعیان حقیقی‌اند؛ کسانی که به حاکمیت خدا و تنصیب از سوی خداوند سبحان اقرار می‌کنند.

دوم: گروه دیگری که می‌گویند جایگاه خلافت، جایگاهی عادی است که پس از

۱- احتجاج: ج ۱ ص ۱۳۶.

۲- ملل و النحل شهرستانی: ج ۱ ص ۲۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند آن را برای امت اسلامی رها کرده است. این امت است که کسی را انتخاب می کند که تمثیل رسول خدا صلی الله علیه و آله - پس از وفات ایشان صلی الله علیه و آله - در راهبری جامعه‌ی بشری باشد؛ و اینان، همان اهل سنت هستند.

به همین دلیل علی علیه السلام و کسانی از خاندان هاشم و دیگر آن که همراه او بودند را چنین می بینیم که به وجود متن دینی اقرار می کنند؛ زیرا به جایگاه امامت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله - که پیامبر صلی الله علیه و آله آن بیان نموده - آگاهی داشتند و اینکه ایشان صلی الله علیه و آله در چند مکان به امامت پس از خود تصریح فرمود بود.

و می بینیم انصار جمع شدند درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله را بدون تجهیز کفن و دفن رها کردند، به سقیفه می روند و درباره‌ی موضوع امامت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله تبادل نظر می کنند و از تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله بر جانشین شرعی خود روی گردان می شوند. آن‌ها به هوای نفس خود گردن نهاندند؛ نفسی که طمعشان را برانگیخت و خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را در پادشاهی دنیوی برایشان به تصویر کشید. سعد بن عباده که از انصار و سرکرده‌ی خزرج بود، خود را پیش می اندازد و بانگ خود را خطاب به انصار این گونه بلند می کند که آنان در دین، سابقه دارند و این آنان هستند که پس از اینکه قوم محمد صلی الله علیه و آله او را در مکه باری نکردند، ایشان را یاری دادند.

در اینجا خبر جمع شدن انصار در سقیفه به برخی از مهاجران می رسد. آنان باهدف رسیدن به امور سلطنت و غلبه کردن برای دستیابی به سلطنت و خلافت، به سوی سقیفه رهسپار شدند؛ علی رغم عظمت مصیبتی که به خاطر فقدان پیامبر بزرگوار و پدر امت که از او جز مهربانی، شفقت و رحمت ندیده بودند، بر امت اسلامی وارد شده بود.

و مهاجران را می بینیم که خواستار خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله هستند با این گمان که اینان اولیا و عشیره‌ی او می باشند.

در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام - که در شرح نهج البلاغه‌ی معتزلی آمده است - می‌فرماید: (شگفتا که خلافت به صحابی بودن باشد ولی به صحابی بودن و خویشاوندی نباشد).

سپس این شعر شریف رضی را می‌آورد و بر آن توضیح می‌دهد و می‌گوید: رضی رضی الله عنه می‌گوید: شعری به شرح زیر، نزدیک به این مضمون روایت شده است: اگر در شورا فرمانروایی امورشان را عهده‌دار شدی چگونه ممکن است، درحالی که مشورت کنندگان غایب‌اند؟

اگر به نزدیک بودن، با طرف مقابلت استدلال کردی

آن دیگری به پیامبر سزاوارتر و نزدیک‌تر است^(۱)

سپس توضیح می‌دهد و می‌گوید: حدیث ایشان علیه السلام در نثر و نظم که با ابوبکر و عمر بیان شد؛ اما در نثر، عمر آن را بیان نمود، زیرا وقتی ابوبکر به عمر گفت: دست را جلو بیاور، عمر به او گفت: تو همراه رسول خدا در همه‌ی موقعیت‌های سخت و آسان بودی^(۲). تو دستت را جلو بیاور. علی علیه السلام می‌فرماید: حال که برای مستحق بودن او برای این منصب به همراه بودن با ایشان در همه‌ی مکان‌ها استدلال کردی، چرا آن را به کسی تسلیم نمی‌کنی که همانند آن است و علاوه بر آن قرابت و نزدیکی نیز

۱- و إن كنت بالشورى ملكت أمورهم فكيف بهذا والمشيرون غيب
و إن كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك أولى بالنبي و أقرب

۲- این موقعیت‌های سختی که ابوبکر در آن‌ها در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد، کجا است؟ به علاوه چگونه گواهی عمر در اینجا مورد پذیرش قرار می‌گیرد، حال آنکه گواهی علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام گواهی دادن برای فاطمه علیها السلام درباره‌ی اینکه فدک برای او است، مورد قبول نمی‌باشد؟ انسان نمی‌داند چگونه به این سخن پیشین دل‌خوش کند؟ ولی در این دنیایی که دیگری را بر علی بن ابی طالب علیه السلام پیش انداخته است، بعید نیست که هر چیزی اتفاق بیفتد. سپاس و ستایش تنها از آن خداوند است، بر مصیبت‌ها و پستی دنیا.

دارد؟! اما نظم متوجه ابوبکر است؛ زیرا ابوبکر در سقیفه بر انصار استدلال کرد و گفت: ما عترت رسول خدا و گروهی هستیم که از او شکافته شده است. وقتی با او بیعت شد، بر مردم با بیعت احتجاج کرد و اینکه از اهل حل و عقد صادر شده است. علی علیه السلام فرمود: اما دلیل آوردن تو بر انصار مبنی بر اینکه از گروه و از قومش هستی، نَسَب کس دیگری به ایشان از تو نزدیک تر است؛ اما استدلال تو بر اینکه تو انتخاب شده و مورد رضایت جماعت هستی، گروهی از صحابه غایب بودند و در عقد حاضر نبودند؛ پس چگونه این موضوع ثابت می شود؟^(۱)

موضع دور از حق و درستی مهاجرین و انصار آن هم پس از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به جانشین شرعی اش در متون بسیار را بسیاری از کسانی که در سقیفه حضور داشتند گواهی می دهند.

با چنین موازین باطلی بود که بیعت با ابوبکر به انجام رسید؛ بیعتی سست و ناستوار همان طور که عمر بن خطاب که اولین بیعت کننده با ابوبکر بود، به این نکته اقرار می کند. حتی این او بود که وضعیت را به سود ابوبکر پیشبرد و همان طور که احمد در مسند روایت می کند، این گونه گفت: «بدانید که سست و ناستوار بود. بدانید که این چنین بود؛ و خداوند عزوجل، شر آن را بازداشت»^(۲).

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱۸ ص ۴۱۶.

۲- مسند احمد: ج ۱ ص ۵۵.

می گویم: جا دارد خواننده‌ی گرامی توجیهاتی را که برای موجه کردن سخن عمر بن خطاب ارائه داده‌اند مورد مطالعه قرار دهد؛ پس از اینکه از تکذیب روایت «سست و ناستوار بودن» درمانند. آنان را در هر چیزی این چنین می یابیم؛ پس از اینکه نمی توانند چیزی را انکار کنند، به توجیهات پوچ و توخالی پناه می برند؛ همان طور که گفته‌ی عمر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله که او را به هذیان گفتن یا غلبه یافتن بیماری متهم نمود، توجیه کردند؛ درحالی که چنین نسبت‌هایی از ساحت ایشان بسی به دور است! این توجیهات در پاورقی آمده است. می توانید مراجعه کنی.

اما در خصوص موجه کردن آنان برای روایت «سست و ناستوار بودن» برخی از آنچه گفته‌اند را خدمت شما خواننده‌ی گرامی ارائه می‌دهیم و تأمل در آنچه گفته‌شده است را بر عهده‌ی خودتان می‌نهییم:

ابن حجر در فتح الباری: ج ۱۲ ص ۱۳۱ می‌گوید: «سخن او: «آگاه باشید که این امر» یعنی بیعت ابوبکر. سخن او: «این چنین بود» یعنی سست و ناستوار بود؛ و بر این موضوع در روایت اسحاق بن عیسی، از مالک که ثعلب از ابن اعرابی حکایت کرده است، تصریح کرده است. سیف مانند آن را در فتوح با سندش از سالم بن عبد الله آورده است. وی می‌گوید: «فلته» (سست بودن) شبی است که در موردش شک وجود دارد که جزو رجب است یا شعبان یا جزو محرم است یا صفر. عرب در ماه‌های حرام سلاح بیرون نمی‌آوردند. اگر برای کسی خون‌خواهی وجود داشت، منتظر می‌ماندند. وقتی آن شب می‌آمد، پیش از اینکه تمام شدن ماه محقق شود، از فرصت استفاده می‌کردند. کسی که می‌خواست شری به کسی برساند و در امان باشد، شرّ بسیاری بر آن مترتب می‌کرد. پس عمر زندگی پیامبر را به ماه حرام و «فلته» تشبیه کرده به خاطر آنچه که از سوی مرتدین اتفاق افتاده است؛ و خداوند شر و بدی آن را با بیعت ابوبکر در امان داشت؛ با نبردهایی که او علیه آنان انجام داد و بزرگی آنان را از بین برد. این چنین گفته است. سزاوارتر است گفته شود که جامع بین آن‌ها، غنیمت شمردن فرصت است. ولی از خون‌خواهی، شرّ بسیاری نشأت می‌گیرد. ولی خداوند شرّ آن را از مسلمانان در امان داشت. از بیعت ابوبکر شری ناشی نشد. بلکه همه‌ی مردم از او اطاعت کردند؛ هم کسانی که در بیعت حاضر بودند و هم کسانی که از آن غایب بودند. در این سخن حق تعالی: «خداوند شرّش را بازداشت» اشاره به ترساندن از افتادن در همانند آن است؛ چراکه از واقع شدن شر و اختلاف، ایمن نبود. سخن حق تعالی: «خداوند شرّش را بازداشت» به این معنا است که آنان را در شتاب و عجله‌ای که معمولاً از شر سرچشمه می‌گیرد، در امان داشت؛ زیرا به‌طور معمول کسی که از حکمت چیزی آگاه نباشد، آن را ناگهانی انجام می‌دهد که بر چنین عملی رضایتی وجود ندارد. عمر علت شتاب و عجله‌ی آنان را در بیعت ابوبکر بیان کرد؛ زیرا می‌ترسیدند انصار با سعد بن عباده بیعت کنند. ابو عبیده می‌گوید: به بیعت با ابوبکر شتاب کردند؛ زیرا ترس داشتند که موضوع منتشر شود و به کسی تعلق گیرد که لیاقتش را نداشته باشد و به این ترتیب شرّ صورت گیرد. داوودی معنای سخن او: «فلته» (سست و ناستوار) بود» را این گونه بیان می‌کند که بدون مشورت با همه‌ی کسانی که شایسته‌ی مشورت بودند، انجام شد. ولی کرابیسی صاحب شافعی این را انکار نموده، می‌گوید: منظور این است که ابوبکر و کسانی که با او بودند در رفتن به سوی انصار سستی کردند. پس در محضر آنان با ابوبکر بیعت کردند. در میان آنان کسی بودند که بیعتش را که بر او واجب بود، نمی‌دانست و گفت:

امیری از ما و امیری از شما، منظور از «فلته» (سست) مخالفت انصار بود که اتفاق افتاد و اراده‌ی بیعتی که با سعد بن عباده داشتند. ابن حبان معنای سخن او: «فلته بود» را این‌گونه بیان می‌کند که آغازش به‌دوراز (اجماع) بسیار صورت گرفته است؛ اگر این‌گونه باشد به آن «فلته» می‌گویند. در این خصوص به دلیل مخالفت کسی که به‌طور معمول در آن مخالفت می‌کند، منتظر شری هستند که شاید اتفاق بیفتد. ولی خداوند شر و بدی را که به‌طور معمول در این زمینه است، بازمی‌دارد؛ نه اینکه در بیعت با ابوبکر، شر و بدی بوده باشد.

باقلائی در تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل ص ۴۹۵ می‌گوید: اگر بگویند: چگونه ابوبکر مستحق این امر بود؛ درحالی که عمر آشکارا بر منبر می‌گوید: «آگاه باشید! بیعت ابوبکر فلته و سستی بود. خداوند شر و بدی آن را بازداشت» و با گفتار خود در این خبر، دستور به کشتن کسی داد که به مانند آن بازمی‌گردد. کسی که به مانند آن بازگردد، او را بکشید. به آنان گفته می‌شود: ما در این خصوص شک نمی‌کنیم. ما و شما شک نداریم که عمر مجنون نبود و خردش تباه نشده بود. اگر معنای این سخن بر آنچه شما می‌گویید حمل شود، در حکم دیوانگی گوینده‌ی آن است؛ زیرا عمر بر مردم برای اثبات امامتش و اطاعتش و فرمان‌برداری از او در امامت دلیل می‌آورد؛ زیرا با پیمان با ابوبکر، آن امر برای او است و عهد او برای او است. اگر بیعت ابوبکر باطل بوده باشد، باید همراهش کشته می‌شد و کسی که به مانند آن بازمی‌گردد باید عهد و پیمانش به عمر نیز باطل باشد؛ زیرا همانند عهد با ابوبکر بود؛ و این باعث می‌شود که عمر کشته شود و هر امامی که در مسائل مسلمانان پس از آنان نظر می‌کند، باید کشته شود. صحابه نیز باید به آن‌ها می‌گفتند: تو نیز از جمله کسانی هستی که باید کشته شوی و عمل به عهد و پیمان تو در شورا واجب نیست. این سخن را فقط به این خاطر بیان کرده است که بر آنان در شورا بر منبر پیمان گرفته بود. لازم بود که به او نیز گفته می‌شد: درباره‌ی کسی که چنین ویژگی را داشت، گفتی: دوست داشتم مویی در سینه‌اش باشم. هیچ زمانی به‌سوی خیری پیشی نگرفتم، مگر اینکه زودتر از من به‌سوی آن پیشی گرفته بود. به خدا سوگند، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد، او برترین ما بود و امثال این سخنان. فقط کسی عمر را به این اختلالات متهم می‌کند که خردش تباه‌شده و جاهل است. اگر بگویند: پس معنای این خبر که به آنان گفته‌شده چیست، که عمر معتقد بود ابوبکر برترین امت بود و فضیلتش آشکار بود؛ و امرش مشتبه نشد. بلکه او استحقاق دریافت کردن آن با مناظره برای آن را داشت و کسانی که پس‌از آن آمدند و در مرتبه و فضیلت نزدیک بودند، به این صورت مستحق آن نبودند. به همین دلیل آن را در شورای شش نفره قرار داد. سخن او که «فلته» بود، به این معنا است که بدون اعمال فکر و دقت انجام شد؛ بلکه ناگهانی صورت پذیرفت، و این سخن او که «خداوند شر و بدی آن را بازداشت» به این معنا است که

در صحیح بخاری آمده است: به من رسیده است که کسی از شما گفته است: به خدا سوگند! اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم. کسی شمارا فریب ندهد که می‌گوید: آگاه باشید که بیعت ابوبکر، فلته و سستی بود. آگاه باشید که این چنین بود. خداوند شر و بدی آن را بازداشت^(۱).

ابوبکر برای خلافت آمد؛ نه بر اساس نص و متن، و نه بر اساس شورا، و نه با اجماع اهل حل و عقد بر بیعت با او، که این از میان متون پیشین، روشن و واضح است. بسیاری با این بیعت مخالفت کردند و جز این نبود که این بیعت با غالب آمدن، خشونت، ترس و تهدید به انجام رسید؛ همان طور که در صفحات پیش رو خواهد آمد. بیایید به آنچه یعقوبی در این خصوص بیان می‌دارد نگاهی بیندازیم: انصار در سقیفه بنی ساعده در روز وفات رسول خدا جمع شدند... سعد بن عبادی خزرجی نشسته بود، سربندی بسته بود و بالشی برایش گذاشته شده بودند. این واقعه به ابوبکر، عمر و مهاجرین رسید و با شتاب آمدند و مردم را از سعد دور کردند. ابوبکر، عمر بن

شر و بدی اختلاف در آن را بازداشت و اینکه هنگام تمام شدنش عصیانی صورت نپذیرد. اینکه کار فیصله یابد در نظر او بعید می‌نمود؛ با حمله‌ور شدن انصار بر آن و آشکار شدن سر فتنه؛ و این سخن او «هرکسی به مثل آن بازگردد او را بکشید» به این معنا است که به مانند سخن انصار و آنچه از انصار حکایت شده است بازنگردند؛ چراکه آن‌ها اراده داشتند که دو امام در یک‌زمان قرار دهند، با این گفتارشان: «امیری از ما و امیری از شما» و به این دلیل که این امر را از قریش برای دیگران خارج کنند. این دو عملی است که در دین حرام است و باعث ایجاد فتنه می‌شود. اشتباه انصار در این دو بزرگ بود و به اهل شورا و دیگران هنگام پیمان گرفتن بر این امر گفت: کسی که به مانند سخن انصار بازگردد، او را بکشید. امکان دارد منظورش این بوده باشد که کسی تلاش کند با مناظره نسبت به آن و اظهار پیشی جستن و آشکار شدن فضیلت، آن را بگیرد؛ به همان صورتی که ابوبکر انجام داد و اگر چنین چیزی شناخته نشد، او را بکشید؛ چراکه در این امت دیگر کسی باقی نمانده است که جایگاهش چنین باشد.

خطاب و ابو عبیده آمدند و گفتند: ای گروه انصار! رسول خدا از ما است و ما به مقام او سزاوارتریم؛ و انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما! ابوبکر گفت: امیران از ما و وزیران از شما. ثابت بن قیس بن شماس که سخن‌گوی انصار بود برخاست، سخن گفت و فضیلتشان را بیان نمود. ابوبکر گفت: فضیلت آنان را انکار نمی‌کنیم. شما شایسته‌ی فضیلت‌هایی که گفتید هستید؛ ولی قریش از شما به محمد سزاوارترند. این عمر بن خطاب است که رسول خدا فرمود: خداوند! دین را با این شخص بزرگ بدار! (۱)

۱- این حدیث به صورت‌های مختلفی روایت شده است. یک‌بار روایت کردند که پیامبر ﷺ فرمود: «خدا یا! دین را با یکی از دو مردی که نزد تو دوست‌داشتنی‌تر است بزرگ بدار؛ عمر بن خطاب و ابوجهل بن هشام...» (مجمع الزوائد هیشمی: ج ۹ ص ۶۳)

بار دوم به این شکل: «خدا یا! دین را با دوست‌داشتنی‌ترین مرد در نظرت بزرگ بدار: ابوجهل بن هشام یا عمر بن خطاب» و دوست‌داشتنی‌ترین فرد در نظر او عمر بن خطاب (خداوند از او راضی باشد) بود. (موارد الظمان هیشمی: ج ۷ ص ۸۸)

بار سوم: از عایشه و از پیامبر ﷺ که فرمود: «خدا یا! اسلام را به‌خصوص با عمر بن خطاب بزرگ بدار». (صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۳۰۶)

تردید در دروغ بودن این حدیث روا نیست. به همین دلیل وقتی این حدیث بر حذیفه بن یمان عرضه شد، گفت: خداوند تعالی دین را با محمد ﷺ بزرگ داشت و با کس دیگری بزرگ نداشت. نمی‌دانم چگونه خداوند این دین را با عمر بن خطاب بزرگ داشت؟ آیا دین خداوند به عمر و امثال او نیاز دارد یا برعکس صحیح است؟ بلکه اسلام همان است که به مسلمان بزرگی می‌دهد!

عمر در جاهلیت ناشناس بود و به او توجهی نمی‌شد. از او شهرت و دلآوری دیده نشد. در روایت آنان ذکر شده است که او در دوران جاهلیت تاجر الاغ و در نهایت پستی بوده است. در جاهلیت به جهت کوچک شمردن و مسخره کردنش «عمیر» نامیده می‌شد. پدرش هیزم‌شکن بود و دستش به خاطر دزدی که در بازار عکاظ انجام داد، قطع شد. چگونه خداوند به‌واسطه‌ی شخصی که چنین مواردی بخش کوچکی از شرح‌حالش است، دین را بزرگ می‌دارد؟

عمرو بن عاص - که جزو کسانی است که در نقل مطلب درباره‌ی عمر متهم نیست - می‌گوید: «خداوند زمانی را ناپسند بدارد که عمرو بن عاص برای عمر بن خطاب کار کرد. به خدا سوگند من خطاب را می‌شناختم که دسته‌ای از چوب را بر سرش می‌برد و مانند آن بر سر پسرش بود و ارزش

آن فقط به اندازه‌ی خرمایی بود که به فرومایه‌ای هم نمی‌رسید». (به الغدیر: ج ۶ ص ۲۷۳ مراجعه کنید).

عمر بن خطاب بیرون آمد درحالی که که دستش بر معلی بن جارود بود. زنی از قریش او را دید و گفت: «ای عمر!» او ایستاد. آن زن گفت: «ما موقعی تو را عمیر می‌شناختیم. پس از عمیر، عمر شدی. پس از عمر، امیرالمؤمنین شدی. ای فرزند خطاب! تقوای الهی پیشه و در کار خود و کار مردم نظر کن. کسی که از عذاب می‌ترسد، دور برایش نزدیک می‌شود و کسی که از مرگ هراس دارد، از دست دادن فرصت، می‌ترسد». (طرائف فی معرفه مذاهب الوائف: ص ۴۶۷)

ماحوزی می‌گوید: «فاضل جلیل حسن بن علی طبرسی در تحفه الابرار گفته است: «همراه بودن عمر با ابوجهل در این خبر، علیه ادعای دشمن گواهی می‌دهد و بر مشارکت داشتن این دو در گمراهی فریاد می‌زند. او می‌گوید: اگر این خبر بر فضیلت عمر دلالت کند، بر فضیلت ابوجهل نیز دلالت دارد؛ زیرا در رفتار، همسو هستند. آنچه برای من روشن است این است که به فرض اینکه این خبر درست باشد و نه چیز دیگر - که مانند دست کشیدن روی شاخه‌ی خاردار است - نه دلالت بر بزرگی عمر می‌کند و نه فضیلتی برای او، بلکه دلیلی است در دعای ایشان علیه السلام که از آنجاکه این دو ملعون در آزار و بدزبانی و اهانت به اهل اسلام و بی‌خرد شمردن آنان مشترک هستند و در ناپسند بودن اخلاق و آزار به رسول صلی الله علیه و آله و سلم و یاران و مسخره کردن آنان برابر بودند همان‌طور که از مطالعه‌ی سیره‌ها دانسته می‌شود - رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست یکی از آنان را در ظاهر به اسلام وارد کند تا در مقابل دیگری قرار گیرد - پس دلالت بر کسی می‌کند که هیچ سابقه‌ی وجود ندارد - و مسلمانان از همکاری آنان در وقاحت و سفاهت در امان بمانند و از شر و فتنه‌اش در امان می‌مانند. به‌علاوه اینکه آنان روایت کرده‌اند که خداوند سبحان، اسلام را با علی علیه السلام و نه هیچ صحابه‌ی دیگری بزرگ داشته است... سپس می‌گوید: از کسانی در قصص الانبیا روایت است: در ساق عرش نگاشته شده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، او را با علی تأیید و یاری نمودم.

در کتاب مناقب ابوبکر بن مردویه و مجتبی صالحانی و منتهی المآرب قطان اصفهانی و تفسیر المستخرج من التفسیر الاثنی عشر شیخ حافظ محمد بن مؤمن شیرازی چنین آمده است: (این آیه: ﴿فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (پس خداوند برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید نمود) درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده و منظور از مؤمنین، فقط او است). (کتاب الاربعین: ص ۳۳۴)

شیخ نمازی می‌گوید: «از طریق آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «خدایا! دین را با عمر بن خطاب بزرگ بدار. او اسلام آورد». این دلیل بر مدح و ستایش او نیست، به دلیل این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در

و این ابو عبیده بن جراح است که رسول خدا فرمود: امیر [امین] این امت است. با هر کدام خواستید بیعت کنید! آن دو با او مخالفت کردند و گفتند: به خدا سوگند ما بر تو پیشی نمی‌گیریم؛ درحالی‌که تو همراه رسول خدا و نفر دوم از آن دو تن بودی. ابو عبیده بر دست ابوبکر زد و عمر دومین نفر بود. سپس کسانی از قریش که همراهش بودند، بیعت کردند. سپس ابو عبیده صدا زد: ای گروه انصار! شما اولین کسانی بودید که یاری دادید، پس اولین کسانی نباشید که تغییر می‌کنید و تبدیل می‌شوید. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای گروه انصار! شما هرچند فضیلت دارید ولی در میان شما همانند ابوبکر و عمر و علی نیست. منذر بن ارقم برخاست و گفت: فضیلت کسانی را که ذکر کردی رد نمی‌کنیم. در میان آنان مردی است که اگر این امر را درخواست کند، هیچ‌کس با او به نزاع بر نمی‌خیزد؛ یعنی علی بن ابی‌طالب. بشیر بن سعید از خزرج برجست و او اولین کس از انصار بود که بیعت کرد و پس از او اسید بن حضیر خزرجی. مردم بیعت کردند تا آنجا که بالش سعد بن عباده را پرتاب کردند و سعد را زیر پا گذاشتند. عمر گفت: سعد را بکشید. خداوند سعد را بکشد^(۱).

این گواه روشنی است که این بیعت شب‌هنگام و با ترس و وحشت و در نتیجه‌ی کشمکش‌ها و کینه‌هایی که در جان‌های اوس و خزرج باقی‌مانده بود صورت پذیرفت. این عمر است که ندا می‌دهد: سعد را بکشید!

صحیح بخاری و کتاب جهاد نقل شده است: «خداوند، دین را با مرد فاجر تأیید می‌کند». (مستدرک

سفینه البحار: ج ۷ ص ۴۲۶)

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۳.

متخلفان از بیعت با ابوبکر:

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از تدفین رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ شد در خانه‌اش معتکف و به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با او عهد کرده بود مشغول شد و با خلافت غاصب بیعت نکرد و جماعتی از بنی‌هاشم و اصحاب مهاجر و انصار گرد او جمع شدند.

مورخین در برشمردن کسانی که از بیعت با ابوبکر سر باز زدند و در خانه‌ی فاطمه همراه علی علیه السلام تحصن کردند، این افراد را ذکر کرده‌اند: عباس بن عبدالمطلب، عتبّه بن ابی لهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، زبیر بن عوام، براء بن عازب، ابی بن کعب، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبیدالله.

یعقوبی می‌گوید: گروهی از مهاجرین و انصار از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و به علی بن ابی‌طالب متمایل شدند. از جمله: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب، ابی بن کعب... و دیگران^(۱).

جوهری از جریر بن مغیره روایت کرده است: خواستِ سلمان، زبیر و انصار این بود که با علی علیه السلام بیعت کنند^(۲).

عده‌ی بسیاری از عامه تلاش کرده‌اند تا تخلف افرادی را که از بیعت با ابوبکر سرپیچی نمودند پنهان کنند تا اجماع و اتفاق مسلمانان بر بیعت و رضایتشان به او را به اثبات برسانند؛ چراکه مشروعیت خلافت او از نظر آنان بر اجماع استوار است، زیرا مدعی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (امت من بر گمراهی اجماع نمی‌کنند)^(۳) و به

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۴.

۲- سقیفه و فدک: ص ۴۵.

۳- نووی در شرحش بر صحیح مسلم این حدیث را ضعیف شمرده است و می‌گوید: «اما حدیث امت

همین دلیل گفته‌اند: کسی با ابوبکر مخالفت نکرد مگر اینکه مرتد بوده است یا مرتد شده باشد!

کسی که در کتاب‌های اهل سنت تحقیق می‌کند، آن را پر از تخلف و سرپیچی سران اصحاب می‌یابد و اینکه بر این بیعت رضایت نداشتند.

بخاری، مسلم، طبری و دیگران روایت کرده‌اند: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و همه‌ی بنی‌هاشم در دوران زنده‌بودن فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکردند؛^(۱) و معنایش این است که به مدت شش ماه بیعت نکردند، البته با توجه به روایت آنان که در مورد تاریخ شهادت فاطمه علیها السلام ذکر می‌کنند.

مقدسی می‌گوید: علی علیه السلام تا زمانی که فاطمه علیها السلام را دفن نکرده بود با ابوبکر بیعت نکرد.^(۲)

مسعودی می‌گوید: وقتی در روز سقیفه با ابوبکر بیعت شد و در روز سه‌شنبه بیعت برای عموم تجدید شد، علی علیه السلام بیرون رفت و فرمود: **(امور ما را بر ما فاسد کردی و مشورت نکردی و حق ما را رعایت نمودی!)** ابوبکر گفت: بله؛ ولی از فتنه می‌ترسیدم.^(۳)

بنده عرض می‌کنم: خلیفه‌ی اول با «بله» پاسخ می‌دهد که به این معنا است که به سخن امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار می‌نماید؛ ولی بهانه‌ی زیرکانه‌ای می‌آورد: «از فتنه

من بر گمراهی اجماع نمی‌کنند، ضعیف است؛ و خداوند داناتر است» شرح مسلم: ج ۱۳ ص ۶۷، و به عمده‌ی القاری عینی: ج ۲ ص ۵۲ مراجعه کنید.

- ۱- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۸۲؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۵۳؛ تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۰۸.
- ۲- او شیخ طاهر بن مطهر مقدسی است که از بزرگان متقدمین می‌باشد. در «بدء و تاریخ»: ج ۵ ص ۲۰ چاپ خانجی مصر آمده است: تا زمانی که فاطمه را دفن نکرد، با ابوبکر بیعت نکرد. حاشیه‌ی شرح احقاق الحق: ج ۱۰ ص ۴۸۴.

۳- مروج الذهب: ج ۱ ص ۴۱۴؛ امامت و سیاست: ج ۱ ص ۱۲ با اندکی اختلاف.

ترسیدم». همان طور که می‌بینی ای خواننده‌ی گرامی، این یک بهانه است و همانند آن را بسیار بسیار می‌بینی!! درست مثل عذر و بهانه‌ی آن‌ها در منع احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله با ادعای محافظت از قرآن تا سنت با قرآن مخلوط نشود!

پس چرا پس از در امان شدن از فتنه، حق به اهلش بازگردانده نشد؟؟

یعقوبی می‌گوید: «براء بن عازب آمد و درب بنی‌هاشم را کوبید و گفت: ای گروه بنی‌هاشم، با ابوبکر بیعت شد. برخی از آنان گفتند: مسلمانان کاری را که ما از آن غایب بوده باشیم انجام نمی‌دادند، درحالی‌که ما به محمد سزاوارتریم. عباس گفت: سوگند به پروردگار کعبه، چنین کردند. مهاجرین و انصار در علی تردیدی نداشتند. وقتی از خانه بیرون رفتند فضل بن عباس که سخن‌گوی قریش بود برخاست و گفت: ای گروه قریش! برخلاف آنچه واقع شد، خلافت حق شما نبود. ما اهلش بودیم و نه شما و یار ما از شما به آن سزاوارتر است. عتبه بن ابو لهب برخاست و گفت:

گمان نمی‌کردم که این امر بازگردد

از هاشم و سپس از ابوالحسن

از اولین کس در ایمان و سبقت و آگاه‌ترین مردم به قرآن و سنت‌ها

و آخرین کس در عهد با نبی و آن‌که

در غسل و کفن، جبرئیل یارش بود

آنچه در او است و آنچه در آن‌ها است،

شکی نیست که آن‌که در او نیکی هست در این قوم نیست

علی کسی را به‌سوی او فرستاد و او را نهی کرد^(۱).

حتی متون تاریخی دلالت بر وجود افراد بسیاری می‌کنند که از بیعت با ابوبکر

تخلف کردند. همچنین وجود کسی که با این بیعت مخالفت کرد و تلاش می‌کرد که ابوبکر را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیاورد.

شیخ صدوق در خصال از زید بن وهب روایت می‌کند و می‌گوید: «از جمله کسانی که نشستن ابوبکر بر مسند خلافت و پیشی گرفتنش بر علی بن ابی طالب علیه السلام را انکار کردند، دوازده تن از مهاجرین و انصار بودند. از جمله‌ی مهاجرین، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود و بریده اسلمی بودند. از جمله‌ی انصار، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان و دیگران بودند. وقتی بر منبر بالا رفت بین خودشان درباره‌ی کار او مشورت کردند؛ برخی از آنان گفتند: آیا نمی‌رویم تا او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیاوریم؟ و دیگران گفتند: اگر چنین کنید، علیه خودتان عمل کرده‌اید و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^(۱) (و خود را با دست خود به هلاکت می‌فکنید)؛ ولی به‌سوی علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رویم تا با او مشورت کنیم و از فرمانش آگاه شویم. نزد علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: ای امیرالمؤمنین! خودت را از بین بردی و حق را رها کردی که شما به آن سزاوارتری. ما می‌خواستیم به‌سوی این مرد برویم و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیاوریم. این حق، حق تو است و تو به آن از او سزاوارتری؛ ولی ناپسند دانستیم که بدون مشورت با تو او را پایین بکشیم. علی علیه السلام به آنان فرمود: (اگر چنین می‌کردید چیزی جز جنگی به نفع آنان ترتیب نمی‌دادید درحالی که شما بیش از سرمه‌ی در چشم یا نمک در طعام نیستید. امت بر او اتفاق نظر کردند و سخن پیامبرشان را ترک گفتند و به پروردگارشان دروغ بستند. در این مورد با اهل بیت خودم

مشورت کردم و تنها سکوت را برگزیدند؛ به جهت پر از خشم بودن سینه‌ی این گروه و بغضی که به خداوند عزوجل و به اهل بیت پیامبرش (علیهم السلام) دارند. آنان خون‌خواهان جاهلیت هستند. به خدا سوگند، اگر چنین می‌کردید شمشیرهایشان را بیرون می‌آوردند درحالی که آماده‌ی جنگ و کشتار هستند؛ همان‌طور که چنین کردند تا آنجا که مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند و مرا کنار زدند و به من گفتند: بیعت کن وگرنه تو را می‌کشیم. راهی جز این نیافتم که این گروه را از خود دور کنم و این از آنجا بود که این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به یاد آوردم: ای علی! این گروه امر تو را نقض می‌کنند و بدون تو به آن خواهند پرداخت و درباره‌ی تو، از من سرپیچی می‌کنند. بر تو باد به شکیبایی تا اینکه امر فرود آید. بدان که آن‌ها قطعاً با تو پیمان‌شکنی می‌کنند. پس برایشان راهی برای خوار و ذلیل کردنت و ریختن خونت قرار مده. امت پس از من عهد تو را خواهند شکست. جبرئیل (علیه السلام) این‌گونه از پروردگار تبارک و تعالی به من خبر داده است... همه به سوی آن مرد بروید و آنچه را که از سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدید به او بفهمانید و او را به شبهه‌ای از کارش دعوت نکنید، تا این عمل، حجت و دلیل را قطعی کند و بهانه را از بین ببرد و وقتی آن‌ها بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدند، آنان را از او دور کند). این گروه حرکت کردند تا اینکه منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را احاطه کردند. روز جمعه بود. وقتی ابوبکر بالا رفت، برخاستند و سخنان قاطع و رسایی بیان کردند. اولین کسی که لب به سخن گشود خالد بن سعید بن عاص بود و گفت: ای ابوبکر! از خداوند بپرهیز. تو می‌دانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درحالی که ما در روز قریظه ایشان را احاطه کرده بودیم و خداوند برایش گشایش و فتح رقم‌زده بود و علی (علیه السلام) در آن روز تعدادی از بزرگ‌مردان، صاحبان قدرت و دلاوران آنان را کشته بود، فرمود: (ای گروه مهاجرین و انصار! شمارا وصیتی می‌کنم؛ پس آن را حفظ کنید و چیزی را بین شما به امانت

می‌گذارم، پس آن را حفظ نماید. بدانید که علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از من، امیر شما و جانشینم در میان شما است. پروردگارم مرا این چنین وصیت کرده است. بدانید اگر شما او را در وصیتم حفظ نکنید و پشتیبانش نباشید ویاری اش ندهید، در احکامتان اختلاف می‌کنید و امور دینتان آشفته خواهد شد و اشرار شما والی شما می‌شوند. آگاه باشید! اهل‌بیتم همان وارثان امر من و پس از من آگاهان به امور امتم هستند. خدایا! هر کس از امتم که از آنان اطاعت کند و آنها و وصیت مرا در موردشان نگاه دارد، آنان را در گروه من محشور فرما و نصیبی از همراهی من برایشان قرار ده که با آن نور آخرت را درک کنند. خدایا! و هر کس متعرض اهل‌بیتم در جانشینی من شود، او را از بهشتی که وسعتش همانند وسعت آسمان و زمین است محروم بدار. عمر بن خطاب به او گفت: ساکت باش ای خالد! تو نه از اهل مشورتی و نه از کسانی که به نظرش اقتدا می‌شود. خالد گفت: تو ساکت باش ای پسر خطاب! که تو از زبان دیگری سخن می‌گویی. به خدا سوگند قریش می‌دانند که نسب تو در میان آنان پست‌ترین، جایگاهت دون‌ترین، ارزش کم‌ترین، یادت گمنام‌ترین است و کمترین آنها از نظر بی‌نیازی به خدا و فرستاده‌اش هستی. تو در جنگ‌ها ترسو و در مال بخیل هستی و بن مایهات پست و زبون است. در میان قریش افتخاری نداری و در جنگ‌ها یادی از تو نیست. تو در این خصوص مصداق این سخن حق تعالی هستی: ﴿الشَّيْطَانُ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾^(۱) (همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو. چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم. من از خدا، آن پروردگار جهانیان می‌ترسم * پس فرجام آن شد که هر دو به آتش افتند که در آن جاودانه

باشند. این است سزای ستمکاران).

عمر خاموش شد و خالد بن سعید نشست. سپس بقیه‌ی مهاجرین و انصار بر او دلیل آوردند... صادق (علیه السلام) فرمود: (ابوبکر بر روی منبر خاموش بود و پاسخی نداشت) سپس گفت: من والی بر شما شدم و برتر از شما نیستم. عذرم را بپذیرید. عذرم را بپذیرید. عمر بن خطاب به او گفت: پایین بیا ای پست احمق. اگر از عهده‌ی حجت‌ها و دلایل قریش بر نمی‌آمدی، چرا خودت را در این جایگاه قرار دادی؟ به خدا سوگند سعی کردم تو را خلع کنم و آن را در سالم، غلام ابوحنیفه قرار دهم. گفت: فرود آمد. سپس دستش را گرفت و او را به منزلش برد و سه روز ماندند و به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد نشدند. وقتی روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار مرد نزد آنان آمد و به آنان گفت: چرا نشستید؟ به خدا سوگند بنی‌هاشم در آن طمع کرده‌اند. سالم، غلام ابوحنیفه با هزار مرد نزد آنان آمد و معاذ بن جبل نیز با هزار مرد نزدشان آمد. به‌طور مرتب مردان یک‌به‌یک، نزدشان جمع می‌شدند تا به چهار هزار نفر بالغ شدند. با شمشیرهای آخته در حالی که عمر بن خطاب جلودارشان بود بیرون آمدند تا مقابل مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایستادند و عمر گفت: ای یاران علی! به خدا سوگند اگر مردی از شما بیاید و همانند سخنان دیروز بگوید، نور چشمانش را می‌گیرم. خالد بن سعید بن عاص به‌سوی او برخاست و گفت: ای پسر صهاک حبشی! آیا ما را با شمشیرهایتان تهدید می‌کنید یا ما را با اجتماع خود می‌ترسانید؟ به خدا سوگند شمشیرهای ما از شمشیرهای شما برنده‌تر است و ما بیش از شما هستیم، هرچند اندک به نظر می‌رسیم؛ زیرا حجت خدا در میان ما است. به خدا سوگند اگر این‌طور نبود که می‌دانستم اطاعت از خدا و رسولش و اطاعت از امامم بر من سزاوارتر است، شمشیرم را می‌کشیدم و درراه خدا با شما جهاد می‌کردم تا اینکه دیگر جای بهانه‌ای نباشد.

امیرالمؤمنین فرمود: (ای خالده، بنشین! خداوند جایگاه تو را شناخت و از تلاشت تشکر کرد) او نشست و سلمان فارسی به سویش برخاست و گفت: الله اکبر. الله اکبر. با همین دو گوش از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که اگر دروغ گفته باشم گوش‌هایم کر شود: (درحالی که برادرم و پسرعمویم در مسجد من با گروهی از یارانش نشسته است، گروهی از سگانِ اصحاب آتش به او حمله می‌کنند و قصد کشتن او و کسانی را دارند که همراهش هستند) و من شک ندارم که شما همان‌ها هستید.

عمر بن خطاب قصد او را نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او برجست و لباسش را گرفت. سپس او را به زمین خواباند و فرمود: (ای پسر صهاک حبشی! اگر نوشتاری از سوی خداوند پیشی نمی‌گرفت و پیمانی پیش‌تر از سوی رسول خدا نبود، یاران تو را ضعیف‌تر و تعداد شمارا اندک شمار تر می‌دیدم). سپس به سوی یارانش رو کرد و فرمود: (خداوند رحمت‌تان کند، باز گردید. به خدا سوگند همان‌طور که برادرانم موسی و هارون وارد شدند، من نیز وارد مسجد شدم؛ آن هنگام که به یارانش فرمود: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَفَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^(۱) (تو و پروردگارت بروید و با آن‌ها نبرد کنید). به خدا سوگند به آن وارد نشدم مگر برای زیارت رسول خدا یا برای کاری که می‌خواستم انجامش دهم. با حجتی که رسول خدا اقامه فرموده است، جایز نیست مسلمانان در حیرت و سرگردانی رها شوند»^(۲)).

همچنین از جمله کسانی که از بیعت با ابوبکر سر باز زدند، ابوسفیان بن حرب بود که گفت: ای فرزندان عبد مناف! آیا راضی می‌شوید که کسی غیر از شما والی این امر گردد؟ و به علی بن ابی‌طالب عرض کرد: دست خودت را پیش بیاور تا با تو بیعت کنم.

۱- مائده: ۲۴.

۲- خصال - شیخ صدوق: ص ۴۶۱؛ احتجاج: ج ۱ ص ۹۷؛ البته با اختلاف در جزئیات در این دو منبع.

قصی همراه علی بود و گفت^(۱):

ای بنی‌هاشم! مردم در شما طمع نکنند
 به‌خصوص تیم بن مرّه یا عدی
 این امر فقط در شما و به‌سوی شما است
 و برای کسی جز ابوالحسن علی نیست
 ای ابوالحسن! عزم‌ت را در آن جزم کن
 که تو به این امر آکنده‌ای
 اگر قصی از پشت مردی پرتاب کند

خویشاوند خوبی است؛ ولی این مردماند که بر قصی چیره شدند

ابن ابی الحدید در شرحش بر نهج‌البلاغه روایت می‌کند: علی به ابوسفیان فرمود:
 (تو چیزی می‌خواهی که ما چنان نیستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی از من گرفته است که
 ما بر آن هستیم) ابوسفیان او را رها کرد و به‌سوی عباس بن عبدالمطلب در منزلش
 رفت و گفت: ای ابوالفضل! تو به میراث فرزند برادرت سزاوارتری. دست خود را پیش
 آور تا با تو بیعت کنم. مردم پس از بیعت من در تو اختلافی نخواهند داشت. عباس
 خندید و گفت: ای ابوسفیان! علی آن را نمی‌پذیرد و عباس خواهانش باشد! ابوسفیان
 ناامیدانه بازگشت^(۲).

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۴.

۲- شرح نهج‌البلاغه: ج ۶ ص ۱۸.

پشیمانی برخی و اعلام بیعت با علی علیه السلام:

ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است: «وقتی با ابوبکر بیعت شد و کارش استوار شد، گروه بسیاری از انصار از بیعت با او پشیمان شدند و برخی از آنان برخی دیگر را سرزنش می کردند. آن‌ها علی بن ابی طالب را یاد می کردند و نامش را فریاد می زدند و اینکه او در خانه اش است و به سویشان نمی آید. مهاجرین به این سبب بی تابی کردند و سخن در این مورد بسیار شد»^(۱).

خواننده گرامی باید بداند که صرف پشیمان شدن و رد کردن بیعت با زبان بدون هیچ اقدام عملی، سودی ندارد و حقی را باز نمی گرداند. پس فایده‌ی پشیمانی آنان چیست، درحالی که از یاری دادن شانه خالی می کنند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را آزمود و از پستی شان و از ترسی که آن دل‌هایی که به علی علیه السلام متمایل شده بود را فراگرفته بود، پرده برداشت؛ تا هر منصفی بداند جز این نبود که آن‌ها از یاری اش شانه خالی کردند و حتی علیه او موضع گرفتند.

ابن شهر آشوب از ابو بصیر روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: (مهاجرین، انصار و دیگران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: به خدا سوگند تو امیرالمؤمنین هستی و به خدا سوگند تو پس از پیامبر صلی الله علیه و آله محق تر و سزاوارتری. دست خود را پیش آور تا با تو بیعت کنیم. به خدا سوگند پیش روی گام‌هایت جان می دهیم. علی علیه السلام فرمود: اگر راست می گوئید فردا صبح سر تراشیده نزد من بیایید. علی، سلمان، مقداد و ابوذر سر تراشیدند و دیگران چنین نکردند. سپس رفتند و بار دیگری پس از آن آمدند. به آنان مانند همان سخن نخستین را عرض کردند و ایشان مانند

همان پاسخ را به آنان فرمود و جز این سه نفر کس دیگری سر نتراشید^(۱).

در روایت است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر این قوم احتجاج می کرد و با دختر رسول خدا و جگرگوشه اش فاطمه (علیها السلام) و فرزندان حسن و حسین (علیهم السلام) به خانه هایشان می رفت.

سلمان می گوید: «وقتی شب شد علی، فاطمه را بر الاغی سوار کرد و دست فرزندان حسن و حسین (علیهم السلام) را گرفت. هیچ کس از مهاجرین و انصار از اهل بدر را رها نکرد، مگر اینکه به منزلش رفت، حقش را بیان و او را به یاری خود دعوت می کرد. کسی از آنان به جز چهل و چهار مرد پاسخ مثبت نداد. به آنان دستور داد که صبح هنگام سر تراشیده با سلاح حاضر شوند و آن ها تا پای مرگ با ایشان پیمان بستند. صبح که شد جز چهار تن کس دیگری به عهد خود وفا نکرد. به سلمان گفتم: این چهار تن چه کسانی بودند؟ گفت: من، ابوذر، مقداد و زبیر بن عوام»^(۲).

در روایت ابن قتیبه آمده است: (علی (علیه السلام) بیرون می رفت درحالی که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بر مرکبی سوار می کرد و شبانه او را به مکان های انصار می برد و از آنان درخواست یاری می کردند. آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد بیعت کردیم. اگر همسر و پسرعمویت پیش از ابوبکر به سوی ما می آمد از او عدول نمی کردم...! علی (علیه السلام) فرمود: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خانه اش دفن نشده رها می کردم و بیرون می آمدم که با مردم در حکومتش نزاع می کردم...؟) فاطمه (علیها السلام) فرمود: (ابوالحسن فقط کاری انجام داد که برایش شایسته بود و آنان کاری انجام دادند که خداوند برای حسابرسی و خواستن از آن ها کافی است)^(۳). این بر عظمت و بزرگی شانه خالی کردن

۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۳۷۴.

۲- احتجاج: ج ۱ ص ۱۰۷.

۳- امامت و سیاست: ج ۱ ص ۱۹.

از یاری دادن علی ابن ابی طالب عليه السلام دلالت دارد. به این ترتیب یاری نکردن امت ادامه داشت تا جایی که ایشان از مکانی عبور می کرد که پوشیده از شاخه های درخت و سنگ و محل گاو و گوسفندان بود که نزدیک به سی گوسفند در آنجا بود و فرمود: (به خدا سوگند اگر مردانی به اندازه ی این گوسفندان داشتم که خیرخواه خداوند عزوجل و رسولش بودند، ابن اکله الذبان را از فرمانروایی اش عزل می کردم)^(۱) و منظورش معاویه بن ابوسفیان بود. ولی امت جامانده از آل محمد عليهم السلام باقی ماندند و امروز نیز در یاری دادن قائم آل محمد عليه السلام کوتاهی می کنند؛ ولی وعده ی خداوند راست است. او همان قائم عليه السلام است که زمین را پر از عدل و داد می کند، هرچند ظالمان را خوش نیاید. حق تعالی می فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^(۲) (و به راستی که ما در زبور پس از تورات نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد).

۱- کافی: ج ۸ ص ۳۳.

۲- انبیا: ۱۰۵.

فصل دوم:

سیاست‌های خلافت سقیفه

ابوبکر سیاست‌هایی را دنبال کرد تا میدانی به دست آورد و بر کرسی خلافتی که از صاحب شرعی‌اش غصب کرده بود، باقی بماند. به برخی از این سیاست‌هایی خواهیم پرداخت که ابوبکر و دوست خیرخواهش عمر بن خطاب در پیش گرفتند، و حزب و گروه آن‌ها که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را نپذیرفتند نیز از آن‌ها پیروی نمودند. از اولویت‌های این سیاست‌گذاری ایستادن در مقابل علی (علیه السلام) و فاطمه بود و اینکه آنچه در اختیارشان است، از آن‌ها گرفته شود، که با جزئیات به آن خواهیم پرداخت. در اینجا به اختصار به برخی از این سیاست‌ها می‌پردازم.

اول: یکسره کردن کار گروه‌های مؤمن بیعت‌کننده با علی (علیه السلام):

ابوبکر با این گروه‌ها به نام ارتداد به جنگ پرداخت. بر آنان سخت گرفت و به بدترین شکل با آن‌ها برخورد نمود تا عبرتی برای دیگرانی باشند که سعی می‌کردند علی (علیه السلام) را یاری دهند. خالد بن ولید را به سوی مالک بن نویره و عشیره‌اش که از دادن زکات به خلافت غاصب سر باز زده بودند گسیل داشت؛ زیرا آن‌ها می‌دانستند که وصی رسول خدا، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است. ابن نویره در حجة الوداع حاضر و جزو بیعت‌کنندگان با علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در روز غدیر بود. او خطبه‌ی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصی قرار دادن علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) توسط ایشان را شنیده بود و اینکه او سزاوارترین

مردم نسبت به خودشان است، همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین بود. خلیفه، خالد بن ولید را به نام دین فرستاد و اینکه او جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است تا سرانی که علی بن ابی طالب را تأیید می کردند و حکومت غاصبانه‌ای که با شورا و سقیفه بر گرده‌ی مسلمانان سوار شده بود را نمی پذیرفتند، پاک‌سازی نماید. حکومت به ارتداد مالک بن نویره حکم داد؛ ولی محقق در اینجا حیرت‌زده می ماند: آیا نمی بایست ابوبکر کسی را به سوی مالک بن نویره می فرستاد تا پیش از فرستادن لشگری برای جنگ با او از وضعیتش آگاه شود و حجت را بر او تمام کند؟! به علاوه اگر مالک مرتد بود، قبیله‌اش که پیرمردها، جوانان، زنان و کودکان نیز در آن بودند، چه گناهی داشتند؟ آیا همگی آن‌ها مرتد بودند؟!

چگونه حکم کشتار را برایشان جاری می سازد؟

اگر کشتن مالک بن نویره و گروهی از عشیره‌اش برای خالد جایز بود، آیا جایز بود که او جنایتی بدتر و گناه زشت و قبیح زنا را انجام دهد که حتی خائن فاسد نیز به آن رضایت نمی دهد چه برسد به مسلمانی که از پایین ترین مرتبه‌ی غیرت و شرافت برخوردار باشد؟ خالد پس از اینکه مالک بن نویره را کشت قصد همسرش را نمود و درحالی که در عده بود، با او آمیزش کرد؟! این ننگ و رسوایی برای خلیفه و فرستاده‌ای است که او را روانه کرده بود.

این چنین مالک بن نویره و عشیره‌اش پاک‌سازی شدند؛ چراکه او مرتدی بود که بر دستورات خلیفه ابوبکر گردن نمی نهاد. خالد، فریبکارانه آمد و به عنوان مهمان بر مالک بن نویره وارد شد و بعد او را فریب داد.

طبیعی است که ابوبکر باکمال نرمی و مهربانی با خالد رفتار کند و او را توبیخ نکند؛ زیرا این خالد بود که او را بر استوار کردن خلافتش و گرفتن انتقام از هر دشمنی یاری داده بود؛ همان طور که بعدها به او دستور داد که علی را در تشهد به قتل برساند،

ولی به بحرانی بودن این کار و به صلاح نبودنش پی برد و در نمازش پیش از تشهد فریاد زد: (خالد! آنچه را که به تو فرمان داده بودم انجام نده)^(۱).

دوم: خلع و کار گذاشتن بنی هاشم.

او تلاش کرد تا بنی هاشم و کسانی که بر روش آنان بودند و کسانی که احتمال داشت آنان را یاری دهند از قدرت خلع کند، درعین حال که خلیفه، سخت‌ترین دشمنان بنی هاشم و مخالفان آنان را به خود نزدیک می‌نمود؛ کسانی چون خالد بن ولید، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم، و به‌طور کلی بنی امیه. او بنی هاشم و کسانی که آنان را یاری می‌دادند، تحت مراقبت شدیدی قرارداد.

سوم: سیاست تشویق.

خلفا تلاش کردند عباس بن عبدالمطلب را فریب دهند؛ به این صورت که او را در خلافت شریک کنند و بهره‌ای از آن برایش قرار دهند. هدف از این کار این بود که پس از بیعت او با آنان دیگران را به این کار وادار کنند و علی علیه السلام را تنها بگذارند. آن‌ها شکست بدی خوردند، درحالی که می‌بینیم این سیاست با برخی دیگر به‌خوبی پیش رفت.

یعقوبی می‌گوید: (ابوبکر به‌سوی عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح و مغیره بن شعبه فرستاد و گفت: رأی شما چیست؟ گفتند: اینکه با عباس بن عبدالمطلب دیدار کنی و در این امر او را بهره‌ای قرار دهی تا برای او و فرزندان پس از او باشد. اگر

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۷ ص ۲۲۲.

به‌سوی شما متمایل شود، جناح علی ابن ابی‌طالب را قطع کرده‌اید و این دلیل و حجتی برای شما علیه علی خواهد بود. ابوبکر، عمر، ابو عبیده بن جراح و مغیره رفتند و شب‌هنگام بر عباس وارد شدند. ابوبکر حمد و ثنای خداوند را گفت. سپس گفت: خداوند محمد را به پیامبری برانگیخت و او را سرپرست مؤمنان قرارداد. با قرار دادن او در میانشان بر آن‌ها منت نهاد تا آنچه نزد خودش بود را برای او اختیار فرمود. اموری را برای مردم را رها کرد تا مشفقانه به مصلحت خودشان انتخاب کنند. آن‌ها مرا والی بر خودشان انتخاب کردند و سرپرست امور خود نمودند و من این را پذیرفتم و به یاری خداوند باکی ندارم. سختی او، آسان است و هیچ سرگردانی و هیچ ترسی نیست. من توفیقی ندارم مگر به‌واسطه‌ی خداوند. بر او توکل می‌کنم و به‌سوی او بازمی‌گردم. هیچ طعنه زنده‌ای که قصد اختلاف بین عموم مسلمانان را دارد و خبرش به من برسد را رها نمی‌کنم؛ به شما پناهگاه می‌برد که شما نیز دژ بازدارنده‌ی او و زبان تازه‌ی او می‌شوید. پس یا در آنچه مردم اتفاق کردند وارد می‌شوید و یا از آنچه به آن متمایل شدید بازگردید. ما به نزد تو آمدیم و می‌خواهیم برای تو در این امر بهره‌ای باشد که برای تو و پس از تو برای فرزندان باشد. تو عمومی رسول خدا هستی. مردم شأن تو و شأن همراه تو را دیده‌اند... از سوی شما و از سوی فرستادگان شما از بنی‌هاشم؛ که رسول خدا از ما و از شما است.

عمر بن خطاب گفت: آری، به خدا سوگند ما نیازی به آمدن به‌سوی شما نداشتیم، ولی ناپسند دانستیم که از سوی شما در آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند طعنه‌ای وارد شود. در نتیجه سخنان درباره‌ی شما و آنان بسیار گردد؛ پس در کار خود نظر کنید. عباس خداوند را ستایش گفت و او را ثنا نمود و گفت: همان‌طور که تو توصیف نمودی، خداوند محمد را به پیامبری برانگیخت و او را سرپرست مؤمنان قرارداد. با او بر امتش منت نهاد تا اینکه خداوند او را به‌سوی خودش برد و آنچه نزدش بود را برای

او برگزید. امور مسلمانان را برایشان رها کرد تا خود انتخاب کنند و به حق برسند، نه اینکه به سوی انحرافات نفسانی متمایل شوند. اگر تو از سوی رسول خدا هستی، حق را گرفتی و اگر به واسطه‌ی مؤمنان باشی، ما نیز از جمله‌ی آنان هستیم. در کار تو واجبی را پیش نینداختیم و میانه‌ای را حلال ننمودیم و خشمی را ادامه ندادیم. اگر این امر فقط به خاطر مؤمنان بر تو واجب شده است، اگر ما ناپسند بدانیم، دیگر واجب نیست. چقدر این سخن تو که بر تو طعنه وارد کرده‌اند از این سخن تو که تو را برگزیدند و به تو متمایل شدند، به دور است. نامیده شدن تو به‌عنوان جانشین رسول خدا از این سخن تو که امور مردم را رها کرد تا خود انتخاب کنند و آن‌ها تو را برگزیدند، چقدر به دور است؛ اما اینکه گفتی: آن را برای من قرار می‌دهی، اگر حقی برای مؤمنان باشد، تو نمی‌توانی درباره‌اش حکم کنی. اگر برای ما باشد، ما به بخشی از آن بدون قسمت‌های دیگر راضی نیستیم؛ و برای فرستادگانت، رسول خدا از درختی است که ما شاخه‌های آن هستیم و شما همسایگانش. آنان از حضورش خارج شدند^(۱).

بنده عرض می‌کنم: کسی که در سیر وقایع تاریخی تحقیق می‌کند، می‌بیند که این نوع سیاست، در منحرف کردن حق از اهل آن تأثیر به‌سزایی دارد. سیوطی از مجاهد روایت کرده است: ابوبکر در خطبه‌اش گفت: «من دوست دارم شما از پنیر و روغن زیتون سیر شوید»^(۲).

و پس از خطبه‌ی زهرالعلی انصار را با این سخن خود خطاب قرار می‌دهد: (... فردا صبح عطایای خود را دریافت کنید)^(۳).

روایت شده است: (وقتی مردم بر ابوبکر جمع شدند میان مردم چیزی تقسیم کرد.

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۴.

۲- کنز العمال: ج ۵ ص ۶۴۰.

۳- دلائل الامامه: ص ۱۲۴.

با زید بن ثابت به سوی پیرزنی از بنی عدی بن نجار فرستاد و آن را با او تقسیم نمود. آن زن گفت: این چیست؟ گفت: سهمی است که ابوبکر برای زنان در نظر گرفته است. آن زن گفت: آیا به خاطر دینم به من رشوه می‌دهید؟ گفتند: خیر. گفت: آیا می‌ترسید آنچه بر آن هستم را رها کنم؟ گفتند: خیر. او گفت: به خدا سوگند، به هیچ وجه از او چیزی نمی‌گیرم^(۱).

اگرچه این زن از ابوبکر رشوه نمی‌پذیرد، کسانی هستند که رشوه را می‌پذیرند. ابوسفیان به سوی مدینه آمد، درحالی که برخی از اموال سعایت در دستش بود و خبر والی شدن ابوبکر بر مسند خلافت را شنید. سرش را بلند کرد و گفت: من هیاهویی می‌بینم که جز خون آن را خاموش نمی‌کند. عمر به ابوبکر رو کرد و گفت: ابوسفیان آمده است و ما از شرش در امان نیستیم. آنچه در اختیارش بود را به او داد. پس او راضی، ترکش گفت!!^(۲)

چهارم: دسیسه‌ی آنان برای کشتن امیرالمؤمنین عليه السلام

ابن عباس می‌گوید: (آن‌ها نقشه کشیدند و به مذاکره پرداختند و گفتند: مادام که این مرد زنده است کار ما استوار نمی‌شود. ابوبکر گفت: چه کسی او را برای ما می‌کشد؟ عمر گفت: خالد بن ولید. به سوی او فرستادند و گفتند: ای خالد! نظر تو درباره‌ی آنچه بر تو تکلیف کنیم چیست؟ گفت: مرا بر هر آنچه مایل هستید تکلیف کنید. به خدا سوگند، اگر مرا به کشتن ابن ابی‌طالب تکلیف کنید قطعاً انجام می‌دهم. گفتند: به خدا سوگند ما جز این نمی‌خواهیم. گفت: من برای این کار آماده‌ام. ابوبکر

۱- سقیفه و فدک: ص ۵۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید: ج ۲ ص ۵۳.

۲- سقیفه و فدک: ص ۳۹.

گفت: وقتی به نماز صبح برخاستیم به سوی او برو و شمشیرت همراهت باشد. وقتی سلام دادم گردنش را بزن. گفت: چشم. با این فکر جدا شدند. هنگام اجرای این نقشه ابوبکر پشیمان شد. ابوبکر در فرمانی که برای کشتن علی علیه السلام داده بود تأمل کرد و دانست که اگر این کار را انجام دهد، جنگی سخت و مصیبتی طولانی اتفاق خواهد افتاد، و از فرمائش پشیمان شد. آن شب خواب به چشمانش نیامد تا صبح شد، به مسجد آمد و نماز برپا شد. پیش رفت و درحالی که برای مردم نماز می خواند، در اندیشه بود و نمی دانست چه می گوید. خالد بن ولید با شمشیر آویخته آمد تا کنار علی علیه السلام ایستاد. علی علیه السلام با هوشیاری قسمتی از نقشه ی را متوجه شد. وقتی ابوبکر از تشهدش فارغ شد، پیش از سلام دادنش فریاد زد: ای خالد! فرمانی که به تو دادم را انجام نده. اگر چنین کنی تو را می کشم. سپس از سمت راست و چپ خود سلام داد... علی علیه السلام برجست و گریبان خالد را گرفت و شمشیر از دستش افتاد. سپس او را به زمین انداخت، روی سینه اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکشد. اهل مسجد جمع شدند تا خالد را نجات دهند، ولی توانایی این کار را نداشتند. عباس گفت: او را به حق این قبر سوگند دهید تا بازایستد. او را به آن قبر سوگند دادند. او را رها کرد، برخاست و به سوی خانه اش رفت. زبیر، عباس، ابوذر، مقداد و بنی هاشم آمدند، شمشیر را از نیام کشیدند و گفتند: به خدا سوگند، تا او سخن می گوید و چنین می کند، دست برندارید... مردم اختلاف کردند، غوغا کردند و آشفته شدند. زنان بنی هاشم بیرون آمدند و فریاد زدند و گفتند: ای دشمنان خدا! چه زود دشمنی به رسول خدا و اهل بیتش را آشکار کردید. شما برای رسول صلی الله علیه و آله خدا نیز چنین می خواستید ولی توانایی انجامش را نداشتید. دیروز دخترش را کشتید، امروز می خواهید برادر، پسرعمو، وصی و پدر فرزندان را

بکشید؟ سوگند به پروردگار کعبه که دروغ گفتید. نمی‌توانید او را بکشید^(۱).

پنجم: زمینه‌سازی برای خلافت یار دیرین، عمر بن خطاب

در پایان این سیاست‌ها خلافت را برای عمر بن خطاب زمینه‌سازی کرد و او را بر کرسی خلافت نشانده؛ همان‌طور که عمر بن خطاب او را بر آن نشانده، تلاش کرد و به خاطر ابوبکر درگیر شد.

عمر که حافظ اسرار ابوبکر بود و کسی بود که آنچه ابوبکر آشکار کرده بود را کامل می‌کند، نامش را پس از خود استوار کرد و یاورانش را نیرومند ساخت؛ همان کسی که با سیره‌ی خلیفه‌ی اول رفتار کرد و علی و خاندان علی را از حکومت و کرسی خلافت و دیگر مسئولیت‌ها دور نمود.

امیرالمؤمنین رضی الله عنه وقتی به عمر این سخن را فرمود، به این حقیقت اشاره می‌فرماید: (شیری بدوش که نیمش از آن تو باشد. به خدا سوگند، حرص تو امروز برای امارت جز برای آن نیست که فردا تو را امیر گرداند...) ^(۲).

۱- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۳۹۴.

۲- تاریخ بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۷.

فصل سوم:

حمله این جماعت به خانه وحی

پس از روی گردانیدن امت از وصیت پیامبرش، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خانه‌اش نشست و همان‌طور که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او وصیت کرده بود به جمع‌آوری قرآن مشغول شد. زبیر و مقداد با گروهی از مردم با علی (علیه السلام) رفت‌وآمد می‌کردند، با او مشورت می‌کردند و در امور خود به او مراجعه می‌کردند و این، خود مظهر تأییدی از سوی آن‌ها برای خلیفه‌ی شرعی پیامبر، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود که سقیفه حقیق را غصب کرده بود. آن‌ها در خانه‌ی ایشان تحصن نمودند و در خانه‌های خود نشستند؛ چرا که این خانه به پیامبر منتسب بود و اهلس در نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جایگاهی بس والا برخوردار بودند. آن‌ها نزدیک‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین مردم برای او بودند. آن‌ها به مصونیتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه‌ی علی و فاطمه (علیها السلام) داده بود اعتقاد داشتند.

این دلالت دارد بر اینکه آنان در صدد موضع‌گیری مسلحانه علیه خلیفه‌ی غاصب نبودند؛ به دلایلی که به حفظ اسلام بازمی‌گردد. ذلت و خواری که بر امت خیمه زده بود و پشت‌کردنشان از یاری و بیعتی که در روز غدیر با رغبت تمام با علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) نموده بودند، باعث شد که دست علی (علیه السلام) ناتوان و کوتاه شود. به همین دلیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ترک قیام مسلحانه را برگزید، مگر اینکه امکان چنین کاری وجود داشته باشد. به همین دلیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بسیج کردن نظر عمومی علیه ابوبکر و بیان حقانیت خودش بر خلافت و اینکه او جانشین شرعی پیامبر است، متوسل گردید.

امیرالمؤمنین علیه السلام موضع خود را نسبت به خلافت جدید در خطبه‌ی شششنبه‌اش بیان می‌فرماید: «آگاه باشید، به خدا سوگند که فلانی خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد درحالی که نیک می‌دانست که جایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب، سیل‌ها از من فرو می‌ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله‌ی رفیع من نیست. پس ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن بر پیچیدم و کنار کشیدم و رخ برتافتم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی شکیبایی ورزم؛ فضای که بزرگ‌سالان در آن سال خورده شوند و خردسالان به پیری رسند و مؤمن، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نائل آید. دیدم، شکیبایی در آن حالت، خردمندانه‌تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، درحالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می‌دیدم، که میراث من به غارت می‌رود».^(۱)

بنابراین بیعت مردم با عمر بن خطاب تنها در صورتی ارزش داشت که علی بن ابی‌طالب علیه السلام با او بیعت می‌کرد و این تنها به این دلیل بود که او حقانیت علی علیه السلام را می‌دانست؛ چرا که اگر علی علیه السلام بیعت نمی‌کرد بیعت مردم ارزشی نداشت و کسانی که در خانه‌ی علی و فاطمه علیهم السلام تحصن کرده بودند، میزان جسارت خلافت بر این اهلیت و احترام گذاشتن به آن‌ها و حتی هتک حرمت به آنان در مخیله‌شان نمی‌گنجید و آنان این واقعیت را پس از آن فهمیدند که دیدند عده‌ای از مردم که پیشاپیش آن‌ها عمر بن خطاب قرار داشت آمدند، خانه‌ی علی و فاطمه علیهم السلام را احاطه کردند و با زور قصد تخریب خانه را داشتند، درحالی که در دست برخی از آنان آتش بود.

۱- نهج البلاغه به شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۳۰.

در پاورقی صفحه‌ی ۱۳۵ و ۱۳۶ از کتاب اصلی عربی، متنی از شرح محمد عبده بر این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که توضیح کلمات و عبارات‌های عربی موجود در این مقطع از خطبه می‌باشد که آوردن ترجمه‌ی این پاورقی برای خواننده‌ی فارسی‌زبان چندان مناسبتی ندارد. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب عربی صفحه‌ی ۱۳۵ پاورقی شماره ۱ مراجعه نمایند. (مترجم)

متون برخی از کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند، تقدیم خواننده‌ی گرامی می‌گردد و به آن صورت که برخی از متوهمان تصور کرده‌اند نیست؛ اینکه داستان به آتش کشیدن درب خانه‌ی فاطمه (علیها السلام) تنها افسانه‌ای است که شیعه به هم بافته و بهره‌ای از حقیقت ندارد! این عقیده بر جهالت صاحب چنین پنداری از کتاب‌های تاریخی که این اتفاق را روایت کرده‌اند و پرده برداشته شدن از اهدافی که چنین شخصی در درونش نهفته دارد، دلالت می‌کند؛ زیرا چگونه امکان‌پذیر است که چنین واقعه‌ی بزرگی که پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تاریخ افتاده است و بسیاری از مورخین روایتش کرده‌اند، انکار شود. واقعه‌ای که در منابع اهل سنت و شیعه روایت شده است. آری، برخی از مورخین از سر ترس و وحشت یا چاپلوسی و طمع، از بیان این واقعه‌ی مهم روی گردانیده‌اند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند به دو گروه تقسیم می‌شوند:

برخی فقط به دلیل آوردن‌ها و تهدیدهایی که میان علی و خلافت غاصب روی داد اکتفا کردند و برخی دیگر از کاری که عمر می‌خواست انجام بدهد پرده برداشتند؛ از جمله گرفتن بیعت با اعمال زور تا جایی که کار به آتش کشیدن درب خانه و شکستن آن رسید و سایر وقایعی که خلافت غاصب به خانه‌ی وحی روا داشت.

برخی از این متون تقدیم شما می‌گردد:

این واقعه به روایت ابن قتیبه:

ابن قتیبه می‌گوید: «ابوبکر (خداوند از او راضی باشد) از احوال گروهی که نزد علی (خداوند صورتش را کرامت دهد) بودند و از بیعتش سرپیچی کرده بودند، جويا شد. عمر را به سوی آنان فرستاد. او آمد و آنان را صدا زد و آن‌ها داخل خانه‌ی علی بودند. آن‌ها از خارج شدن سر باز زدند. او هیزم خواست و گفت: سوگند به آن که جان عمر در

دست اوست، یا بیرون می‌آیید یا آن را با کسانی که درونش هستند به آتش می‌کشم. به او گفته شد: ای ابو حفص! فاطمه در آن است؟ گفت: حتی اگر او در آن باشد. همه بیرون آمدند و بیعت کردند به جز علی. چنین پنداشت که او (علی) گفت: «سوگند خوردم که بیرون نیایم و لباسم را از تن بیرون نیاورم تا قرآن را جمع کنم». فاطمه (خداوند از او راضی باشد) مقابل درب خانه‌اش ایستاد و فرمود: «من با گروهی از شما که چنین تمهید سوئی چیدند هیچ عهد و پیمانی ندارم. جنازه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم را با ما ترک گفتید و کار را بین خودتان قطعی کردید. با ما مشورت نکردید و حق را به ما باز نگردانید». عمر نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا این متخلف از بیعت با تو را نمی‌گیری؟ ابوبکر به قنفذ - غلامش - گفت: برو و علی را برایم بیاور. او نزد علی رفت. به او گفت: خواسته‌ات چیست؟ و او گفت: جانشین رسول خدا تو را می‌خواند. علی فرمود: «چه زود به رسول خدا دروغ بستید». او بازگشت و پیغام را رساند. می‌گوید: ابوبکر مدتی طولانی گریه کرد. عمر دوباره گفت: به این کسی که از بیعت با تو سر باز زده است، فرصت نده. ابوبکر (خداوند از او راضی باشد) به قنفذ گفت: نزد او بازگرد و به او بگو: جانشین رسول خدا تو را می‌خواند که با او بیعت کنی. قنفذ آمد و به دستوری که به او داده بود عمل کرد. علی صدایش را بالا برد و فرمود: «سبحان الله. چیزی را مدعی شده است که برانزده‌ی او نیست». قنفذ بازگشت و پیغام را رساند. ابوبکر مدتی طولانی گریه کرد. سپس عمر برخاست و همراه گروهی رفت تا به درب خانه‌ی فاطمه رسیدند. درب را کوبیدند. وقتی (فاطمه) صدای آنان را شنید با بالاترین صدایش فریاد زد: «پدرم، ای رسول خدا! پس از تو چه چیزها که از این خطاب و این ابی قحافه دیدیم!» وقتی این گروه صدا و گریه‌ی ایشان را شنیدند، گریان بازگشتند و نزدیک بود قلب‌هایشان از جا کنده شود و جگرشان آتش بگیرد. عمر با جماعتی ماند. علی را بیرون آوردند و او را نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: بیعت کن. ایشان فرمود: «اگر نکنم چه می‌شود؟» گفتند: در این صورت سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست گردنت را می‌زنیم. فرمود: «در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسولش را می‌کشید» عمر گفت: بنده‌ی خدا، آری؛ ولی برادر رسولش، خیر! ابوبکر

ساکت بود و سخنی نمی‌گفت. عمر به او گفت: آیا برای امرت درباره‌اش فرمان نمی‌دهی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه در کنارش است او را مجبور به چیزی نمی‌کنم. علی به قبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیوست درحالی که ناله و گریه می‌کرد و ندا می‌داد: «یا اَبْنَ اُمِّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِی وَ کَادُوا یَقْتُلُوْنِی» (ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود مرا بکشند).^(۱)

این واقعه به روایت یعقوبی:

«به ابوبکر و عمر رسید که گروهی از مهاجرین و انصار همراه علی بن ابی‌طالب در منزل فاطمه دختر رسول خدا جمع شده‌اند. با گروهی آمدند تا اینکه به خانه حمله‌ور شدند. علی با شمشیر خارج شد.^(۲) عمر با او رویارو شد. عمر با او درگیر و بر او چیره شد و شمشیرش را شکست و وارد خانه شد. فاطمه بیرون آمد و فرمود: «به خدا سوگند، یا بیرون می‌روید یا موی پریشان و صدایم را به‌سوی خداوند بلند می‌کنم». آن‌ها بیرون آمدند و کسانی که در خانه بودند بیرون آمدند و این گروه چند روز درنگ کردند. سپس یکی پس از دیگری بیعت کردند؛ ولی علی پس از شش ماه بیعت کرد؛ و گفته شده چهل روز.^(۳)»

این واقعه به روایت بلاذری:

می‌گوید: بکر بن هشتم به من حدیث نمود که گفت: عبدالرزاق به من حدیث نمود، از معمر، از کلبی، از ابی‌صالح، از ابن عباس که گفت: «هنگامی که علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر سر باز زد، او عمر بن خطاب را به سویش فرستاد و گفت: به زور او را نزد من

۱- امامت و سیاست با تحقیق زینی: ج ۱ ص ۱۹.

۲- توضیح این عبارت در روشنگری چهارم پس از بیان روایات اتفاق خواهد آمد. منتظر باشید.

۳- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶.

بیاورید. وقتی او را آورد، بین آنان سخنی رد و بدل شد و علی علیه السلام به او فرمود: «شیری بدوش که نیش از آن تو باشد. به خدا سوگند، حرص تو امروز برای امارت جز برای آن نیست که فردا تو را امیر گرداند. در این امر با ابوبکر مسابقه نمی‌دهی (نمی‌دهیم). ولی ترک مشورت شما با ما را بر نمی‌تابیم و می‌گوییم: ما در آن حقی داریم که شما به آن نا آگاه نیستید». سپس آمد و بیعت کرد.^(۱)

بلاذری از مدائنی روایت کرده است، از مسلم بن محارب، از سلیمان تیمی، از ابی‌عون که ابوبکر به‌سوی علی علیه السلام فرستاد و از او بیعت می‌خواست. او بیعت نکرد. عمر آمد درحالی که آتشی همراهش بود. فاطمه علیها السلام با او مقابل در خانه دیدار کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا تو را می‌بینم که در خانه‌ی مرا به آتش می‌کشی؟» گفت: بله و این قوی‌ترین چیزی است که پدر تو آورده است.^(۲)

این واقعه به روایت طبری:

می‌گوید: «عمر بن خطاب به منزل علی آمد. طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آن بودند. او گفت: به خدا سوگند! یا شما را به آتش می‌کشم یا برای بیعت بیرون می‌آیید. زبیر به‌سوی او بیرون آمد؛ درحالی که شمشیر را از نیام بیرون کشیده بود. لغزید و شمشیر از دستش افتاد. به‌سوی او جستند و او را گرفتند».^(۳)

این واقعه به روایت ابن عبد ربه در عقد الفرید:

ذیل موضوع «کسانی که از بیعت با ابوبکر سر باز زدند» می‌گوید: «علی، عباس، زبیر و سعد بن عباد؛ اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند. ابوبکر، عمر

۱- تاریخ بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۷.

۲- تاریخ بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶.

۳- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

بن خطاب را به سوی آنها فرستاد تا آنان را از خانه بیرون بیاورد و به او گفت: اگر سر باز زدند آنها را بکش. او با پاره‌ای از آتش آمد تا خانه را با آنان به آتش بکشد. فاطمه با او دیدار کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا آمدی تا خانه‌ی ما را به آتش بکشی؟» عرض کرد: آری، یا شما نیز در آنچه امت وارد شدند، وارد شوید.^(۱)

این واقعه به روایت ابن عبد البر در استیعاب:

می‌گوید: محمد بن احمد به ما حدیث نمود، محمد بن ایوب به ما حدیث نمود، احمد بن عمرو بزاز به ما حدیث نمود، احمد بن یحیی به ما حدیث نمود، محمد بن نسیر به ما حدیث نمود، عبدالله بن عمر از زید بن اسلم از پدرش به ما حدیث نمود: «وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر خدمت فاطمه رسیدند و با ایشان مشورت و در کارشان تبادل نظر می‌کردند. این مطلب به عمر رسید. عمر خدمت فاطمه رسید و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! هیچ‌یک از آفریده‌ها برای ما دوست‌داشتنی‌تر از پدر تو نبود و پس از پدرت دوست‌داشتنی‌ترین فرد، تو هستی. به من رسیده است که این افراد بر تو وارد شده‌اند. اگر به من برسد، قطعاً این کار را انجام می‌دهم و قطعاً این کار را انجام می‌دهم. سپس خارج شدند و نزد ایشان آمدند. فاطمه به آنان فرمود: «عمر نزد من آمد و سوگند خورد که اگر بازنگردید، قطعاً انجام می‌دهد و سوگند به خداوند که به آن عمل می‌کند».^(۲)

۱- عقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۹.

۲- استیعاب: ج ۳ ص ۹۷۵.

روشنگری‌هایی از منوف پیشین:

روشنگری اول: اصرار عمر بر گرفتن بیعت از علی علیه السلام

«عمر اصرار داشت که از علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیعت بگیرد. سایر مسلمانان و بنی‌هاشم را در حدی که بیعتش را محکم کند نمی‌دید. همان‌طور که گذشت، در کتاب امامت و سیاست آمده است: «عمر نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا از این مرد سرپیچی کننده از بیعت با تو، بیعت نمی‌گیری?... عمر دوباره گفت: به این مرد سرپیچی کننده از بیعت با تو فرصت نده... سپس عمر برخاست و به همراه گروهی رفتند تا به درب خانه‌ی فاطمه رسیدند...».

عمر همگی را «رعاع» (توده‌ی مردم) تعبیر می‌کند، همان‌طور که خود چنین نامیده است. به همین دلیل - آن‌گونه که سلمان (رضوان خداوند بر او باد) روایت می‌کند - به ابوبکر گفت: به‌سوی علی بفرست تا بیعت کند. تا هنگامی که او بیعت نکند، ما چیزی نیستیم. اگر او بیعت کند او را در امان می‌گذاریم.^(۱)

در روایت دیگری مفید بیان می‌کند: «عمر به او گفت: ای مرد! تا زمانی که علی با تو بیعت نکند کاری انجام نده‌ای. به‌سوی او بفرست تا نزد تو بیاید و با تو بیعت کند. می‌گوید: قنفذ را فرستاد و به او گفت: پاسخ جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را بده. علی علیه السلام فرمود: چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله جز من کسی را جانشین قرار نداد. قنفذ بازگشت و سخن علی علیه السلام را به ابوبکر گفت. ابوبکر گفت: به‌سوی او برو و به او بگو: ابوبکر تو را می‌خواند و می‌گوید: بیا بیعت کن. تو مردی از مسلمانان هستی. علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد که پس از ایشان از خانام بیرون نیایم تا کتاب را جمع‌آوری کنم؛ چرا که کتاب بر کاغذهای نخل و استخوان‌های شتر است.» قنفذ نزد او آمد و سخن علی علیه السلام را به او گفت. عمر گفت:

۱- کتاب سلیم به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۱۴۷.

به سوی آن مرد برو. ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابوعبیده بن جراح، و سالم غلام ابوحذیفه برخاستند و من با آنان برخاستم. گمان می کردم کسی وارد خانه‌ی فاطمه علیها السلام نمی شود مگر با اجازه‌ی او. فاطمه در را بست و آن را قفل کرد. وقتی مقابل در رسیدند، عمر با لگد به در زد و آن را شکست. آن در از شاخه‌های نخل بود. خدمت علی علیه السلام رسیدند و او را کشان کشان بیرون آوردند.^(۱)

عمر به جایگاه و منزلت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف می کند و اینکه بیعت کردن همه‌ی مردم، بیعت او را محکم نمی کند. به همین دلیل اصرار داشت که با هر راه ممکن از علی بیعت بگیرد.

علت این موضوع، به این باز می گردد که عمر می دانست علی علیه السلام همان جانشین شرعی پیامبر صلی الله علیه و آله است. چطور این را نداند؟ چطور نداند، درحالی که او همان کسی بود که در روز غدیر این گونه به آن حضرت تهنیت گفت: «ای علی! تبریک به تو. تبریک به تو. تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.»^(۲)

ابوالحسن بن مغزلی از ابوبکر احمد بن محمد طاوان گفت: ابو حسین احمد بن حسین بن سماک به ما خبر داد و گفت: ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی به من حدیث کرد، علی بن سعید بن قتیبه رملی مرا حدیث نمود و گفت: ضمرة بن ربیعہ بن قرشی مرا حدیث کرد، از ابن شوذب، از مطر الوراق، از شهر ابن حوشب، از ابوهریره که گفت: «کسی که روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد، برایش روزه‌ی شصت ماه نوشته می شود. این روز، روز غدیر خم است. روزی که پیامبر صلی الله علیه و سلم دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: **آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟** عرض کردند: بله، ای رسول خدا! فرمود: **هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست.** عمر بن خطاب عرض کرد: ای علی! تبریک به تو. تبریک به تو. تو مولای من و مولای هر مؤمنی شدی. حق تعالی نازل فرمود: ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ**

۱- اختصاص شیخ مفید: ص ۱۸۵.

۲- ینابیع المودة لذوی القربی: ج ۲ ص ۲۴۹.

دینکم ﴿﴾ (امروز دین تان را برایتان کامل کردم)». (۱)

روایت شده است: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست، ابوبکر و عمر (خداوند از آنان خشنود باشد) عرض کردند: ای ابن ابی طالب! تو مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی». (۲)

دار قطنی از سعد روایت کرده است که گفت: «وقتی ابوبکر و عمر این را شنیدند عرض کردند: ای ابن ابی طالب! تو مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی». (۳)

تهنیت عمر به علی عليه السلام در روز غدیر را جماعت بسیاری از بزرگان علمای اهل سنت روایت کرده‌اند. (۴)

به همین دلیل می‌بینیم وقتی عمر بن خطاب فهمید که پیامبر صلی الله علیه و سلم دوات و کتف خواست تا وصیتش را بنویسد وصیتی که آن را بازدارنده از گمراهی توصیف فرمود. اقدام به متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم به غلبه بیماری می‌کند و می‌گوید: کتاب خداوند برای ما کافی است؛ این در حالی است که او هیچ چیزی از کتاب خدا نمی‌فهمد. رفتار و سیره‌ی مردی که چنین سخنی را بر زبان می‌راند برای خواننده تدوین شده و موجود است و برای اینکه خواننده را بدون بیان شاهی بر سختم رها نکنم، تنها به ذکر یک شاهد بسنده می‌کنم.

این حجر می‌گوید: «حمیدی بیان می‌کند که در روایتی دیگر از ثابت، از انس آمده است که عمر این‌گونه خواند: ﴿فَاكِهَةٌ وَ أَبَا﴾ (۵) (و میوه و چراگاه). گفت: «اب» چیست؟ او گفت: تکلیف ما این نیست، یا گفت: دستوری در این خصوص به ما نداده‌اند. گفتیم: این نزد اسماعیلی از روایت هشام از ثابت است. آن را از راه یونس بن

۱- مناقب ابن مغزلی: ص ۱۹.

۲- فتوحات الاسلامیه احمد زینی دحلان: ج ۲ ص ۳۰۶ به نقل از کتاب الغدیر شیخ امینی: ج ۱ ص ۲۸۲.

۳- به نقل از کتاب الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۲.

۴- به کتاب خلاصه عبات الانوار: ج ۹ ص ۱۵۱ مراجعه کنید.

۵- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ فَاكِهَةٌ وَ أَبَا﴾ (و میوه و چراگاه) (عبس: ۳۱).

عبید از ثابت با این لفظ آورده است: مردی از عمر بن خطاب درباره‌ی این سخن حق تعالی: ﴿وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾ (و میوه و چراگاه) پرسید که «اب» چیست؟ عمر گفت: ما را از تعمق و مکلف شدن بازداشته‌اند»^(۱) و موارد بسیار دیگر.

روشنگری دوم: فاطمه (علیها السلام) در خانه است.

در متنی که ابن قتیبه سخن عمر را در آن آورده، آمده است: «یا بیرون می‌آیید یا آن را با کسانی که درونش هستند به آتش می‌کشم. به او گفته شد: ای ابو حفص! فاطمه در آن است؟ گفت: حتی اگر او در آن باشد...».

در این مجال می‌خواهیم برخی از معانی سخنی که به عمر گفت را مشخص کنیم: «فاطمه (علیها السلام) در خانه است». چه عاملی باعث شد چنین سخنی را بر زبان برانند. معانی پاسخ عمر به آنان چیست؟

چه انگیزه‌ای باعث شد آن‌ها چنین سخنی را بگویند؟ آیا آنان چنین گفتند تا عمر را متوجه کنند که کسی در خانه هست؟ طبیعتاً این هدف سخن آن‌ها نبود. او می‌دانست چه کسانی در خانه‌اند و حتی او آمده بود که خانه را با ساکنانش به آتش بکشد. او این‌گونه می‌گوید: «سوگند به آن که جان عمر در دست اوست، یا بیرون می‌آیید یا آن را با کسانی که درونش هستند به آتش می‌کشم!».

بنابراین هدف از این گفته‌ی آنان به عمر که «فاطمه در خانه است» این بود که به او مطلبی را یادآوری و بزرگی جرمی که مبادرت به انجامش نموده بود را بیان کنند؛ تا حدی که باعث تعجب آن‌ها شده بود و گفتند: «فاطمه در خانه است!» آن‌ها از یک‌سو متعجب شده بودند و از سوی دیگر می‌خواستند که او را به آن فاطمه‌ای یادآوری کنند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فضیلتش فرموده بود: «فاطمه پاره‌ی تن من است»؛

کسی که او را آزار دهد، مرا آزرده است»^(۱).

و این سخن حضرت صلی الله علیه و آله: «اما دخترم فاطمه، سرور زنان جهانیان از اولین تا آخرین است. او پاره‌ای از وجود من و نور چشمان من است. او میوه‌ی دلم و روح من است که در وجودم هست. او حورای انسیه است»^(۲).

و سخن ایشان صلی الله علیه و آله: «خداوند با خشم تو خشمگین می‌شود و با خشنودی تو خشنود می‌گردد»^(۳).

و سخن حضرت صلی الله علیه و آله: «فاطمه پاره‌ای از وجود من است. کسی که او را به خشم بیاورد مرا به خشم آورده است»^(۴).

و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «جز این نیست که فاطمه پاره‌ای از وجود من است. هرکس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده و هرکس او را بیازارد مرا آزرده است»^(۵).

و این سخن حضرت صلی الله علیه و آله: «جز این نیست که فاطمه پاره‌ای از وجود من است. هرکس او را بیازارد مرا آزرده است و هرکس با او دشمن باشد، با من دشمنی کرده است»^(۶).

به این صورت می‌خواستند عمر را به یاد سخنان و کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بیندازند که وقتی مقابل خانه‌ی فاطمه می‌ایستاد، مرتب می‌فرمود: «سلام بر شما ای اهل بیت». ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند)».

ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم چهل صبح پس از اینکه بر

۱- مجموع محیی الدین نووی: ج ۲۰ ص ۲۲۴.

۲- فرائد السمطين: ج ۱ ص ۱۵۹.

۳- مستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۴؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۰۳.

۴- عمدة القاری: ج ۱۶ ص ۲۴۹.

۵- مسند احمد: ج ۴ ص ۳۲۸؛ صحیح البخاری: ج ۶ ص ۱۵۸؛ ذخائر العقبی: ص ۳۷.

۶- مسند احمد: ج ۴ ص ۵؛ سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۶۰.

فاطمه وارد می‌شد، مقابل درب خانه‌ی علی (خداوند از او خشنود باشد) می‌آمد و می‌فرمود: «سلام بر شما ای اهل‌بیت، و رحمت خداوند و برکاتش. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل‌بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان‌که باید، پاک گرداند)». (۱)

و سخن حضرت (علیه السلام) به علی، فاطمه، حسن و حسین: «من با کسی که با شما بجنگد در جنگم و با کسی که با شما در صلح باشد در صلحم». (۲)

آنان خواستند او را به خانه‌ی فاطمه (علیه السلام) یادآوری کنند؛ همان آخرین خانه‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خارج شدنش از مدینه با آن وداع می‌نمود و اولین خانه‌ای که در بازگشت به آن، قصدش را می‌کرد.

آن‌ها با این سخن خود «فاطمه در خانه است» می‌خواستند خلیفه را به تمامی این موارد یادآوری کنند و شاید تمامی این معانی گفته شده برایش تداعی گردد.

اما او به تمامی این‌ها کافر بود و چیزی از آن‌ها را به یاد نمی‌آورد؛ بنابراین طبیعی است که بگوید: «حتی اگر او در آن باشد!»

و با این سخن خود می‌خواست بگوید که همه‌ی پاکی و قداستی که برای فاطمه (علیه السلام) بیان کردید، از نظر من وجود ندارد و مانعی سر راه من برای به آتش کشیدن خانه و ساکنانش ایجاد نمی‌کند!

روشنگری سوم: نام‌نگاری میان علی (علیه السلام) و خلافت غاصب

میان خلافت و علی (علیه السلام) نامه‌نگاری‌ای صورت پذیرفت. کسی که آن‌ها به‌عنوان سخن‌گوی خلافت منصوب کردند، قُنْفُذُ بود. او عربی بیابان‌گرد توخالی بود و ارزش‌های انسانی را درک نمی‌کرد. همه‌ی این‌ها به سبب شدت آزار و اذیت بر

۱- مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۹.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۶۰.

علی علیه السلام بود.

این قتیبه می‌گوید: «ابوبکر به قنقذ - غلامش - گفت: برو و علی را برایم بیاور. او نزد علی رفت. به او گفت: خواسته‌ات چیست؟ و او گفت: جانشین رسول خدا تو را می‌خواند. علی فرمود: «چه زود به رسول خدا دروغ بستید.» بازگشت و پیغام را رساند. می‌گوید: ابوبکر مدتی طولانی گریه کرد. عمر دوباره گفت: به این کسی که از بیعت با تو سر باز زده است، فرصت مده. ابوبکر (خداوند از او راضی باشد) به قنقذ گفت: نزد او بازگرد و به او بگو: جانشین رسول خدا تو را می‌خواند که با او بیعت کنی. قنقذ آمد و به دستوری که به او داده بود عمل کرد. علی صدایش را بالا برد و فرمود: «سبحان الله. چیزی را مدعی شده است که برازنده‌ی او نیست» قنقذ بازگشت و پیغام را رساند. ابوبکر مدتی طولانی گریه کرد. سپس عمر برخاست و همراه گروهی رفت تا به درب خانه‌ی فاطمه رسیدند...».

و در روایتی است: «و عمر به ابوبکر گفت: به سوی علی بفرست تا بیعت کند که ما تا زمانی که او بیعت نکند، کاری نکرده‌ایم و اگر او بیعت کند، از او ایمن خواهیم شد. ابوبکر به سوی او فرستاد: به جانشین رسول خدا پاسخ بده. فرستاده نزد او آمد آن را به ایشان عرض کرد. علی علیه السلام به او فرمود: «سبحان الله! چه زود بر رسول خدا دروغ بستید. او می‌داند و کسانی که دورش هستند می‌دانند که خدا و فرستاده‌اش کسی به غیر از من را خلیفه و جانشین قرار نداده است.» فرستاده رفت و هر چه به او فرمود بود را خبر داد. او گفت: برو و به او بگو: به ابوبکر امیرالمؤمنین پاسخ بده. نزد ایشان آمد و به او عرض کرد. علی علیه السلام به او فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند، عهد و پیمان چندان طولانی نشده که فراموش گردد. به خدا سوگند، او می‌داند که این نام بر کسی جز من برازنده نیست. رسول خدا درحالی که او هفتمین فرد از هفت نفر بود، به او دستور داد با عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام کند. او و دوستش عمر از میان آن هفت نفر پرسیدند: آیا این حقی از سوی خدا و رسولش است؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم به آنان فرمود: بله. قطعاً و قطعاً حقی است از سوی خداوند و رسولش. او امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سپید رویان است. خداوند عزوجل او را

در روز قیامت بر صراط می‌نشانند و او دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد آتش می‌کند.» فرستاده رفت و آنچه فرموده بود را به اطلاع او رساند. می‌گوید: آن‌ها در طول آن روز از او سکوت دیدند.^(۱)

تمامی این نامه‌نگاری به شکست انجامید. در اینجا خلافت به حربیه‌ی خشونت و اجبار متوسل شد - که رویه‌ی ستمکاران طاغوتی است - تا به بیعت علی بن ابی‌طالب علیه السلام دست یابند. به همین دلیل به حمله با اعمال زور اقدام نمودند که قربانی آن سقط شدن محسن، اعمال انواع ضرب و شتم فاطمه پاره‌ی تن مصطفی و هتک حرمت خانه‌ی وحی و رسالت بود.

روشنگری چهارم: ابن قتیبه تلاش می‌کند از شدت واقعه بکاهد.

ابن قتیبه تلاش می‌کند از شدت این واقعه بکاهد. از سویی این واقعه را به شکل مجمل و خلاصه بیان می‌کند و از سوی دیگر سعی می‌کند از الفاظی استفاده کند که به خواننده چنین القا نکند که آن‌ها با شدت و تندخویی بدوی جاهلی اقدام به هتک حرمت خانه‌ی فاطمه علیها السلام نمودند. او می‌گوید: «آن‌ها در زدند!» درحالی‌که آنان با شدت به در کوبیدند.

ابن قتیبه تصریح می‌کند و می‌گوید: «ابوبکر (خداوند از او راضی باشد) از احوال گروهی که نزد علی (خداوند صورتش را کرامت دهد) بودند و از بیعتش سرپیچی کرده بودند، جويا شد. عمر را به‌سوی آنان فرستاد. او آمد و آنان را صدا زد و آن‌ها داخل خانه‌ی علی بودند. آن‌ها از خارج شدن سر باز زدند. او هیزم خواست و گفت: سوگند به آن‌که جان عمر در دست اوست، یا بیرون می‌آیید یا آن را با کسانی که درونش هستند به آتش می‌کشم.»

حال آنکه روایات دیگری که این واقعه را بیان می‌کنند تصریح می‌کنند که آن‌ها

۱- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۱۴۷.

صدایشان را بالا بردند و علی و فاطمه را با انواع خطاب‌های زننده، خطاب قرار دادند و آن‌ها را به بیعت با ابوبکر دعوت کردند و عمر فریاد زد: ای پسر ابوطالب! در را باز کن! (۱) و وقتی فاطمه علیها السلام سخن خود را از پشت درب فرمود، عمر به ایشان گفت: یا در را باز می‌کنید یا شما را به آتش می‌کشم! و در روایت دیگری است: به خدا سوگند اگر باز نکنید آن را با آتش می‌سوزانیم! (۲)

در روایت دیگری است که عمر می‌گوید: «سوگند به آن که جانم در دستان اوست، یا برای بیعت بیرون می‌آیید یا خانه را با شما به آتش می‌کشم!». (۳)

۱- مجلسی روایت کرده است: «عمر خشمگینانه برخاست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد. به آن دو دستور داد تا هیزم و آتش بیاورند. سپس رو کرد تا به در خانه‌ی علی و فاطمه علیها السلام و پشت درب رسید. (فاطمه) سرش را بسته بود و بدنش در ماتم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رنجور و نحیف شده بود. عمر آمد، در را کوبید و صدا زد: ای پسر ابوطالب! در را باز کن...». (بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۹۹)

۲- سید تاج‌الدین بن علی بن احمد حسینی عاملی می‌گوید: «وقتی امام علیه السلام به اندک بودن تعداد و نبودن یاریگر نگاه کرد، در خانه‌اش نشست. عمر بن خطاب گروهی را جمع کرد و به منزل علی علیه السلام آورد. در را بسته یافتند. هیچ‌کس پاسخ نداد. عمر هیزم خواست و گفت: به خدا سوگند اگر در را باز نکنید قطعاً آن را با آتش می‌سوزانم. وقتی فاطمه علیها السلام این را شنید بیرون آمد و در را باز کرد. عمر او را کنار زد و ایشان پشت در پنهان شد. او حضرت را با در فشرود و این علت سقط کردن ایشان بود و نقل شده که همین علت مرگش بوده است. آن‌ها وارد شدند و به‌سوی امیرالمؤمنین علیه السلام یورش بردند و او را به زور بیرون آوردند. فاطمه علیها السلام میان آنان و امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شد و فرمود: به خدا سوگند، به شما اجازه نمی‌دهم پسرعمویم را ظالمانه ببرید. وای بر شما! چه زود به خداوند و رسولش در مورد ما خیانت کردید. عمر بن خطاب به قنفذ دستور داد و او حضرت را با تازیانه چنان زد که اثرش در بدن ایشان ماند». (تمتة فی تواریخ الائمة: ص ۳۵)

۳- جوهری روایت کرده است: ابو زید عمر بن شبه مرا حدیث کرد و گفت: احمد بن معاویه به ما گفت: نضر بن شمیل مرا حدیث کرد و گفت: محمد بن عمرو ما را حدیث کرد: از مسلمة بن عبدالرحمن که گفت: «وقتی ابوبکر بر منبر نشست، علی، زبیر و تعدادی از بنی‌هاشم در خانه‌ی فاطمه بودند. عمر به سوی‌شان آمد و گفت: سوگند به آن که جانم در دستان اوست، یا برای بیعت بیرون می‌آیید یا خانه را با شما به آتش می‌کشم». (سقیفه و فک: ص ۵۲؛ شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۵۶)

و در روایتی دیگر نیز گفته است: «ای علی! به سوی آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند بیرون بیا و گرنه تو را می‌کشیم».^(۱)

همان‌طور که گفته شد بلاذری می‌گوید: فرمود (فاطمه): «ای پسر خطاب! آیا تو را می‌بینم که در خانه‌ی مرا به آتش می‌کشی؟» گفت: بله و این قوی‌ترین چیزی است که پدر تو آورده است.

در روایت پیشین از ابن عبد ربه در عقد الفرید است: «او (عمر) با پاره‌ای از آتش آمد تا خانه را با آنان به آتش بکشد. فاطمه با او دیدار کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا آمدی تا خانه‌ی ما را به آتش بکشی؟» عرض کرد: آری، یا شما نیز در آنچه امت وارد شدند، وارد شوید».

در روایت پیشین بلاذری این‌گونه است که ابوبکر به عمر گفت: «با زور او را نزد من بیاورید».

ابن عبد البر در استیعاب، خودش را راحت و فقط به نقل سخن عمر کفایت کرده است: «به من رسیده است که این افراد بر تو وارد شده‌اند. اگر به من برسد، قطعاً این کار را انجام می‌دهم و قطعاً این کار را انجام می‌دهم» و جزئیات این واقعه را رها کرده است تا آبروی خلیفه را حفظ کند!

و دیگر الفاظ مختلفی که مورخین نقل کرده‌اند و خواننده، قهر و اجبار و بدویتی را که در الفاظ عمر بن خطاب نمایان است می‌بیند و اینکه تا چه اندازه نسبت به این اهل بیت (علیهم‌السلام) کراهت و انزجار دارد.

ابن قتیبه در تلاش خود به گفتن این عبارت که «آن‌ها در زدند» برای تخفیف دادن این بدوی‌گری و اینکه سخنان عمر بن خطاب را نیکو جلوه دهد، موفقیتی به دست نمی‌آورد و درحالی‌که زبان زور بدوی از سخنان عمر بن خطاب و اعرابی که با او

۱- صفار در حدیث از امام صادق (علیه السلام) به مفضل سخن عمر را روایت کرده است: «ای علی! به سوی بیعتی که مسلمانان بر آن اجماع کردند بیرون بیا. یا بر آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند بیرون می‌آیی، یا تو را می‌کشیم». (مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۲؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۸)

آمدند تا آنجا که در خانه را به شدت کوبیدند، مشخص است.

مجلسی روایت می‌کند: «عمر خشمگینانه برخاست و خالد بن ولید و قنذ را صدا زد. به آن دو دستور داد تا هیزم و آتش بیاورند؛ سپس رو کرد تا به در خانه‌ی علی و فاطمه علیها السلام و پشت درب رسید. فاطمه علیها السلام سرش را بسته و بدنش در ماتم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رنجور و نحیف شده بود. عمر آمد، در را کوبید و صدا زد: ای پسر ابوطالب! در را باز کن. فاطمه علیها السلام فرمود: «ای عمر! ما و تو را چه کار است؟ آیا ما را در وضعیتی که هستیم رها نمی‌کنی؟» گفت: در را باز کن و گرنه آن را بر شما به آتش می‌کشم. ایشان فرمود: «ای عمر! آیا از خداوند عزوجل نمی‌ترسی که وارد خانه‌ی من و به خانهم حمله‌ور می‌شوی؟» او نپذیرفت که منصرف شود. سپس عمر با آتش بازگشت و درب را آتش زد و سوزاند. سپس عمر آن را کنار زد. فاطمه علیها السلام جلوی او آمد و فریاد زد: «یا ابتاه! یا رسول الله!». او شمشیر را که در غلافش بود بالا آورد و با آن بر پهلویش زد. ایشان فریاد زد. تازیانه را بالا آورد و بر بازویش زد. ایشان فریاد زد: «ای پدرم!». علی بن ابی‌طالب علیه السلام برجست و گریبان عمر را گرفت، او را کشید، به زمین زد، بر بینی و گردنش کوبید و قصد کشتنش را داشت؛ اما سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه از شکیبایی و اطاعت به او وصیت فرموده بود را به یاد آورد و فرمود: «ای پسر صهاک! سوگند به آن که محمد را به پیامبری برتری داد، اگر کتابی از سوی خداوند پیش‌تر نبود، تو می‌دانستی که قطعاً وارد خانهم نمی‌شدی». عمر کسی را فرستاد و درخواست کمک کرد. مردم آمدند تا وارد خانه شد. خالد بن ولید شمشیر کشید تا علی علیه السلام را بزند. علی علیه السلام شمشیرش را گرفت. او علی را سوگند داد و علی صرف‌نظر کرد. مقداد، سلمان، ابوذر، عمار و بریده اسلمی آمدند تا به پشتیبانی از علی وارد خانه شدند تا جایی که نزدیک بود فتنه به پا شود. علی علیه السلام بیرون آورده شد و مردم نیز به دنبالش آمدند. سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و بریده دنبال ایشان آمدند درحالی‌که می‌گفتند: چه زود به رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کردید و کینه‌هایی را که در سینه‌هایتان داشتید بیرون ریختید. بریده بن حبیب اسلمی گفت: ای عمر! بر برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او و دخترش آمدی و او را می‌زنی؟ درحالی‌که تو همان کسی هستی که قریش به‌خوبی

می‌شناسدت. خالد بن ولید شمشیر را که در غلافش بود بالا برد تا بریده را بزند. عمر به او پیوست و او را از این کار بازداشت».^(۱)

همچنین شایسته است در آنچه یعقوبی گفته است دقت نظر شود: «علی با شمشیر خارج شد. عمر با او رویارو شد. عمر با او درگیر و بر او چیره شد و شمشیرش را شکست...» این چیزی است که هیچ کس روایت نکرده است؛ بلکه طبق آنچه معروف است، این زبیر بود که شمشیرش شکسته شد؛ همان‌طور که طبری در متن پیشین چنین روایت می‌کند. او می‌گوید: «عمر بن خطاب به منزل علی آمد. طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آن بودند. او گفت: به خدا سوگند! یا شما را به آتش می‌کشم یا برای بیعت بیرون می‌آید. زبیر به سوی او بیرون آمد؛ درحالی که شمشیر را از نیام بیرون کشیده بود. لغزید و شمشیر از دستش افتاد. به سوی او جستند و او را گرفتند».

و حتی همان‌طور که در روایت پیشین از بحار روایت شده است، علی ابن ابی‌طالب (علیه السلام) گریبان عمر را می‌گیرد: علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) برخاست و گریبان عمر را گرفت، او را کشید، به زمین زد، بر بینی و گردنش کوبید و قصد کشتنش را داشت؛ اما سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آنچه از شکیبایی و اطاعت به او وصیت فرموده بود را به یاد آورد و فرمود: «ای پسر صهاک! سوگند به آن که محمد را به پیامبری برتری داد، اگر کتابی از سوی خداوند پیش‌تر نبود، تو می‌دانستی که قطعاً وارد خانه‌ام نمی‌شدی».

عمر کسی را فرستاد و درخواست کمک کرد. مردم آمدند تا وارد خانه شد. خالد بن ولید شمشیر کشید تا علی (علیه السلام) را بزند. علی (علیه السلام) شمشیرش را گرفت. او علی را سوگند داد و علی صرف‌نظر کرد...».

همه شجاعت و دلیری علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را می‌دانستند؛ پس چگونه عمر جرئت می‌کند که شمشیر ذوالفقار را بشکند؛ شمشیری که زمین را از چنگال کفر و دلاوران بزرگ و جنگجویان دیو سیرت پاک نموده بود؟ این سخنی است که حتی کسی که کم‌ترین شناختی از شخصیت شکست‌ناپذیر علی بن ابی‌طالب در جنگ‌ها

دارد و همچنین از شخصیت عمر بن خطاب که در هیچ یک از نبردهای رسول خدا صلی الله علیه و آله پایداری نورزیده بود، بر زبان نمی آورد. آنچه برای من مسلم است این است که وقتی عمر دید زبیر شمشیرش را برهنه کرده، همچون همیشه پا به فرار گذاشته است.

بیرون آمدن فاطمه علیها السلام پشت سر علی علیه السلام:

وقتی علی علیه السلام را بیرون آوردند فاطمه علیها السلام درحالی که دست دو پسرش را گرفته بود بیرون آمد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «و تمام زنان بنی هاشم همراه او خارج شدند تا به نزدیکی قبر رسید. به جماعت داخل مسجد گفت: دست از سر پسرعمویم بردارید که سوگند به آن که محمد پدرم را به درستی به رسالت مبعوث فرمود اگر او را رها نکنید موهایم را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر سر خواهم گذاشت و خداوند تبارک و تعالی را به دادرسی و یاری خود طلب خواهم نمود، که در پیشگاه حق هرگز صالح نبی از پدرم، ناقه اش از من و شتر بچه اش از فرزندانم گرمی تر و محبوب تر نبوده اند! سلمان رضی الله عنه گفت: من نزدیک آن حضرت بودم و به خدا سوگند پس از این سخنان متوجه شدم که دیوارها و ستون های مسجد به حرکت درآمد، به طوری که اگر مردی می خواست از زیر آن ها عبور کند، می توانست. خود را به آن صدیقه نزدیک تر ساخته، گفتم: ای بانو و سرور من! خداوند تبارک و تعالی پدرت را رحمتی بر جهانیان مبعوث فرمود، شایسته نیست شما عذاب و نعمتی بر امت باشی! ایشان مراجعت فرمود و دیوارها و ستون ها به جای خود بازگشت و گردوغباری برخاست و به مجاری تنفسی ما وارد شد.»^(۱)

ایشان علیها السلام فرمود: «ای ابوبکر! من و تو را چه کار؟ می خواهی فرزندانم را یتیم و مرا

بیوهی همسر من کنی؟ به خدا سوگند، اگر گناه نبود، موهابیم را پریشان می‌کردم و به سوی پروردگارم فریاد می‌زدم» مردی از این گروه عرض کرد: از این چه می‌خواهی؟ سپس دستش را گرفت و او را برد. (۱)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند اگر موهابیم را پریشان می‌کرد همگی به سرعت می‌مردند». (۲)

شیخ مفید می‌گوید: «فاطمه) بیرون آمد و دست حسن و حسین (علیهم السلام) را گرفت و به سوی قبر می‌رفت. علی (علیه السلام) به سلمان فرمود: ای سلمان! دختر محمد (صلی الله علیه و آله) را دریاب. من می‌بینم که دیوارهای مدینه می‌لرزد. به خدا سوگند اگر او این چنین کند، به مدینه فرصت داده نمی‌شود و همراه با کسانی که در آن هستند در زمین فرو می‌رود». او می‌گوید: سلمان به ایشان پیوست و عرض کرد: ای دختر محمد (صلی الله علیه و آله)! خداوند تبارک و تعالی پدرت را رحمتی مبعوث فرمود؛ پس بازگرد. ایشان فرمود: «ای سلمان! شکیبایی ندارم. مرا واگذار تا به قبر پدرم بروم و به سوی پروردگارم فریاد برآورم». سلمان عرض کرد: علی مرا به سوی شما فرستاد و به شما دستور بازگشت داد. ایشان فرمود: «به او گوش می‌دهم و اطاعت می‌کنم». پس بازگشت...» (۳)

در روایتی است: «ایشان به او پیوست؛ یعنی به علی (علیه السلام). فاطمه به سوی مسجد رفت تا علی را نجات دهد، ولی نتوانست. به سوی قبر پدرش رفت. با سوز و فریاد به آن اشاره کرد و فرمود:

جانم در نفس‌هایم زندانی است
 ای کاش با نفس‌هایم بیرون می‌آمد
 پس از تو دیگر در زندگی خیری نیست و فقط

۱- کافی: ج ۸ ص ۲۳۷؛ بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۲.

۲- کافی: ج ۸ ص ۲۳۸؛ بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۲.

۳- اختصاص مفید: ص ۱۸۶.

به این دلیل گریه می‌کنم که می‌ترسم حیاتم طولانی گردد. (۱)

سپس فرمود: «وا اسفا بر تو ای پدرم! وا مصیبتا! حبیب تو ابوالحسن امین، گریان است؛ همان پدر نوه‌هایت، حسن و حسین، کسی که در کودکی تربیتش کردی و در بزرگی برادرت بود و باجلال‌ترین دوستان است و دوست‌داشتنی‌ترین یارانت. اولین آن‌ها در پیشی گرفتن به اسلام و هجرت‌کننده به سوی تو، ای بهترین آفریدگان! همان‌گونه که شتر کشیده می‌شود، او را در اسارت بردند». سپس ناله‌ای کرد و فرمود: «وا محمدا! وا حبیبیا! وای پدر! وای ابوالقاسم! وای احمد! وای از اندک بودن یاور! وای از پناه! وای از طولانی بودن غم! وای از حزن و اندوه! وای از مصیبت! وای از بدی صبحش!» و بر روی زمین غش کرد و افتاد. مردم گریان شدند، فریاد زدند و ضجه کردند و مسجد در ماتم فرو رفت. (۲)

پس زهرا عليها السلام اقدام به دفاع از وصی نمود و با نهایت صلابت پشت در ایستاد و این گروه را با دلیلی رسا مخاطب قرار داد، تا ستمکاران باز ایستند؛ ولی سکوت پیشه نکرد، زیرا او با حق بود و مهاجمان، حق خلافت شرعی را غصب کرده بودند.

وقتی علی عليه السلام را بیرون آوردند به او پیوست تا به‌رغم همه‌ی دردهایی که هنگام حمله به خانه به او وارد شده بود، آنان را از این عمل بازدارد.

وقتی راهکارهایش کارگر نیفتاد، اقدام به نفرین علیه‌شان نمود درحالی‌که در برابر دیدگان همگان فریاد می‌زد و از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله طلب یاری می‌کرد؛ ولی سلمان حضرت را به دستور علی عليه السلام دریافت.

موضع‌گیری زهرا عليها السلام اعتراضی بلند و روشن را برای هر محقق حقی به نگارش درآورده که در آن بیان می‌کند خلافت از مسیر صحیح خود و از اصحاب شرعی‌اش منحرف شده است و نقش بزرگ خود را ایفا کرد تا تلاش کند که حق خلافت را به

۱- نفسی علی زفراتها محبوسه

لا خیر بعدک فی الحیاة، و إنما

۲- بیت الاحزان: ص ۱۱۸.

یا لیتها خرجت مع الزفرات

أبکی، مخافة أن تطول حیاتی

صاحب شرعی‌اش بازگرداند؛ از طریق گسترش ادراک در امتی تباه شده و مُفْتَضِح کردن غاصبین خلافت با تأکید بر عدم شایستگی آنان برای تحمل سختی‌های مسئولیت رهبری؛ چرا که آن‌ها از سوی خداوند سبحان معین و منصوب نشده نبودند. محمود بن لبید می‌گوید: وقتی رسول خدا ﷺ قبض روح شد فاطمه (علیها السلام) به قبور شهدا و نزد حمزه می‌آمد و آنجا گریه می‌کرد. یکی از روزها که نزد قبر حمزه آمده بود، ایشان (علیها السلام) را آنجا یافتم که گریان بود. صبر کردم تا آرام شود. نزد او آمدم، به او سلام کردم و عرض کردم: ای سرور زنان! به خدا قسم بندبند قلبم به خاطر گریه‌ی شما از هم گسسته است. فرمود: «ای ابو عمرو! گریه حق من است. من بهترین پدران رسول خدا ﷺ را داشتم. چقدر به رسول‌الله اشتیاق دارم». سپس این‌گونه شعر سرود و فرمود:

وقتی مرده‌ای روزی بمیرد، یادش اندک می‌شود

به خدا سوگند از وقتی پدرم مرده است، یادش بیشتر شده است.^(۱)

عرض کردم: بانوی من! از شما درباره مسئله‌ای می‌پرسم که در سینه‌ام می‌جوشد. فرمود: «بپرس». عرض کردم: آیا رسول خدا پیش از وفات خودش بر امامت علی تصریح فرمود؟ فرمود: «وا عجباً! آیا روز غدیر خم را فراموش کردید؟» عرض کردم: قطعاً این‌گونه بوده است؛ ولی مرا از آنچه اشاره کردم باخبر فرمایید! ایشان (علیها السلام) فرمود: «به خداوند متعال شهادت می‌دهم که از ایشان شنیدم که فرمود: علی برترین کسی است که در میان شما به جانشینی می‌گمارم. او امام و جانشین پس از من است و دو نوه‌اش و نه فرزند از صلب حسین، امامان نیکوکار هستند. اگر از آنان پیروی کنید، آنان را هدایت‌گر هدایت‌شده می‌یابید و اگر با آنان مخالفت کنید، اختلاف میان شما تا روز قیامت برپا خواهد بود». عرض کردم: بانوی من! پس چرا ایشان از حقش دست کشید؟ ایشان فرمود: «ای ابا عمر! رسول خدا فرمود: «مَثَلُ امامٍ مَثَلُ كعبه است که به سویش می‌آیند و او نمی‌رود» یا فرمود: «مَثَلُ علی». سپس فرمود: «به خدا سوگند،

۱- إذا مات يوماً میت قل ذکره و ذکر ابي مذ مات والله أكثر

اگر حق را برای اهلس می گذاشتند و از عترت پیامبرش پیروی می کردند، حتی دو نفر از آنان نیز درباره‌ی خداوند اختلاف پیدا نمی کردند و نسل اندر نسل ارث می بردند و پشت پس از پشت، تا قائم ما که نهمین فرزند حسین است قیام کند؛ ولی کسی را پیش انداختند که خداوند او را عقب انداخته است و آن را که خداوند پیش انداخته است عقب انداختند. تا آن مبعوث شده را دفن کردند و او را در قبر به امانت گذاشتند، بر اساس میل خود انتخاب کردند و بر اساس رأی و نظر خود عمل کردند. وای بر آنان! آیا نشنیده‌اند که خداوند می فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند، و آنان را اختیاری نیست)؟ آری شنیده‌اند، ولی همان طور که خداوند سبحان می فرماید: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست نابیناست). هیهات! آرزوهایشان را در دنیا گسترش دادند و آجل‌هایشان را فراموش کردند. هلاکت بر آنان باد! و کارهایشان گم باد! پروردگارا! از اندک بودن پس از فراوان بودن به تو پناه می برم.»^(۱)

و ادار کردن امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت:

«مردم جمع شده بودند و نگاه می کردند و خیابان‌های مدینه لبریز از مردان شده بود. علی بن ابی طالب علیه السلام را کشان کشان و دوران دوان بیرون آوردند،^(۲) درحالی که

۱- بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۳۵۲.

۲- چنین معنایی را معاویه در نامه‌اش به علی علیه السلام پس از کشته شدن عثمان بیان کرده است. او وضعیت امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین بیان می کند: «توسط هر کدام از آنان کشیده می شدی، همان طور که زینه‌ای لجام زده کشیده می شود تا با کراهت بیعت کنی!» (بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۱۰۸) و امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه پاسخش را می دهد: «گفتی من کشیده می شدم همان طور که زینه‌ای لجام زده کشیده می شود، تا بیعت کنم. به خدا سوگند، تو خواستی مذمت کنی ولی ستایش کردی، و خواستی مُفْتَضِح کنی ولی مُفْتَضِح شدی. برای یک مسلمان عیب و عار نیست که مظلوم واقع گردد،

می فرمود: «ای گروه مسلمانان! چرا گردن مسلمانی را می زنید که به خاطر خلافتی سرپیچی نکرده، بلکه از سر حاجتی سرپیچی کرده است؟!» و از هر مجلسی که عبور می کرد به ایشان گفته می شد: بیا و بیعت کن.^(۱)

و مردم نیز به دنبالش آمدند. سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و بریده به دنبال آن حضرت آمدند درحالی که می گفتند: چه زود به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خیانت کردید و کینه هایی را که در سینه هایتان داشتید بیرون ریختید. بریده بن حبیب اسلمی گفت: ای عمر! بر برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و وصی او و دخترش آمدی و او را می زنی؟ درحالی که تو همان کسی هستی که قریش به خوبی می شناسدت. خالد بن ولید شمشیر را که در غلافش بود بالا برد تا بریده را بزند. عمر به او پیوست و او را از این کار بازداشت.^(۲)

عدی بن حاتم درحالی که وضعیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را توصیف می کند، می گوید: «برای هیچ کسی چون علی دلم هرگز به رحم نیامد، وقتی او را کشان کشان می آوردند».^(۳)

وقتی سلمان چنین دید، گفت: آیا با این شخص چنین می کنید؟! به خدا سوگند، اگر او خداوند را سوگند دهد، همه چیز زیر و رو می شد!^(۴) و مقداد نیز گفت: به خدا سوگند، اگر این گونه می شد خداوند چنان اراده می فرمود.^(۵)

از ابا جعفر امام باقر (علیه السلام) که می فرماید: «وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را درحالی که ریسمانی بر گردنش بود به سوی زریق می بردند، ابوذر با یک دستش بر دست دیگرش

مادام که در دین خود تردیدی نداشته باشد و در یقین خود شک نکند. البته روی این دلیل من به دیگری است ولی به اندازه ای لازم با تو به سخن پرداختم». (نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۳ ص ۳۳؛ احتجاج: ج ۱ ص ۲۶۲؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۳۶۸).

۱- سقیفه و فدک: ص ۷۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۴۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۳۸۷؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۹۹.

۳- کتاب اربعین محمد طاهر قمی: ص ۱۶۲؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۳۹۳.

۴- بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۶۱؛ نفس الرحمن فی فضایل سلمان: ص ۵۸۲.

۵- بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۶۱؛ نفس الرحمن فی فضایل سلمان: ص ۵۸۲.

زد و گفت: ای کاش شمشیرها دوباره به دستان ما بازمی‌گشت! مقداد گفت: اگر او چنین می‌خواست، به درگاه پروردگار عزوجل دعا می‌کرد. سلمان گفت: مولای من به وضعیتی که در آن است، داناتر است».^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام دردمند بود، دادخواهی می‌کرد، یاری می‌خواست، فریاد می‌زد و می‌فرمود: «به خدا سوگند، اگر شمشیرم در دستم بود شما می‌دانستید که هرگز به این (هدف) نمی‌رسیدید. به خدا سوگند، خودم را درباره‌ی تلاش شما سرزنش نمی‌کنم. اگر چهل مرد داشتم به‌راستی که گروه شما را مُتَفَرِّق می‌کردم؛ ولی خداوند گروه‌هایی را لعنت کند که با من بیعت نمودند و سپس مرا تنها گذاردند».^(۲)

این قتیبه می‌گوید: «و او (علی بن ابی‌طالب علیه السلام) را نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: بیعت کن. ایشان فرمود: «اگر نکنم چه می‌شود؟» گفتند: در این صورت سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست گردنت را می‌زنیم. فرمود: «در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسولش را می‌کشید» عمر گفت: بنده‌ی خدا، آری؛ ولی برادر رسولش، خیر! ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی‌گفت. عمر به او گفت: آیا برای امرت درباره‌اش فرمان نمی‌دهی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه در کنارش است او را مجبور به چیزی نمی‌کنم. علی به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوست درحالی که ناله و گریه می‌کرد و ندا می‌داد: «یا ابنِ اُمِّ اِنِّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود مرا بکشند)».^(۳)

و در روایتی دیگر: «وقتی علی علیه السلام به ابوبکر رسید، عمر بر او فریاد زد و گفت: بیعت کن و این سخنان باطل را از خودت دور کن. ایشان علیه السلام به او فرمود: «اگر انجام ندهم شما چه می‌کنید؟» گفتند: تو را با خواری و ذلت می‌کشیم. فرمود: «در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسولش را می‌کشید». ابوبکر گفت: بنده‌ی خدا، آری، ولی

۱- بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۳۵۲.

۲- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۱۵۲.

۳- به شرح این واقعه به روایت ابن قتیبه که پیش‌تر گفته شد مراجعه نمایید.

برادر رسول خدا، ما به چنین نسبتی اقرار نمی‌کنیم. ایشان علیه السلام فرمود: «آیا انکار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان من و خودش برادری برقرار کرد؟» گفتند: بله. ایشان سه بار این مطلب را تکرار نمود. سپس علی علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود: «ای گروه مسلمانان و مهاجران و انصار! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم چنین و چنین و در غزوه‌ی تبوک چنین و چنین نشنیدید؟» و ایشان علیه السلام هیچ چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موردش آشکارا در برابر همگان بیان فرموده بود را فروگذار نکرد؛ و همه را بیان فرمود. گفتند: به خدا سوگند همین طور است. وقتی ابوبکر رسید که مردم او را یاری دهند و مانعش شوند، پیش‌دستی کرد و به او عرض کرد: همه‌ی آنچه بیان کردی، حق است و ما با گوش خود شنیدیم و می‌دانیم و در دل‌های ما جای دارد؛ ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که پس از آن فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را برگزید، ما را تکریم کرد و برای ما آخرت را به‌جای دنیا انتخاب نمود؛ و خداوند، برای ما اهل بیت نبوت و خلافت یکجا جمع نکرده است.» علی علیه السلام فرمود: «آیا کسی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این مطلب با تو گواه بوده است؟» عمر گفت: جانشین رسول خدا راست می‌گوید، من این را از ایشان همان‌گونه که گفت شنیدم. ابوعبیده و سالم - غلام ابوحذیفه - و معاذ بن جبل گفتند: راست می‌گوید. ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.^(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام واقعیت تبانی از پیش برنامه‌ریزی شده برای پوشیدن ردای خلافت و سلب آن از خودش را - همان‌طور که پسرعمویش پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داده است - بیان کرده و می‌فرماید: «آن صحیفه‌ی ملعونه‌ی خود را که در کعبه منعقد کردید، عملی کردید؛ اینکه اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد این امر از ما اهل بیت دور شود.» ابوبکر گفت: چه کسی تو را از این باخبر نمود؟ ما تو را چنین خبر ندادیم. ایشان علیه السلام فرمود: «تو ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابوذر و تو ای مقداد! به اسم خداوند و به اسم اسلام از شما می‌خواهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که این را بیان

۱- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۱۵۳.

فرمود و شما می‌شنیدید که فلانی و فلانی - تا اینکه این پنج‌تن را نام برد- بین خود نوشتاری نگاشتند و در آن پیمان بستند و بر آنچه به انجام رسانیدند سوگندنامه منعقد کردند، که اگر او کشته شود یا بمیرد؟» آنان عرض کردند: خداوندا! همین‌طور است. این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که به شما فرمود: «ای علی! آنان پیمان بستند و بر کارشان تعهد کردند و میان خود نوشتاری نگاشتند که اگر من کشته شوم یا بمیرم علیه تو همکاری کنند و این امر را از تو بازدارند». شما فرمودی: «ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت! اگر این‌گونه شد دستور می‌فرمایید چه کاری انجام دهم؟» ایشان به شما فرمود: «اگر علیه آنان یاورانی یافتی با آنان جهاد کن و آن‌ها را از میان بردار و اگر یاورانی نیافتی، بیعت کن و خون خود را حفظ کن». علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند اگر این چهل مردی که با من بیعت کردند به من وفادار بودند، در راه خدا با شما جهاد می‌کردم؛ ولی به خدا سوگند، تا روز قیامت کسی از فرزندان شما به آن دست پیدا نخواهد کرد».^(۱)

جوهری از حبيب بن ثعلبه بن زید روایت کرده است که گفت: از علی شنیدم که فرمود: «سوگند به پروردگار آسمان و زمین - سه مرتبه - این عهده‌ی است که پیمان پیامبر اُمّی با من در میان نهاد: این امت پس از من با تو پیمان‌شکنی می‌کنند».^(۲)

جزئیات آنچه برای فاطمه علیها السلام افتاد:

مورخین در نقل این واقعه اختلاف دارند. هر یک از آنان یک یا دو اتفاق از وقایعی را که برای دختر محمد فاطمه علیها السلام اتفاق افتاده است، نقل می‌کنند. برخی را می‌بینیم که تهدید به آتش کشیدن را نقل می‌کنند، دیگری جمع‌آوری هیزم را نقل می‌کند، سومی آوردن پاره‌ای آتش را نقل می‌کند، چهارمی سوزاندن درب و شعله‌ور شدن آتش

۱- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۱۵۴.

۲- سقیفه و فدک: ص ۷۱؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۴۵.

را نقل می‌کند، پنجمی شکستن درب و وارد شدن به خانه را نقل می‌کند، ششمی فشردن زهرا میان در و دیوار و سقط شدن جنین را نقل می‌کند، هفتمی سیلی زدن بر گونه یا زدن بر دست یا پهلو یا شلاق زدن بر بازوی حضرت، طوری که همچون دستبندی شد را نقل می‌کند، هشتمی شکستن دنده‌ی ایشان را نقل می‌کند، نهمی نقل می‌کند که عمر حضرت را زد، دهمی نقل می‌کند که مغیره نیز ایشان را زد، یازدهمی نقل می‌کند که قنفذ به دستور عمر ایشان را زد و دوازدهمی نقل می‌کند که خالد بن ولید حضرت را زد.

چنین پنداشته نشود که میان این‌ها تعارض و تضادی وجود دارد؛ بلکه هریک از این افراد قسمتی از آنچه بر سر فاطمه علیها السلام آمده است را نقل می‌کند؛ و این از آن روست که هر چه او نقل می‌کند چیزی است که برایش به اثبات رسیده و منافاتی با به اثبات رسیدن چیزی غیر از آن برای شخصی دیگر، ندارد؛ و یا از آن روست که غرض خاصی مدنظر اوست؛ پس آن را بدون در نظر گرفتن موارد دیگر نقل می‌کند که این نیز درست بودن موارد دیگر را نقض نمی‌کند.

مثلاً یکی نقل می‌کند عمر ایشان علیها السلام را زده است و دیگری نقل می‌کند مغیره بن شعبه ایشان علیها السلام را زد و سومی نقل می‌کند قنفذ ایشان علیها السلام را زد و چهارمی نقل می‌کند خالد ایشان را زد؛ و هیچ تضادی میان این‌ها وجود ندارد.

شیخ محمدحسن مظفر برای این پدیده این‌گونه دلیل آورده است: «به دلیل بسیار بودن اطلاعات آن‌ها، کسی که می‌خواهد همه‌ی وقایع را روایت کند، نمی‌تواند به کلی این واقعه را نادیده بگیرد؛ بنابراین برخی از مقدماتش را روایت کرده است تا از همه‌ی جوانب به آن خلل وارد نکند و همچنین در این واقعه سستی و ضعف ایجاد نکند؛ همان‌طور که در داستان بیعت غدیر و دیگر موارد چنین کردند»^(۱).

به علاوه آیا از بخاری، مسلم و دیگران انتظار می‌رود که تفصیل و جزئیات این واقعه را نقل کنند؟ طبیعتاً این‌گونه نیست. به همین دلیل می‌بینیم که بخاری در رزیه

الخمیس احادیث را تحریف می‌کند و تلاش می‌کند نام کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله را به هذیان متهم کرده است، ذکر نکند، و تلاش می‌کند اگر نام آن شخص را ذکر می‌کند، جمله را زیبا جلوه دهد و می‌گوید: گفته شد: بیماری به پیامبر غلبه یافته است! یا می‌گوید: عمر عبارتی گفت که چنین معنایی می‌رساند که بیماری بر رسول خدا غلبه یافته است!

و از جمله مواردی که تعجب خواننده را بیش‌تر می‌کند، آنچه نووی بیان می‌کند، است. این عین جمله‌ی اوست: «این سخن عمر (خداوند از او خشنود باشد) بر اساس علم و فضل اوست؛ زیرا او می‌ترسید پیامبر مواردی بنگارد که آن‌ها انجامش ناتوان باشند و در نتیجه مستحق عقوبت بر آن باشند؛ زیرا در این صورت متن و تصریحی خواهد بود که مجالی برای اجتهاد در موردشان وجود نخواهد داشت».

در آنچه بیهقی می‌گوید نیز دقت کنید: «عمر (خداوند از او راضی باشد) قصد داشت در زمان غلبه کردن بیماری بر پیامبر (سلام و صلوات بر او) آسان بگیرد. اگر منظور ایشان (سلام و صلوات بر او) این بود که چیزی بنگارد که آن‌ها از آن بی‌نیاز نبودند، هرگز به خاطر اختلاف‌شان آن را رها نمی‌فرمود».^(۱)

همچنین می‌گوید: «سفیان بن عیینه از اهل علم حکایت می‌کند که گفته شد: پیامبر (سلام و صلوات بر او) می‌خواست جانشینی ابوبکر (خداوند از او خشنود باشد) را بنگارد. سپس آن را با اعتماد بر آگاهی از تقدیر خداوند متعال رها کرد».^(۲)

۱- در اینجا باید به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام خواستن دوات و کنف توجه شود. حضرت نوشتاری را که می‌خواست بنگارد به بازدارنده از گمراهی توصیف کرده است. پس چگونه گفته می‌شود ایشان می‌خواست چیزی بنگارد که آن‌ها می‌توانستند از آن بی‌نیاز باشند؛ آن‌گونه که از سخن بیهقی چنین استفاده می‌شود! آری، این نوشتاری است که امت نمی‌توانند از آن بی‌نیاز شوند؛ و به همین دلیل می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله به صرف اختلاف میان آنان و سخن سفیهان‌شان، آن را رها نکرد، بلکه آن را نگاشت و نزد خلیفه‌اش علی بن ابی‌طالب علیه السلام به امانت سپرد. متن وصیتی که پیامبر در شب وفاتش وصیت فرمود پیش‌تر ارائه گردید؛ مراجعه کنید.

۲- عمده القاری - عینی: ج ۲ ص ۱۷۱.

پس چطور باید از این افراد انتظار برود که جزئیات این واقعه را نقل کنند؟ درحالی که ما می‌بینیم آن‌ها تلاش می‌کنند سخن عمر را - یا وجود صراحت و واضح

می‌گویم: این اهل علم چه کسانی هستند که گفته‌اند پیامبر (ص) می‌خواست به ابوبکر وصیت کند؟ چه خوب است که اینان را به ما معرفی می‌کردید! و در آن‌ها نیک می‌نگریستیم که آیا واقعاً جزو اهل علم‌اند یا علمای درباری هستند؟!

به‌علاوه پیامبر (ص) آنچه را که می‌خواست بنگارد، به بازدارنده بودن امت از گمراهی توصیف کرده است. آیا استخلاف ابوبکر عامل بازدارنده‌ای از گمراهی برای امت بوده است؟!

و به همین صورت این چه معنایی دارد که پیامبر (ص) این مطلب را با اعتماد و تکیه بر خواست و تقدیر خداوند سبحان رها کرده باشد؟ پس چرا وقتی موسی (ع) می‌خواست به وعده‌گاه پروردگارش برود هارون (ع) را منصوب و به او وصیت کرد. پس چرا ایشان وصیت به او را با تکیه بر تقدیر و خواست خداوند متعال رها نکرد؛ به اینکه حکم شده بود که بنی‌اسرائیل، وصی موسی (ع) را رها و از سامری پیروی می‌کنند؟!

متأسفانه می‌بینیم که این سخنان از کسانی صادر شده است که مدعی علم هستند؛ کسانی که باعث شدند مردم در ورطه‌ی نقصان عقیدتی بزرگی سقوط کنند. اینکه اگر خلافت ابوبکر خواست خداوند نبود، اتفاق نمی‌افتاد؛ در غیر این صورت لازمه‌اش این بود که اراده‌ی مخلوق - ابوبکر - بر خالق غالب شود؛ خداوند سبحان و متعال بسی والاتر از چنین نسبت‌هایی است!

و چنین نتیجه گرفته شود که این بیعت با اراده و خواست خداوند سبحان صورت پذیرفته است. این مغالطه‌ای است که از بسیاری سر می‌زند؛ چرا که میان اراده و خشنودی تفاوتی قائل نمی‌شوند. خداوند سبحان به دزدی اموال مردم راضی نیست، ولی این به معنای عدم وقوع آن در دنیای واقع نیست؛ زیرا اگر آن را وارد نکند، اصلاً در زمین اتفاق نمی‌افتد. پس هرچه اتفاق می‌افتد به خواست خداوند سبحان است؛ البته پس از اینکه راه خیر و شر را برای انسان تبیین فرمود؛ بنابراین خلافت ابوبکر با خواست و مشیت خداوند سبحان واقع شد، ولی پرسش این است: آیا خداوند از آن راضی و خشنود بوده است یا خیر؟

این سخن صحیح نیست که اگر او خشنود نبود پس اتفاق نمی‌افتاد! چنین فرضی مستلزم ملازمت اراده و رضایت است درحالی که بین این دو ملازمتی وجود ندارد؛ در غیر این صورت غلبه یافتن فرعون، نمرود و دیگران مورد رضای خداوند سبحان بوده است! و این نتیجه‌ای است که فاسد بودنش واضح و روشن است. پس دقت فرمایید و غافل نشوید.

بودنش۔ توجیه نمایند!

این گروه تلاش می‌کنند از نقل قضایا و حوادث و جزئیات وقایع ممانعت به عمل آورند. ما تنها به برخی از این الفاظ و عبارات‌ها بسنده می‌کنیم تا خواننده‌ی گرامی با جزئیات به حقیقت امر واقف شود:

اول: به آتش کشیدن و آنچه به آن مربوط می‌شود.

برخی جملاتی متفاوت در این موضوع نقل کرده‌اند و ما بر این عبارات‌های نقل‌شده درنگی می‌کنیم:

تهدید به آتش کشیدن:

به آتش کشیدن خانه‌ی زهرا علیها السلام از جمله موارد قطعی در احادیث و کتاب‌های ماست. علمای شیعه بر این اتفاق نظر دارند؛ اما آنچه در کتاب‌های اهل سنت وارد شده، به شکل‌های مختلف و با عناوین متعددی آمده است. برخی از این عناوین تقدیمتان می‌گردد:

برخی از اخبار و روایات می‌گویند که عمر بن خطاب تهدید به آتش کشیدن نمود و این مطلبی است که در کتاب مصنف ابن ابی شیبہ می‌بینیم؛ کسی که جزو مشایخ و اساتید بخاری است. او با سندش از زید بن اسلم، از زید، از پدرش اسلم که غلام عمر بود روایت می‌کند که گفت: وقتی پس از رسول خدا برای ابوبکر بیعت گرفته شد، علی و زبیر بر فاطمه دختر رسول خدا وارد می‌شدند و با او در مسائلشان مشورت و نظرخواهی می‌کردند. وقتی این خبر به عمر بن خطاب رسید، بیرون آمد تا بر فاطمه وارد شد و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند، هیچ‌کس برای ما دوست‌داشتنی‌تر از پدرت نیست و پس از پدرت، هیچ‌کس برای ما دوست‌داشتنی‌تر از تو نیست؛ و به خدا سوگند این مانعی برای من نخواهد بود از اینکه اگر این افراد نزد

شما جمع شوند، دستور بدهم خانه را با آنان به آتش بکشند».^(۱)

در تاریخ طبری با سند دیگری آمده است: «عمر بن خطاب به منزل علی آمد درحالی که طلحه و مردانی از مهاجران در آن بودند، و گفت: به خدا سوگند، یا شما را به آتش می‌کشم یا برای بیعت بیرون می‌آید. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. او لغزید و شمشیر از دستش افتاد. به سویش یورش بردند و او را گرفتند».^(۲)

آنچه غریب است این است که می‌بینیم ابن عبد البر در استیعاب این خبر را از طریق ابوبکر بزار و با همان سندی روایت می‌کند که ابن ابی شیبه روایت می‌کند و در آن چنین آمده است: عمر به ایشان (فاطمه) عرض کرد: «پس از او هیچ کس دوست‌داشتنی‌تر از تو برای ما نیست. سپس عرض کرد: به من رسیده است که این افراد بر شما وارد شده‌اند. اگر چنین به من برسد، قطعاً چنان خواهم کرد و قطعاً چنان خواهم کرد»؛ همان‌طور که پیش‌تر گفته شد.

و انتهای حدیث حذف شده است! کدام عاقل از این افراد انتظار دارد که این قضیه را همان‌طور که اتفاق افتاده است نقل کنند؟

آوردن پارهای آتش یا آتش‌زنه:

احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی در کتاب عقدالفرید خود می‌گوید: «کسانی که از بیعت ابوبکر سر باز زدند: علی، عباس، زبیر و سعد بن عباده بودند؛ اما علی و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر، عمر بن خطاب را به‌سوی آنان فرستاد تا آنان را از خانه‌ی فاطمه بیرون بیاورد و به او گفت: اگر سر باز زدند، آنان را بکش. عمر با پارهای آتش آمد تا خانه را با آنان به آتش بکشد. فاطمه با او دیدار کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا آمدی تا خانه‌ی ما را به آتش بکشی؟» گفت: بله؛ و یا شما نیز در آنچه

۱- مصنف ابن ابی‌شیبه: ج ۸ ص ۵۷۲.

۲- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

امت وارد شده‌اند، وارد می‌شوید. علی بیرون آمد تا نزد ابوبکر وارد شد و با او بیعت کرد. ابوبکر به او عرض کرد: آیا حکومت مرا ناپسند می‌داری؟ ایشان فرمود: «خیر، ولی سوگند خوردم که پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا نیندازم (و بیرون نروم) تا قرآن را حفظ (و جمع‌آوری) کنم. خودم را به این دلیل نگاه داشتم.»^(۱)

بلاذری در انساب الاشراف روایت می‌کند: ابوبکر به‌سوی علی فرستاد تا بیعت کند. ایشان بیعت نکرد. عمر آمد، درحالی‌که آتش‌زنه‌ای همراه داشت. فاطمه با او مقابل درب دیدار کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا تو را این‌گونه می‌بینم که در خانه‌ی مرا می‌سوزانی؟»^(۲)

این خبر را ابو فدا در «مختصر فی اخبار البشر» روایت کرده است: «اگر سر باز

۱- عقد الفرید: چاپ بیروت ج ۵ ص ۱۳.

می‌گویم: آیا می‌توان چنین پذیرفت؟ با وجود همه‌ی روایاتی که پیش‌تر ارائه شد؛ روایاتی را که نقل کردند و بیان می‌کنند که علی ابن ابی‌طالب علیه السلام با کراهت و برای ترس از شریعت اسلام بیعت کرد؟! برای شناخت بیشتر به روایات مربوط به این واقعه که ارائه شد مراجعه کنید؛ خواهید دید که چگونه آنان حضرت را به بیعت مجبور کردند و گرنه او را می‌گشتند، و زمانی که فرستاده‌ی خلیفه، قنفذ گفت: جانشین رسول خدا تو را می‌خواند؟! و علی ابن ابی‌طالب علیه السلام چگونه به او پاسخ داد؟! ایشان علیه السلام فرمود: چه زود به رسول خدا دروغ بستید! و دیگر متونی که به باطل بودن نقل صاحب عقد الفرید حکم می‌کند. همچنین نباید از نظر دور داشت، با توجه به روایت این واقعه توسط خود صاحب عقد الفرید - که پیش‌تر گفته شد - که در آن اثبات می‌شود نپذیرفتن بیعت توسط علی علیه السلام باعث تهدید آن‌ها به آتش کشیدن خانه شد؛ همان‌طور که در همین متن بالایی این‌گونه می‌باشد. به‌علاوه چگونه این سخن ایشان با خود این عبارت هم‌خوانی و هماهنگی دارد؟ از یک‌سو تصریح می‌کند که علی علیه السلام از بیعت سر باز زد. اگر این بیعت مورد رضایت و به صلاح اسلام بود، چگونه علی علیه السلام از آن سر باز می‌زند؟ درحالی‌که ایشان به‌سوی هرچه که به صلاح دین و اهلس باشد پیشی می‌گیرد! و از سوی دیگر ثابت می‌کند که علی علیه السلام بیعت با ابوبکر را ناپسند نمی‌داشت!

درحالی‌که بلاذری و دیگران تصریح می‌کنند که علی علیه السلام بیعت نکرد. جمله‌ی او را در این متن پس از عبارت عقد الفرید ببینید.

۲- انساب الاشراف: ج ۱ ص ۵۸۶.

زند آنان را بکش. سپس گفت: عمر در حالی آمد که پاره‌ای آتش با خود داشت تا خانه را به آتش بکشد».^(۱)

اراده‌ی عمر برای به آتش کشیدن درب:

ابن ابی الحدید در شرح النهج می‌گوید: «مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: عروه بن زبیر از برادرش عبدالله در حصر بنی‌هاشم در شعب و جمع کردن هیزم برای اینکه آنان را به آتش بکشد، عذرخواهی نمود و می‌گفت: منظور از این کار فقط این بود که این کلام منتشر نشود و مسلمانان اختلاف نکنند و در اطاعت وارد شوند و کلمه یکپارچه شود؛ همان‌طور که وقتی بنی‌هاشم از بیعت با ابوبکر سر باز زدند، عمر بن خطاب با آنان همین کار را کرد. او هیزم جمع کرد تا خانه را با آنان به آتش بکشد».^(۲)

واضح است که متن پیشین که ابن ابی الحدید از مسعودی نقل می‌کند در نسخه‌های موجود کتاب مروج الذهب وجود ندارد. نام عمر از چاپ‌های اخیر حذف شده است. بسیاری را دیدم که از مسعودی عین این جمله را نقل کرده‌اند، ولی نام عمر در آن‌ها نیامده است؟!^(۳)

ابن شحنه‌ی حنفی در روض المناظر در بیان سقیفه می‌گوید: «عمر به سوی خانه‌ی

۱- تاریخ ابو الفدا: ج ۱ ص ۱۹۷.

۲- شرح ابن ابی الحدید: ج ۲۰ ص ۱۴۷ به نقل از مسعودی در مروج الذهب: ج ۳ ص ۸۶.

۳- مراجعه کنید به: کنی و الاقباب شیخ عباس قمی: ج ۱ ص ۳۸۶، بیت الاحزان: ص ۸۵ مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی شاهرودی: ج ۸ ص ۴۰۵. در این منابع این جمله آمده است: مسعودی در مروج الذهب و در اخبار عبدالله بن زبیر و حصر بنی‌هاشم در شعب و جمع کردن هیزم برای آنان، عبارتی می‌گوید که لفظش به این صورت است: نوفلی در کتابش در اخبار از ابن عایشه، از پدرش، از حماد بن سلمه آورده است: وقتی یاد بنی‌هاشم و جمع کردن هیزم برای به آتش کشیدن آنان به پیش می‌آمد، عروه بن زبیر از برادرش عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت: منظور او از این کار فقط ترساندن آن‌ها بود تا در اطاعت از او وارد شوند؛ همان‌طور که بنی‌هاشم را ترساند و هیزم را برای به آتش کشیدن آنان، جمع نمود؛ زیرا آن‌ها پیش‌تر از بیعت سر باز زده بودند...

علی آمد تا کسانی را که در آن هستند به آتش بکشد. فاطمه با او دیدار کرد. به او گفت: در آنچه امت وارد شده‌اند، وارد شوید... تا انتها»^(۱).

طبری از زیاد بن کلب روایت می‌کند که می‌گوید: «عمر بن خطاب به منزل علی آمد درحالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آن بودند و گفت: به خدا سوگند، یا شما را به آتش می‌کشم یا برای بیعت بیرون می‌آید»^(۲).

بلاذری در تاریخش از مدائنی روایت کرده است: از مسلم بن محارب، از سلیمان تیمی و از ابن عون: «ابوبکر به سوی علی فرستاد و بیعت می‌خواست. ایشان بیعت نکرد. عمر آمد درحالی که آتش‌زنه‌های همراهش بود. فاطمه مقابل درب با او دیدار کرد و فاطمه فرمود: «ای پسر خطاب! آیا تو را می‌بینم که درب خانه‌ام را به آتش می‌کشی؟» عرض کرد: بله. این قوی‌ترین چیزی است که پدرت آورده است»^(۳).

ابن قتیبه روایت می‌کند: «ابوبکر، عمر را به سوی آنان فرستاد. او آمد، آنان را صدا زد درحالی که آن‌ها در خانه‌ی علی بودند. آن‌ها از اینکه بیرون بیایند سر باز زدند. هیثم خواست و گفت: سوگند به آن کس که جان عمر در دستش است یا بیرون می‌آید یا خانه را با کسانی که در آن هستند به آتش می‌کشم»^(۴).

و در ملل و النحل از ابراهیم نظام که می‌گوید: «عمر در روز بیعت بر شکم فاطمه زد تا آنجا که جنین از شکمش افتاد و فریاد می‌زد: خانه‌اش را با کسانی که در آن هستند به آتش بکشید؛ و در آن خانه، کسی جز علی، فاطمه و حسنین نبود»^(۵).

ابن عبد البر اندلسی می‌گوید: «کسانی که از بیعت ابوبکر سر باز زدند: علی، عباس، زبیر و سعد بن عباده بودند؛ اما علی و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر، عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاد تا آنان را از خانه‌ی فاطمه بیرون بیاورد

۱- روضة المناظر: ج ۷ ص ۱۶۴، چاپ‌شده در حاشیه‌ی کامل فی التاریخ.

۲- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۳- انساب الاشراف: ج ۱ ص ۵۸۶.

۴- امامت و سیاست: ج ۱ ص ۱۹؛ من حیاة خلیفه عمر بن خطاب: ص ۱۸۱.

۵- ملل و النحل شهرستانی: ج ۱ ص ۷۵.

و به او گفت: اگر سر باز زدند، آنان را بکش. عمر با پاره‌ای آتش آمد تا خانه را بر سرشان به آتش بکشد. فاطمه با او دیدار کرد و فرمود: «ای پسر خطاب! آیا آمدی تا خانه‌ی ما را به آتش بکشی؟» عرض کرد: بله. (۱)

ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه‌اش از سلمه بن عبدالرحمن می‌گوید: «وقتی ابوبکر بر منبر نشست، علی و زبیر و مردمی از بنی‌هاشم در خانه‌ی فاطمه بودند. عمر به سوی آنان آمد و گفت: سوگند به آن کس که جانم در دست اوست یا برای بیعت بیرون می‌آیید یا خانه را با شما به آتش می‌کشم.» (۲)

عناوین دیگری نیز وجود دارد؛ مانند جمع کردن هیزم و آمدن برای به آتش کشیدن که از بیانشان صرف‌نظر و به مطالب پیشین اکتفا می‌کنیم؛ که آنچه گفته شد کفایت می‌کند.

دوم: شکستن دنده‌ی حضرت علیه السلام

فاطمه علیها السلام از سلطنت غاصب شدیدترین ستم‌ها را متحمل شد. او متحمل ظلمی شد که فقط کسانی که تمثیل صبر و شکیبایی هستند و این ویژگی در شخصیت‌شان ریشه دوانیده باشد می‌توانند تحمل کنند. او نمونه و الگویی از صبر و قربانی دین اسلام است که به خاطر آن بسیار از دست داده و بسیار تحمل کرده است. به طوری که ستمکاران به خاطر دنیای مُتَعَفَّن خود، استخوان پهلوی را شکستند و این به سبب فشاری بود که بین در و دیوار به حضرت وارد شد و آثار آن تا زمان شهادتش بر بدن شریفش باقی بود.

روایاتی آمده است که این حقیقت را بیان می‌کند. در زیارت ایشان آمده است: «خداوندا! بر محمد و اهل‌بیت او درود فرست، و آن بر بتول طاهره، صدیقه‌ی

۱- عقد الفرید: چاپ بیروت ج ۵ ص ۱۳.

۲- سقیفه و فدک: ص ۵۳.

معصومه، تقیه‌ی نقیه، رضیه (مرضیه)، زکیه، رشیده، آن ستم دیده‌ی سرکوب‌شده که حش غصب، ارش منع، پهلویش شکسته، شوهرش ستم‌دیده، فرزندش کشته شده، فاطمه دختر فرستاده‌ات، پاره‌ی تنش، آویزه‌ی دلش، جگرگوشه‌اش، برگزیده و هدیه‌ی تو برای او که وصی‌اش را به آن اختصاص دادی، حبیبی مصطفی، همسر مرتضی، و سرور زنان، بشارت‌دهنده به اولیا، ملازم پارسایی و تقوی، میوه‌ی باغ بهشتی و جاودانگی، که زادگاهش را به زنان بهشت شرافت و برتری دادی، و انوار امامان را از او بیرون آوردی و پرده‌ی نبوت را پیش روی او قرار داده و برکشیدی، درود فرست.»^(۱)

سلیم بن قیس از سلمان روایت می‌کند: «... فَنفَذُ بِهِ زُورًا وَرَأَى بِهٖ طَرَفَ چَہَارِچُوبِ دَرَبِ خَانِہِش بَرَدَ وَ دُورِش کَرَدَ. دَرنَیجَہِ اسْتِخْوَانِ پَہْلَوِیْش شِکْستَ وَ جَنینَ از شِکْمَش اَفْتَادَ. اُو ہَموَارَہِ دَر بَستَرِ بُوَد تَا بَہِ ہَمینَ دَلیلِ شَہیدِ از دُنیا رَفت.»^(۲)

سلیم بن قیس از عبدالله بن عباس روایت می‌کند که به او گفت درحالی که جابر بن عبدالله کنارش بود: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پس از خطبه‌ای طولانی به علی علیہ السلام فرمود: «قَرِیْشَ عَلِیْہِ شِمَا ہَمکَارِی خَوَانِدَ کَرَدَ وَ گَفتَارِشَانِ بَر ظَلَمِ وَ سَتمِ بَر تُو جَمعَ می‌شُود. اِگر یَاورَانِ یَافْتِی بَا اَنَانِ جَہَادِ وَ پِیکَارِ کُن. اِگر یَاورَانِ نِیَافْتِی بَا اِیستَ (صَبْرِ پِیشِہِ کُن) وَ خُونِ خُودِ رَا حَفْظَ کُن. وَلِی شَہَادَتِ، دَر اِنْتِظَارِ تُو سَستَ. خَدَاوند قَاتِلِ تُو رَا لَعْنَتِ کُن!» سپس به دخترش علیہا السلام رو کرد و فرمود: «تُو اَوَلینَ کَسِ از اَہْلِ بَیتِمْ ہَسْتِی کَہ بَہِ مَن می‌پِیُونَدِی. تُو سِیدَہِ وَ سَرورِ زَنانِ بَہِشتِ ہَسْتِی. تُو پَسِ از مَن، ظَلَمِ وَ خَشُونَتِ می‌بِیْنِی وَ اسْتِخْوَانِی از اسْتِخْوَانِہایِ پَہْلَوِیْتِ شِکْستَہِ می‌شُود. خَدَاوند قَاتِلِ تُو رَا لَعْنَتِ کُن!»^(۳)

صدوق از ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «... اَمَا دَخْتَرِمْ فَاطِمَہِ، سَرورِ زَنانِ جَہَانِیانِ از اَوَلینِ تَا اَخرینِ اسْت... گُویِ اِتْفَاقِ اِفْتَادَہِ اسْت؛ خَواری وَ زَبُونِی

۱- اقبال الاعمال: ج ۳ ص ۱۶۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۱۵۳؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۹۸.

۳- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمدباقر انصاری: ص ۴۲۷.

وارد خانه‌اش می‌شود، حرمتش شکسته، حقش غصب، از ارثش محروم، پهلوش شکسته می‌شود...»^(۱)

سوم: ضربه‌ی سختی که فاطمه (علیها السلام) دچارش شد.

زهرالعیل دچار ضربه‌ی سختی شد که از کینه و عداوت علیه اهل بیت (علیهم السلام) که در درون این افراد وجود داشت نشأت گرفته بود. این ضربه آثاری را در بدن شریف آن حضرت تا شهادتش باقی گذاشت. بدن حضرت از شدت این ضربه سیاه شده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این مطلب خبر داده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به معراج برده شد، به ایشان عرض شد: خداوند تو را در سه مورد می‌آزماید و شروع به شمردن‌شان نمود... اما دخترت، به او ستم می‌شود، محروم می‌گردد و حقش غصب می‌شود - حقی که خداوند برایش قرار داد - و درحالی‌که باردار است، او را می‌زنند. بر او و بر حریمش و به خانه‌اش بدون اجازه وارد می‌شوند. سپس ذلت و خواری به او می‌رسد. سپس هیچ بازدارنده‌ای نمی‌یابد و فرزندی که در شکمش است را بر اثر این ضربه می‌اندازد و بر اثر این ضربه، از دنیا می‌رود...»^(۲)

مرگ حضرت در روایت با این ضربه از سوی دستان کینه‌توز مستند شده است. و از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که من، فاطمه، حسن و حسین در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم، ناگاه به‌سوی ما توجه و گریه کرد. عرض کردم: چه شده ای رسول خدا؟ فرمود: به خاطر ضربه‌ای که بر سر تو و سیلی‌ای که بر گونه‌ی فاطمه می‌زنند، گریه می‌کنم.»^(۳)

۱- امالی صدوق: ص ۱۷۶؛ مختصر: ص ۱۹۷؛ بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۶۲

۲- جواهر السنیه - حر عاملی: ص ۲۹۱؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۶۴

۳- مناقب آل ابی‌طالب: ج ۲ ص ۵۱؛ امالی صدوق: ص ۱۹۷؛ بحارالانوار: ج ۲۷ ص ۲۰۹.

سلیم بن قیس از عبدالله بن عباس روایت می‌کند که به او گفت - درحالی که جابر بن عبدالله کنارش بود - پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی دخترش علیها السلام رو کرد و فرمود: «**تو اولین کس از اهل بیت هستی که به من می‌پیوندی. تو سیده و سرور زنان بهشت هستی. تو پس از من، ظلم و خشونت می‌بینی و استخوانی از استخوان‌های پهلویت شکسته می‌شود. خداوند قاتل تو را لعنت کند!... تا پایان حدیث**»^(۱)

این روایت بیان می‌کند که ایشان علیها السلام کشته شده است. از اینجا پرسشی به ذهن خواننده خطور می‌کند: چه کسی فاطمه علیها السلام را به قتل رساند؟ و من معتقدم پاسخ این پرسش نیز از همین روایت قابل استخراج است؛ زیرا این روایت مصیبت‌هایی را که بر فاطمه علیها السلام واقع خواهد شد بیان می‌کند که عبارت‌اند از: زدن و شکستن استخوان پهلوی و پس از آن بیان می‌کند که آن حضرت علیها السلام به قتل می‌رسد؛ بنابراین چنین فهمیده می‌شود که قاتل، همان کسی است که حضرت را زده و پهلویش را شکسته است.

تاریخ بر کسی که خانه‌ی فاطمه علیها السلام را هتک حرمت کرده است تصریح می‌کند. برخی از متونی که برخی از مورخین ذکر کرده‌اند، پیش‌تر ارائه گردید؛ مراجعه کنید. و اکنون از فاطمه علیها السلام می‌شنویم. ایشان برخی از اتفاقاتی را که بر او واقع شد و منجر به شهادتش گردید را بیان می‌فرماید: «**هیزم بسیار بر درب خانه‌ی ما گرد آوردند و آتشی آوردند تا خانه و همچنین ما را به آتش بکشند. من چهارچوب در را گرفتم و گفتم: شما را به خداوند و پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند می‌دهم که از ما دست بردارید و ما را یاری دهید. عمر تازیانه را از دست قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن بر بازویم زد. تازیانه بر بازویم پیچید تا همچون دستبندی شد. در را با لگد کوبید و آن را به طرف من باز کرد، درحالی که من باردار بودم. من با صورت افتادم، آتش زبانه می‌کشید و صورتم سیلی خورد. او با دستش چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره از گوشم افتاد و**

درد بارداری سراغم آمد و محسن کشته شده بی هیچ جرمی سقط شد»^(۱).
 سلام بر تو ای صابره و سلام بر شوهر شکیبایی حسابرس تو؛ اولین مظلوم در
 اسلام، گردن نهاده به سخنان پسرعمویش علیه السلام محافظ اسلام.
 کلمات از وصف صبر و شکیبایی شما ناتوان اند، ای پاکان پاکیزه شده!
 طبرسی در احتجاج روایت کرده است: «فاطمه علیها السلام مقابل درب خانه میان همسرش
 و آنان مانع شد. قنفذ با تازیانه بر بازوی ایشان زد و اثر این ضربه‌ای که قنفذ بر
 بازویش زد همچون دستبندی شد»^(۲).

طبری در دلائل الامامه از ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام روایت می‌کند: «... علت
 وفات ایشان این بود که قنفذ - غلام عمر - حضرت را با قبضه‌ی شمشیر زد»^(۳).
 در روایتی دیگر: «قنفذ بر صورت ایشان زد که به چشمانش خورد»^(۴).

در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «...قنفذ دستش را داخل کرد و
 خواست در را باز کند. عمر با تازیانه بر بازوانش چنان زد که همچون دستنبد سیاه شد
 و آن چنان در را با لگد زد که به شکمش خورد؛ درحالی که ایشان شش ماه به محسن
 باردار بود و او را سقط کرد؛ و عمر، قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند و آن چنان بر
 گونه‌اش زد که گوشواره‌هایش از زیر روسری‌اش افتاد و ایشان با صدای بلند گریه
 می‌کرد و می‌فرمود: وای پدرم! وای رسول خدا! دخترت فاطمه دروغ‌گو شد و جنینش
 در شکمش کشته شد...»^(۵).

همچنین مغیره بن شعبه، ایشان را زده است؛ همان‌طور که امام حسن مجتبی علیه السلام
 درحالی که مغیره را مخاطب قرار می‌دهد بر این مطلب تصریح می‌فرماید: «تو همان
 کسی هستی که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنان زدی که خونینش کردی و آنچه

۱- بحارالانوار: ج ۳۰ ص ۳۴۸؛ بیت الاحزان: ص ۱۲۱.

۲- احتجاج: ج ۱ ص ۱۰۹؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۸۳.

۳- دلائل الامامه: ص ۱۳۴؛ بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۱۷۰؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۸ ص ۶۲۰.

۴- سیره الائمه الاثنی عشر: ج ۱ ص ۱۴۵.

۵- الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۳۳.

در شکم داشت را انداخت؛ در جهت خوار و زبون کردن رسول خدا از سوی تو و مخالفت با دستور ایشان...»^(۱)

روایت شده است که ابن ابوالعلا همدانی و یحیی بن محمد بن حویج در قضیه‌ی ابن خطاب درگیر شدند. نزاع خود را نزد احمد بن اسحاق قمی بردند که یار امام حسن عسکری بود. او برای آنان از امام عسکری از پدرش علیه السلام روایت نمود: «حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی طولانی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به حذیفه بن یمان از وقایعی خبر می‌دهد که پس از ایشان اتفاق خواهد افتاد. سپس حذیفه درحالی که می‌گوید آنچه شنیده به وقوع پیوسته است، می‌گوید: ... و قرآن تحریف شد، و خانه‌ی وحی به آتش کشیده شد... تا اینکه گفت: صورت آن زکیه سیلی خورد...»^(۲)

برخی تلاش کردند زدن که بر فاطمه علیها السلام وارد شد را علی‌رغم وجود چنین شواهدی نفی کنند. آن‌ها مدعی هستند که مهاجمان وارد خانه‌ی ایشان نشدند. اگر به حضرت تعرضی برای زدن می‌شد - که موردی عادی نیست - مسلمانان ساکت نمی‌ماندند، زیرا آن‌ها قطعاً احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را در فضیلت ایشان شنیده بودند و این باعث می‌شد که در برابر کسی که ایشان را می‌زند و آزار می‌دهد بایستند. به علاوه زدن و آزار ایشان به مصلحت مهاجمینی که می‌خواستند از علی علیه السلام بیعت بگیرند نبود؛ چرا که این واقعه بازگو می‌شود و باز خورد منفی برایشان خواهد داشت.

در حقیقت در مورد این سخن، با وجود بسیار بودن شواهدی که دلالت بر زدن فاطمه علیها السلام توسط آنان دارد و همچنین اعتراف از طرف کسی که خودش این کار را انجام داده است، با وجود تمامی این شواهد هیچ انسانی با کم‌ترین درجه‌ای از شناخت و آگاهی نمی‌تواند این واقعه را انکار کند؛ مگر اینکه در انکار کردن، مصلحتی وجود داشته باشد که می‌خواهد آن را عملی سازد. به این ترتیب چنین شخصی از انصاف خارج می‌شود؛ انصافی که باید همراه تحقیق علمی که حول حقایق تاریخی اثبات شده

۱- احتجاج: ج ۱ ص ۴۱۴.

۲- عقد النضید و الدر الفرید: ص ۶۳.

می چرخد، وجود داشته باشد.

به علاوه چرا مسلمانان وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مرکب و کتف خواست کاری انجام ندادند تا ایشان نوشتاری بازدارنده از گمراهی برای امت بنگارند... عمر گفت: هذیان می گوید! چرا هیچ کس به او اعتراض نکرد و او را توبیخ ننمود؟! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله پاک ترین و بزرگ ترین شخصیت در این زمین نیست؟! آیا او برترین پیامبران نیست؟!

چرا مسلمانان درنگ نکردند تا مانع سلطه ی حاکمی شوند که هیزم برای به آتش کشیدن خانه ی زهرا علیها السلام جمع آوری کرده بودند، درحالی که این واقعه در برابر دیدگان و گوش های بسیاری از مسلمانان بود؟!

سلطه ی حاکم قطعاً می دانست که مردم یاری نمی دهند و روی گردان می شوند و این باعث می شود که آن ها بی هیچ عامل بازدارنده ای مست و سرخوش اقدام خود را عملی کنند.

گفته می شود: عرب زن ها را نمی زند؛ چرا که این کار، ننگ و عاری برای زنده اش است. پس چطور عمر، فاطمه را می زند یا دستور می دهد ایشان را بزنند؟

این گفته با شواهد بسیاری که محقق در صفحات تاریخ می بیند، رد شده است. معروف و مشهور است که سمیه مادر عمار بن یاسر زیر لگدهای شکنجه در مکه از دنیا رفت و او اولین زن شهید در اسلام بود. کسی که زدن و شکنجه کردن ایشان را بر عهده داشت، ابوجهل بود. همچنین زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از سوی هبار بن اسود مورد ضرب و شتم قرار گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله به همین دلیل خویش را حلال شمرده بود.

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «او بر استادش ابوجعفر نقیب، داستان زینب را هنگام به وحشت انداختنش توسط هبار بن اسود خواند. ابوجعفر به او گفت: رسول خدا خویش را حلال شمرده بود؛ زیرا او زینب را چنان ترساند که باعث شد آنچه درون شکمش است را ببیند؛ بنابراین ظاهر حال چنین است که اگر حضرت زنده بود، خون کسی که فاطمه را چنان ترساند که باعث شد آنچه درون شکمش داشت را ببیند، حلال می شمرد. من گفتم: آیا آنچه را که مردم می گویند از تو روایت کنم: اینکه

فاطمه ترسانده شد و محسن را انداخت؟! گفت: این را از من روایت نکن و باطل بودنش را هم از من روایت نکن. من در این موضع به دلیل اخبار متعارضی که دارم توقف کرده‌ام»^(۱).

حتی در تاریخ شواهد بسیاری را می‌یابیم که تأکید می‌کنند عمر، زن‌ها را می‌زد. خود عمر کنیزی از بنی مؤمل را شکنجه می‌داد و او را می‌زد تا جایی که خسته می‌شد و می‌گفت: من از تو عذر می‌خواهم؛ فقط به خاطر خستگی تو را رها کردم. جاحظ روایت می‌کند: «او (ابوبکر) از کنیزی از بنی مؤمل که گروهی از بنی عدی بن کعب بودند عبور کرد در حالی که عمر بن خطاب او را به دلیل ترک گفتن اسلام شکنجه می‌کرد. او را کتک می‌زد و وقتی خسته شد گفت: من از تو عذر می‌خواهم؛ من فقط به خاطر خستگی تو را رها کردم! او آن زن را خرید و آزاد کرد»^(۲).

احمد، در مسندش روایت می‌کند: «وقتی رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دنیا رفت، فرمود: به گذشتگان خوب ما عثمان بن مظعون بپیوند. می‌گوید: زن‌ها گریه می‌کردند و عمر آن‌ها را با شلاقش می‌زد. پیامبر صلی الله علیه و سلم به عمر فرمود: **رهایشان کن که گریه کنند. بر حذر باشید از صدای شیطان.** سپس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: **«تا جایی که از دل و چشم باشد، از خداوند و رحمت است و تا جایی که از دست و زبان باشد، از شیطان است.»** رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر لبه‌ی قبر نشست و فاطمه کنارش بود و گریه می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم از سر لطف و مهربانی بر فاطمه، با پیراهنش چشم او را خشک می‌کرد»^(۳).

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی: ج ۱۴ ص ۱۹۲.

۲- عثمانیه جاحظ: ص ۳۴

می‌گوییم: او کنیزی را با این ظن که اسلام را رها می‌کند می‌زد، درحالی که او پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم سزاوارترین به اسلام است و سزاوارتر از کسانی است که پیش‌تر از او اسلام آوردند و شئونات خلافت را اداره می‌کنند! و حتی وقتی انسان به نَسب و رفتارش در جاهلیت مراجعه می‌کند، تعجبش تمامی ندارد و افزون نیز می‌گردد!

۳- مسند احمد: ج ۱ ص ۳۳۵.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: «اولین کسی که عمر تازیانه زد، امّ فروه دختر ابی قحافه بود. مرد و زن برای ابوبکر نوحه‌سراییی کردند و دخترش امّ فروه در میان آن‌ها بود. عمر چند مرتبه آنان را منع کرد ولی همچنان تکرار می‌کردند. امّ فروه را از میان آنان بیرون کشید و او را تازیانه زد؛ بقیه فرار کردند و پراکنده شدند.

گفته می‌شد: تازیانه‌ی عمر از شمشیر حجاج ترسناک‌تر بود. در صحیح آمده است که زن‌ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و همه‌شان بسیار شد. عمر آمد و از ترس او فرار کردند. به آنان گفت: ای کسانی که به خود رحم نمی‌کنید! آیا از من می‌ترسید و از رسول خدا نمی‌ترسید؟ گفتند: آری، تو خشمگین‌تر و عصبانی‌تر هستی». (۱)

سلیم بن قیس روایت کرده است: عمر بن خطاب از همه‌ی کارگزارانش اموالشان را به انصاف غرامت گرفت؛ ولی از قنْفذ عدوی چیزی نگرفت؛ و او از کارگزارانش بود. آمده است که غرامتی که از او گرفته شد - که این غرامت بیست هزار درهم بود - حتی ده درهم و حتی نصف ده درهم هم نبود. ابان می‌گوید: سلیم گفت: با علی علیه السلام دیدار کردم و از آنچه عمر انجام داد پرسیدم! ایشان علیه السلام فرمود: «آیا می‌دانی چرا از قنْفذ دست برداشت و از او چیزی غرامت نگرفت؟!» عرض کردم: خیر. فرمود: «چون این او بود که فاطمه (صلوات خدا بر او باد) را با تازیانه زد تا میان من و آن‌ها مانع ایجاد شود. ایشان (صلوات خدا بر او باد) از دنیا رفت درحالی که اثر تازیانه روی بازویش همانند دستبند بود». (۲)

عمر از اموال قنْفذ - آن‌گونه که از اموال دیگران غرامت گرفت - غرامت نگرفت و این تشکری از سوی او به خاطر تلاش قنْفذ در همراهی با او بود و گردن نهادن به فرمان او وقتی به او دستور داد که به سوی حبیبیه‌ی محمد، فاطمه علیها السلام برود و او را با تازیانه‌اش بترساند.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۸۱.

۲- کتاب سلیم با تحقیق انصاری: ص ۲۲۳.

چهارم: سقط محسن و آنچه به آن ارتباط دارد.

برخی وجود محسن علیه السلام را در میان فرزندان زهرا علیها السلام انکار می‌کنند و این به دلیل تنگنایی است که به این ترتیب با آن مواجه شده‌اند؛ چرا که از حل مسئله و توجیه کار خلیفه ناتوان هستند و از روی عمد آن را انکار می‌کنند!

انکار پدیده‌ای است که خواننده در بسیاری موارد می‌تواند مشاهده کند؛ وقتی کسی از تفسیر پدیده‌ای مشخص یا توجیه کاری مشخص یا موارد دیگر ناتوان می‌شود، به تنها راه‌حلی که پناه می‌برد، انکار آن مسئله‌ای است که از ریشه در تفسیرش حیران است و باعث می‌شود که به کلی باب تحقیق را ببندد!

برخی از آنان این چنین تلاش می‌کنند و می‌خواهند اساساً وجود داشتن فرزندی به نام محسن علیه السلام برای فاطمه علیها السلام را انکار کنند. اینان از همه‌ی متونی که از طریق اهل سنت و شیعه آمده است اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند؛ متونی که وجود او را ثابت می‌کند و اینکه او فرزند علی و فاطمه علیها السلام است. به همین دلیل عمر ابونصر می‌گوید: «همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، مورخان در وجود ایشان اختلاف دارند؛ هرچند یعقوبی، مسعودی و دیگران بر وجودش تأکید می‌کنند»^(۱) و همچنین می‌گوید: «برخی از مورخین وجود محسن را انکار، ولی دیگران وجودش را ثابت می‌کنند؛ مانند مسعودی و ابو الفدا»^(۲).

کسانی هم وجود دارند که به دلیل حرص شدید جهت به دور کردن شبهه از کسانی که در سقط و کشتن ایشان علیه السلام گرفتار شده‌اند، به این موضوع بی‌توجهی می‌کنند و اهمیتی برایش قائل نمی‌شوند.

کسانی هم وجود دارند که به دلایلی که نمی‌توان نادیده‌شان گرفت از انکار ناتوان شدند؛ در نتیجه به راه‌حل دیگری پناه بردند: اینکه که محسن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به

۱- به نقل از کتاب مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۱۱۱.

۲- به نقل از کتاب مصیبت زهرا: ج ۲ ص ۱۱۱.

دنیا آمد و در کودکی از دنیا رفته است. همه‌ی این‌ها به این دلیل است که حرص شدیدی به حفظ آبروی خلیفه دارند!

ابن شهر آشوب ادعای ولادت محسن را در زمان پیامبر (ص) رد کرده و اینکه به صورت سقط شده متولد شده است را به افراد پست و حقیری نسبت می‌دهد که دشمنی‌شان باعث انکار بسیاری از موارد شده است. او می‌گوید: «دشمنی عده‌ای از افراد پست و حقیر تا آنجا پیش رفته است که گفته‌اند: ابوبکر از علی شجاع‌تر بود، مرحب را محمد بن مسلمه کشته است، ذوالثدیه در مصر کشته شد و در اجرا کردن سوره‌ی براءت، ابوبکر امیر بر علی بوده است و چه‌بسا گفته‌اند: انس بن مالک آن را خوانده است؛ و اینکه فاطمه، محسن را در زمان پیامبر به صورت سقط شده به دنیا آورد... تا آنجا که می‌گوید: کسی که وارد باطل شود گامش می‌لغزد: ﴿وَزَيْنَ لَهْمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴾^(۱) (و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و آنان را از راه بازداشت و حال آنکه مردمی صاحب بصیرت بودند)».^(۲)

حقیقت این است که وجود محسن (علیه السلام) و اینکه سومین پسر از پسران فاطمه (علیها السلام) است و اینکه به دلیل هجوم آوردن این گروه بر خانه‌ی فاطمه (علیها السلام) سقط شده است، مثل روز روشن است و این را هیچ‌کس مگر بیماری که دلش از فساد و کژی لبالب شده باشد، انکار نمی‌کند. این افراد را در طول تاریخ می‌بینیم که لجوج و عنادپیشه‌اند و همواره از حقیقت روشن، روی‌گردان. دلایل، علی‌رغم واضح و آشکار بودن به این افراد هیچ سودی نمی‌رساند؛ ولی ما دلایل وجود داشتن محسن در میان فرزندان فاطمه (علیها السلام) را بیان می‌نماییم و تمام مطالبی را که به این مبحث ارتباط دارد به‌طور مستدل با عنوان‌های مختلف بیان خواهیم داشت تا تصویر واضحی برای خواننده‌ی گرامی ترسیم گردد.

۱- نمل: ۲۴

۲- مناقب آل ابی‌طالب: ج ۱ ص ۵.

اول: اینکه محسن در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شده است.

احمد و دیگران روایت کرده‌اند: عبدالله به من حدیث نمود، پدرم به من حدیث نمود، یحیی بن آدم به ما حدیث نمود، اسرائیل به ما حدیث نمود، از ابواسحاق، از هانی بن هانی، از علی (خداوند از او راضی باشد) که فرمود: «وقتی حسن متولد شد او را حرب نامیدم. رسول خدا (سلام و صلوات بر او) آمد و فرمود: پسر من را به من نشان دهید. او را چه نامیده‌اید؟ فرمود: عرض کردم: حرب. فرمود: بلکه او حسن است. وقتی حسین متولد شد او را حرب نامیدم. رسول خدا (سلام و صلوات بر او) آمد و فرمود: پسر من را به من نشان دهید. او را چه نامیده‌اید؟ فرمود: عرض کردم: حرب. بلکه او حسین است. وقتی سومین فرزند متولد شد او را حرب نامیدم. پیامبر (سلام و صلوات بر او) آمد و فرمود: پسر من را به من نشان دهید. او را چه نامیده‌اید؟ فرمود: عرض کردم: حرب. فرمود: بلکه او محسن است. سپس فرمود: آنان را به نام‌های فرزندان هارون نامیدم: شبر، شبیر و مشبر»^(۱).

آنان می‌خواهند چنین ثابت کنند که محسن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده تا به این ترتیب انکار کنند که او در روز هجوم خلیفه به خانه‌ی فاطمه علیها السلام سقط شده است. به علاوه خواننده‌ی این روایت چنین تصویری برایش شکل می‌گیرد که علی علیه السلام مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله است! این در حالی است که ایشان علیه السلام در هیچ چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نمی‌گرفت، حتی در نام‌گذاری فرزندان. این مطلبی است که روایات درباره‌اش آمده است و روایت‌هایی از طریق عامه (اهل سنت) تقدیم می‌گردد.

عمر بن محمد بن خضر در سیره‌اش روایت کرده است: او معروف به ملا و صاحب سیره است و در سال ۵۷۰ وفات کرده است: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه که گفت: «وقتی فاطمه، حسن رضی الله عنه را به دنیا آورد به علی (خداوند صورتش را تکریم فرماید)

۱- مسند احمد: ج ۱ ص ۹۸؛ مستدرک: ج ۳ ص ۱۶۸؛ سنن کبری: ج ۶ ص ۱۶۶؛ مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۵۲؛ معجم کبیر: ج ۳ ص ۹۶.

فرمود: او را نام گذاری کن. فرمود: در نام گذاری اش از رسول خدا پیشی نمی گیرم. سپس به پیامبر علیه السلام خبر داد و او فرمود: من در نام گذاری اش از خداوند عزوجل پیشی نمی گیرم. خداوند عزوجل به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود: برای محمد فرزندی متولد شده است. به سوی او فرود بیا، به او تبریک بگو و به او بگو: علی نسبت به تو مانند هارون به موسی است. او را با نام فرزند هارون نام گذاری کن. جبرئیل علیه السلام فرود آمد و از سوی خداوند عزوجل به او تهنیت گفت. سپس عرض کرد: خداوند متعال به تو دستور داد که او را به نام فرزند هارون نام گذاری کن. فرمود: نام فرزند هارون چیست؟ فرمود: شبر. ایشان (سلام و صلوات خدا بر او) فرمود: زبان من عربی است و فرمود: او را حسن نام گذاری کن.^(۱)

حافظ محب الدین طبری می گوید: «اسما بنت عمیس می گوید: فاطمه، حسن را به دنیا آورد. پیامبر (سلام و درود خدا بر او) آمد و فرمود: ای اسما! فرزندم را بیاورید. او را در پارچه ای زرد به ایشان داد. او را از ایشان گرفت و فرمود: مگر به شما نگفتم که مولود را با پارچه ای زرد نپسیدید؟ او را با پارچه ای سفید پیچیدم، ایشان را گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس به علی فرمود: فرزندم را چه نامیدی؟ عرض کرد: در این مورد از شما پیشی نمی گیرم. ایشان فرمود: من نیز از پروردگارم پیشی نمی گیرم. جبرئیل علیه السلام فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می دهد و به تو می گوید: علی برای تو مانند هارون نسبت به موسی است، جز اینکه هیچ پیامبری پس از تو نیست. این فرزندی را به نام فرزند هارون نام گذاری کن. فرمود: ای جبرئیل! نام فرزند هارون چیست؟ عرض کرد: شبر. ایشان (سلام و صلوات خدا بر او) فرمود: زبان من عربی است. عرض کرد: او را حسن نام گذاری کن. ایشان (سلام و صلوات بر او) چنین کرد. پس از یک سال حسین به دنیا آمد. پیامبر (سلام و صلوات خدا بر او) آمد و مانند سخن اول را بیان فرمود و داستان نام گذاری مانند اولی ادامه یافت تا آنجا که جبرئیل علیه السلام به ایشان دستور داده است که نام او را

نام فرزند هارون، شبیر نام‌گذاری کن. پیامبر (سلام و صلوات خدا بر او) مانند سخن اول را فرمود. گفت: او را حسین نام‌گذاری کن»^(۱).

چرا این دو روایت محسن را ذکر نمی‌کنند؟! این ادعا که ایشان در زمان رسول خدا متولد شده است با بسیاری از روایاتی که خواهد آمد تعارض دارد؛ اینکه محسن به دلیل هجوم این گروه بر خانه‌ی فاطمه علیها السلام سقط شده است.

به‌علاوه پوشیده نیست که ایشان علیهم السلام می‌خواستند تأکید کنند که میان وصی او و وصی موسی علیه السلام مشابهت وجود دارد؛ حتی در نام فرزندان. از همین رو در حدیثی از ایشان آمده است: «تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی؛ جز اینکه پیامبری پس از من نیست»^(۲). تعمیم شباهت بین این دو در تمامی منزلت‌ها - جز پیامبری - وجود دارد؛ به همین دلیل وقتی این گروه خواستند امیرالمؤمنین علیه السلام را بکشند، ایشان فرمود: «این گروه مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند»^(۳) همان‌طور که هارون علیه السلام چنین فرمود. این مطلبی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن اشاره فرموده و در حدیث پیروی امت از سنت‌های پیشینیان، امت را از آن بازداشته است. ایشان علیهم السلام فرمود: «هر چه بر بنی‌اسرائیل آمد، بر امت من نیز خواهد آمد، قدم‌به‌قدم...»^(۴).

دوم: محسن در کوچکی از دنیا رفت.

بسیاری از علمای عامه و مورخین‌شان تصریح کرده‌اند که محسن در کوچکی از دنیا رفت، ولی به علت وفات نپرداخته‌اند و حتی می‌بینم که آنان از ورود به بررسی علت آن طفره می‌روند و به این مسئله عنوان دیگری می‌دهند که خواننده را از علتی

۱- ذخایر عقبی: ص ۱۲۰؛ ینابیع الموده: ج ۲ ص ۲۰۰.

۲- مسند احمد: ج ۳ ص ۳۲؛ صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۰.

۳- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۱ ص ۱۱۱.

۴- سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۳۵.

که می‌تواند ورای وفات باشد، دور می‌کند؛ زیرا بر اساس آنچه گذشت آنان می‌خواهند بر آنچه خلافت سقیفه انجام داد سرپوش بگذارند.

برخی از علمای عامه تصریح می‌کنند که محسن در کوچکی از دنیا رفت، بدون اینکه علت آن را ذکر کنند. برخی از تصریحات آنان خدمت شما تقدیم می‌گردد: ابن اثیر می‌گوید: «گفته شده که ایشان پسر دیگری داشته که به او محسن گفته می‌شده و در کوچکی از دنیا رفته است»^(۱).

همچنین او در کتاب «اسد الغابه» خود او را ذکر و جزو صحابه برشمرده است: «محسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب قرشی هاشمی. مادرش دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است... سپس نام‌گذاری او توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان می‌کند. سپس می‌گوید: محسن در کوچکی از دنیا رفت. ابو موسی آن را آورده است»^(۲).
قسطلانی می‌گوید: «حسن و حسین و محسن متولد شدند. محسن در کوچکی از دنیا رفت...»^(۳).

ابن حزم اندلسی می‌گوید: «فاطمه با علی بن ابی طالب ازدواج کرد. حسن و حسین و محسن را برای او به دنیا آورد. محسن در کوچکی از دنیا رفت»^(۴).
محب الدین طبری از لیث بن سعد می‌گوید: «علی با فاطمه ازدواج کرد. او برایش حسن، حسین، محسن، زینب، ام‌کلثوم و رقیه را به دنیا آورد. رقیه از دنیا رفت و به بلوغ نرسید. دیگری می‌گوید: حسن، حسین و محسن به دنیا آمدند و محسن در کوچکی از دنیا رفت، و همچنین ام‌کلثوم و زینب. آن دو با کسی ازدواج نکردند تا ایشان علیه السلام از دنیا رفت»^(۵).

مناوی می‌گوید: «...لیث گفت: حسن، حسین و محسن برایش متولد شد و محسن

۱- کامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۳۹۷.

۲- اسد الغابه: ج ۴ ص ۳۰۸.

۳- مواهب اللدنیه: ج ۲ ص ۱۱۷.

۴- جمهره انساب العرب: ص ۱۶.

۵- ذخایر العقبی: ص ۵۵.

در کوچکی از دنیا رفت؛ و همچنین ام کلثوم...»^(۱). ظاهر این است که عبارت «در کوچکی از دنیا رفت» از اضافات مناوی است، زیرا محب طبری این عبارت را از لیث ذکر می‌کند، ولی جمله‌ی پیشین را بیان نمی‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: «ابن اسحاق گفت: فاطمه برای علی، حسن و حسین و محسن - که در کوچکی از دنیا رفت- و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد»^(۲).

ابن قدامه مقدسی می‌گوید: محسن بن علی بن ابی طالب را نمی‌شناسیم، مگر در حدیثی که هانی بن هانی از علی روایت می‌کند (سپس داستان نام‌گذاری محسن به حرب را که اندکی پیش‌تر گذشت یاد می‌کند. سپس نام‌گذاری او توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس می‌گوید: ظاهر این است که او در کودکی از دنیا رفت.

می‌گوید: «برای علی (خداوند از او راضی باشد) حسن، حسین، ام کلثوم و زینب متولد شدند. روایت شده است که پسر سومی برایش به دنیا آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامید و می‌گوید: آنها را به نام فرزندان هارون نامید: شبر، شبیر و مشبر»^(۳).

ابن قتیبه می‌گوید: «برای علی، حسن، حسین، محسن، ام کلثوم و ... را به دنیا آورد»^(۴) و همچنین می‌گوید: «اما محسن بن علی در کوچکی از دنیا رفت»^(۵).

یعقوبی می‌گوید: «ایشان چهارده فرزند پسر داشت. حسن، حسین، محسن که در کوچکی از دنیا رفت»^(۶).

شبلینجی می‌گوید: «اما فرزندان ایشان (خداوند از او راضی باشد) حسن، حسین و محسن بودند که او در کوچکی از دنیا رفت»^(۷).

۱- اتحاف السائل: ص ۳۳.

۲- بدایت و نهایت: ج ۳ ص ۴۱۸ ؛ سیره‌ی نبوی ابن کثیر: ج ۲ ص ۵۴۴.

۳- تبیین فی انساب القرشیین: ص ۱۳۳.

۴- معارف: ص ۱۴۳.

۵- معارف: ص ۲۱۱.

۶- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۱۳.

۷- نور الابصار: ص ۱۴۷.

این عبارتهایی که بیان کردم، برخی از مواردی است که آنها تصریح نموده‌اند و برخی از جملات آنان را در این موضوع به جهت ترس از طولانی شدن مطلب، رها کردم.

سوم: سقط محسن (علیه السلام)

برخی از علمای عامه و مورخین شان گفته‌اند که محسن (علیه السلام) سقط شده است؛ یعنی او با سقط شدن از دنیا رفت و علتی را که باعث سقط شدن او شده است، بیان نکرده‌اند. برخی از این عبارتهای آنان تقدیم شما خواننده‌ی گرامی می‌گردد:

کمال الدین بن طلحه شافعی می‌گوید: «فصل یازدهم: در بیان فرزندان ایشان (علیه السلام) (یعنی فرزندان علی بن ابی طالب (علیه السلام)): بدان - خداوند تو را با روحی از جانب خودش تأیید نماید- سخنان مردم در تعداد فرزندان ایشان (علیه السلام) -چه پسر و چه دختر- متفاوت است. برخی هستند که بسیار شمرده‌اند، و سقط شده را از آنان شمرده‌اند و بیان نسبش را رها نکردند؛ و برخی از آنان کسانی هستند که او را در نظر نگرفته‌اند و نظرشان این بود که در شمارش حساب نمی‌شود. سخن هر کدام از آنان براساس آنچه در این باب تکیه نموده‌اند می‌باشد»^(۱).

حافظ جمال الدین مزّی می‌گوید: «محسن سقط شده به حساب آمده است»^(۲). همچنین حمزوی مالکی می‌گوید: «و اما محسن، او را سقط شده به حساب آورد»^(۳).

صبان می‌گوید: «فاطمه از علی شش فرزند به دنیا آورد: سه پسر و سه دختر. پسران: حسن، حسین و محسن بودند که به مضموم بودن میم، مفتوح بودن حاء و

۱- مطالب السؤؤل فی مناقب آل الرسول: ص ۳۱۳.

۲- تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۴۷۹.

۳- مشارق الانوار: ص ۱۳۳.

تشدید و کسره داشتن سین است. دختران: زینب... تا اینکه می‌گوید: اما حسن و حسین، بسیاری از پاکان را به دنیا آوردند و سخن در این خصوص خواهد آمد. اما محسن سقط شده از دنیا رفت»^(۱).

صفوری شافعی می‌گوید: «فرزندان فاطمه پنج تن بودند: حسن، حسین، محسن - که سقط شده بود- زینب کبری و زینب صغری»^(۲).

ابراهیم طرابلسی حنفی در شجره نامه‌ای که برای ناصر درست کرده و برای خزانه‌ی صلاح الدین ایوبی نسخه برداری کرده است، می‌گوید: «محسن بن فاطمه علیها السلام سقط شده است و گفته شده است: در کوچکی از دنیا رفته است. ولی صحیح این است که در جنینی سقط شد»^(۳).

چهارم: علت سقط شدن محسن علیه السلام

این موضوعی است که پیروان خلافت سقیفه را بسیار پریشان می‌کند، زیرا یکی از عناوینی است که باطل و منحرف بودن آنان را بیان می‌دارد و پرونده‌ی غصب خلافت الهی توسط آنان از صاحب شرعی‌اش را می‌گشاید. آنان را چنین می‌بینیم که تلاش می‌کنند محسن علیه السلام را از اصل و اساس انکار کنند یا این سخن که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته یا در کودکی از دنیا رفته است را بیان می‌کنند، ولی علت مرگش علیه السلام را بیان نمی‌کنند، و از این دست موارد.

طبیعی است که آنان علت سقط شدن و از دنیا رفتنش در کوچکی را ذکر نمی‌کنند و از آنان چنین انتظاری هم نمی‌رود. بلکه می‌بینم که آنان روایاتی را که این حقیقت و سایر حقیقت‌ها را بیان می‌دارند، تحریف می‌کنند؛ که به این موضوع اشاره خواهد شد. به همین دلیل مقدسی می‌گوید: «محسن متولد شد. او کسی است که شیعه

۱- اسعاف الراغبین که به حاشیه‌ی نور الابصار: ص ۹۳ چاپ شده است.

۲- نزهة المجالس: ج ۲ ص ۱۹۴.

۳- نزهة المجالس: ج ۲ ص ۱۸۴.

می‌پندارند فاطمه او را به دلیل ضربه‌ی عمر سقط کرده است. بسیاری از اهل آثار و کتب، محسن را نمی‌شناسند»^(۱).

و در عین حال می‌بینیم که او می‌گوید: «نوه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله: عبد الله بن عثمان، علی بن ابی‌عاص، امامه دختر ابی‌العاص، حسن، حسین، محسن، ام‌کلثوم و زینب که هشت نفر بودند»^(۲).

و می‌گوید: «همچنین: او بیست و هشت فرزند داشت؛ ۱۱ پسر و ۱۷ دختر. از جمله‌ی آنها از فاطمه علیها السلام پنج فرد بودند: حسن، حسین، محسن، ام‌کلثوم کبری و زینب کبری»^(۳).

و این سخن او نیز گذشت: «و اما محسن بن علی در کوچکی از دنیا رفت»^(۴). پس چطور اهل آثار و کتب محسن را نمی‌شناسند؟! بله اگر او بگوید: بسیاری از اهل آثار و کتب محسن را ذکر نکرده‌اند، این صحیح است؛ زیرا برای بسیاری از آنان بیان کردن محسن علیه السلام سودمند نیست؛ به دلیل آنچه پیش‌تر ارایه شد که آنها از یاد ایشان علیهم السلام بی‌توجهی کرده‌اند و هدف آنان از این کار، ترس از حقیقتی بوده است که خلافت سقیفه را مُفْتَضِح و رسوا می‌کند.

می‌بینیم که ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از بیان داستان زینب دخت رسول خدا و سقط جنینش می‌گوید: «می‌گویم: این خبر را نیز بر استادم ابو جعفر نقیب رحمته الله خواندم. ابو جعفر به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش را حلال شمرده بود؛ زیرا او زینب را چنان ترساند که باعث شد آنچه درون شکمش است را ببندد. بنابراین ظاهر حال چنین است که اگر حضرت صلی الله علیه و آله زنده بود، خون کسی که فاطمه را چنان ترساند که باعث شد آنچه درون شکمش داشت را ببندد، حلال می‌شمرد. من گفتم: آیا آنچه را

۱- بدء و تاریخ: ج ۵ ص ۲۰.

۲- بدء و تاریخ: ج ۵ ص ۲۰.

۳- بدء و تاریخ: ج ۵ ص ۷۳.

۴- معارف: ص ۲۱۱.

که مردم می‌گویند از تو روایت کنم: اینکه فاطمه ترسانده شد و محسن را انداخت؟! گفت: این را از من روایت نکن و باطل بودنش را هم از من روایت نکن. من در این موضع به دلیل اخبار متعارضی که دارم توقف کرده‌ام»^(۱).

بنابراین ابن ابی الحدید سقط شدن محسن عليه السلام را به گروهی نسبت می‌دهد و منظور او شیعه است.

شیخ مجلسی (خداوند رحمتش کند) پس از بیان این سخن پیشین، اینگونه توضیح می‌دهد: «می‌گویم: ظاهر این است که نقیب (خداوند رحمتش کند) در آشکار کردن شک در این موضوع از سوی ابن ابی الحدید یا از دیگران تقیه کرده و گرنه همان‌طور که در کتاب فتن خواهد آمد- موضوع روشن‌تر از اینها است»^(۲).

در اینجا پرسش مطرح می‌شود: چه کسی باعث مرگ و سقط شدن محسن عليه السلام شد؟

مسعودی در «اثبات الوصیه» پاسخ ما را چنین می‌گوید: «امیرالمؤمنین عليه السلام و شیعیانش به دلیل پیمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنها داشت در منزلش بودند، برخاستند. آنها به سوی منزلش رفتند و درفش را به آتش کشیدند و او را با اکراه بیرون آوردند و سرور زنان را پشت در فشردند تا محسن را سقط کرد»^(۳).

به علاوه از فاطمه عليها السلام می‌شنویم. ایشان برخی از اتفاقاتی که بر او واقع شد و منجر به شهادتش گردید را بیان می‌فرماید: «هیزم بسیار بر درب خانه‌ی ما گرد آوردند و آتشی آوردند تا خانه و همچنین ما را به آتش بکشند. من چهارچوب در را گرفتم و گفتم: شما را به خداوند و پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند می‌دهم که از ما دست بردارید و ما را یاری دهید. عمر تازیانه را از دست قنفذ - غلام ابوبکر - گرفت و با آن بر بازویم زد. تازیانه بر بازویم پیچید تا همچون دستبندی شد. در را با لگد کوبید و آن را به

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی: ج ۱۴ ص ۱۹۳.

۲- بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۳۵۱.

۳- اثبات الوصیه: ص ۱۲۴.

طرف من باز کرد، در حالی که من باردار بودم. من با صورت افتادم، آتش زبانه می‌کشید و صورتم سیلی خورد. او با دستش چنان به صورتم سیلی زد که گوشواره از گوشم افتاد و درد بارداری سراغم آمد و محسن کشته شده بی هیچ جرمی سقط شد»^(۱).

و از امام حسن مجتبی (علیه السلام) در حالی که مغیره را مخاطب قرار می‌دهد، می‌فرماید: «تو همان کسی هستی که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را چنان زدی که خونینش کردی و آنچه در شکم داشت را انداخت؛ در جهت خوار و زبون کردن رسول خدا از سوی تو و مخالفت با دستور ایشان...»^(۲).

مفید (رحمته الله) در اختصاص روایت می‌کند: عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از عبد الله بن بکر ارجانی که گفت: با ابا عبدالله امام صادق (علیه السلام) در راه مکه به مدینه همراه بودم... سپس حدیثی طولانی بیان می‌کند که امام صادق (علیه السلام) در آن می‌فرماید: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شد، فاطمه (علیها السلام) کشته شد و محسن کشته شد، و حسن و حسین کشته شدند...»^(۳).

و در حدیثی دیگر: امام صادق (علیه السلام) به مفضل فرمود: «هیچ روزی مانند سختی ما در کربلا نیست؛ هرچند روز سقیفه و آتش کشیدن درب خانه‌ی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشتن محسن با لگد، بزرگ‌تر و شدیدتر و تلخ‌تر بود؛ زیرا که اصل و اساس روز عذاب است»^(۴).

از ابو بصیر از ابا عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «علت وفاتش این بود که قنفذ - غلام آن مرد - او را به دستور آن شخص با غلاف شمشیر زد؛ در نتیجه محسن سقط شد»^(۵).

۱- بحار الانوار: ج ۳۰ ص ۳۴۸؛ بیت الاحزان: ص ۱۲۱.

۲- احتجاج: ج ۱ ص ۴۱۴؛ بحار الانوار: ج ۳۱ ص ۶۴۵.

۳- اختصاص مفید: ص ۳۴۴.

۴- نواب‌الدهور: ص ۱۹۴؛ هدیة الکبری: ص ۴۱۷.

۵- دلائل الامامة: ص ۱۳۴؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۷۰.

و از محمد بن عمار بن یاسر روایت می‌کند که گفت: «شنیدم پدرم در حدیثی می‌گفت: فرمود: و (فاطمه) به حسن باردار شد. وقتی خداوند او را روزی‌اش فرمود، پس از چهل روز به حسین باردار شد. سپس زینب و ام‌کلتوم روزی شدند و به محسن باردار شد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و آن اتفاقات در روز ورود این قوم بر خانه‌اش به وقوع پیوست و پسر عمویش امیرالمؤمنین را بیرون آوردند و بر اثر آنچه از این مرد به ایشان رسید، فرزند به کلی سقط شد. این اصل و ریشه‌ی بیماری و وفات حضرت (صلوات خدا بر او بود)»^(۱).

و محقق می‌گوید^(۲):

و جنین گران قدر، شکم را خونین کرد
 آیا آنان را راهی برای نهمان داشتن آشکار شده هست؟
 درب و دیوار و خون‌ها
 گواهان صدق‌اند که پنهانی در آن نیست
 که به راستی جنایت‌کار بر جنینش جنایت کرد
 که کوه‌ها از آواز ناله‌اش فروریختند

تحریف روایات سقط شدن محسن علیه السلام

در مطالب پیشین بیان کردیم که محسن علیه السلام فرزند پسر فاطمه علیها السلام بود. این اعتقادی است که شیعه بر آن هستند و همان‌طور که گفته شد بسیاری از علمای عامه نیز به آن تصریح می‌کنند.

ولی می‌بینیم روایاتی که سقط شدن محسن را به صراحت بیان می‌کنند در چاپ‌های جدید آورده نشده است. روایاتی که به حقایق تصریح می‌کنند برای پنهان

۱- دلائل الامامه: ص ۱۰۴؛ مدینه المعاجز: ج ۱ ص ۳۶۹.

۲- انوار القدسیه: ص ۴۲.

کردن جزئیات وقایع و حوادث دست‌خوش تحریف شده‌اند حتی می‌بینیم که بخاری، مسلم و دیگران احادیثی را تحریف می‌کنند که اهمیتی به اندازه‌ی موضوع به آتش کشیدن در خانه‌ی زهرا (علیها السلام) و زدن ایشان و سقط جنینش ندارد. حال چگونه از آنان انتظار داریم که چنین مطلبی را به صراحت بیان کنند، و وقایع و جزئیات امور را با امانت‌داری بیان نمایند!! آنها حتی کسی که بخشی از این مسایل را بیان می‌کند به صرف روایت کردنش متهم به رافضی بودن می‌کنند و این رویکردی است که در بیاناتشان هنگام گفتن احوال ابوبکر بن ابی‌دارم و دیگرانی که در بیان روایت، انصاف را رعایت کرده‌اند مشاهده می‌کنیم. از همین رو حاکم هنگام بیان شرح حال این مرد می‌گوید: او رافضی است و مورد اعتماد و ثقه نیست.

و همان‌طور که ذهبی بیان کرده است، محمد بن حماد حافظ درباره‌اش می‌گوید: «در تمام روزگارش در کارش استقامت داشت. سپس در آخرین روزهایش بیش‌ترین چیزی که در حضورش برایش خوانده می‌شد «مثالب» (زشتی و بدی‌ها) بود و مردی بر او می‌خواند که عمر، فاطمه را آنچنان زد که او محسن را سقط کرد»^(۱).

تمامی اینها به این دلیل است که این مرد روایتی را بیان کرده که مظلومیت خاندان پیامبر (علیهم السلام) در آن وجود دارد و اینچنین از میان تحقیق سخنان مخالفان مشاهده می‌کنیم؛ اینکه آنها وقتی مردی را می‌بینند که حق را بدون تحریف بیان می‌کند، یک بار به رافضی بودن متهم می‌شود و بار دیگر به دروغ، همان‌طور که کتاب معارف ابن قتیبه را تحریف کردند.

ابن شهر آشوب -متوفی سال ۵۸۸ هجری- می‌گوید: «و در معارف قتیبی: محسن به دلیل خشونت قنفذ عدوی سقط شد»^(۲).

گنجی شافعی -متوفی سال ۶۸۵ هجری- می‌گوید: و مورد دیگری را بر دیگران می‌افزاید و می‌گوید: «فاطمه (علیها السلام) پس از پیامبر پسری را سقط کرده است که رسول

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۱۵ ص ۵۷۸؛ میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۳۹.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۱۳۳.

خدا ﷻ او را محسن نامیده بود. این موردی است که کسی از ناقلان جز ابن قتیبه نیاورده است»^(۱).

اما آنچه در کتاب معارف ابن قتیبه - چاپ سال ۱۳۵۳ هجری ص ۹۲ - موجود است، چنین می‌باشد: «و اما محسن بن علی در کوچکی از دنیا رفت»^(۲) در سایر چاپ‌های معمول حال حاضر نیز اینچنین است. چرا چنین تحریفی وجود دارد؟ آیا این را خیانتی به حقیقت و تاریخ نمی‌بینید؟!

همان‌طور که مقدسی سقط کردن محسن توسط فاطمه را به دلیل زدن ایشان توسط عمر، به شیعه نسبت داده است^(۳) و این موردی است که از ذهبی و عسقلانی نیز دیده می‌شود^(۴).

ولی نظام نظرش را در این ستم دیدن اعلام و سخن حق را بیان کرده است و می‌گوید: «عمر در روز بیعت به شکم فاطمه چنان زد که جنین از شکمش افتاد، در حالی که او فریاد می‌زد: خانه‌اش را با ساکنانش به آتش بکشید»^(۵) و بغدادی سخن نظام درباره‌ی زدن فاطمه عليها السلام توسط عمر را بیان و تصریح بر اینکه او جنینش را سقط کرده است، رها می‌کند^(۶).

دست خیانت و تزویر در تحریف برخی از منابع و تغییر دادن برخی وقایع حساس در تاریخ ادامه دارد؛ همان‌طور که این را در بسیاری از موارد شاهد هستیم. «وَوَسَّعَ الْمُدَّيْنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَيُّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (و کسانی که به اهل بیت محمد ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت).

۱- کفایت الطالب: ص ۴۱۳، از او، صحیح من سیره النبی الاعظم: ج ۵ ص ۲۴۰.

۲- معارف: ص ۹۳.

۳- بدء و تاریخ: ج ۵ ص ۲۰.

۴- میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۳۹؛ لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۶۸.

۵- ملل و النحل شهرستانی: ج ۱ ص ۵۷.

۶- فرق بین الفرق: ص ۱۴۷.

باب چهارم:

احتجاج زهرا علیها السلام

که فصل‌هایی دارد:

- فصل اول: خطبه‌ی زهرا علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله
- فصل دوم: مصادره‌ی فدک
- فصل سوم: ادعای میراث
- فصل چهارم: از بین بردن سهم ذوی القربی (خویشاوندان نزدیک)

فصل اول:

خطبه‌ی زهرالهی در مسجد رسول خدا ﷺ

عبد الله بن حسن (رضی الله عنه) با سندش از پدرانش (رضی الله عنهم) روایت کرده است:

هنگامی که ابوبکر بر آن شد تا فدک را از فاطمه (رضی الله عنها) بگیرد و این خبر به فاطمه (رضی الله عنها) رسید، مقنعه‌ی خود را بر سر بست و چادر را بر خود پیچید و در میان گروهی از بستگان و بانوان خاندانش روانه شد. لباس و پوشش او چنان بلند بود که هنگام راه رفتن دامن لباس زیر پایش قرار می‌گرفت، و راه رفتنش کاملاً شبیه راه رفتن رسول خدا ﷺ بود. تا (در مسجد) بر ابوبکر وارد شد در حالی که او در میان گروهی از مهاجرین و انصار و سایر مردم قرار داشت. (همراهان) برای زهرالهی (رضی الله عنها) پرده‌ای آویختند و آن گرامی نشست. آن‌گاه دردمندانه چنان ناله‌ای کرد که همه از ناله‌ی وی به گریستن پرداختند و مجلس پر خروش و منقلب شد. زهرالهی (رضی الله عنها) اندکی ساکت ماند تا مردم آرام گرفتند و هیجان‌شان فروکش کرد، آن‌گاه سخن را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز نمود، و مردم دوباره به گریه درآمدند، و چون آرام شدند به سخن خویش ادامه داد و فرمود:

(ستایش ویژه‌ی خدا است بر آنچه نعمت عطا فرمود، و سپاس سزای او است بر آنچه الهام نمود، و ثنا و تحیت او را است بر آنچه از پیش عطا فرمود؛ از انواع نعمت‌هایی که بی هیچ سابقه‌ای خود آن‌ها را آغاز کرد، و کمال نعمت‌هایی که به احسان و نیکی مرحمت فرمود، و کمال منت‌ها و نعمت‌هایی که استمرار بخشید، نعمت‌هایی که شمارش از شماره بیرون است، و سرانجامش از پاداش به دور است، و نهایت آن را نمی‌توان ادراک کرد، و مردم را برای افزودن نعمت به شکرگزاری فراخواند و از آفریدگان به بزرگی نعمت‌ها ستایش خواست، و با فراخواندن به نظایر آن نعمت‌ها، تجدید نعمت فرمود (و نعمتی دوباره بخشید).

و گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یکتایی است که شریکی ندارد، و این گواهی کلمه‌ی توحیدی است که اخلاص را تاویلش قرار داد، و دل‌ها معنای آن را دربردارد، و مفهوم آن در اندیشه می‌درخشد، خداوندی که چشم‌ها را یارای دیدنش نیست، و زبان‌ها از توصیفش ناتوان، و چگونگی‌اش از اوهام و تصورات به دور است. اشیا را پدید آورد نه از آن چه پیش از آن‌ها بوده باشد، و آن‌ها را خلق کرد بی آن که هیچ نمونه‌ای را الگو قرار دهد، آن‌ها را به قدرت خویش هستی بخشید، و به خواست و مشیت خود بیافرید، بی آن که به ایجاد آن‌ها نیازی داشته باشد، و بی آن که در پدید آوردن‌شان سود و فایده‌ای برایش باشد، مگر به جهت استوار داشتن حکمتش، و هشدار و آگاهی دادن به طاعتش، و آشکار ساختن قدرتش، تا آفریدگانش را به بندگی و عبادت خود وادارد، و دعوت خویش را عزت و چیرگی بخشد. پس آن‌گاه بر اطاعت خویش ثواب، و نافرمانی خود کیفر مقرر داشت تا بندگانش را از خشم و عذاب خود دور سازد، و آنان را به سوی بهشت خود سوق دهد.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی او است، او را انتخاب کرد و برگزید پیش از آن که به رسالت بفرستد، و او را نامید (به محمد) پیش از آن که برگزیند، و انتخابش نمود پیش از آن که به نبوت مبعوثش دارد، در وقتی که آفریدگان در حجاب غیبت پنهان، و در پرده‌ی ترس‌ها و هول‌ها پوشیده و مستور، و با نهایت نیستی همراه بودند؛ چرا که خداوند متعال به پی آمد امور دانا، و به پیش آمد روزگاران مسلط و آگاه، و به جایگاه مقدرات عارف و آشنا بود. خداوند او را برانگیخت تا فرمانش را به پایان برد، و حکمش را پا برجا دارد، و تقدیرات محتومش را عملی سازد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله امت‌ها را مشاهده کرد که در ادیان خویش فرقه فرقه‌اند، برخی معتکف بر آتش خویش‌اند، برخی پرستش‌گر بت‌های خود، که منکر خداوند هستند با آن که او را می‌شناسند. پس خداوند متعال به وسیله‌ی پدرم محمد صلی الله علیه و آله تاریکی‌های‌شان را روشن ساخت، و معضلات را از دل‌ها برطرف کرد، و چشم‌ها را از غبار حیرت‌ها و شبهات جلا داد. در میان مردم به هدایت قیام فرمود، آنان را از گمراهی و ناامیدی نجات داد، دیدگان‌شان را از کوری رهانید، آنان را به دین استوار راهنمایی کرد، و به صراط

مستقیم فراخواند.

سپس خداوند او را به سوی خویش برد و قبض روح فرمود از سر لطف و به اختیار خود پیامبر، و با رغبت و ایثار از سوی او، و اینک محمد ﷺ از رنج این دنیا در آسودگی است، و پیرامونش را فرشتگان نیکوکار فراگرفته‌اند، و قرین رضوان و خوشنودی پروردگار آمرزنده، و در جوار پادشاه مقتدر است. خداوند بر پدرم درود فرستد که پیامبرش، امینش بر وحیش، و منتخبش از میان آفریدگانش، و دوست‌دارش است. و سلام بر او و رحمت خداوند و برکاتش بر او باد!

و شما ای بندگان خدا! نمایندگان امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، و امانت‌داران خداوند بر خویشتن، و رسانندگان (دین خدا) به امت‌های دیگر هستید. بازمانده‌ای بر شما خلیفه و جانشین ساخته است که او، کتاب ناطق خدا، و قرآن صادق، و نور فروزان، و روشنی درخشان است، که بینش‌هایش واضح و روشن، روش‌ها و خصلت‌هایش پیدا و آشکار، و ظواهرش تابناک است. پیروانش مورد رشک و غبطه‌اند، و پیروان خود را به سوی بهشت رضوان راهبری می‌کند، شنیدن از او راه منتهی به نجات است. در او است بیان حجت‌های نورانی خداوند، و واجبات تفسیر شده‌اش، و محرمات منع شده‌اش، و دلایل روشنش، و جمله‌های قاطعش، و برهان‌های کافیش، و فضیلت‌های مطلوبش (مستحبات)، و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات)، و شرایع نگاشته شده‌اش. پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک، و نماز را برای برکنار داشتن شما از تکبر، و زکات را برای پاک‌ی نفس و افزایش در روزی، و روزه را برای استوار داشتن اخلاص، و حج را برای تقویت بنیان دین، و عدل را برای منسجم کردن دل‌ها، و اطاعت از ما را برای برقراری نظام امت، و امامت و پیشوایی ما را برای در امان ماندن از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام و ذلت اهل کفر و نفاق، و صبر و شکیبایی را کمکی برای رسیدن به پاداش و ثواب الهی، و امر به معروف و نهی از منکر را برای مصلحت عموم، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم الهی، و صله‌ی رحم (رسیدگی به خویشاوندان) را برای طول عمر و افزایش

نفرات، و قصاص را برای حفظ خون‌ها، و وفای به نذر را جهت دستیابی به آمرزش و مغفرت، و کامل پرداختن پیمان‌ها و وزن‌ها را برای تبدیل نقص و کمی به افزونی و برکت، و نهی از شراب‌خواری را برای پاک داشتن از پلیدی، و خود داری از تهمت زنا را برای برکناری از لعنت، و ترک دزدی را برای دستیابی به عفت و پاکدامنی قرار داد. خداوند شرک را حرام کرد تا به ربوبیت و پروردگاری‌اش اخلاص ورزند. پس ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (از خدا بترسید آن چنان که شایسته‌ی ترس از او است و زنده‌ار که جز در مسلمانی نمیرید) و اطاعت کنید خدا را در آنچه به آن فرمان تان داده و از آن نهی‌تان فرموده است ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند).

ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم محمد ص، دوباره می‌گویم و نخست نیز گفتم، و آن چه می‌گویم نادرست نمی‌گویم و آن چه می‌کنم ناصواب نمی‌کنم، ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (هر آینه فرستاده‌ای از خود شما به سوی شما آمد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، و بر (هدایت) شما حریص، و با مؤمنان رئوف و مهربان است). پس اگر نَسَب او را بجوید و او را بشناسید، می‌بینید که او پدر من است نه پدر زنان شما، و برادر پسر عمومی من است نه مردان شما، و نسبت به خویشاوندی با او چه نیکو است. رسالت را ابلاغ کرد در حالی که آشکارا انذار می‌فرمود و بیم می‌داد، و از مسلک و روش مشرکان روی برمی‌تافت، میان‌شان را می‌زد، و گلویشان را می‌فشرد، و به راه پروردگارش با حکمت و موعظه‌ی نیکو دعوت می‌نمود، بت‌ها را می‌شکست و سرها را می‌افکند، تا گروه آنان منهزم شد و پشت کردند و فرار نمودند، تا آن‌جا که سینه‌ی شب شکافته شد و صبح نمایان گردید، و حقیقت خالص، روشن و تابان گردید، پیشوای دین سخن گفت و دهان شیاطین لال گردید، اوپاش منافق نابود شدند، گره کفر و دشمنی باز شد، و شما کلمه‌ی توحید به دهان آوردید به تبعیت از معدودی از سپیدروبان روزه‌دار (اهل بیت ع). و شما بر پرتگاه سقوط به گودال آتش قرار داشتید، و چنان خوار و ناتوان بودید که جرعه‌ای برای آشامنده، فرصتی برای طمع‌کننده و

آتش حقیری برای کسی بودید که بخواید شتابان شعله‌ای از آن برگیرد و به آن اعتنائی ندارد. پایمال قدم‌ها بودید، آب آمیخته به بول و سرگین را می‌آشامیدید و پوست چهارپایان را می‌خوردید. ذلیلان مطرودی بودید که همواره هراس داشتید مردم از اطراف شما را برابند. پس آن‌گاه خدای تبارک و تعالی شما را به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله نجات بخشید؛ پس از آن که پیامبر، سختی و مصائب بسیار تحمل کرد و پس از آن که با جنگ‌جویان دلاور، گرگ‌های عرب و سرکشان اهل کتاب درگیر شد. ﴿كَلِمًا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاهَا اللَّهُ﴾ (هرگاه آتش جنگی برمی‌افروختند خداوند آن را خاموش می‌ساخت) یا هرگاه شاخ شیطان سر بر می‌افراشت، یا گروهی از مشرکان دهان می‌گشودند برادر خود را در دهان آن‌ها می‌افکند و او تا بال و پر دشمن را پایمال قدم خویش نمی‌ساخت و آتش ستیزه‌ی‌شان را با شمشیر خود سرد و خاموش نمی‌کرد، باز نمی‌گشت. در حالی که او در راه خدا تن به مشقت و سختی می‌داد، در اجرای فرمان خدا کوشا، به رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرب و نزدیک، و در میان اولیای خدا سید و سرور بود، دامن همت بر کمر می‌زد، خیرخواهی می‌کرد، می‌کوشید، زحمت می‌کشید، در راه خدا به سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای اعتنا نداشت، در حالی که شما در رفاه زندگی می‌کردید و آسوده و شادمان و در امنیت بودید، و شما چشم به راه پیش‌آمدهای ناگوار برای ما بودید؛ خبرهای بد را انتظار می‌کشیدید، و از مبارزه با دشمن سر برمی‌تافتید، و از نبرد می‌گریختید!

تا آن‌گاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبرانش و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود در میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، ردای دین فرسوده گردید، ساکت گمراهان گویا گشت، گمنام‌ترین ارادل سر برآورد، شتر باطل‌پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد، شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید و فریبش را می‌پذیرید. سپس شما را تحریک کرد و دریافت شتابان به سویش می‌روید. شما را برافروخت و مشاهده کرد به آسانی با فرمانش خشمگین می‌شوید. پس آن‌گاه شتر دیگری را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آب‌خور دیگران درآمدید، و این‌چنین کردید؛ در حالی که هنوز از زمان پیامبر

چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله‌سازی و به بهانه‌ی این که از فتنه می‌ترسیم؛ ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ در برگیرنده‌ی کافران است). پس شگفتا از شما. شما را چه شده است؟ و به کجا رو می‌آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شما است، امورش پیدا و دستوراتش درخشان، نشانه‌هایش تابان، نهی‌هایش آشکار و فرمان‌هایش روشن است، شما آن را پشت سرتان افکنده‌اید، آیا روی گردانی از آن را می‌خواهید؟ و یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ ﴿بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (عوض بدی است برای ستم‌کاران) ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (و هر کس جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران است).

سپس درنگ نکردید به قدری که سرکشی این مرکب (خلافتی که غصب کردید) فروکش کند و مهار کردنش آسان شود، و (هنگامی که بر آن مسلط شدید) شروع به برافروختن آتش فتنه کردید، و لهیب آن را دامن می‌زنید، و دعوت شیطان گمراه را در خاموش کردن انوار دین تابناک و واگذاشتن سنت‌های پیامبر برگزیده اجابت می‌کنید، و کار خود را (در غصب خلافت و فدک) وارونه جلوه داده، تظاهر می‌کنید قصد سویی ندارید، و با اهل‌بیت و فرزند پیامبر با خدعه و نیرنگ رفتار می‌کنید، و بر اموری از اعمال شما شکیبایی می‌شود که هم‌چون زخم کارد و جراحت نیزه‌ی کشنده و دردناک است. و اینک شما می‌پندارید من از پدرم ارثی ندارم، ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ﴾ (آیا قانون و داوری جاهلیت را می‌خواهید؟) ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (و چه کسی در حکم و داوری از خداوند نیکوتر است برای کسانی که یقین دارند). آیا شما نمی‌دانید؟... آری برای شما همچون آفتاب نیم‌روز روشن است که من دختر پیامبرم. ای مسلمانان! آیا (درست است که) خاک پدرم (ارثیه‌ی مرا) را به زور از من بگیرند؟ ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا چنین آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! همانا چیز بسیار زشتی آورده‌ای! آیا به عمد کتاب خدا

را ترک کرده و آن را پشت افکنده‌اید؟ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَوَرثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ﴾ (و سلیمان از داوود ارث بُرد) و در داستان یحیی بن زکریا می‌فرماید: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتَمُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾ (پروردگار من! از نزد خودت به من وارثی عنایت فرما که از من و آل یعقوب ارث ببرد و پروردگارم، او را راضی قرار بده) و می‌فرماید: ﴿وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ﴾ (و در کتاب خدا برخی از خویشان سزاوارتر از برخی دیگرند) و می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي اَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثٰى﴾ (خداوند شما را در مورد فرزندان تان سفارش می‌کند که سهم پسر دو برابر دختر است) و می‌فرماید: ﴿اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْاٰلِدَيْنِ وَ الْاَقْرَبِيْنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلٰى الْمُتَّقِيْنَ﴾ (و خیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این حقی است برای پرهیزگاران).

و شما می‌پندارید مرا منزلتی نیست، و ارثی از پدرم به من نمی‌رسد و قرابتی میان ما وجود ندارد! آیا خدا شما را به آیه‌ای ویژگی بخشیده که پدرم را از حکم آن آیه خارج ساخته است؟ یا در مورد من و پدرم می‌گویید: اهل دو دین هستند و از هم ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم اهل یک دین نیستیم؟ یا شما به احکام خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم داناتر هستید؟! اینک خلافت و فدک، مہار شده و مہیا ارزانی تو باد و آن را بگیر که در روز حشر و قیامت تو را ملاقات خواهد کرد، پس در آن هنگام خداوند نیکو داوری است و محمد نیکو زمامدار و سرپرستی، و وعده‌گاه قیامت است، و به هنگام رستاخیز باطل پیشگان زیان خواهند کرد، و آن‌گاه است که پشیمان شوید و پشیمانی برای تان سودی نخواهد داشت، و ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ﴾ (هر خبری را جایگاهی است) و ﴿سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ (در آینده در خواهید یافت که بر چه کسی عذابی فرود می‌آید که خوارش سازد و عذابی پایدار بر او واقع می‌شود).

آن‌گاه زهرا علیها السلام به انصار رو کرد و فرمود:

ای گروه بزرگان و یاوران دین و نگاهبانان اسلام! این سستی شما در حق من و این خواب‌زدگی شما در مورد دادخواهی من چیست؟ آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌فرمود:

(حق و احترام هر کس را در فرزندش باید مراعات کرد؟) چه زود کارها را دگرگون گردید و چه با شتاب عوض شد، در حالی که توانایی کاری که بر عهده تان می گذارم را دارید و بر آن چه می خواهم و قصد کرده ام نیرومند هستید، آیا می گوئید محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرد؟! آری این مصیبتی است بس بزرگ که شکست و سستی آن فراگیر، و از هم گسیختگی اش دامنه دار، و اصلاح و جبران آن گسسته و از دست رفته است، و زمین از غیبت پیامبر تاریک، و آفتاب و ماه بی فروغ و ستارگان پراکنده و آرزوها پایمال است، و کوهها فرو افتاده شد، و حامی و یاور تباه گردید، و حرمت و احترام به هنگام درگذشت او از دست رفت، و به خدا سوگند آن بلایی بزرگ و مصیبتی عظیم بود که بلا و فاجعه ای هم سنگ آن نیست، کتاب خدای متعال که صبح و شام در خانه های تان با صدای بلند و الحان گوناگون خوانده می شود از آن خبر داده است، و پیش از آن نیز آنچه بر پیامبران و رسولان الهی واقع شده قرار دارد، حکمی قطعی و فرمانی حتمی است که ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (جز این نیست که محمد فرستاده ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد).

شگفتا ای فرزندان قبیله! آیا میراث پدرم به ستم از من گرفته شود و شما می بینید و می شنوید و حضور دارید و جمعید؟ و دادخواهی من به شما می رسد و از جریان ستم دیدگی من آگاهید، در حالی که شما نفرت و آمادگی دارید، و وسایل و نیرو در اختیار تان هست، و اسلحه و سپر در اختیار دارید، دعوت من به شما می رسد و اجابت نمی کنید، و فریادم را می شنوید و به فریادم نمی رسید، در حالی که شما به دلیری موصوف و به خیر و صلاح معروفید، و نخبگانی هستید که انتخاب گشته اید، و برگزیدگانی که برای ما اهل بیت برگزیده شده اید. شما با عرب جنگیدید و سختی و مشقت را تحمل کردید، و با گروهها به نبرد برخاستید و دلیران را دفع کردید، و همواره ما فرمان می دادیم و شما اطاعت می کردید، تا آسیای اسلام به وسیله ی ما به گردش

درآمد، و روزگار پر رونق و پر برکت شد، و شرک سر تسلیم فرود آورد، و شعله‌ی دروغ فروکش کرد و آتش کفر سرد شد، و دعوت فتنه و آشوب آرام گرفت، و نظام دین برقرار گردید. پس چگونه پس از روشن شدن سرگردان مانده‌اید، و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می‌دارید، و پس از ورود به کار، سرباز می‌زنید، و پس از پذیرش ایمان شرک می‌ورزید؟! بدا به حال گروهی که پس از پیمان بستن سوگندهاشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و آنان ابتدا تعدی و تجاوز به شما را آغاز کردند، آیا از آنان می‌ترسید؟ ﴿وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان دارید).

همانا می‌بینم که به رفاه و آسایش روی آورده‌اید، و کسی را که به رتق و فتق امور سزاوارتر است از حکومت دور کرده‌اید، و راحتی و سکون را برگزیده‌اید، و از سختی به نعمت و گشایش رسیده‌اید، به همین جهت آنچه را نگه می‌داشتید افکنده‌اید و آنچه را به آسانی نوشیده بودید قی کرده‌اید، پس (بدانید که) ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيدٌ﴾ (اگر شما و همه‌ی ساکنان زمین کافر شوید، خداوند بی‌نیازی ستوده است).

آگاه باشید که من گفتم با آن که می‌دانم سستی و دست‌بازداشتن از یاری ما با وجود شما آمیخته، و مکر و بی‌وفایی بر دل‌های شما چیره گشته است، ولی گفتار من جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر هیجان خشم، و به جهت کندی اسلحه (ناتوانی و بی‌یاوری) و برای گشودن غصه‌های درونی، و نیز اتمام حجتی از پیش بر شما است. اینک شتر خلافت ارزانی شما، بر آن سوار شوید در حالی که پشتش زخم و پایش ساییده و فرسوده است و بدنامی آن برای‌تان باقی است، و از خشم خدای جبار و ننگی ابدی داغ و نشان دارد، و به ﴿نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ، أَنْهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ (آتش افروخته‌ی خداوند است، که بر دل‌ها غلبه می‌یابد و از هر سو در میان‌شان گرفته است) و آنچه انجام می‌دهید در برابر دیدگان خدا است، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و ستم‌کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی بازخواهند گشت) و من دختر ﴿نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ (برای

شما پیامبر بیم دهنده‌ای از عذابی شدید هستیم)، پس عمل کنید که ما نیز عمل می‌کنیم، ﴿وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ (و منتظر باشید که ما نیز انتظار می‌بریم).

پاسخ ابوبکر:

در احتجاج شیخ طبرسی آمده است: سپس ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا علیها السلام گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت نسبت به مؤمنین بسیار با عاطفه و بزرگوar و رؤوف و مهربان بود، و نسبت به کافران عذابی دردناک و عقابی بزرگ. اگر بخواهیم نسب او را جست‌وجو کنیم درمی‌یابیم که او پدر تو است نه پدر زن‌های دیگر، و برادر شوهر و مونس تو بود نه برادر سایر دوستان، هم او که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بر تمام خویشاوندان با محبت مقدم داشت، و در هر امر بزرگی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراهی می‌نمود. و دوست نمی‌دارد شما را مگر کسی که سعادت‌مند باشد، و دشمن نمی‌دارد شما را مگر کسی که شقاوت‌مند و بدبخت باشد، شما همان عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و برگزیدگان منتخب خدا، و راهنمایان ما بر خوبی‌ها و راه‌های ما به سوی بهشت هستید. و تو ای برگزیده‌ی زنان و دختر بهترین پیامبران! در گفتار خود راست گو، و در وفور عقل و درایت پیشگام هستی، و نباید از حقت منع شوی، و کسی نباید مانع سخن راست و حق تو گردد. به خدا سوگند، من از رأی و نظر رسول خدا تجاوز نکردم، و جز به اذن و اجازه‌ی او عمل نمودم، و جلودار و پیش قراول هیچ‌گاه به اهل خود دروغ نمی‌گویم، و من خدا را گواه می‌گیرم - که شهادت خداوند کافی است - که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «ما طایفه‌ی پیامبران برای کسی نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه زمین به ارث نمی‌گذاریم، بلکه ما تنها کتاب و حکمت و دانش و نبوت را به ارث می‌گذاریم، و هر چیز قابل استفاده که از ما بجا بماند، از آن ولی امر بعد از ما است و او به هر شکل که صلاح دید می‌تواند عمل کند» و ما درآمد آن‌چه را که شما قصد دارید، برای تهیه‌ی اسب و جنگ‌افزار قرار دادیم تا مسلمانان بتوانند به وسیله‌ی آن پیکار کنند و با کفار به جهاد برخیزند، و با شورشگران و متمردان فاسق برخورد نمایند؛ و این کار با اجماع و اتفاق نظر مسلمین صورت گرفت، و من به تهیابی این کار را

نکردم و مستبدانه به رأی خود عمل نمودم، این است موجودی و مال من که پیشکش شما، و در اختیار شما باشد، و آن را از شما دریغ نمی‌کنیم و بدون اجازه‌ی شما ذخیره نمی‌کنیم. تو سرور امت پدرت و شجره‌ی طیبه برای فرزندان هستی، منکر فضیلت تو نیستیم، و از اصل و فرع شما کم نمی‌گذاریم، حکم شما در اموال متعلق به من نافذ است. آیا به نظر شما من در این مورد (فدک) با پدر بزرگوارت مخالفت می‌کنم؟

پاسخ سرور زنان:

سپس حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: سبحان الله! هیچ گاه پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کتاب خدا روی بر نمی‌گرداند و با احکام آن مخالفت نمی‌کرد، بلکه از آن پیروی می‌کرد و پیرو سوره‌هایش بود. آیا همه بر پیمان‌شکنی اجتماع کرده‌اید؟ و با حرف باطل و تهمت دلیل می‌آورید؟ و این خیانتی که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌کنید، شبیه همان توطئه‌هایی است که در زمان حیاتش داشتید. این کتاب خدا است که داوری است عادل، و سخن‌گویی است که حق را از باطل جدا می‌کند، که می‌فرماید: ﴿يَرْثِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...﴾ (که از من ارث برد و از خاندان یعقوب ارث برد...) و نیز می‌فرماید: ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ...﴾ (و سلیمان از داوود ارث برد) و خداوند عزوجل آن‌جا که سهم‌های ارث را توزیع کرده و فرایض و میراث را تشریح و سهم مردان و زنان را بازگو نموده، شبهات و توجیه‌های دروغ‌گویان را برطرف، و گمان‌ها و شبهات آیندگان را زایل و باطل ساخته است. نه هرگز این چنین نیست که شما می‌گویید ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِیلاً وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ﴾ (بلکه نفس شما کاری را برای‌تان بیاراست. اکنون صبری نیکو (بهتر است) و خداوند بر آن‌چه توصیف می‌کنید یاری‌رسان است).

پاسخ ابوبکر:

ابوبکر گفت: خدا و رسول خدا راست گفتند و دخترش راست می‌گوید. تو معدن

حکمت، و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین، و سرچشمه‌ی حجت خدا هستی. سخن درست تو را نادرست نمی‌دانم، و خطابه‌ات را منکر نیستم. این مسلمان‌ها شاهد و قاضی میان من و تو باشند. هم این‌ها بودند که قلاده‌ی خلافت را به گردن من آویختند، و من نیز با اتفاق نظر همین مسلمان‌ها آن را گرفتم، بدون این‌که بزرگ‌منشی و تکبر کرده باشم و بخواهم خود را بر دیگران مقدم بدارم؛ و این مسلمانان همه بر این مطلب شاهدند.

پاسخ سرور زنان:

آن‌گاه حضرت فاطمه عليها السلام به مردم رو کرد و فرمود: ای جماعت مسلمانان که به سوی گفته‌های باطل شتافتید، و بر کارهای زشت و زیان‌بار چشم بر هم نهادید، ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (آیا در قرآن تدبر و ژرف اندیشی نمی‌کنید؟ یا بر دل‌ها قفل زده شده است؟). نه هرگز چنین نیست، بلکه کارهای زشتی که انجام داده‌اید بر دل‌هایتان زنگار زده، و چشم‌ها و گوش‌هایتان را گرفته است، و چه بد تأویل و توجیه نمودید، و به چه بد چیزی اشاره کردید، و چه بد عوضی گرفتید، به خدا سوگند حمل آن را سنگین، و عاقبتش را وخیم خواهید یافت، آن هنگام که پرده‌ها برای‌تان کنار می‌روند و گرفتاری‌ها و سختی‌های پشت پرده آشکار، و آن‌چه گمان نمی‌کردید از ناحیه‌ی پروردگارتان برای شما آشکار می‌گردد و این‌جا است که باطلان زیان می‌بینند.

طبری در دلائل الامامه می‌گوید: سپس ایشان بازگشت و رافع بن رفاعه زرقی او را دنبال نمود. به ایشان عرض کرد: ای سرور زنان! اگر ابوالحسن در این خصوص (خلافت) سخن می‌گفت و پیش از این‌که این قرارداد جاری شود برای مردم بیان می‌نمود، کسی را جایگزین ایشان نمی‌کردیم. حضرت این‌گونه پاسخ داد: «از من دور شود. خداوند پس از غدیرخم برای هیچ‌کسی هیچ دلیلی و هیچ بهانه‌ای قرار نداد».

می‌گوید: مردان و زنان گریانی بیشتر از آن روز دیده نشد. مدینه مضطرب شد و مردم برانگیخته شدند و صداها بالا رفت. وقتی این خبر به ابوبکر رسید، به عمر گفت: دستت درد نکند. اگر مرا رها کنی چیزی علیه تو نیست. چه بسا وصله پینه کنی و حفره را بپوشانی؟! آیا به این ترتیب او بیش از ما حق ندارد؟! آن مرد گفت: چه بسا در این، تضعیفی برای سلطنت تو و پستی برای افراد تو باشد. من به تو جز مهربانی نمی‌ورزم. گفت: وای بر تو! پس دختر محمد چه می‌شود؛ درحالی که مردم آن چه را که به سویش دعوت می‌کنی می‌دانند و ما فریبی را که بر او زدیم نمی‌توانیم پوشیده بداریم. او گفت: این چیزی نبود جز سختی که آشکار شده است و لحظه‌ای بود که به پایان رسیده است؟ گویی آن چه بوده، دیگر نیست. (۱)

سپس حضرت رو به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و فرمود:

پس از تو خبرها و مواردی پیش آمد که اگر تو بودی آن چنان بزرگ جلوه نمی‌کرد ما تو را از دست دادیم، همچون زمینی که از باران محروم شود و قوم تو متفرق شدند. بیا بنگر که چگونه از راه منحرف شدند. هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما مردان آن چه در سینه داشتند برای ما آشکار کردند. همین که رفتی و خاک میان‌مان حایل شد مردان از ما روی گرداندند و خفیف‌مان نمودند. همین که از دستت دادیم و میراث‌مان غصب شد تو آن بدر و آن چراغ نوربخشی بودی که از صاحب عزت بر تو کتاب‌ها نازل می‌شد. جبرئیل با آیات الهی مونس‌مان بود پس از تو گم شد و تمام خیرها پوشیده شد. ای کاش پیش از تو مرگ ما را ربوده بود اما تو رفتی و خاک تو را در خود نهان داشت.

بازگشت حضرت علیه السلام و سخنش با امیرالمؤمنین علیه السلام

آن‌گاه حضرت علیه السلام به خانه بازگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام چشم انتظار بازگشتش و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود. وقتی در خانه آرام گرفت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای پسر ابو طالب! بسان جنین در رحم مادر جامه بر خود پیچیده‌ای و همچون افراد متهم خانه‌نشین گشته‌ای! تو همان دلاوری که شه‌پر عقاب را در هم می‌شکستی و هم‌اکنون این پر شکسته‌ها بر تو چیره شده‌اند! این پسر ابو قحافه است که عطای پدرم و مایحتاج فرزندانم را به زور از من ربوده و آشکارا با من در ستیز شده است. او را با شدت دشمنی در سخن گفتن با خود یافتم تا آن‌جا که انصار یاری‌شان را از من دریغ داشتند و مهاجران به من نپیوستند. حاضران در آن مجلس، دیده از یاریم فرو بستند. نه کسی به دفاع برخاست و نه کسی مانع شد. خشم فرو برده خارج شدم و خشمگین و بی‌نتیجه بازگشتم. آن روز که شمشیر بر زمین نهادی، ضعیف و خانه‌نشین شدی. تو گرگ‌ها را شکار می‌کردی ولی اکنون بر خاک نشسته‌ای. گوینده‌ای را از من دفع نمی‌کنی و باطلی را از من دور نمی‌گردانی، و من اختیاری ندارم. ای کاش پیش از این خوار شدنم و پیش از این خفیف شدنم مرده بودم، عذرخواهم از خدا از این‌که بر تو جسارت کردم و نتوانستم از تو حمایت کنم! ای وای بر من در هر برآمدن آفتاب! ای وای بر من در هر غروب! پناهم رفت. بازویم سست شد. شکایتم به سوی پدرم است! و از پروردگارم درخواست انتقام دارم. پروردگارا! تو در نیرو و توان از آنان برتری، و در عذاب و عقاب از آنان شدیدتر.»

پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نه، وای بر تو مباد! وای و بدبختی بر دشمن تو باد! ای دختر پیامبر برگزیده و ای بازمانده‌ی نبوت از این سوز و خروشت فرود آی و آرام بگیر. من در دین خود سست و ضعیف نشدم و در آن‌چه در توانم بود کوتاهی نکردم. اگر نگران معیشت هستی، روزی تو ضمانت شده و کفیل تو ایمن شده است و آن‌چه برای تو مهیا ساخته برتر از آن چیزی است که از تو گرفته شده است. پس برای خدا صبر پیشه کن.»

حضرت علیه السلام فرمود: «خدا مرا کافی است» و از سخن بازایستاد.^(۱)

منابع خطبه‌ی زهرا علیها السلام:

این خطبه جزو خطبه‌های مشهور شناخته می‌شود و همان‌طور که خواهد آمد بسیاری آن را نقل نمودند. پس هیچ اشکال و شبهه‌ای در این‌که این خطبه از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام صادر شده باشد وجود ندارد و این مطلب، میان طایفه (شیعه) مشهور و معروف است. مشایخ و اساتید شیعه آن را روایت و تدریس می‌کردند.

ولی از اتهام به جعلی بودن در امان نمانده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از سید مرتضی روایت کرده است که می‌گوید: «ابو عبد الله مرزبانی، از علی بن هارون، از عبید الله بن احمد، از پدرش به ما خبر داده است که گفته است: برای ابو الحسین زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سخن فاطمه را هنگام منع فدک از ایشان بیان نمودم و به او گفتم: آنان گمان می‌کنند این خطبه جعلی و از سخنان ابوالعینا است؛ زیرا سخنی در قالب بلاغت و شیوایی است.

به من گفت: مشایخ آل ابوطالب را دیدم که آن را از پدران‌شان روایت می‌کردند و به فرزندان‌شان آموزش می‌دادند. پدرم آن را از جدم به من حدیث نموده است که این حکایت به فاطمه علیها السلام می‌رسد. مشایخ و اساتید شیعه آن را روایت و پیش از این‌که جد ابوالعینا وجود داشته باشد، آن را تدریس می‌کرده‌اند».^(۲)

سخن برخی از عامه که این خطبه جعلی است و این‌که آن را به ابوالعینا نسبت می‌دهند مشابه سخنی است که درباره‌ی خطبه شفشقیه‌ی می‌گویند و این‌که آن را به شریف رضی نسبت می‌دهند و این‌که از مصنوعات او می‌باشد؛ با این‌که این خطبه سالیانی طولانی پیش‌تر از ولادت شریف رضی وجود داشته است!! اشاره‌ای در این خصوص خواهد می‌آید.

۱- احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۱ تا ۱۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۵۲.

پس شبهه‌ای در صادر شدن اصل خطبه از سوی ایشان علیهم السلام وجود ندارد؛ ولی آن‌ها به سختی تلاش می‌کنند که آن را به ابو العینا نسبت دهند تا شاید شکایت آل محمد علیهم السلام از خلفا را پوشیده بدارند؛ و این نیست مگر پوشیده داشتن عیب‌هایشان! آری، این روایات از نظر تبدیل شدن برخی از عبارتها متفاوت است و این‌که برخی از کلمات با زیاد یا کم شدن تغییر کرده است.

این خطبه‌ی شریف را بزرگان راویان عامه و خاصه روایت و کتاب‌های خود را با نقل کردن آن و بخشی از آن مزین کرده‌اند. برخی از آنان تقدیم‌تان می‌گردد:

۱- احمد بن ابو طاهر معروف به ابن طیفور از اهالی خراسان. در سال ۲۰۴ در بغداد متولد شده و سال ۲۸۰ هجری از دنیا رفته است.

وی در کتاب «بلاغات النساء» می‌گوید: «ابو الفضل می‌گوید: (۱) برای ابو الحسین زید بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب (سلام خداوند بر آن‌ها) (۲) سخن فاطمه علیها السلام هنگام منع فدک از ایشان توسط ابوبکر را بیان کردم و به او گفتم: این جماعت گمان می‌کنند جعلی است و از ساخته‌ها و سخنان ابو العینا (۳) است «خبری و سخنی در قالب بلاغت است» (۴). به من گفت: مشایخ آل ابی طالب را دیدم که آن را

۱- یعنی خودش.

۲- او زید بن علی بن حسین بن زید بن شهید علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معاصر ابو الحسن علی بن محمد علیهم السلام است.

۳- ابو العینا، ابو عبد الله محمد بن قاسم بن خالد ضریر، یار ابو جعفر منصور است. اصلش از یمامه و در سال صد و نود و یک در اهواز به دنیا آمد و در بصره بزرگ شد. او از دارندگان بهترین حافظه و فصیح‌ترین مردم و حاضر جواب‌ترین آنها بود. در چهل سالگی بصره را ترک گفت و در سال دویست و سی و سه از دنیا رفت. از صاحبان نوادر و شعر و ادبیات بود و در محضر ابو عبیده و الاصعمی تعلیم دیده بود. مردم گفته‌اند که ابو العینا مدعی این سخن (یعنی خطبه) است و از او روایت می‌کنند و صحیحش می‌دانند. (بلاغات النساء: ص ۱۸)

۴- همین‌طور است و صحیح است زیرا این سخن در کمال بلاغت است، همانگونه که در شرح ابن ابی الحدید گفته شده است.

از پدران خود روایت می‌کنند و به فرزندان خود می‌آموزند. پدرم از جدم حدیث نموده است که این حکایت به فاطمه (علیها السلام) می‌رسد. مشایخ شیعه آن را روایت می‌کنند و پیش از این که جد ابو العینا به دنیا آمده باشد، آن را تدریس می‌کرده‌اند. حسن بن علوان آن را از عطیه عوفی حدیث کرده است که از عبد الله بن حسن شنیده است که آن را از پدرش ذکر می‌کند. سپس ابو الحسین می‌گوید: چگونه این سخن از فاطمه ذکر می‌شود و آن را انکار می‌کنند؟ در حالی که از سخن عایشه هنگام مرگ پدرش حیرت‌انگیزتر از سخن فاطمه را روایت می‌کنند. اگر دشمنی آنان با ما اهل بیت نبود، آن را قطعی می‌دانستند. سپس حدیث را ذکر می‌کند.^(۱)

همچنین طریقی دیگر را ذکر می‌کند و می‌گوید: جعفر بن محمد مردی از اهل سرزمین مصر- با او در رافقه دیدار کرد. او به من حدیث نمود و گفت: پدرم به من حدیث نمود و گفت: موسی بن عیسی به من خبر داد و گفت: عبد الله بن یونس به من خبر داده است و گفت: جعفر احمر از زید بن علی (خداوند رحمتش کند) به من خبر داده است. از عمه‌اش زینب دختر حسین (علیه السلام) که فرمود: «**هنگامی که خبر تصمیم ابوبکر بر غضب فدک به فاطمه (علیها السلام) رسید، رو بنده بر سر نهاد**»^(۲).

۲- ابن منظور در لسان العرب در ماده‌ی «لم» می‌گوید: «در حدیث فاطمه (رضوان خداوند بر او) است که ایشان با دسته‌ای از زنان -در حالی که انتهای لباسش زیر پایش کشیده می‌شد- به سوی ابوبکر رفت و او را مورد عتاب قرار داد»^(۳).

۳- علامه‌ی زبان‌شناس و پیشوای ادبیات ابن اثیر در «نهایه» در ماده‌ی «لم» در حدیث فاطمه می‌گوید: «ایشان با دسته‌ای از زنان -در حالی که انتهای لباسش زیر پایش کشیده می‌شد- به سوی ابوبکر رفت و او را مورد عتاب قرار داد»^(۴).

۱- بلاغات النساء: ص ۱۲.

۲- بلاغات النساء: ص ۱۴.

۳- لسان العرب: ج ۱۲ ص ۵۴۸.

۴- نهایه فی غریب الحدیث: ج ۴ ص ۲۷۳.

۴- خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب «العین» در کلمه‌ی «لمه» می‌گوید: «در حدیث آمده است که فاطمه علیها السلام با گروهی از پیروان و زنان قومش به سوی ابوبکر آمد»^(۱).

۵- جار الله محمد بن عمر زمخشری در فائق در ماده‌ی «لمه» نیز می‌گوید: «در حدیث فاطمه علیها السلام آمده است: ایشان با دسته‌ای از زنان در حالی که انتهای لباسش زیر پایش کشیده می‌شد، به سوی ابوبکر خارج، تا بر ابوبکر وارد شد»^(۲).

۶- تاریخ‌نگار علی بن حسین مسعودی در «مروج الذهب» می‌گوید: «... و اخبار کسانی که از بیعت سر باز زدند و کسانی که بیعت کردند؛ و آنچه بنی‌هاشم گفتند و داستان فدک و آنچه اصحاب نص و انتخاب در امامت گفته‌اند، و کسی که معتقد به امامت برتری داده شده است و دیگران، آنچه مربوط به فاطمه و سخنش که هنگام روی گردانیدن به سوی قبر پدرش علیه السلام بیان نمود»^(۳).

۷- تاریخ‌نگار یعقوبی که برخی از جملات آن را آورده است^(۴).

۸- ابو مؤید موفق بن احمد مکی بزرگ خطیبان خوارزم (متوفی ۵۶۸) در «مقتل الحسین علیه السلام» این خطبه را با اختلافی اندک در زیادی و کمی، با این سند نقل کرده است: حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه، به ما خبر داده است. عبد الله بن اسحاق به ما خبر داده است. محمد بن عبید به ما خبر داده است. محمد بن زیاد به ما خبر داده است. شرقی بن قطامی به ما خبر داده است، از صالح بن کیسان، از زهری، از عروه، از عایشه که گفت: «...»^(۵).

۹- ابن شهر آشوب آن را در «مناقب» آورده است^(۶).

۱- کتاب العین: ج ۸ ص ۳۳۳.

۲- فائق فی غریب الحدیث: ج ۳ ص ۲۱۲.

۳- مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۰۴.

۴- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۷.

۵- مقتل الحسین: ج ۱ ص ۷۷.

۶- مناقب: ج ۱ ص ۳۸۱ چاپ قدیم.

۱۰- علامه إربلی می‌گوید: «باید یادی از خطبه‌ی فاطمه (علیها السلام) کنیم. این خطبه از نیکوترین و زیباترین خطبه‌ها است. دستی از نور پیامبری بر آن است. در آن بوی خوشی از عطر رسالت وجود دارد. موافق و مخالف آن را آورده‌اند. آن را از کتاب «سقیفه» از عمر بن شبه تالیف ابوبکر احمد بن عبد‌العزیز جوهری از نسخه‌ای قدیمی که بر مولف یاد شده خوانده شده است، نقل نمودم. آن را در ربیع‌الآخر سال سیصد و بیست و دو بر او خواندم. از رجالش از چند طریق روایت شده است که: وقتی نیت ابوبکر از منع کردن فدک از فاطمه (علیها السلام) به ایشان رسید، چادر بر سر کرد و در گروهی از خدمت‌گزارانش رفت...»^(۱).

۱۱- طبرسی آن را در «احتجاج» نقل کرده است؛ با التزام به این که در آغاز کتاب گفته است که فقط چیزی را نقل می‌کند که با اجماع یا عقل یا مشهور بودن میان مخالف و موافق، مورد تأیید باشد. نقل آن از «احتجاج» تقدیم گردید.

۱۲- علامه مجلسی (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «بدان که این خطبه از خطبه‌های مشهوری است که خاصه و عامه آن را با سندهای «مُتَظَافِر» (یکدیگر را تقویت می‌کنند) روایت کرده‌اند...» سپس برخی از کسانی که آن را روایت کرده‌اند، بیان می‌کند و می‌گوید: «سندها را صرفاً به این دلیل در این‌جا آوردم تا دانسته شود که این خطبه با چند سند روایت شده است...» صدوق (خداوند رحمتش کند) برخی از قسمت‌هایش را که درباره‌ی علت‌ها است در «علل الشرایع» روایت کرده است، از ابن متوکل، از سعد آبادی، از برقی، از اسماعیل بن مهران، از احمد بن محمد بن جابر، از زینب دختر علی (علیه السلام) او می‌گوید: علی بن حاتم مانند آن را به ما خبر داده است، از محمد بن مسلم، از عبد‌الجلیل باقطانی، از حسن بن موسی خشاب، از عبد‌الله بن محمد علوی، از مردانی از اهل بیتش، از زینب دختر علی (علیها السلام) از فاطمه (علیها السلام)».

علی بن حاتم به من خبر داده است، از ابن ابی عمیر، از محمد بن عماره، از محمد بن ابراهیم مصری، از هارون بن یحیی، از عبید‌الله بن موسی عسی، از حفص احمر،

از زید بن علی، از عمه‌اش زینب دختر علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام... و سید بن طاوس در کتاب «طرائف» در جایگاه شکایت و احتجاج، این خطبه را نقل کرده است. از شیخ اسعد بن شفروه در کتاب «فائق» از شیخ بزرگی از آنان، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی^(۱).

۱۳- علامه سید شرف الدین می‌گوید: «پیشینیان از فرزندان علی و فاطمه خطبه‌ی ایشان در آن روز را برای کسانی پس از ایشان روایت کرده‌اند و افراد پس از آنان برای افراد بعدی روایت کرده‌اند تا این که دست به دست به ما رسیده است. ما فاطمیون آن را از پدران خود روایت می‌کنیم و پدران ما آن را از پدران‌شان روایت می‌کنند. وضعیت تا زمان امامان از فرزندان علی و فاطمه در تمام نسل‌ها به همین صورت بوده و پس از آن در کتاب «احتجاج» طبرسی و در «بحار الانوار» آمده است. ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری آن را در کتاب «سقیفه و فدک» از افراد ثابت شده‌ی جمهور و بزرگان‌شان با طریق و سندهایی آورده‌اند که برخی از آن‌ها به سیده زینب دختر علی و فاطمه، و برخی از آن‌ها به امام ابو جعفر محمد باقر، و برخی از آن‌ها به عبدالله بن حسن بن حسن می‌رسد. همگی، آن را به زهرا می‌رسانند همان‌طور که در صفحه‌ی ۸۷ جلد ۴ از شرح النهج وجود دارد. همچنین ابو عبید الله محمد بن عمران مرزبانی آن را با سند به عروه بن زبیر از عایشه آورده است و آن را به زهرا می‌رساند؛ همان‌طور که در صفحه‌ی ۹۳ جلد ۴ از شرح النهج وجود دارد. مرزبانی نیز آن را آورده است همان‌طور که در صفحه‌ی ۹۴ از همین جلد وجود دارد. با سند به ابو الحسین زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، از پدرش، از جدش که آن را به فاطمه علیها السلام می‌رساند. ثمه از زید نقل کرده است که می‌گوید: «مشایخ آل ابو طالب را دیدم که آن را از پدران‌شان روایت می‌کردند و آن را به فرزندان خود آموزش می‌دادند»^(۲).

۱- بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۲۱۵.

۲- نص و اجتهاد: حاشیه‌ی ص ۶۰.

تأثیر خطبه‌ی زهرا علیها السلام:

خطبه‌ی زهرا علیها السلام به دلیل آموزه‌های اسلامی موجود در آن که بر ستون‌هایی استوار است که به قرآن و سنت مبارک استناد داده شده، تأثیر عمیقی در جان‌ها داشت. این خطبه در بیان مظلومیت ایشان و یادآوری فضیلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حقانیتش در جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. همان چیزی که باعث شد انصار، نام علی علیه السلام را فریاد بزنند. مردان سقیفه از این حرکت احساس ترس کردند. ابوبکر برای نماز جماعت ندا داد. مردم جمع شدند و او نیز تهدید کرد و خط و نشان کشید.

جوهری می‌گوید: «وقتی ابوبکر خطبه‌ی حضرت را شنید، بر او گران آمد، بر منبر رفت و گفت: ای مردم! چرا به هر چه گفته می‌شود اعتماد می‌کنید؟ این آمال و آرزوها در زمان رسول خدا کجا بود؟ بدانید! آن که شنیده است، بگوید و آن که گواه است، لب بگشاید. چنین کسی چیزی نیست جز روباهی که شاهدش دمش است، سرکرده‌ی هر فتنه‌ای است. او کسی است که می‌گوید پس از پیر و فرسوده شدن او را به حالت اولش بازگردانید. از نقاط ضعف کمک می‌گیرند و از زنها یاری می‌طلبند؛ مانند ام طحال که دوست داشتنی‌ترین چیز برای او زنا است. بدانید اگر می‌خواستم بگویم، می‌گفتم و اگر می‌گفتم، مبهوت می‌شد. تا او ترک گفته است، من ساکت هستم.

سپس رو به انصار کرد و گفت: ای گروه انصار! سخن سفیهان شما به من رسیده است. شما کسانی هستید که باید بیشتر به پیمان رسول خدا پایبند باشید. او آمد و شما پناهش دادید و یاری‌اش نمودید. بدانید که من نه دست دارز کردم و نه علیه کسی که از ما به آن سزاوارتر نبود، سخنی گفتم. سپس فرود آمد.» (۱ و ۲)

۱- سقیفه: ص ۱۰۴.

۲- ابن ابی الحدید معتزلی بر سخنی که جوهری از ابوبکر نقل کرده است اینگونه توضیح می‌دهد: «این سخن را برای نقیب ابو یحیی جعفر بن یحیی بن ابو زید بصری خواندم و به او گفتم: به چه کسی کنایه می‌زند؟ گفت: او به صراحت می‌گوید. گفتم: اگر به صراحت می‌گفت از تو نمی‌پرسیدم.

روشنگری‌هایی از خطبه‌ی زهرا علیها السلام:

سیده و سرور زنان فاطمه علیها السلام میراثی بزرگ و عطایی عظیم به مسلمانان پیش‌کش نمود و آن را در بین نسل‌های امت اسلامی باقی گذاشت و در آن شیرین‌ترین مثال‌ها را در دفاع از رسالت و خلافت و بیان آموزه‌های نیرومند رسالت آسمانی بیان فرمود. فاطمه علیها السلام به راهی راهنمایی کرده است که هر مسلمانی که به رسالت پایان بخش پدرش صلی الله علیه و آله اعتقاد دارد، گریزی ندارد جز این‌که همان راه را بپیماید؛ یعنی مداومت بر همان سرآغاز استواری که پدرش صلی الله علیه و آله آورده است. از همین رو می‌بینیم که ایشان علیها السلام در طول زندگانی‌اش هر چیزی را به خاطر این سرآغاز مه‌هور کرده است. ایشان علیها السلام زندگانی‌اش را وقف خدمت به رسالت اسلامی و دفاع از آموزه‌های آن نموده؛ و با مراجعه به میراثی که فاطمه علیها السلام بر جای گذاشته است، این حقیقت بزرگ روشن می‌شود.

در میراث بزرگ ایشان، بزرگ‌تر از خطبه‌اش وجود ندارد؛ همان خطبه‌ای که در مسجد پدرش صلی الله علیه و آله بیان فرمود؛ چرا که این خطبه تمامی نظرات و روش‌های حضرت علیها السلام را که از چشمه‌ی وحی مقدس آب نوشیده است، بیان می‌نماید؛ چرا که حضرت علیها السلام درخت کاشته شده‌ی نبوت و دربِ باطنِ شهرِ علمِ نبوتِ خاتم است ^(۱). اگر از فاطمه علیها السلام بیش از همین یک خطبه را به ارث نمی‌بردیم، این خطبه به

خندید و گفت: منظورش علی بن ابی طالب است. گفتم: همه‌ی این سخن را به علی می‌گویید؟! گفت: بله. فرزندم! او پادشاه است. گفتم: سخن انصار چه بود؟ گفت: به نام علی فریاد زدند. او از مشوش شدن امر بر آنها ترسید. پس آنان را بازداشت. از کلمات سختش از او پرسیدم. گفت: «...» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۱۵)

بنده می‌گویم: چه جسارتی به خداوند و اولیایش!! و کسانی که ستم نمودند به زودی خواهند فهمید به کدامین بازگشت‌گاه باز خواهند گشت.

۱- یمانی آل محمد صلی الله علیه و آله در کتاب مشابهاات جلد اول و در پاسخ پرسش پنجم دلیل این‌که فاطمه علیها السلام درب باطن شهر علمی که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است را بیان فرموده است؛ مراجعه کنید.

روشنی و آشکاری ما را به بزرگی شخصیت زهرا علیها السلام راهنمایی و جایگاه ایشان را در رسالت اسلامی مبارک بیان می‌کرد. سیده‌ی زنان علیها السلام در خطبه‌اش میراثی بزرگ را بر جای گذاشت و این ما را بر آن می‌دارد تا روشنگری‌هایی بر برخی از جنبه‌های این خطبه‌ی گوارا بیان کنیم؛ خطبه‌ای که فاطمه علیها السلام شیرین‌ترین مفاهیم اسلامی در حکومت، جامعه و آموزه‌های تشریح اسلامی را در آن گرد آورده است.

به برخی از جنبه‌هایی که فاطمه علیها السلام بیان فرموده است بی آن که شرح بسیاری دهیم -با ملاحظه‌ی ایجاز و خلاصه گویی- خواهیم پرداخت:

اول: مفهوم جاهلیت

فاطمه علیها السلام زندگی بشریت را پیش از آن که پدرش به رسالت آسمانی مبارکش اقدام نماید، فهرست و بیان می‌فرماید: «... پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امت‌ها را مشاهده کرد که در ادیان خویش فرقه فرقه‌اند، برخی معتکف بر آتش خویش‌اند، برخی پرستش‌گر بت‌های خود، که منکر خداوند هستند با آن که او را می‌شناسند. پس خداوند متعال به وسیله‌ی پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم تاریکی‌های‌شان را روشن ساخت، و معضلات را از دل‌ها برطرف کرد، و چشم‌ها را از غبار حیرت‌ها و شبهات جلا داد. در میان مردم به هدایت قیام فرمود، آنان را از گمراهی و ناامیدی نجات داد، دیدگان‌شان را از کوری رهانید، آنان را به دین استوار راهنمایی کرد، به صراط مستقیم فراخواند...».

در این‌جا کسانی بودند که دین‌شان را به شاخه‌های مختلفی تقسیم کرده بودند و در جهت برآوردن خواسته‌های شهوت‌ها و رغبت‌های خود -همانند یهود و نصارا- آن را خاضع خود کرده بودند.

کسانی بودند که معتکف بت‌های سنگی بودند و برای بت‌هایی که با دستان خود ساخته بودند سر فرود می‌آوردند و آن‌ها را خدایانی به غیر خداوند سبحان اختیار کرده بودند؛ در حالی که اعتقاد داشتند آن‌ها توانایی آفرینش، نوآوری، روزی دادن، توفیق و یاری رسانیدن را دارند. این وضعیت جزیره‌ی العرب بود و بیت الله الحرام را از سنگ‌ها و صخره‌ها انباشته بودند.

در کنار این روش مادی سبک سرانه، پرستش آتش که در سرزمین‌های فارس معروف بود، شکل گرفت.

به علاوه اختلاط‌هایی در ادیان ایجاد شد و امپراطوری روم شرقی که تمثیل لشکر جهان غرب در آن روزگار بود، بر این منهج حرکت نمود؛ به طوری که مفاهیم کلیسای مسیحی با مفاهیم بت پرستی مادی آمیخته و ملغمه‌ی جاهلی جدیدی در جهان ادیان خاکی به وجود آورده بود.

بیماری کوری همه را فراگرفته و باعث شده بود که از پندارها و آنچه دست‌ها و خواست‌هایشان ساخته بودند، پیروی کنند. تا این که محمد صلی الله علیه و آله بینایشان کرد و کوری را از آنان برداشت و آنان را به صراط مستقیم هدایت فرمود و پس از این که در ادیان و روش‌های خود فرقه فرقه شده بودند، آن‌ها را از جاهلیت کور کورانه بر یک دین جمع نمود. فاطمه علیها السلام وجه مشترک جاهلیت‌هایی را که در نپذیرفتن منهج الهی و تبدیل آن به ماحصل عقل‌های ناقص بشری جلوه‌گر بود را به آنان نشان داد.

از این جا می‌بینیم که ادیان و روش‌های فکری و اجتماعی که از اندیشه‌ی انسانی نشأت می‌گیرد، یک جاهلیت را ایجاد می‌کند، هر چند اشکال و رنگ‌هایش متعدد باشد؛ چرا که جاهلیت، همان دور شدن از روش و منهج الهی است که فرستادگان و پیامبران علیهم السلام به آن بشارت داده‌اند و این که روش دیگری برگرفته شود، چه این روش، بت پرستی مادی باشد یا آمیزه‌ای از مفاهیم آسمانی و موارد قراردادی دیگری باشد.

وقتی فاطمه علیها السلام آشکار می‌کند که همه‌ی این روش‌ها از روش خداوند سبحان منحرف و گرفتار گمراهی و انحراف شده‌اند، برای ما روشن می‌شود که رسالت آسمانی از طریق بر هم کنش مفاهیم دینی رایج در آن زمان و ریختن آن در قالبی جدید به وجود نیامده است؛ چرا که این مفاهیم دینی رایج در آن زمان، مادامی که از منطق حق و نور الهی منحرف هستند، چگونه می‌توانند نظامی رقیب همچون نظام اسلام به وجود بیاورند؟ بلکه تنها راهی که اسلام آورده، وحی الهی است.

این نکته‌ای است که عقل‌های بشریت را به این مطمئن می‌کند که رسالت محمد صلی الله علیه و آله و آموزه‌هایش از آسمان برآمده است، به دور از آلودگی‌های جاهلیت و گوشه

و کنار و انحرافات زمین.

پس قانون گذاری حق، قانون خداوند متعال و آموزه‌های او است و نه قانون گذاری عقل‌های کوتاه و ناقص بشری و اختیاراتش؛ زیرا قانون گذاری بشری باعث شده بود که عرب در تمام گردنه‌های سختی که فاطمه علیها السلام در سخن خود بیان می‌نماید، در نزاع، ستیز و تاریکی‌ها زندگی کنند: «...و شما بر پرتگاه سقوط به گودال آتش قرار داشتید، و چنان خوار و ناتوان بودید که جرعه‌ای برای آشامنده، فرصتی برای طمع کننده و آتش حقیری برای کسی بودید که بخواهد شتابان شعله‌ای از آن برگیرد و به آن اعتنایی ندارد. پایمال قدم‌ها بودید، آب آمیخته به بول و سرگین را می‌آشامیدید و پوست چهارپایان را می‌خوردید. ذلیلان مطرودی بودید که همواره هراس داشتید مردم از اطراف شما را براینند. پس آن‌گاه خدای تبارک و تعالی شما را به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله نجات بخشید...»^(۱).

و مردم نجات پیدا نمی‌کنند مگر با بازگشت به قوانین خداوند متعال و حرکت براساس آموزه‌های فرستادگان، پیامبران و اوصیایشان علیهم السلام.
به همین دلیل آموزه‌های خداوند متعال را پس از آن بیان نموده، می‌فرماید: «... پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک، و نماز را برای برکنار داشتن شما از تکبر، و زکات را برای پاک‌ی نفس و افزایش در روزی، و روزه را برای استوار داشتن اخلاص، و حج را برای تقویت بنیان دین، و عدل را برای منسجم کردن دل‌ها، و اطاعت از ما را برای برقراری نظام امت، و امامت و پیشوایی ما را برای در امان ماندن از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام و ذلت اهل کفر و نفاق، و صبر و شکیبایی را کمکی برای رسیدن به پاداش و ثواب الهی، و امر به معروف و نهی از منکر را برای

۱- زندگی با ویژگی عمومی اجتماعی‌اش، زندگی با روش‌های مختلف و بدون نظمی بوده است؛ زیرا جامعه‌ی عربی جاهلیت خالی از گروهی که اعضایش توانگر و ثروتمند بودند، نبود؛ ولی تعداد این افراد به اندازه‌ی انگلستان بودند. آنان در مکه‌ی مکرمه بودند و نه در سایر مناطق جزیره‌ی العرب. سایر مناطق از دایره‌ی اختلاف و بی‌نظمی‌ها بیرون نرفته بود.

مصلحت عموم، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم الهی، و صلای رحم (رسیدگی به خویشاوندان) را برای طول عمر و افزایش نفرت، و قصاص را برای حفظ خون‌ها، و وفای به نذر را جهت دستیابی به آموزش و مغفرت، و کامل پرداختن پیمان‌ها و وزن‌ها را برای تبدیل نقص و کمی به افزونی و برکت، و نهی از شراب‌خواری را برای پاک داشتن از پلیدی، و خود داری از تهمت زنا را برای برکناری از لعنت، و ترک دزدی را برای دستیابی به عفت و پاکدامنی قرار داد. خداوند شرک را حرام کرد تا به ربوبیت و پروردگاری‌اش اخلاص ورزند. پس ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (از خدا بترسید آنچنان که شایسته‌ی ترس از او است و زنهاری که جز در مسلمانی نمیرید) و اطاعت کنید خدا را در آنچه به آن فرمان‌تان داده و از آن نهی‌تان فرموده است ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند)....».

این جاهلیتی است که فاطمه علیها السلام بیان می‌فرماید. امروز نیز جامعه بشری با دور شدن از قوانین و آموزه‌های خداوند متعال و غوطه‌ور شدن در آموزه‌های بشری که مسلمانان را در مسیرهایی متعدد قرار داده، در جاهلیتی کُشنده زندگی می‌کند؛ و هر حزبی به آن‌چه در اختیار دارد، سرخوش است.

دوم: امامت آل محمد علیهم السلام ایمنی از تفرقه و جدایی

خداوند متعال فرستادگان را بشارت دهنده و اِنذار دهنده فرستاد تا برای مردم پس از فرستادگان، دلیل و حجتی نباشد و برای آنان اوصیایی قرار داد که مردم را به راه حق استوار هدایت می‌کنند، و پیروی از فرستادگان و اوصیای پس از آن‌ها را بر مردم واجب کرده است. همان‌طور که روشی قرار داده است که به واسطه‌اش این فرستادگان شناخته می‌شوند؛ یعنی همان نص و قرار دادن الهی. خداوند، مالک ملک است و فرمان‌روایی را به هر که بخواهد، می‌دهد و فرمان‌روایی را از هر که بخواهد، می‌ستاند و او سبحان تنها کسی است که حق منصوب کردن را دارد و چنین حقی را به بشریت نداده است؛ به جهت حساسیت و اصراری که خداوند سبحان نسبت به انسان دارد تا

انسان در ملغمه‌ی قوانینی که از فهم کوتاه و ناقص بشری به وجود می‌آید تباه نشود؛ قوانین ضد و نقیضی که انسان را به تناقض، تضاد و از هم گسیختگی می‌کشاند. فرجام قطعی که امت‌ها به دلیل مخالفت با قانون خداوند متعال در آن می‌افتند، جدایی، سرگردانی و تباه شدن است؛ همان عاملی که باعث می‌شود آن‌ها به هفتاد و سه گروه تقسیم شوند؛ همان‌طور که صادق امین محمد صلی الله علیه و آله به آن اشاره فرموده است: «یهود به هفتاد و یک یا دو فرقه تقسیم شدند و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند»^(۱).

عاقبت راه و روشی که در سقیفه برای قرار دادن خلیفه به وجود آمد، اختلاف، حیرت و سرگردانی بود و این همان نکته‌ای است که سرور زنان علیها السلام اشاره می‌فرماید: «امامت ما ایمنی از تفرقه و جدایی است».

امامت اهل‌بیت علیهم السلام سوپاپ اطمینان امت از اختلاف و تبااهی است و از این‌جا به روشنی تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین مشخص می‌شود؛ آن‌جا که حضرت صلی الله علیه و آله تصریح می‌فرماید که تمسک به قرآن و عترت، ضامن امت از گمراهی، تفرقه و از هم گسیختگی است.

پس عترت، ضامن امت از فرقه فرقه شدن است؛ زیرا خداوند آن را مرجعی قرار داده است که امت در مسایل و در همه‌ی اختلافات‌شان به آن رجوع کنند؛ برخلاف کسانی که لباس جایگاه عترت را بر تن کرده‌اند و برای خود قانونی وضع کرده‌اند که به واسطه‌ی آن حاکمی را انتخاب می‌کنند تا امور مردم را اداره می‌کند؛ قانون شورا و انتخاب که طی تجربه‌های طولانی، شکست‌مفتضحانه و عدم توانایی خود را در یگانه کردن کلمه‌ی امت به اثبات رسانیده است؛ بلکه خود عامل تفرقه و جدایی امت شده است؛ همان‌طور که تنصیب آل محمد توسط خداوند، مایه‌ی ایمنی از تفرقه و جدایی است.

شیخ کلینی از یونس بن یعقوب از ابا عبد الله امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی

روایت کرده است که به اندازه‌ی نیاز بخشی از آن را برگزیده‌ام: امام صادق علیه السلام به شامی فرمود: «با این جوان سخن بگو - یعنی هشام بن حکم - عرض کرد: بله. به هشام گفت: ای جوان! درباره‌ی امامت این فرد از من بپرس. هشام از خشم به لرزه افتاد. سپس به شامی گفت: ای فلانی! آیا پروردگار تو به آفریدگانش خیراندیش‌تر است یا آفریدگانش نسبت به خودشان؟ شامی گفت: پروردگار من نسبت به خلقتش خیراندیش‌تر است. او گفت: با خیراندیشی‌اش برای آنان چه کرده است؟ گفت: برای آنان حجت و دلیل را بر پا کرده است تا پراکنده نشوند و اختلاف نکنند. آنان را گرد هم می‌آورد، کجی‌شان را راست می‌کند و واجب پروردگارش را به آنان می‌گوید. گفت: او چه کسی است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هشام گفت: و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ گفت: کتاب و سنت. هشام گفت: آیا امروز کتاب خدا و سنت در برطرف کردن اختلافات ما سودمند است؟ شامی گفت: بله. گفت: پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو از شام به خاطر اختلاف با من به این‌جا آمدی؟ شامی ساکت شد. ابو عبدالله علیه السلام به شامی فرمود: چرا سخن نمی‌گویی؟ شامی عرض کرد: اگر بگویم: اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از ما بر می‌دارد، باطل گفته‌ام، زیرا احتمال وجوه مختلف در آن‌ها وجود دارد و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق است، پس کتاب و سنت به ما سودی نمی‌رساند جز این‌که این حجتی برای او علیه من باشد. ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «از او بپرس؛ او را لبریز می‌یابی». شامی عرض کرد: ای فلانی! آیا پروردگار تو به آفریدگانش خیراندیش‌تر است یا آفریدگانش نسبت به خوشان؟ هشام گفت: پروردگار آنان نسبت به خودشان خیراندیش‌تر است. شامی گفت: آیا برای آنان کسی را قرار داده است تا کلام آنان را جمع کند، خمیدگی‌شان را راست نماید و حق را از باطل به آنان خبر دهد؟ هشام گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اکنون؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اکنون؛ چه کسی؟ هشام گفت: همین کسی که نشسته است و تو به سویش آمده‌ای و از خبرهای آسمان [و زمین] به ما خبر می‌دهد، که از پدر و از جدش به ارث برده است. شامی گفت: چگونه می‌توانم این را بفهمم؟ هشام گفت: از آن‌چه برایت آشکار شده

است از او بپرس. شامی گفت: بهانه‌ام را از بین بردی. پرسیدن بر من لازم است»^(۱). از همین رو زهر علیه السلام به فرجام تلخی که امت در نتیجه‌ی انحراف از قانون تنصیب (الهی) و جا به جایی خلافت از صاحب شرعی‌اش خواهد رسید، اشاره فرموده است. ایشان در سخن خود به زنان مهاجر و انصار می‌فرماید: «به جان خودم قسم، فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قحذ پر از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت».

همه‌ی این‌ها به دلیل تغییر انتخاب خداوند با نظر خوشان است؛ که در نتیجه با این توهم که انتخاب خوبی دارند و عمل نیکویی انجام می‌دهند برای خودشان چیزی را برگزیدند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برای‌شان ندارد.

در نتیجه امت خلافت خداوند در زمینش و حاکمیت او و تنصیب خداوند سبحان را به کسی غیر از اهلش جا به جا کردند؛ و این همان نکته‌ای است که خواننده در خطبه‌ی زهرا در عیادت زنان مهاجرین و انصار می‌بیند؛ آنجا که می‌فرماید: «چه بیچاره مردمی! خلافت را از ریشه‌گاه رسالت و تکیه‌گاه نبوت و فرودگاه وحی پروردگار و آزموده‌کار دنیا و دین، کجا بردند؟ بدانید که این همان زیان آشکار است. به خدا سوگند ابو الحسن را عیبی جز این نبود که در راه خداوند، شمشیرش برهنه و برنده و قدمش ثابت و حمله‌اش خطرناک و مرگ‌بار بود، و جز خداوند عزوجل از چیزی باک نداشت. به خدا سوگند، اگر امت دست از مهارى که رسول خدا به علی سپرد بازمی‌داشتند، علی آن را در میان پای و رکاب خویش می‌گرفت و به آسانی بی‌رنج و تعب آنان را به چشمه‌ی جوشنده‌ی سعادت می‌برد و شاداب و کامیاب بازمی‌گردانید، بی آن‌که خود زیوری از دنیا و جز جرعه‌ی آبی و لقمه‌ی نانی بگیرد. برکات آسمان و زمین بر مردم گشوده می‌گشت، ولی اکنون چیزی نخواهد گذشت که خداوند آن‌ها را به آن‌چه می‌کنند خواهد گرفت. هان! بیا و بشنو و تا زنده باشی از روزگار شگفتی

ببین، و هم اکنون جای شگفت است، به کدام تکیه‌گاه تکیه کردند و به چه دست‌آویزی چنگ زدند؟ به خدا سوگند سافل را به جای عالی گرفتند و عقب مانده را به جای جلودار پذیرفتند، پس خوار باد آن مردم گنه‌کاری که خود را نیکو پندارند، آنان تَبَه‌کاراند ولی نمی‌دانند».

قلب ایشان علیهم السلام دردمند است از آن‌چه مردم در سقیفه و شورای و انتخابش انجام دادند و خلافت را از جانشین رسول خدا، ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام دور کردند؛ از کسی که به امور دین و دنیا آگاه است. چگونه دُم را با شَه پره‌های بال، و ناتوان را با بزرگ و توانمند عوض کردند!!

کدام عاقلی است که علی بن ابی طالب علیه السلام را با ابوبکر، عمر، عثمان و دیگران عوض کند؟ حضرت علیه السلام حق دارد که بفرماید: «آگاه باش! بیا و بشنو، هرچه زندگی کنی روزگار عجایی را به تو نشان خواهد داد». واقعاً عجیب است؛ این که کسی رها شود که اسلام، با شمشیر و شجاعت او ساخته شده است و با کسی بیعت شود که در میدان‌های نبرد فرار می‌کند!

امت برخی از این فرجامی که فاطمه علیها السلام ذکر می‌فرماید را در حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس دیدند. آن‌ها غم‌های تلخی را به مردم چشانند که تاریخ عهده‌دار به اثبات رساندن و نقل کردن شان بوده است. یزید خلیفه بنی‌امیه تصمیم گرفت کعبه‌ی شریف را که قبله‌ی مسلمانان است، با منجیق هدف قرار دهد؛ به همان صورت که ریحانه‌ی رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل رسانید و از این دست وقایع.

سوم: نگاه زهرا به امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فاطمه علیها السلام موضع‌گیری امت در ظلم و ستم‌هایی که به خانه‌ی نبوت و محل فرود آمدن رسالت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روا شد را بیان فرمود. در نظر آنان لباس دین کهنه و مندرس شد، آن که زبان بسته و ناشناس بود لب به سخن گشود، کینه‌ها یا نفاق پنهان در دل‌های بسیاری آشکار شد، شیطان صدای‌شان زد و آنان را

برانگیخت و آن‌ها را پیروانی مطیع یافت که فریب و غفلت شیطان آنان را فرا گرفته است و آن‌ها غیر از راهی را پیمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای‌شان مشخص کرده بود و از جایی غیر از سرچشمه نوشیدند.

سپس آن‌ها خود را در فتنه‌ای سخت انداختند با این‌که از سقوط در آن می‌ترسیدند. عاقبت سقوطشان در این فتنه، جهنمی شد که واردش می‌شوند و چه بد جایگاهی است. حضرت علیه السلام می‌فرماید: «تا آن‌گاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبرانش و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود در میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، ردای دین فرسوده گردید، ساکت گمراهان گویا گشت، گمنام‌ترین ارادل سربرآورد، شتر باطل‌پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد، شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید و فریبش را می‌پذیرید. سپس شما را تحریک کرد و دریافت شتابان به سویش می‌روید. شما را برافروخت و مشاهده کرد به آسانی با فرمانش خشمگین می‌شوید. پس آن‌گاه شتر دیگری را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبش‌خور دیگران درآمدید، و این‌چنین کردید؛ در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله‌سازی و به بهانه‌ی این‌که از فتنه می‌ترسیم؛ ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۱) آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ دربرگیرنده‌ی کافران است).

این همان عاقبتی است که به انتها رسید و در نتیجه‌ی انحراف خلافت از مسیری که خداوند تبارک و تعالی ترسیمش کرده است و شانه خالی کردن امت از یاری آل محمد صلی الله علیه و آله امت به آن منتهی خواهد شد.

انسان حق دارد از این امتی تعجب کند که فرستاده‌ی خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله هر چیز گران‌بها و ارزشمندی که داشت را به خاطر تربیت و کشاندن‌شان به سوی اخلاق

فاضله بخشید، ولی آن‌ها دخترش و برادرش علی بن ابی طالب علیهما السلام را تنها گذاشتند. این امت با این ظلم و ستمی که بر دخترش فاطمه علیها السلام روا شد کجا بودند؟ و کجا است وصیت‌های پیامبر به امتش درباره‌ی اهل بیتش؟!

چرا هیچ کس در برابر خلافت غاصب و زورگو ایستادگی نکرد و او را از سلب حقوق شرعی دختر محمد صلی الله علیه و آله و شوهرش علیهما السلام منع نکرد؟ این امت کجا بودند؟! آیا خواب بودند؟! اگر این‌گونه بود، پس در حالی که رسول صلی الله علیه و آله خدا دفن نشده بود، چه کسانی در سقیفه حاضر بودند؟! علما کجا بودند؟ سران قوم کجا بودند؟

اما سران قوم، آن‌ها دینی نداشتند که به سوی امر به معروف و نهی از منکر سوق‌شان دهد و مسئولیتی را که بر گردن‌شان گذاشته شده بود، متحمل نشدند. گویی آفریده شده بودند که در ناز و نعمت زندگی کنند و هم‌چون چهارپایان بخورند. آن‌ها هیچ هم و غمی جز مصالح دنیوی حقیر خود نداشتند و بسیار تلاش می‌کردند که این مصالح را با انواع ابزارها و از راه‌های مختلف به دست بیاورند.

اما علما، خود اصل و اساس مشکل بودند؛ زیرا عدالت علی بن ابی طالب را صحیح نمی‌دانستند و به همین دلیل او را انکار کردند و کيفرش دادند؛ همان‌طور که زهرا علیها السلام چنین تصریح می‌فرماید: «آن‌ها چه عیبی از ابو الحسن گرفتند؟ به خدا سوگند عیب او شمشیر برآنش، بی‌اعتنایی‌اش به مرگ، شدت برخوردش، عقوبت دردناکش و غضبش در ذات خداوند عزوجل بود».

بقیه‌ی این امت و عمده‌ی آنان کجا بودند؟ چیزی که عقل‌ها را سرگردان می‌کند!! و این چنین وقتی محقق، تاریخ را مرور و مظلومیت‌های آل محمد صلی الله علیه و آله را مشاهده می‌کند، حیران می‌ماند. دردناک‌تر این است که این امت همان اتفاقات را پشت سر می‌گذارند و همانند گذشته، موضع سلبی نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله اتخاذ می‌کنند. امت در ظلم و ستم به فاطمه و علی علیهما السلام برای حفظ مصالح زودگذر دنیوی، نقش تماشاچی را برگزیدند. در قتل حسین علیه السلام نیز همین موضع تماشاچی را برگزیدند و حتی تصمیم به کشتنش گرفتند؛ زیرا تیزبینانه مصالح کوتاه خود را دیدند که حسین و اهل بیت نبوت علیهم السلام مانعی در برابر مطامع آینده‌شان برای ریاست می‌باشند و چنین استنباط

کردند که کار یزید بن معاویه در نهایت به سود مطامع کوتاه مدت آن‌ها است؛ پس کار او را نیکو شمردند. می‌بینیم که شریح قاضی به کشتن حسین علیه السلام فتوا می‌دهد و شمر بن ذی الجوشن با دستان ناپاک خود مبادرت به ریختن خون حسین علیه السلام می‌کند، با این که او جایگاه و منزلت حسین علیه السلام را می‌داند! عمر بن سعد بن ابی وقاص که آخرت را می‌فروشد و دنیا را می‌خرد. یا عبد الله بن عمر بن خطاب که یکی از پر حرارت‌ترین افراد برای بیعت با یزید بن معاویه و از کسانی بود که دیگران را بسیار بر این کار برمی‌انگیخت!! و او همان کسی بود که از بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام سر باز زد!

چگونه انسان می‌تواند از بیعت با علی علیه السلام سر باز بزند و با یزید بیعت کند؟! کشتن حسین علیه السلام در برابر دیدگان امتی بود که به اسلام محمدی منصوب می‌شدند؛ اسلامی که اگر تلاش‌های حسین علیه السلام نبود، از آن چیزی باقی نمی‌ماند. امت این را می‌بیند، در حالی که ساکت و عاری از مسئولیت خود غرق در خواب غفلت خودش است و نه فریادهای کمک و استعاثه و نه صدای شمشیرها و نه افتادن زیر سُم‌های لشگر خلیفه‌ی اموی، هیچ یک آن‌ها را از این چرت و خواب‌زدگی بیدار نکرد! تمامی این فصل‌های کُشنده در برابر این امت اتفاق می‌افتد در حالی که آن‌ها نظاره‌گر چنین وقایعی هستند که کوه‌های استوار را به لرزه درمی‌آورد و نمی‌توانند امر به معروف و نهی از منکر کنند، تا مانع اتفاق افتادن این کشتار خونین بزرگ بشوند!

آن‌ها به مدعی خلافت -یزید- نمی‌گویند؛ اقدام به کشتن حسین علیه السلام و اهل بیتش نکن! و به او نمی‌گویند؛ چرا تو برای کشتن مردانی که از صد نفر تجاوز نمی‌کنند، لشگری سی هزار نفری ترتیب دادی؟ به همین دلیل سنان بن انس به ابن زیاد (خداوند لعنتش کند) وقتی برای گرفتن جایزه‌ی کشتن حسین علیه السلام می‌آید، می‌گوید:^(۱)

رکاب مرا پر از نقره یا طلا کن
که من برترین آقایان را کُشتم

کشتم آن که بهترین پدر و مادر را دارد
کسی که از نظر نسب برترین انسان‌ها است^(۱).

نهایت هدفی که این دون مایه در سر دارد، پول است. به او پول بده و او را مکلف به کشتن پیامبری کن. او را می‌کُشد، با وجود این که می‌داند او پیامبر است!
مواجب‌گیرها دانستند که امام حسین علیه السلام و اهل‌بیتش مغلوب و یزید پیروز می‌شود و او به آن‌ها مقداری پول خواهد داد؛ به همین دلیل یزید بن معاویه را یاری دادند. در اندیشه‌ی این امت چنین خطور نکرد که با امام حسین علیه السلام همراه شوند و در ذهن آنان خطور نمی‌کرد که از دستور یزید بن معاویه سرپیچی کنند. اگر یزید از آن‌ها بخواهد از امام حسین و اهل‌بیت نبوت روی گردانند و خانه‌های آن‌ها را در حالی که زنده‌اند به آتش بکشند، این امت با مَت و تشکر می‌پذیرد! همان‌طور که پیش‌تر به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه علیها السلام را پذیرفتند، در حالی که او، شوهر و دو فرزندش علیهم السلام زنده در آن بودند!

همه این‌ها به خاطر رسیدن به مصلحت‌های دنیوی است؛ ولی بسیار جای تأسف است که تاریخ دوباره تکرار می‌شود و مردم زمان ما از همان سوراخ دوباره گزیده می‌شوند و موضعی شدیدتر از موضع پیشینیان برمی‌گزینند. پیشینیان، در برابر علی و حسین علیهم السلام جبهه‌گیری کردند و امروز -پشت سر آنان- علیه امام مهدی علیه السلام و فرستاده‌ی یمانی‌اش احمدالحسن علیه السلام می‌ایستند.

سید احمدالحسن یمانی علیه السلام خود به این حقیقت اشاره فرموده است:

«پروردگار محمد از ستم‌کاران در این زمین انتقام می‌گیرد. از فرزندان قاتلان حسین انتقام می‌گیرد، زیرا آن‌ها که به کار پدران‌شان راضی هستند. هیزم جمع کنید و آتشی برای ابراهیم آماده کنید، نوح را مسخره کنید، شمشیر مسموم را برای فرق علی مهیا کنید، و اسبان خود را آماده

۱- أوقر رکابی فضةً أو ذهباً أنا قتلت السید المحجبا
قتلت خیر الناس أمأ و أبأ و خیرهم من ینسبون النسا

کنید تا سینه‌ی حسین را لگد مال کنند؛ ولی من کوتاه نمی‌آیم، سازش نمی‌کنم و از برخورد با عثمان و مُفْتَضِح کردنش در برابر همگان دست برنمی‌دارم»^(۱).

کسانی که با حسین (علیه السلام) ماندند، اندک افرادی بودند که خداوند آنان را برگزید تا یاور حبیب رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) باشند.

تاریخ مملو از خواری‌هایی است که اکثریت با موضع‌گیری خود به تصویر کشیده‌اند. کسی که تاریخ امت‌ها و مردم را مطالعه می‌کند، چنین نتیجه می‌گیرد که اکثریت قاطع از هر امتی از امت‌های زمین و هر مردمی از مردمانش، همواره موضع خجالت‌آور ننگ و عار را اتخاذ کرده‌اند!! و همانند یک مرد، به همراه طاغوتش علیه پیامبرش می‌ایستادند، با او دشمنی می‌کردند، تکذیبش می‌کردند، و حقی را که آورده بود انکار می‌کردند!! قرآن کریم بسیاری از مثال‌هایی را آورده است که مواضع خجالت‌آوری از این اکثریت‌ها را بیان می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ * وَ ثَمُودَ وَ قَوْمَ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ * إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ﴾^(۲) (بیش از آن‌ها قوم نوح و عاد و فرعون قدر قدرت، تکذیب کردند * و نیز قوم ثمود و قوم لوط و مردمی که، آن جماعت‌ها * از اینان کس نبود مگر آن‌که فرستادگان را تکذیب کرد و عقوبت (بر او) واجب شد). قرآن برخی از ویژگی‌های اکثریت را در هر امت و مردمی بیان کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^(۳) (ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند)، ﴿وَ إِنْ تَطِعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^(۴) (اگر از اکثریتی که در این سرزمین‌اند

۱- خطبه‌ی حج سید احمد الحسن (علیه السلام).

۲- ص: ۱۲ تا ۱۴.

۳- بقره: ۲۴۳.

۴- انعام: ۱۱۶.

پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند؛ زیرا آن‌ها جز از پی گمان نمی‌روند و جز به دروغ و گمان سخن نمی‌گویند، ﴿وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ﴾^(۱) (ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)، ﴿وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ﴾^(۲) (ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند)، ﴿فَأَبَى أَکْثَرَ النَّاسِ إِلَّا کُفُورًا﴾^(۳) (ولی بیشتر مردم جز سر انکار ندارند) و ﴿مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۴) (برخی از آنان مؤمن‌اند ولی بیشترشان نافرمان‌اند).

این ویژگی‌هایی است که قرآن کریم در هر زمانی و در هر مکانی، به اکثریت اعطا کرده است.

اکثریت با این‌که یک گروه نیستند و چند گروه و حزب هستند، ولی به دلیل یکی بودن مصلحت‌های‌شان هم‌قسم شدند و از مسئولیت‌های خودشان شانه خالی کردند و در کنار نمود همانند یک مرد در برابر ابراهیم علیه السلام ایستادند، در جمع آوری هیزم مشارکت کردند، فرآیند به آتش کشیدن ابراهیم علیه السلام را نظاره می‌کردند و خجالت نمی‌کشیدند. حتی آن‌ها را چنین می‌بینیم که برای لذت بردن تماشای به آتش کشیدن ابراهیم، گرد آمده بودند! همان‌طور که موسی و هارون را تنها گذاشتند و به لشگری که فرعون برای کشتن موسی و هارون و مؤمنان به آن دو آماده کرده بود، پیوستند. وقتی یهود خواستند عیسی علیه السلام را به صلیب بکشند، امت او را یاری نکرد. علی بن ابی طالب علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند و همگی مرتد شدند مگر عده‌ای اندک و همان‌طور که در خطبه‌ی شفشقیه آمده است، علی ماند با دستی شکسته: «در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی شکیبایی ورزم؛ فضایی که بزرگسالان در آن سال خورده شوند و خردسالان به پیروی رسند و مؤمن، هم‌چنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید. دیدم، شکیبایی در آن حالت خردمندانه‌تر

۱- اعراف: ۱۸۷.

۲- هود: ۱۷.

۳- اسراء: ۸۹.

۴- آل عمران: ۱۱۰.

است و من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می‌دیدم، که میراث من به غارت می‌رود»^(۱).

در خطبه‌ی طلوتیه پس از ستایش و ثنای خداوند و درود بر پیامبر کریمش می‌فرماید: «ای امتی که فریض دادند و فریب خورد و فریب آن کس که فریض داده بود را شناخت، ولی باز هم روی همان فریب خوردگی پای فشرد، ایستاد و از هواهای نفسانی پیروی کرد و در راه تاریک گمراهی خود گام برداشت و با این‌که حقیقت بر او آشکار شده بود، از پیروی آن روی برتافت و از پیمودن راه روشن خود داری نمود. سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جان‌دار را آفرید، اگر علم و دانش را از معدنش به دست می‌آوردید و آب را گوارا نوش می‌کردید و خیر و خوبی را از جایگاهش ذخیره می‌کردید و راه را از قسمت روشنش می‌گرفتید و به راه حق و درست گام برمی‌داشتید، راه‌ها برای شما روشن می‌شد و نشانه‌ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می‌درخشید و به خوشی و فراوانی می‌خوردید و عائله‌مند گرفتاری در میان شما نبود و به هیچ مسلمان و غیر مسلمانی که در عهد و پیمان شمایند ستم نمی‌شد؛ ولی شما راه تاریکی را در پیش گرفتید. پس دنیا با همه‌ی فراخیش بر شما تاریک شد و درهای علم و دانش به روی شما بسته شد. پس از روی دلخواه خود سخن کردید و در دین خود راه اختلاف پیمودید و ندانسته در دین خدا فتوی دادید و از گمراهان پیروی کردید و آنان شما را گمراه کردند و امامان خود را رها کردید، آن‌ها نیز شما را رها کردند. پس به این روز افتادید که طبق دلخواه خود حکم کنید. هنگامی که کاری پیش آید از اهل ذکر پرسید و چون پاسخ آن را برای شما بیان کنند، گویند: راستی که حقیقت علم همین است. پس چه شد که آن‌ها را رها کردید، پشت سر انداختید و با آن‌ها مخالفت کردید؟ باشد که بزودی تمام آن‌چه را که کشتید، درو کنید و عواقب وخیم جرم‌ها و کارهایتان را دریابید. سوگند به آن که دانه را شکافت و جنبندگان را

آفرید، به خوبی دانستید که من زمامدار شما هستم و همان کس که به پیرویش مأمور هستید، و منم دانشمند شما و همان کسی که نجات شما به علم و دانش او است و وصی پیامبر شما و برگزیده‌ی پروردگارتان و زبان نور شما و دانا به مصالح شما، و به زودی بر شما فرود آید آنچه را که به آن وعده داده شده‌اید و آنچه به امت‌های پیش از شما فرود آمد، و به زودی خدای عزوجل از شما درباره‌ی امامان‌تان پرسش کند. با آن‌ها محشور گردید و فردای محشر به سوی خدای عزوجل بازگشت خواهید کرد. هان! که اگر به اندازه‌ی اصحاب طالوت یا به شماره‌ی اهل بدر یاور داشتیم - که آن‌ها هم‌طراز و همانند شما بودند - هر آینه شما را با شمشیر می‌زدیم تا به سوی حق بازگردید و به راستی گرایید و این کار برای بستن شکاف (که در دین نمودار شده است) بهتر و با رفق و نرمش موافق‌تر بود. خدایا تو میان ما به حق حکم فرما که تو بهترین داوران هستی»^(۱).

زهرها با این سخن خود به موضع خوار کننده‌ی امت اشاره می‌فرماید: «آگاه باشید که من گفتم با آن که می‌دانم سستی و دست باز داشتن از یاری ما با وجود شما آمیخته، و مکر و بی‌وفایی بر دل‌های شما چیره گشته است...».

مردم در برابر آل محمد علیهم‌السلام موضع منفی اتخاذ کردند و این تنها گذاشتن در رفتار امتی که ادعای پیروی از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دارد، باقی است. آنان خاندان او را پس از ایشان تنها گذاشتند. وصی، دختر و فرزندان آن‌ها را تنها گذاشتند. امت در مقابل آل محمد موضع تماشاچی را برگزیدند. می‌بینیم که ستم به زهرها را نظاره‌گر هستند. نهایت آنچه به برخی از کسانی که قصد به آتش کشیدن خانه‌ی فاطمه را دارد می‌گوید این است که: «فاطمه در خانه است». این امت خوار کننده جز این سخن نمی‌تواند بگوید و نمی‌تواند اهل بیت و دختر پیامبر را یاری دهد. زهرها از آن‌ها یاری خواست و آن‌ها را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای گروه بزرگان و یاوران دین و نگاهبانان اسلام! این سستی شما در حق من و این خواب‌زدگی شما در مورد دادخواهی من چیست؟ آیا پدرم

رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی فرمود: «حق و احترام هر کس را در فرزندش باید مراعات کرد؟» چه زود کارها دگرگون گردید و چه با شتاب عوض شد، در حالی که توانایی کاری که بر عهده تان می گذارم را دارید و بر آن چه می خواهم و قصد کرده ام نیرومند هستید....

شگفتا ای فرزندان قبیله! آیا میراث پدرم به ستم از من گرفته شود و شما می بینید و می شنوید و حضور دارید و جمعی؟ و دادخواهی من به شما می رسد و از جریان ستم دیدگی من آگاهی، در حالی که شما نفرت و آمادگی دارید، و وسایل و نیرو در اختیار تان هست، و اسلحه و سپر در اختیار دارید، دعوتم به شما می رسد و اجابت نمی کنید، و فریادم را می شنوید و به فریادم نمی رسید....

همانا می بینم که به رفاه و آسایش روی آورده اید، و کسی را که به رتق و فتق امور سزاوارتر است از حکومت دور کرده اید، و راحتی و سکون را برگزیده اید، و از سختی به نعمت و گشایش رسیده اید، به همین جهت آن چه را نگه می داشتید افکنده اید و آن چه را که به آسانی نوشیده بودید قی کرده اید، پس (بدانید که) ﴿إِنَّ تَكْفُورًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيدٌ﴾ (اگر شما و همه ی ساکنان زمین کافر شوید، خداوند بی نیازی ستوده است).

سستی و باز داشتن از یاری ما با وجود شما آمیخته، و مکر و بی وفایی بر دل های شما چیره گشته است، ولی گفتار من جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر هیجان خشم، و به جهت کندی اسلحه (ناتوانی و بی یابوری) و برای گشودن غصه های درونی، و نیز اتمام حجتی از پیش بر شما است. اینک شتر خلافت ارزانی شما، بر آن سوار شوید در حالی که پشتش زخم و پایش سائیده و فرسوده است و بدنامی آن برای تان باقی است، و از خشم خدای جبار و ننگی ابدی داغ و نشان دارد، و به ﴿نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ (آتش افروخته ی خداوند است، که بر دل ها غلبه می یابد و از هر سو در میان شان گرفته است) و آن چه انجام می دهید در برابر دیدگان خدا است، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و ستم کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت گاهی بازخواهند گشت) و من دختر ﴿نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ (برای شما پیامبر بیم دهنده ای از عذابی شدید هستیم)،

پس عمل کنید که ما نیز عمل می کنیم، ﴿وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُتَنْظِرُونَ﴾ (و منتظر باشید که ما نیز انتظار می بریم). در حالی که شما به دلیری موصوف و به خیر و صلاح معروفید، و نخبگانی هستید که انتخاب گشته اید، و برگزیدگانی که برای ما اهل بیت برگزیده شده اید. شما با عرب جنگیدید و سختی و مشقت را تحمل کردید، و با گروه‌ها به نبرد برخاستید و دلبران را دفع کردید، و همواره ما فرمان می دادیم و شما اطاعت می کردید، تا آسیای اسلام به وسیله‌ی ما به گردش درآمد، و روزگار پر رونق و پر برکت شد، و شرک سر تسلیم فرود آورد، و شعله‌ی دروغ فروکش کرد و آتش کفر سرد شد، و دعوت فتنه و آشوب آرامش گرفت، و نظام دین برقرار گردید. پس چگونه پس از روشن شدن سرگردان مانده اید، و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می دارید، و پس از ورود به کار، سرباز می زنید، و پس از پذیرش ایمان شرک می ورزید؟! بدا به حال گروهی که پس از پیمان بستن سوگندهاشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و آنان ابتدا تعدی و تجاوز به شما را آغاز کردند، آیا از آنان می ترسید؟ ﴿وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان دارید)».

و این چنین امت بر این مسیر حرکت نمود؛ مسیری که به ما بسیار و بسیار زیان رساند.

همان طور که ایشان از اسباب و دلایل این یاری نکردنی که امت اسلامی را به آن توصیف می فرماید، روشن گری می نماید؛ آنجا که می فرماید: «پس شگفتا از شما. شما را چه شده است؟ و به کجا رو می آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شما است، آموزش پیدا و دستوراتش درخشان، نشانه‌هایش تابان، نهی‌هایش آشکار و فرمان‌هایش روشن است، شما آن را پشت سرتان افکنده اید، آیا روی گردانی از آن را می خواهید؟ و یا به غیر آن حکم می کنید؟ ﴿يُسْأَلُ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (عوض بدی است برای ستم‌کاران) ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (و هر کس جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی شود و در آخرت از زیانکاران است).

سپس درنگ نکردید به قدری که سرکشی این مرکب (خلافتی که غصب کردید) فروکش کند و مهار کردنش آسان شود، و (هنگامی که بر آن مسلط شدید) شروع به برافروختن آتش فتنه کردید، و لهیب آن را دامن می‌زنید، و دعوت شیطان گمراه را در خاموش کردن انوار دین تابناک و واگذاشتن سنت‌های پیامبر برگزیده اجابت می‌کنید، و کار خود را (در غصب خلافت و فدک) وارونه جلوه داده، تظاهر می‌کنید قصد سویی ندارید، و با اهل بیت و فرزند پیامبر با خدعه و نیرنگ رفتار می‌کنید، و بر اموری از اعمال شما شکیبایی می‌شود که هم‌چون زخم کارد و جراحت نیزه‌ی کشنده و دردناک است. و اینک شما می‌پندارید که من از پدرم ارثی ندارم، ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ﴾ (آیا قانون و داوری جاهلیت را می‌خواهید؟).

امت به سوی سخن باطل شتاب می‌کردند و از حق دور می‌شدند، زیرا با مصالح زودگذرشان مخالفت داشت.

حضرت (علیه السلام) فرمود: «ای جماعت مسلمانان که به سوی گفته‌های باطل شتافتید، و بر کارهای زشت و زیان‌بار چشم بر هم نهاده‌ید، ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (آیا در قرآن تدبیر و ژرف اندیشی نمی‌کنید؟ یا بر دل‌ها قفل زده شده است؟). نه هرگز چنین نیست، بلکه کارهای زشتی که انجام داده‌اید بر دل‌هایتان زنگار زده، و چشم‌ها و گوش‌هایتان را گرفته است، و چه بد تأویل و توجیه نمودید، و به چه بد چیزی اشاره کردید، و چه بد عوضی گرفتید، به خدا سوگند حمل آن را سنگین، و عاقبتش را وخیم خواهید یافت، آن هنگام که پرده‌ها برای‌تان کنار می‌روند و گرفتاری‌ها و سختی‌های پشت پرده آشکار، و آن‌چه گمان نمی‌کردید از ناحیه‌ی پروردگارتان برای شما آشکار می‌گردد و این‌جا است که باطلان زیان می‌بینند».

و ایشان (علیه السلام) در خطاب‌ه‌اش بین زنان مهاجر و انصار می‌فرماید: «صبح کردم به خدا سوگند در حالتی که دنیای شما را نخواهم و از مردان شما بیزارم، پیش از آزمودن‌شان امیدی نداشتم و پی از امتحان بر آن‌ها خشمگینم. زشت باد شمشیری که برای خدا بُرد و نیزه‌ای که بر سینه‌ی باطل فرو نرود و اندیشه‌ای که راه فساد را هموار سازد. چه زشت است آن‌چه برای خود پیش فرستادند، ﴿أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾

وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿﴾ (کہ خداوند بر آنان خشم گرفت و آن‌ها در عذاب جاودانه‌اند). ناچار گناہش را بہ گردن آن‌ها انداختم و رسوایی‌شان را بر آنان ریختم، پس مرگ و نابودی و بیچارگی بر ستمگران باد!«.

فصل دوم:

مصادره فدک:

سلطه‌ی غاصب فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) را از همه‌ی حقوق ثابت شده‌اش در شرع اسلام بازداشت. نخله (عطایش) را از او منع کردند، همان‌طور که ارث او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازداشتند؛ در حالی که ایشان تنها دخترش بود. همچنین او را از سهم ذوی القربی منع نمودند.

سلطه‌ی ستمکار از این سیاست‌ها هدف سلب توانایی اقتصادی از علی و فاطمه (علیها السلام) که در فدک و دیگر موارد جلوه‌گر بود را در سر می‌پروراند؛ تا علی (علیه السلام) را دست خالی نگه دارد تا از یک‌سو او نتواند در برابر حکومت غاصب نو پا ایستادگی کند و از سوی دیگر حکومت نو پای خود را تایید و تقویت کنند.

در این فصل به آنچه سلطه‌ی غاصبه به انجام رسانید خواهیم پرداخت؛ از عطا و هدیه‌ی زهرا، بازداشتن ایشان از میراث و سهم ذی القربی، و استدلال‌هایی که فاطمه (علیها السلام) علیه سلطنت غاصب ستمکار بیان فرمود.

هدیه‌ی زهرا (علیها السلام):

سلطه‌ی غاصب اقدام به مصادره‌ی هدیه‌ی زهرا (نخله) که در «فدک» و «عوالی» جلوه‌گر بود، نمود.^(۱)

این دو روستا در تملک پیامبر بود و نه سایر مسلمانان، ولی عوالی در بسیاری از اخبار بیان نشده است؛ زیرا زیر مجموعه‌ی فدک بود. بنابراین بیان فدک، عوالی را هم

۱- «عوالی» با فتحه: جمع عالی (بالا) که ضد سافل (پایین) است و زمینی است که در چهار میلی مدینه قرار دارد و گفته شده سه میلی، و دورترین فاصله‌ی آن هشت میل است. (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۶۶)

شامل می‌شود و یا از آن‌جا که بهره‌اش کم‌تر از فدک بود، به بیان آن اعتنایی نکردند و به سخن درباره‌ی فدک اکتفا نمودند. ما به فدک و آن‌چه بر آن رفت خواهیم پرداخت و سخن در این خصوص ما را از سخن‌پردازی درباره‌ی «عوالی» بی‌نیاز می‌کند؛ چرا که هر دوی این‌ها ذیل موضوع هدیه‌ی غصب شده قرار می‌گیرند.

فدک چیست؟

این منظور در لسان العرب می‌گوید: «ازهری: فدک: روستایی در خیبر است و گفته شده ناحیه‌ای در حجاز است که در آن چشمه و نخل وجود داشت. خداوند آن را به عنوان فیء^(۱) به پیامبرش صلی الله علیه و آله داده بود... علی (خداوند از او راضی باشد) بیان کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیاتش به فاطمه (خداوند از او راضی باشد) و فرزندانش علیهم السلام داده بود.»^(۲)

حموی در معجم البلدان می‌گوید: «فدک: روستایی در حجاز است که میان آن و مدینه دو روز فاصله است و گفته شده: سه روز. خداوند آن را به رسولش صلی الله علیه و سلم به عنوان فیء در سال هفتم با صلح داده است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به خیبر آمد و دیوارهای آن را فتح کرد و تنها یک سوم از آن باقی ماند و حصار آن را محکم کردند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم به آنان نامه نوشت و از آنان خواست آن سرزمین را ترک کنند. این مطلب به اهل فدک رسید و آنان به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نوشتند که با نیمی از محصول و اموال‌شان با آنان مصالحه نماید و ایشان پاسخ مثبت داد. پس این ملک، مکانی است که نه اسبی و نه مرکبی بر آن دوانیده نشده و مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌باشد. در آن‌جا

۱- فیء: غنیمت بدون جنگ (مترجم).

۲- لسان العرب: ج ۱۰ ص ۴۷۳.

چشمه‌های جوشان و نخل‌های بسیاری است. جایی است که فاطمه (خداوند از او راضی باشد) درباره‌اش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن را به او هدیه داده است. ابوبکر (خداوند از او راضی باشد) گفت: شاهدانی برای آن می‌خواهم؛ که این نیز ماجرای دارد»^(۱).

طریحی در مجمع البحرین می‌گوید: «فدک با دو فتحه: روستایی از روستاهای یهود است که بین آن و مدینه النبی (علیه السلام) دو روز فاصله و فاصله‌ی آن با خیبر کم‌تر از یک منزل است و جایی است که خداوند آن را به عنوان فیه به رسول خود داده است. منصرف و غیر منصرف است. متعلق به رسول خدا (علیه السلام) بوده است، زیرا ایشان و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فتحش کردند و کس دیگری همراهشان نبوده است، سپس حکم فیه از آن برداشته شده و نام انفال بر آن نهاده شد. هنگامی که آیه‌ی ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) نازل شد، یعنی فدک را به فاطمه (علیه السلام) بخش و رسول خدا (علیه السلام) آن را به ایشان داد. فدک در اختیار فاطمه (علیه السلام) بود تا این‌که رسول خدا (علیه السلام) وفات نمود و با زور و غالب شدن از فاطمه گرفته شد»^(۲).

فدک، ملک پیامبر (علیه السلام):

فدک در زمان زندگانی مصطفی (علیه السلام) فقط ملک ایشان بوده است، زیرا نه اسبی و نه مرکبی بر آن دوانیده نشده است^(۳) و اهل آن‌جا اسلام آوردند. پیامبر (علیه السلام) در زندگی

۱- مجمع البلدان: ج ۴ ص ۲۳۸.

۲- مجمع البحرین: ج ۳ ص ۳۷۱.

۳- و از انفال شمرده می‌شود. انفال: هر زمینی است که بدون این‌که اسب و مرکبی بر آن پدوانند فتح شده باشد؛ و همچنین زمین‌های موات، ماترکی از خانواده و نزدیکان که وارثی ندارد، آبگیرها، دریاها، بیابان‌ها، معادن و زمین‌های پادشاهان. این‌ها با نص صریح قرآن کریم مخصوص پیامبر (علیه السلام) است. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا

شریف خود آن را به دخترش فاطمه علیها السلام هدیه داد و بر این مطلب منابع از هر دو طریق تصریح دارند.

تاریخ نگار محمد بن جریر طبری می‌گوید: ابن اسحاق گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق آمد که گنج بنی نضیر در اختیارش بود. حضرت از او آن را خواست ولی او انکار کرد یعنی مکانش را نمی‌داند. مردی از یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد. او به رسول خدا صلی الله علیه و سلم عرض کرد: من دیدم کنانه هر سپیده دم دور این خرابه می‌چرخد. رسول خدا به کنانه فرمود: «آیا می‌دانی اگر آن را نزد تو بیابیم، تو را می‌کشیم؟» عرض کرد: بله. رسول خدا صلی الله علیه و سلم دستور تخریب داد. آن‌جا را حفر و قسمتی از گنج آنان را استخراج کردند. سپس بقیه را از او خواست. او سر باز زد که آن را بدهد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم به زبیر بن عوام فرمان داد و فرمود: او را شکنجه کن تا آن‌چه نزد او است از بن برکنده شود. زبیر با چوب آتش‌زنه‌اش در سینه‌ی او فرو می‌کرد تا این‌که نزدیک بود جانش گرفته شود. سپس رسول خدا او را به محمد بن مسلمه داد و گردنش را برادرش محمود بن مسلمه زد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم اهل خیبر را به طور کامل با چوب و سنگ محاصره کرد تا آن‌جا که آن‌ها یقین پیدا کردند که به طور کامل هلاک خواهند شد. آنان از حضرت درخواست کردند که بر آنان آسان بگیرد و خون‌شان را حفظ کند. ایشان نیز چنین کرد و رسول خدا همه‌ی اموال را به دست آورد؛ «شوق» و «نطات» و «کتیبه» و همه‌ی دژهای آنان، به جز این دو دژ. وقتی مردم فدک آن‌چه را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم با آنان انجام داده بود شنیدند، کسی را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم گسیل داشتند و از او درخواست

ذات بَیِّنْكُمْ وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾ (از تو درباره‌ی انفال می‌پرسند. بگو: انفال متعلق به خدا و پیامبر است. پس از خدا بترسید و با یکدیگر سازش کنید و از خدا و فرستاده‌اش فرمان برید، اگر ایمان دارید).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ما همان گروهی هستیم که خداوند متعال اطاعت از ما را در قرآن واجب کرده است. انفال برای ما است و خالص اموال برای ما است». (مقتعه: ص ۲۷۸).

کردند که بر آنان آسان گیرد و خون‌شان را حفظ و اموال‌شان را رها کند. ایشان نیز چنین کرد. کسی که در این مورد میان آنان و رسول خدا واسطه بود، محیصه بن مسعود برادر بنی حارثه بود. وقتی اهل خیبر چنین کردند از رسول خدا خواستند در اموال با آنان در نصف به نصف تعامل کند و گفتند: ما در این مورد از شما آگاه‌تریم و آن را آبادتر می‌کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و سلم با آنان بر نصف مصالحه کرد که اگر خواستیم شما را اخراج کنیم، خارج می‌کنیم و اهل فدک نیز به همین صورت با ایشان مصالحه کردند. بنابراین خیبر فی مسلمانان شد و فدک فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود؛ زیرا نه اسبی و نه مرکبی بر آن دوانده نشده بود.^(۱)

مورخ عزالدین ابوالحسن معروف به ابن اثیر می‌گوید: «خیبر فی مسلمانان و فدک فقط برای رسول خدا بوده است؛ زیرا نه اسبی و نه مرکبی بر آن دوانده نشده بود.»^(۲) حموی می‌گوید: «آن (یعنی فدک) از جمله زمین‌هایی است که اسب و مرکبی بر آن دوانده نشده است، پس فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم است، و چشمه‌های جوشان و نخل‌های بسیاری در آن بوده است. این زمینی است که فاطمه علیها السلام فرمود: رسول خدا آن را به عنوان هدیه به من داد. ابوبکر گفت: برای این ادعا شاهدانی می‌خواهم؛ و این خود داستانی دارد.»^(۳)

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: «ابوبکر گفت: ابو زید عمر بن شبه به من حدیث نمود و گفت: حیان بن بشر به من حدیث نمود و گفت: یحیی بن آدم به من حدیث نمود و گفت: ابن ابی زائده به من حدیث نمود و گفت: از محمد بن اسحاق، از زهری که گفت: گروهی از اهل خیبر ماندند و تحصن کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواستند که خون‌هایشان در امان بماند و بر آنان آسان گیرد. ایشان چنین کرد. اهل فدک نیز

۱- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۰۲؛ بدایه و نهایه ابن کثیر: ج ۴ ص ۲۴۴؛ سیره نبویه ابن کثیر: ج ۳ ص

۳۷۴؛ سیره نبویه ابن هشام: ج ۳ ص ۷۹۹؛ سیره حلبیه: ج ۲ ص ۷۴۶.

۲- کامل فی تاریخ: ج ۲ ص ۲۲۱؛ در ابن عبد البر: ص ۲۰۱؛ تفسیر ثعلبی: ج ۹ ص ۵۲.

۳- معجم بلدان: ج ۴ ص ۲۳۸.

چنین کردند و فدک فقط برای پیامبر صلی الله علیه و آله شد، زیرا اسب و مرکبی بر آن دوانده نشده بود. ابوبکر می‌گوید: محمد بن اسحاق نیز روایت کرده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر فارغ شد خداوند در دل اهل فدک ترس انداخت. پس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و بر نیمی از فدک مُصالحه کردند. فرستادگان آنان در خیبر یا در راه یا پس از این که در مدینه اقامت نمود، به ایشان رسیدند. پیامبر این را از آنان پذیرفت. پس فدک فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا اسب و مرکبی بر آن دوانده نشده بود»^(۱)

جوهری می‌گوید: «ابو زید عمر بن شبه به من حدیث نمود و گفت: حیان بن بشر به من حدیث نمود و گفت: یحیی بن آدم به من حدیث نمود و گفت: ابن ابی زائده، از محمد بن اسحاق، از زهری به من حدیث نمود که گفت: گروهی از اهل خیبر ماندند و تحصن کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند خون‌هایشان در امان بماند و بر آنان آسان گیرد. ایشان چنین کرد. اهل فدک نیز چنین کردند و فدک فقط برای پیامبر صلی الله علیه و آله شد، زیرا اسب و مرکبی بر آن دوانده نشده بود. ابوبکر می‌گوید: محمد بن اسحاق نیز روایت کرده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر فارغ شد خداوند در دل اهل فدک ترس انداخت. پس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و بر نیمی از فدک مُصالحه کردند. فرستادگان آنان در خیبر یا در راه یا پس از این که در مدینه اقامت نمود، به ایشان رسیدند. پیامبر این را از آنان پذیرفت. پس فدک فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا اسب و مرکبی بر آن دوانده نشده بود»^(۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه عليها السلام هدیه می‌دهد:

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابو سعید خدری (خداوند از او راضی باشد) روایت می‌کند که گفت: «وقتی این آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۱۰.

۲- سقیفه و فدک: ص ۹۹.

به او بده) فرستاده شد، رسول خدا ﷺ فاطمه را فراخواند و فدک را به او بخشید.^(۱) همچنین از او از ابن عباس که گفت: «وقتی خداوند ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) را فرستاد رسول خدا ﷺ فاطمه را خواند و فدک را به او بخشید و این به جهت صله‌ی خویشاوندی بود.»^(۲)

همچنین شوکانی در فتح القدر این دو را از ابو سعید و ابن عباس^(۳) و سیوطی در در المنثور سیوطی و لباب النقول، روایت کرده است.^(۴)

متقی هندی نیز در کنز العمال از ابو سعید روایت می‌کند: «وقتی ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) فرستاده شد، پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! فدک برای تو است.»^(۵)

عیاشی از عطیه عوفی روایت کرده است: «وقتی رسول خدا ﷺ خبیر را فتح کرد و خداوند فدک را به عنوان فئی به ایشان داد و ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) بر ایشان فرستاده شد، فرمود: ای فاطمه! فدک برای تو است.»^(۶)

کسانی هستند که در این که فدک در حیات رسول خدا ﷺ در اختیار زهرا (علیها السلام) بوده است، تشکیک وارد می‌کنند. ابن ابی الحدید به نقل از قاضی عبد الجبار می‌گوید: «ما صحیح بودن روایت ادعای ایشان نسبت به فدک را انکار نمی‌کنیم، اما این که در اختیار ایشان بوده باشد، پذیرفتنی نیست؛ زیرا اگر در اختیارش بود، ظاهر این بود که برای ایشان بوده است، و اگر در ضمن ماترک باشد، ظاهر این است که ارث محسوب

۱- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۴۳۹ و دیگر روایاتی را در همین موضوع بیان کرده است؛ مراجعه کنید.

مسند ابن ابی یعلی موصلی: ج ۲ ص ۳۳۴؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۳۹.

۲- شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۵۷۰.

۳- فتح القدر: ج ۳ ص ۲۲۴.

۴- در المنثور: ج ۴ ص ۱۷۷؛ لباب النقول: ص ۱۳۶.

۵- کنز العمال: ج ۳ ص ۷۶۷.

۶- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۸۷.

می‌شود». (۱)

ولی این تشکیک ارزشی ندارد، زیرا پیش‌تر بیان کردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به عنوان هدیه به دخترش فاطمه علیها السلام داد و علاوه بر آن چه پیش‌تر ارایه شد مواردی بر این مطلب دلالت می‌نمایند:

اول: آن چه در نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به کارگزارش در بصره عثمان بن حنیف آمده است که می‌فرماید: «آری، از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده است، فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوت‌مندان از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور خدا است. مرا با فدک و غیرفدک چه کار؟ در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است، که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می‌گردد...». (۲)

دوم: آن چه از فاطمه علیها السلام وارد شده است؛ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او اعطا کرده است. حضرت علیها السلام در پاسخ به عایشه دختر طلحه می‌فرماید: «آیا از من درباره‌ی حدیث شنیع و شرّ بزرگی سؤال می‌کنی که مکتوب آن بر پر مرغان بسته شد و در جهان پراکنده گشت و پیک‌های سریع السیر و بریده‌های چالاک در طی طریق، خبر آن را به اطراف جهان رسانیدند. غبار آن تا آسمان برفت و مصیبت آن زمین را فروگرفت. همانا پست‌ترین قبیله، تیم ابوبکر بن ابی قحافه و خبیث‌ترین و حيله‌بازترین قبیله، عدی عمر بن الخطاب دو اسبه تاختند و پرچم مسابقه برافراشتند که بر علی مرتضی پیشی بگیرند. چون هم‌تراز آن حضرت نبودند، ذلیل و زبون گشتند. چندان که گلوگاه ایشان تنگی گرفت؛ به همین دلیل بر مرکب آرزو سوار نشدند، بغض و کینه‌ی علی مرتضی را در دل خود پنهان کردند و دشمنی خویش را به آن حضرت پنهان داشتند و هیبت نبوت مانع آن‌ها بود که اظهار بغض خود بنمایند تا آن که نور نبوت، پنهان و چراغ هدایت خاموش گردید و جان پیغمبر امین گرفته شد. آن چه در دل

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۶۹.

۲- نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۳ ص ۷۱.

داشتند بر زبان آوردند و بر مرکب آرزو سوار شدند و کمان لجاج و احتجاج را به زه درکشیدند و دم زهرآمیز را به زبان اهل بیت دردمیدند و غمزه دشمنی خویش را آشکار ساختند و به غصب فدک و عوالی آن پرداختند. از در تعجب بنگرید که چه بسیار پادشاهان، مالک فدک گشتند و از این به بعد نیز مالک شوند و به هیچ کس وفا نکنند. همانا این فدک بخشش خداوند است که به رسول خدا عنایت فرمود. آن حضرت آن را به من بخشید. از بهر فرزندان و کودکان گرسنه که از نسل او و فرزندان من باشند و این به حکم خداوند رب العالمین و شهادت روح الامین بود. پس اگر ابوبکر و عمر خوراک کودکان مرا قطع کردند و خوراک مرا گرفتند، برای این که پاداش و ثوابم به درگاه باری تعالی افزون شود، بر این ظلم و ستم صبر می‌کنم و خراجی که ایشان می‌گیرند بیشتر از باقی مانده‌ی غذایی نیست که در زیر دندان بماند و البته در قیامت این فدک برای غاصبین آن چرک و خون و آتش برافروخته و حمیم جهنم خواهد بود و البته آن را خواهند دید»^(۱)

سوم: گواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امّ ایمن برای حضرت (علیه السلام) و این پس از آن بود که سلطه این زمین را تصاحب کرد و وکیل حضرت را از آن جا بیرون راند. مطالبه‌ی فدک توسط زهرا (علیه السلام) و گواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آن، رخداد متواتری است که خاص و عام آن را می‌دانند؛ و سخن در این باب خواهد آمد.

چهارم: موضع‌گیری عمر بن عبد العزیز و مأمون در بازگرداندن فدک به فرزندان زهرا (علیه السلام) وقتی برای آنان روشن شد که حق با ایشان (علیه السلام) بوده و ایشان (علیه السلام) در ادعایش صادق بوده است.

عمر بن عبد العزیز به کارگزارش در مدینه، ابوبکر بن عمرو بن حزم نگاشت: وقتی این نامه‌ام به تو رسید آن را میان فرزندان علی از فاطمه (علیه السلام) تقسیم کن. بنی امیه از عمر بن عبد العزیز بر این کارش عیب‌جویی کردند و او را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند. او به آنان گفت: شما نمی‌دانستید و من می‌دانم و شما فراموش کردید و من

یادآوری کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است. هرچه او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است و هرچه او را خوشنود کند مرا خوشنود کرده است». گفتند: از این درگذر، اصل را بگیر و غله را تقسیم کن؛ و او چنین کرد.^(۱)

در روایت جوهری آمده است که به آنان گفت: «از نظر من و از نظر شما صحیح است که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای فدک نمود، و فدک در اختیارش بود و او به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی‌بندد و همچنین باتوجه به گواهی علی علیه السلام، ام ایمن و ام سلمه. از نظر من فاطمه راستگو است، حتی اگر بی‌بینه و گواه اقامه نکند. او سرور زنان بهشت است. من امروز آن را به وارثانش بازمی‌گردانم... اگر من به جای ابوبکر بودم و فاطمه ادعا می‌کرد، ادعایش را تصدیق می‌کردم. او آن را به محمد بن علی بن باقر علیه السلام و عبدالله بن حسن تحویل داد.»^(۲)

اما مأمون؛ وی در مجلسی مشهور و کیلی برای فاطمه علیها السلام و وکیلی دیگر برای ابوبکر قرار داد و برای شنیدن مناظره و قضاوت نشست. او پس از برپایی دلیل و روشن شدن موضوع، حکم به بازگشت فدک به فرزندان فاطمه علیها السلام داد.

او در دوم ذی القعدة‌ی سال ۲۱۰ هـ نامه‌ای به کارگزارش در مدینه قثم بن جعفر - نگاشت و در آن دستور داد که آن را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین علیه السلام و محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین علیه السلام تحویل دهد. از جمله‌ی آن چه در آن نامه آمده بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بخشید و آن را به ایشان داد. این واقعه‌ای است آشکار و معروف که در آن اختلافی بین خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود... رأی امیرالمؤمنین این است که آن را به ورثه‌اش بدهد و به آنان تسلیم نماید؛ به جهت نزدیکی به خداوند با برپایی حق

۱- شرح ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۷۸؛ شافی فی الامامه: ج ۴ ص ۱۰۳؛ بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۲۱۳.

۲- سقیفه و فدک: ص ۱۴۸.

ایشان، و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله با تنفیذ فرمان و بخشش ایشان». (۱)

سخنان علما درباره‌ی هدیه فاطمه علیها السلام:

۱- شهرستانی می‌گوید: «اختلاف ششم درباره‌ی مسئله‌ی فدک و ارث بردن از پیامبر صلی الله علیه و آله است و این‌که فاطمه علیها السلام یک‌بار آن را به شکل وراثت مدعی و بار دیگر به شکل در ملکیت بودن مدعی شده است؛ تا این‌که به خاطر روایت مشهور از پیامبر (سلام و صلوات خداوند بر او) از ایشان بازداشته شد: «ما گروه پیامبران ارثی بر جای نمی‌گذاریم. آن‌چه باقی گذاشتیم صدقه است». (۲)

۲- یاقوت می‌گوید: «و در آن (یعنی فدک) چشمه‌هایی جوشان و نخل‌هایی بسیار بود. این زمینی است که فاطمه (خداوند از او راضی باشد) فرمود: رسول خدا آن را به من هدیه داده است». (۳)

۳- واقدی می‌گوید: «چه بسا درخواست ارث ایشان از فدک پس از این بود که ایشان علیها السلام مدعی شد پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده است و او به ایشان عرض کرد: آیا گواهی داری؟ علی (خداوند صورتش را تکریم نماید) و ام ایمن برای ایشان گواهی دادند. او به ایشان عرض کرد: آیا با گواهی یک مرد و یک زن حق شما ثابت می‌شود؟». (۴)

۴- عبد الرحمن بن احمد ایجی می‌گوید: «اگر گفته شود: ایشان مدعی شد که او آن را هدیه داده است و علی و حسن و حسین و ام‌کلثوم گواهی دادند و ابوبکر گواهی آنان را نپذیرفت، ما می‌گوییم: حسن و حسین، فرع (از خود فاطمه) هستند، و گواهی علی و ام‌کلثوم از حد نصاب بی‌نه و گواه کمتر هستند و چه بسا او حکم به واسطه‌ی

۱- فتوح البلدان: ج ۱ ص ۳۷.

۲- ملل و النحل: ج ۱ ص ۲۵.

۳- معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۳۸.

۴- سیره الحلبیه: ج ۳ ص ۴۸۷.

گواه و سوگند را قبول نداشته باشد؛ که مذهب بسیاری از علما نیز اینچنین است»^(۱).

۵- سید بن طاووس رحمته الله می گوید: «فصل: آن چه از مقاله‌ی پایانی از جلد پنجم «از تفسیر محمد بن عباس بن علی بن مروان معروف به ابن حجام» در تفسیر این سخن حق تعالی: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهٗ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) بیان می‌کنیم. در آن حدیث فدک از بیست طریق روایت شده است و از همین رو آن را بیان کردم. یک طریق را بیان می‌کنیم... از عطیه عوفی، از ابو سعید خدری که می‌گوید: وقتی ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهٗ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را خواند و فدک را به او بخشید»^(۲).

۶- علامه اربلی رحمته الله می‌گوید: «ابان بن تغلب می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید؟ فرمود: «رسول خدا آن را وقف کرده بود. خداوند تبارک و تعالی بر او ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهٗ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) را نازل فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله حشش را به ایشان بخشید». عرض کردم: آیا رسول خدا آن را بخشید؟ فرمود: «بلکه خداوند تبارک و تعالی آن را بخشید». روایات در این مورد از طُرُق اصحاب ما بسیارند و ثابت شده است که ذی القربی، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند»^(۳).

۷- احمد بن علی طبرسی (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: از حماد بن عثمان از ابوعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «وقتی با ابوبکر بیعت و کارش بر همه‌ی مهاجرین و انصار استوار شد، برای بیرون راندن وکیل فاطمه علیها السلام دختر رسول الله از فدک کسی را به آنجا فرستاد. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نزد ابوبکر آمد و فرمود: چرا مرا از ارث بردن از پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله باز می‌داری و وکیل مرا از فدک بیرون می‌کنی؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور خداوند متعال آن را برای من قرار داده

۱- موافق: ج ۳ ص ۵۹۸.

۲- سعد السعود: ص ۱۰۱.

۳- کشف الغمه: ج ۲ ص ۱۰۵.

است. او گفت: گواهانی بر آن بیاور. ایشان، ام ایمن را آورد. ام ایمن به او گفت: ای ابوبکر! من گواهی نمی‌دهم تا این که با سخن رسول الله ﷺ علیه تو احتجاج کنم. تو را به خدا سوگند آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ فرمود: «ام ایمن زنی از اهل بهشت است؟» گفت: آری. گفت: من گواهی می‌دهم که خداوند عزوجل به رسول خدا ﷺ وحی فرمود: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) و او فدک را به دستور خداوند روزی ایشان قرار داد. علی (علیه السلام) آمد و به همان صورت گواهی داد. او برای حضرت (علیه السلام) نوشتاری نگاشت و به ایشان داد. عمر وارد شد و گفت: این نوشتار چیست؟ گفت: فاطمه (علیها السلام) درباره‌ی فدک مدعی شده و ام ایمن و علی (علیه السلام) برای ایشان گواهی داده است و من برای او نوشتاری نگاشتم. عمر آن نوشتار را از فاطمه گرفت و در آن آب‌دهان انداخت و آن را پاره کرد. فاطمه (علیها السلام) در حالی که گریان بود بیرون رفت. پس از آن علی (علیه السلام) نزد ابوبکر آمد، در حالی که او در مسجد بود و مهاجرین و انصار گرد او بودند. ایشان فرمود: ای ابوبکر! چرا ارث فاطمه از رسول خدا ﷺ را منع کردی؟ در حالی که آن را در زمان حیات رسول خدا ﷺ در اختیار داشت. ابوبکر عرض کرد: این فئ مسلمانان است. اگر گواهانی بیاورد که رسول خدا آن را برای او قرار داده است، فیها وگرنه حقی در آن ندارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای ابابکر! درباره‌ی ما خلاف حکم خداوند درباره‌ی مسلمانان حکم می‌کنی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: اگر چیزی در اختیار و مالکیت مسلمانان باشد سپس من درباره‌اش مدعی شوم، بینه و گواه را از چه کسی درخواست می‌کنی؟ عرض کرد: بینه و گواه را از شما درخواست می‌کنم. فرمود: چه شده است که از فاطمه درباره‌ی آن چه در اختیار خودش بوده است درخواست بینه و گواه نمودی در حالی که آن در تملک ایشان چه در زمان زندگانی رسول خدا ﷺ و چه پس از آن بوده است؟! ولی از مسلمانان بینه و گواهی بر ادعایشان نمی‌خواهی، همان‌طور که نسبت به ادعای من بر آنان درخواست نمودی؟! ابوبکر ساکت شد. عمر گفت: ای علی! با ما سخن مگو، ما توانایی استدلال با تو را نداریم. اگر گواهان عادلانه آوردید، فیها

وگرنه این، فی مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! آیا کتاب خدا را خواندی؟ عرض کرد: بله. فرمود: از این سخن خداوند عزوجل به من خبر بده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۱) (ای اهل بیت، خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند) که درباره ی چه کسانی فرستاده شده است؟ درباره ی ما یا دیگران؟ عرض کرد: درباره ی شما. فرمود: اگر گواهانی علیه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنا گواهی دهند، چه کاری با او انجام می دهی؟ عرض کرد: همان طور که بر زن های مسلمانان حد جاری می کنم، بر او نیز حد جاری می کنم. فرمود: پس از نظر خداوند جزو کافران هستی. عرض کرد: و چرا؟ فرمود: زیرا گواهی خداوند به پاکی او را رد کردی و گواهی مردم علیه او را پذیرفتی، همان طور که حکم خداوند و حکم رسولش را در این مورد که فدک برای او بود و در زندگی اش در اختیارش بود را نپذیرفتی. سپس گواهی اعرابی (بیابان گردی) که بر پاشنه ی خود بازگشته بود را علیه او پذیرفتی، فدک را از او گرفتی و پنداشتی که فی مسلمانان است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بینه و گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه» در نتیجه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرفتی که بینه و گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه.

فرمود: مردم خشگمین شدند و انکارش کردند و برخی به برخی دیگر نگاه کردند و گفتند: به خدا سوگند علی بن ابی طالب راست می گوید؛ و به منزل خودش بازگشت»^(۲).

۸- شیخ مفید (خداوند رحمتش کند) با سندش از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد و ابوبکر در جایگاه ایشان نشست، به سوی وکیل فاطمه علیها السلام فرستاد و او را از فدک اخراج کرد.

۱- احزاب: ۳۳.

۲- احتجاج: ج ۱ ص ۱۲۱.

فاطمه علیها السلام نزد او آمد و فرمود: ای ابوبکر! مدعی شدی جانشین پدرم هستی و در جایگاه او نشستی. تو به سوی وکیل من فرستادی و او را از فدک اخراج کردی؛ در حالی که خود می‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی بخشید و من بر این مطلب گواهانی دارم. (حدیث ادامه دارد تا این که به ایشان عرض کرد:) بینه و گواه خود را بیاور. فرمود: ایشان ام ایمن و علی علیه السلام را آورد. ابوبکر گفت: ای ام ایمن! آیا تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که درباره‌ی فاطمه چیزی فرمود؟ هر دو گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است». سپس ام ایمن گفت: آیا کسی که سرور زنان بهشتی است، اگر چیزی را درخواست کند، برای او نیست؟! من نیز زنی از اهل بهشت هستم و چیزی جز آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم را گواهی نمی‌دهم. عمر گفت: ای ام ایمن! این قصه‌ها را رها کن. به چه گواهی می‌دهی؟ گفت: در خانه‌ی فاطمه علیها السلام نشسته بودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نشسته بود تا این که جبرئیل بر او فرود آمد و گفت: ای محمد، برخیز! خداوند تبارک و تعالی به من دستور داده است که با بال‌هایم فدک را مشخص کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام برخاست. قدری مکث کردم تا بازگشت. فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای پدر کجا رفتی؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام با بال‌هایش فدک را برایم مشخص کرد و حد و حدودش را معین نمود. ایشان عرض کرد: ای پدر! من پس از شما از فقر و نیازمندی می‌ترسم. آن را به علی ببخش. ایشان فرمود: این هدیه‌ای برای تو است. آن را گرفت. ایشان عرض کرد: بله، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام ایمن گواهی بده، و ای علی گواهی بده. عمر گفت: تو یک زن هستی و گواهی یک زن را جایز نمی‌دانیم. و اما علی به نفع خودش گواهی می‌دهد. فرمود: او خشمگین برخاست و گفت: خدایا! این دو به حق دختر پیامبرت ستم کردند. فشارت را بر آنان افزون کن. سپس بیرون رفت. علی او (فاطمه) را بر ماده الاغی که کسایی پُرز دار بر آن بود سوار کرد و او را چهل روز در خانه‌های مهاجران و انصار می‌برد. در حالی که حسن و حسین با ایشان بودند و ایشان علیها السلام می‌فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار! خداوند را یاری دهید. من دختر پیامبر شما هستم. شما روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردید. بیعت کردید که او و

فرزندانش را از آن چه که خود و فرزندان تان را باز می‌دارید، بازدارید. به بیعت خودتان با رسول خدا صلی الله علیه و آله وفا کنید. فرمود: هیچ کس ایشان را کمک نکرد، پاسخ نداد و یاری نمود. فرمود: به معاذ بن جبل رسید. ایشان فرمود: ای معاذ بن جبل! من برای درخواست یاری از تو آمدم. تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردی که او و فرزندان را یاری دهی و او را از هر آن چه که خود و فرزندان را از آن بازمی‌داری، بازبندی. ابوبکر فدک را از من غصب کرد و وکیل مرا از آن بیرون راند. عرض کرد: آیا کس دیگری با من است؟ فرمود: خیر، کسی پاسخ مثبت به من نداده است. عرض کرد: یاری من برای شما به کجا می‌رسد؟

فرمود: او از نزدش بیرون رفت و فرزندش وارد شد. گفت: دختر محمد چرا نزد تو آمد؟ گفت: آمد تا درخواست یاری علیه ابوبکر کند؛ چرا که او فدک را از ایشان گرفته است. گفت: تو چه پاسخی به او دادی؟ گفت: عرض کردم: یاری من به کجا می‌رسد؟ من تنها هستم! گفت: از یاری او سر باز زدی؟ گفت: آری. گفت: او چه پاسخی به تو داد؟ گفت: به من فرمود: به خدا سوگند من با تو حرفی ندارم تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوم. فرمود: او گفت من نیز به خدا سوگند دیگر با تو حرفی ندارم تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوم؛ زیرا به دختر محمد علیها السلام پاسخ مثبت ندادی...»^(۱)

مصادره‌ی فدک توسط سلطه‌ی حاکم:

سلطنت حاکم هدیه‌ی زهرا علیها السلام را مصادره کرد. دست بر روی فدک نهاد تا طعمه‌ای برای این سلطه‌ی غاصب باشد.

برای این کار خود توجیهاتی شرعی جعل نمودند؛ به همان صورت که توجیهاتی برای حمله‌شان به خانه و به آتش کشیدنش و گرفتن خلافت از اهلش و دور کردنش از آن جعل کردند. زهرا علیها السلام این عمل را جعل و فریب توصیف کرده، می‌فرماید: «آیا

بر پیمان شکنی با دلایل جعلی و فریب کاری جمع شدید؟»^(۱)

ابن حجر مکی در صواعق می گوید: «ابوبکر فدک را از چنگ فاطمه درآورد»^(۲).
 محقق با انصاف هیچ علتی شرعی برای این عمل نمی شناسد و در ذهنش پرسش های پُرشماری مطرح می شود که تفسیر قابل قبولی برای شان نمی یابد. آیا ابوبکر و عمر نمی دانستند که ملکیت فدک به فاطمه (علیها السلام) بازمی گردد؟! چطور چنین چیزی عقلانی است؟! با توجه به این که روایاتی وجود دارد که تصریح می کنند خداوند متعال به پیامبر کریم خود (صلی الله علیه و آله) دستور داده است تا فدک را با این سخن حق تعالی ﴿وَأْتِ دَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) به دخترش فاطمه (علیها السلام) ببخشد؛ همان طور که پیش تر گفته شد.

پس چرا آن دو نفر فدک را از فاطمه (علیها السلام) گرفتند؟!

فرض می کنیم این دو نمی دانستند - که فرضی بعید است - ولی حداقل ابوبکر حقیقت را می دانست، پس از این که گواهان نزد او گواهی دادند که فدک به فاطمه (علیها السلام) بازمی گردد. پس چرا فدک را به ایشان تسلیم نکردند؟!

اینچنین است که محقق هیچ تفسیری نمی یابد مگر یک تفسیر؛ همان تفسیری که عمر بن خطاب به آن اشاره کرده است. ابوبکر نوشتاری درباره ی فدک نگاشت و این که برای فاطمه (علیها السلام) است. عمر بن خطاب به آن اعتراض کرد، در نامه آب دهان انداخت و آن را پاره کرد؛ و همان طور که سبط بن جوزی روایت می کند به ابوبکر گفت: چرا همان طور که می بینی در حالی که عرب با تو دشمنی می کند بر مسلمانان انفاق می کنی؟^(۳)

از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «وقتی ابوبکر بن قحافه والی شد، عمر به او گفت: مردم بندگان حقیر این دنیا هستند و غیر از آن را

۱- احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۲، خطبه ی زهرا (علیها السلام) در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

۲- صواعق المحرقة: ص ۳۱.

۳- الغدير: ج ۷ ص ۱۹۴ به نقل از سیره حلبیه: ج ۳ ص ۳۹۱.

نمی‌خواهند. از علی و خانواده‌اش، خمس و فدک را منع کن که وقتی پیروانش این را بدانند علی عليه السلام را رها می‌کنند و به خاطر میل به دنیا، دوست داشتن آن و دفاع از آن، به سوی تو روی می‌آورند. ابوبکر چنین کرد و همه‌ی آن‌ها را از او منع کرد»^(۱).

۱- بنده عرض می‌کنم: وضعیت عمر همانند وضعیت کافران قریش است که قرآن کریم در مذمت آنان آیه نازل کرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰی يَنْفِقُوْا﴾ (به آن‌ها که نزد رسول خدا هستند چیزی انفاق نکنید تا از گردش پراکنده گردند) (منافقون ۷). خلافت ستمکار می‌خواست همه‌ی امور اقتصادی را از دست علی بن ابی طالب عليه السلام بازدارد تا عامل نفوذی برایش نباشد و در خلافت با آنان به نزاع برنخیزد.

ابن ابی الحدید می‌گوید: یک علوی از اهل حله به نام علی بن مهنا که زیرک و با فضیلت بود به من گفت: انگیزه‌ی ابوبکر و عمر را از منع کردن فدک از فاطمه چه می‌دانی؟ گفتم: هدف خاصی نداشتند؟! گفت: آن‌ها خواستند که پشتیبانی برای علی بن ابی طالب نباشد و خلافت را سست و ضعیف و به آرامی و با اغفال مردم غصب کردند و در آن‌ها ضعفی دیده نشد، پس مرحله به مرحله پیش رفتند.

همچنین می‌گوید: به متکلمی از متکلمان امامیه که به علی بن تقی از سرزمین نیل معروف بود، گفتم: آیا فدک چیزی جز اندک تعدادی نخل و املاکی کم‌اهمیت بود؟ به من گفت: این‌گونه نیست بلکه واقعا قابل توجه بود. آن قدر در آن جا نخل بود که اکنون در کوفه نیست و هدف ابوبکر و عمر از محروم کردن فاطمه از آن جز این نبود که علی با محصولش و غلاتش تقویت نشود تا با خلافت به ستیز برنخیزد. از همین‌رو به منع کردن حق علی، فاطمه و سایر بنی هاشم و بنی مطلب از خمس اقدام نمودند؛ زیرا فقری که مالی ندارد همش ضعیف می‌شود و عزت نفسش کم و به کسب مهارت و حرفه در طلب ملک و ریاست مشغول می‌گردد. (شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۳۶)

شهید محمد باقر صدر (خداوند رحمتش کند) در کتاب «فدک در تاریخ» می‌گوید: «آن‌گونه که برخی گمان می‌کنند فدک زمینی کوچک یا مزرعه‌ای کم ارزش نبود؛ بلکه آن‌چه که به آن یقین داریم، این است که برای صاحبش محصولات بسیاری سرازیر می‌نمود که ثروت عظیمی تشکیل می‌داد. به طوری که نمی‌توانم میزان محصول سالانه‌اش را مشخص نمایم، هرچند در برخی از طرق ما مقداری آمده است که به حد واقعاً بالایی می‌رسد. مواردی به میزان ارزش مادی فدک دلالت می‌نمایند:

این نکته برای ما غصب و مصادره‌ی فدک از دست فاطمه (علیها السلام) توسط آنان را تفسیر می‌کند. از همین‌رو است که زهرا فدک را مطالبه می‌نماید؛ نه به این دلیل که ملک شخصی او است، بلکه برای این که فدک معنا و مفهوم دیگری در بردارد. از جمله مواردی که بر این مطلب دلالت دارد، سیر وقایع است؛ زیرا هنگامی که محقق، میان زهدی که زهرا (علیها السلام) در دنیا متحمل شده است و اصرار او در مطالبه‌ی این ملک مُقارنه‌ای ایجاد می‌کند، ارتباطی بین این دو نمی‌بیند؛ با علم به این که این مطالبه‌ی ملک توسط ایشان، با زهد منافاتی ندارد. این حق ایشان است که خداوند در محکم (قرآن) نازل شده، واجب فرموده است.

از همین‌رو هنگامی که علی زمام امور را به دست گرفت، فدک را باز نمی‌گرداند؛ حال آن که فاطمه (علیها السلام) درخواست آن را در زمان ابوبکر مطرح می‌نماید. علی (علیه السلام) را با ملکی که بقایی ندارد چه کار؟! زهرا (علیها السلام) قرین و همراه علی (علیه السلام) است. هدف ایشان

اول: هدف عمر از این که ابوبکر را منع می‌کند تا فدک را در اختیار زهرا بگذارد به جهت ضعف عمومی اقتصادی به همراه نیاز آن‌ها برای تقویت برای زمینه‌سازی جنگ‌هایی که شورشیان به راه خواهند انداخت می‌باشد. واضح است زمینی که محصولش به تعدیل مالی دولت و تقویت مالی آن برای موقعیت‌های اضطراری مانند شورش‌ها و جنگ‌های داخلی کمک می‌کند، لزوماً نتایج عظیمی در پی خواهد داشت.

دوم: سخن خلیفه به فاطمه در گفت و گویی که با او در مسئله‌ی فدک داشت: «این مال از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود و از جمله‌ی اموال مسلمین بود که پیامبر بر عهده‌ی بزرگان گذاشته بود و در راه خدا انفاق می‌نمود». بر عهده‌ی بزرگان گذاشتن نمی‌تواند باشد، مگر با مال فراوانی که سپاه با آن قوام می‌یابد.

سوم: این که معاویه فدک را سه قسمت کرد و هر قسمت را به یزید، مروان و عمرو بن عثمان داد. این مطلب به وضوح بر میزان ثروتی که از این زمین به دست می‌آمد، گواهی می‌دهد که بی شک ثروتی عظیم بود که یک سوم از آن را به مردانی داد که خود دارای زمین‌هایی بسیار و اموالی بی‌پایان بودند.

چهارم: تعبیر آن به قریه که در معجم البلدان آمده و تخمین میزان نخل‌هایش به نخل‌های کوفه در قرن ششم هجری که در شرح نهج ابن ابی الحدید آمده است. (فدک در تاریخ: ص ۴۱)

درخواست زمینی در حجاز که فدک نامیده می‌شود نبود؛ بلکه هدفش پرده برداشتن از سلطه‌ی غاصب و مُفْتَضِح کردن آنان در برابر همگان بود. این حقیقت در خطبه‌ی ایشان در مسجد پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سخن حضرت با زنان مهاجر و انصار واضح و روشن است؛ آن‌جا که ایشان علیها السلام به خلافت غصب شده و دگرگونی که پس از وفات پدرش صلی الله علیه و آله ایجاد شد و به ارث بردن علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و دور کردن خلافت از ایشان علیها السلام می‌پردازد و به این ترتیب برای همگان ثابت شد که علی و اهل‌بیتش علیهم السلام همان جانشینانی هستند که از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث می‌برند. ایشان مسلمانانی را توبیخ می‌نماید که سستی می‌کنند و حق و اهلش را یاری نمی‌دهند و این‌که با متون قرآنی شریف و سنت پدرش پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند متونی که دلالت بر واجب بودن احقاق حق و ابطال باطل دلالت دارند و این‌که وارد فتنه‌ای شدند که پنداشتند با خلافت ابوبکر از افتادن در آن در امان می‌مانند. ایشان علیها السلام فرمود: «به بهانه‌ی این‌که از فتنه می‌ترسیم؛ ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ دربرگیرنده‌ی کافران است)»

زهر را درخواست بازگرداندن حق غصب شده‌اش را می‌کند:

کسی که در زهد زهرا علیها السلام دقت و تأمل کند، می‌بیند که دلیل آوردن و تظلم و شکایت ایشان در ماجرای فدک برای مال فناپذیر این دنیا نبود. کسی که از روی دوست داشتن خداوند سبحان، طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهد را با فدک چه کار؟! کسی که سه روز با شوهر و فرزندان‌ش با آب روزه می‌گیرد و فقیر و مسکین و اسیر را بر خودشان ترجیح می‌دهند و می‌گویند: ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^(۱) (جز این نیست که شما را فقط برای وجه خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی).

و شوهرش از دنیا فقط به جامه‌ی فرسوده و از غذایش تنها به دو قرص نان بسنده کرده است و می‌فرماید: «**مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟! (۱)**».

تظلم و دادخواهی ایشان تنها به دلیل از بین رفتن حق توسط باطل است که او مشاهده می‌کند. فدک همان حقی است که خداوند به رسولش دستور داده تا به صاحب حق بدهد. حضرت علیه السلام به پا خاست تا حق را به حق‌دارش برساند؛ چراکه او بزرگی خداوند و بزرگی فرمان خداوند را می‌داند. خداوند رسولش را برای محقق کردن حق و باطل کردن باطل فرستاده است و با از بین رفتن حق دخترش که دوست داشتنی‌ترین آفریدگان در نظر او است، دیگر در امان ماندن حق برای هیچ‌کس از امت باقی نخواهد ماند. پس دادخواهی حضرت علیه السلام جز برای احقاق حق خداوند با عدم از بین رفتن حرمت فرمان الهی و احقاق حق مردم نبود. او همان کسی است که خداوند با خشمش خشمگین و با خوشنودی‌اش خوشنود می‌شود؛ همان‌طور که پدرش صلی الله علیه و آله در حق او چنین فرموده و او همان کسی است که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و خشم و خوشنودی‌اش جز به دنبال خشم و خوشنودی خداوند نیست.

بنابراین، مسئله مسأله‌ی مطالبه‌ی مادی نیست -هرچند این حق فاطمه علیها السلام است که حق مادی غصب شده‌اش را مطالبه کند- بلکه انقلابی است که مردم را از پدیده‌ی بازگشت به پیشینیان و دنباله‌روی امت از باطلی که سقیفه بنیان‌گزارش بوده است، بازگرداند، تا نفاقی که در دل‌ها سو سو می‌زد، آشکار شود، تا آنان را به سوی ستون‌های ایمان بازگرداند؛ همان‌هایی که خداوند متعال در قرآن کریم و رسول صلی الله علیه و آله در سنت شریف بیان فرموده‌اند.

این بنیان‌گذاران روش حکومتی که از دل سقیفه بیرون آمد، راهی است که با قانون خداوند متعال در تنصیب (خلیفه) مخالفت دارد. فاطمه علیها السلام می‌خواست مردم را به همان راه استواری بازگرداند که تمثیل حقیقت دین و اجرای اراده‌ی خداوند سبحان و فرستاده‌ی بزرگوارش است. این‌که حق انتخاب، فقط از آن خداوند متعال است و

حاکمیت تنها برای او است و او کسی است که جانشینان و خلفای خودش را منصوب می‌کند؛ برخلاف حزب حاکمی که با حاکمیت مردم و شورا و انتخابات حکومت می‌کند. بنابراین در سخن خود با زنان مهاجر و انصار می‌فرماید: «چگونه خلافت را از پایه‌های رسالت و بنیان‌های نبوت و محل هبوط وحی امین و آگاهان به امور دین و دنیا دور ساختند. آگاه باشید که این همان زیان بزرگ است...» همان‌طور که ایشان به عاقبتی که امت از جریان یافتن این انحراف بزرگی که در سقیفه به دست آمد، خواهد رسید اشاره می‌فرماید: «به جان خودم قسم که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قرح پر از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت».

روزی امّ سلمه خدمت فاطمه علیها السلام رسید و به ایشان عرض کرد: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را چگونه صبح کردی؟ ایشان علیها السلام فرمود: «میان غم و اندوه و گرفتاری صبح کردم. از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد ستم قرار گرفتن وصی علیه السلام. به خدا سوگند پرده‌ی حرمت وی دریده شد. کسی که امامتش را گرفتند، نه بر پایه‌ی تشریح الهی در قرآن و نه سنت پیامبر بود و تنها کینه‌های جنگ بدر و انتقام‌جویی از جنگ احد بود»^(۱).

این حقیقتی است که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه به آن اشاره می‌کند. او می‌گوید: «از علی بن فارقی که یکی از اساتید آن زمان در بغداد بود درباره‌ی فدک پرسیدم. گفتم: آیا فاطمه راست‌گو بود؟ گفت: بله. گفتم: اگر این‌طور بود پس چرا خلیفه فدک را به او تحویل نداد. او تبسمی کرد و پاسخی زیرکانه و زیبا داد! خلاصه‌ی سخنش این بود: اگر فدک را به صرف ادعایش به او می‌داد، روزی دیگر به سویش باز می‌گشت تا خلافتی را که از همسرش غصب کرده است از او باز پس گیرد. در این صورت بر او لازم می‌شد که حق را به اهلش بازگرداند؛ چرا که او را تصدیق

کرده بود»^(۱).

فدک رمزی برای همه‌ی این‌ها بود. از جمله مواردی که این نظر را تایید می‌کند -علاوه بر مطالب پیشین- گفت‌وگویی است که میان امام کاظم علیه السلام و رشید رخ داد. رشید به موسی بن جعفر کاظم علیه السلام عرض کرد: ای ابوالحسن! فدک را بگیر تا آن را به شما بدهم. ایشان نپذیرفت، تا آن‌جا که او به ایشان اصرار ورزید. ایشان علیه السلام فرمود: «آن را نمی‌گیرم مگر با تمام مرزهایش» عرض کرد: حد و مرزش چه اندازه است؟ فرمود: «ای امیرالمؤمنین! اگر حد و مرزش را مشخص کنم، آن را باز نمی‌گردانی». عرض کرد: به حق جدت این کار را انجام می‌دهم. فرمود: «اما حد اول، عدن است». صورتش تیره شد. فرمود: «حد سوم، آفریقا است». صورتش تیره شد و عرض کرد: بسیار است. فرمود: «چهارمی ساحل دریا از مقابل خزر و ارمنستان است». رشید عرض کرد: برای ما چیزی باقی نگذاشتی. بیا جای من بنشین. کاظم علیه السلام فرمود: «به تو گفتم اگر مرزهایش را مشخص کنم آن باز نمی‌گردانی». در این هنگام بود که تصمیم به کشتن ایشان گرفت.^(۲)

از این‌رو است که مسئله‌ی ظلم و ستم به زهرا علیها السلام و آنچه بر ایشان افتاد، از مهم‌ترین مسایل و خطرترین آن‌ها است. این رویدادی است که واقعیت را به صورتی واضح بی‌هیچ پرده‌پوشی بیان می‌کند. فاطمه علیها السلام از زشتی این گروه و اهداف پست‌شان پرده برمی‌دارد؛ کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را برای محقق کردن آن به هذیان گفتن متهم و به درب خانه‌ی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز کردند. همان دری که پیامبر صلی الله علیه و آله مقابلش می‌ایستاد و در سفرها و هنگام بازگشت از سفرهایش به اهل آن سلام می‌داد. آخرین کسی که با او خداحافظی می‌شد درب خانه‌ی فاطمه علیها السلام بود و اولین دری که به آن وارد می‌شد، در خانه‌ی فاطمه علیها السلام بود.

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۸۴.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۴۳۵.

به همین دلیل سعی کردند تا آن را پنهان کنند یا نام کسانی را که به ایشان ستم روا داشته‌اند پوشیده بدارند و هم‌همی مواردی را که تصریح یا اشاره‌ای به بیان قبح و زشتی این واقعه‌ی ویرانگر دارد، تحریف نمایند؛ واقعه‌ای که طی حمله‌ی خلفای غاصب و آذناشان به درب خانه‌ی فاطمه علیها السلام بر ایشان روا شد و در فصل پیشین تقدیم گردید.

به همین دلیل فاطمه علیها السلام حق خودش را که سلطه‌ی غالب مصادره کرده است درخواست می‌کند و درد و رنج‌هایی که از این ناحیه بر او وارد شد، او را خسته نمی‌کند. پس در برابر سلطه‌ی غاصب با دلیل‌های حق استدلال نمود تا مردم بدانند که در هیچ شرایطی از بیان حق ساکت نشوند. ایشان کسی است که رفتارش، معیاری برای شناخت حق و اهلش، و باطل و اهلش، و راستی از اشتباه، و ستمکار از ستمدیده است. او همان کسی است که خداوند با خشمش، خشمگین و با خوشنودی‌اش، خوشنود می‌گردد. او همان کسی است که آن که او را بیازارد، حبیب معبود جهانیان محمد صلی الله علیه و آله را آزار داده است؛ آن‌گونه که فرستاده‌ی خدا محمد رسول صلی الله علیه و آله آن را بیان فرموده است و اشاره‌ای بر این مطلب خواهد آمد.

فاطمه علیها السلام آمد تا حقش را درخواست کند؛ ولی او ملک پیامبر صلی الله علیه و آله بودن فدک را انکار کرد!!

جوهری می‌گوید: «محمد بن زکریا به من حدیث نمود و گفت: محمد بن ضحاک به من حدیث نمود و گفت: هشام بن محمد، از عوانه بن حکم به من حدیث نمود که گفت: وقتی فاطمه علیها السلام سخنش را به ابوبکر فرمود، ابوبکر خداوند را ستایش و ثنا گفت و بر رسولش درود فرستاد و سپس فرمود: ای بهترین زن‌ها و دختر برترین پدران! به خدا سوگند با نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نمی‌کنم و جز به فرمانش عمل نمی‌کنم. رهبر به خانواده‌اش دروغ نمی‌گوید. تو فرمودی، رساندی، سخت بیان کردی و روی گردان شدی. خداوند ما و تو را بیامزد. اما بعد، ابزار و مرکب و کفش رسول خدا را به علی علیه السلام تحویل دادم، اما در موارد دیگر، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ما گروه پیامبران، طلا و نقره و زمین و سرزمین و خانه به ارث نمی‌گذاریم،

ولی ایمان و حکمت و علم و سنت به ارث می‌گذاریم. من فقط به آن چه مرا امر فرمود عمل کردم و بر ایشان خیرخواهی نمودم. توفیقم جز به واسطه‌ی خداوند نیست. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم».

هشام بن محمد از پدرش روایت می‌کند که گفت: فاطمه به ابوبکر فرمود: ام ایمن برایم گواهی می‌دهد که رسول خدا ﷺ فدک را به من داده است. او به ایشان عرض کرد: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند، خداوند آفریده‌ای دوست‌داشتنی‌تر از پدر تو رسول خدا ﷺ در نظر من نیافریده است. دوست داشتنم روزی که پدرت از دنیا رفت، آسمان بر زمین می‌افتاد. به خدا سوگند اگر عایشه نیازمند باشد، برایم دوست‌داشتنی‌تر است تا این که شما نیازمند باشی. آیا فکر می‌کنی سرخ و سپید حق او را به او می‌دهم ولی در حق تو ستم می‌کنم؟ در حالی که شما دختر رسول خدا ﷺ هستی! این مال برای پیامبر ﷺ نیست، بلکه یکی از اموال مسلمانان است که پیامبر به مردم می‌داد و در راه خداوند انفاق می‌کرد. وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، من سرپرستش شدم همان‌طور که او آن را سرپرستی می‌کرد. ایشان فرمود: به خدا سوگند، دیگر هرگز با تو سخن نمی‌گوییم. او عرض کرد: به خدا سوگند به هیچ وجه از شما روی‌گردان نمی‌شوم. ایشان فرمود: «به خدا سوگند، از تو به خداوند شکایت می‌کنم». عرض کرد: به خدا سوگند من برای شما به درگاه خداوند دعا می‌کنم. وقتی وفات ایشان رسید، وصیت نمود که بر ایشان نماز نگزارند، و شبانه دفن شد...»^(۱)

به همین دلیل پس از این که خلیفه درخواست گواهانی از زهرا (علیها السلام) نمود، ایشان گواهانش را آورد تا گواهی‌شان را در پیشگاه خلیفه بیان کنند.

جوهری می‌گوید: «محمد بن زکریا به من حدیث نمود و گفت: ابن عایشه به من حدیث نمود و گفت: پدرم از عمویش به من حدیث نمود و گفت: وقتی فاطمه با ابوبکر سخن گفت، ابوبکر گریان شد. سپس گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند پدرت نه دیناری و نه درهمی به ارث نگذاشت و این که فرمود: پیامبران به ارث نمی‌گذارند.

ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به عنوان هدیه به من داده است. عرض کرد: چه کسی بر این مطلب گواهی می‌دهد. علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گواهی داد. ام ایمن نیز آمد و گواهی داد. عمر بن خطاب و عبدالرحمن بن عوف آمدند و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تقسیم نمود. ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! تو راست می‌گویی، علی راست می‌گوید و ام ایمن راست می‌گوید، عمر راست می‌گوید و عبدالرحمن بن عوف راست می‌گوید...»^(۱) و پس از آن ابوبکر، عمر بن خطاب را ترجیح داد!!

به این ترتیب ابوبکر، علی و فاطمه علیها السلام و ام ایمن را تکذیب می‌کند، ولی به صورت زبانی و از روی نفاق، اظهار به راست‌گویی آن‌ها و به صورت عملی، سخن عمر و عبدالرحمن بن عوف را تصدیق می‌کند!!^(۲)

۱- سقیفه و فدک: ص ۱۰۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۱۶.

۲- بنده عرض می‌کنم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (آیا آن کس که ایمان آورده همانند کسی است که سرکشی می‌کند؟ نه، یکسان نیستند) (سجده ۱۸) و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَتَجْعَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾ (پس آیا تسلیم شدگان را همچون مجرمان قرار می‌دهیم؟) (قلم ۳۵).

پس چگونه میان علی علیه السلام و دیگرانی که تاریخ از آنان جز دوست داشتن منیت، دنیا و شهواتشان را ندیده است، تساوی برقرار می‌کند؟! رفتار و کارهای آنان صفحات تاریخ را سیاه کرده است؟! آیا این با منطق قرآنی جایز است؟! این دو آیه‌ی کریمه را ملاحظه کنید!!
چنین دلالتی، دلالت بر پستی و حقارت دنیا در نظر خداوند عزوجل می‌کند. چه تلخی و مرارتی در سینه‌ی علی علیه السلام در غلیان است! هیچ‌کس با او به انصاف رفتار نکرد تا جایی که او را با عمر، عبدالرحمن، معاویه و مشایهان‌شان هم‌تراز می‌کنند؛ و حال آن‌که بین آن‌ها تفاوت بسیار است! امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این تلخی با این سخن تعبیر می‌کند: «روزگار مرا پایین آورد تا جایی که گفته شد: علی و معاویه» (فرحه‌ی الغری: ص ۷).

و خداوند به سید رضا هندی در قصیده کوثری‌اش خیر عطا فرماید. او می‌گوید:

ابوالحسن! تو را با دیگری مساوی کردند
آیا کوه با ذره مقایسه می‌شود؟

چگونه تو را با دشمنت برابر کردن
و آیا آنان که با دو لنگه کفش نعلین قنبر برابرند؟

ای خواننده گرامی! اگر پیرسی و بگویی: چگونه ابوبکر به ظاهر هر دو بینه و گواه را تصدیق می کند با این که با یکدیگر در تضاد هستند؛ پاسخی نمی یابی!!

در حقیقت آن ها می خواستند به هر شکل ممکن فدک را از علی و فاطمه (علیها السلام) مصادره کنند؛ همان طور که در سخن امام ما صادق (علیه السلام) گفته شد^(۱) و همچنین اعتراف عمر، همان طور که ابن جوزی نقل می کند!!^(۲)

به همین دلیل عمر به شدیدترین شکل نمی پذیرد که فدک به فاطمه (علیها السلام) بازگردد و به همین دلیل وقتی ابوبکر، نوشتاری را داده بود که در آن دستور داده بود فدک به فاطمه (علیها السلام) بازگردد، آن را پاره می کند!!

در روایتی است که ایشان پس از پاره کردن نامه فرمود: «همان طور که نامه‌ی مرا پاره کردی خداوند شکمت را پاره کند».^(۳)

و در روایتی دیگر: فاطمه (علیها السلام) گریان بود و می فرمود: «همان طور که نامه مرا پاره کردی خداوند شکمت را پاره کند». علی (علیه السلام) به سویش آمد و فرمود: «ای دختر رسول خدا! چرا خشمگین هستی؟» ایشان آن چه عمر انجام داد را برایش بیان فرمود. ایشان (علیه السلام) فرمود: «آن چه با من و پدرت انجام داد از این بزرگ تر نبود».^(۴)

روزگاری چند سپری نشد تا این که شکم عمر به دست ابو لولو پاره شد!!

- ۱- به مصادره‌ی فدک توسط سلطه‌ی حاکم مراجعه کنید، روایت کامل را می یابید.
- ۲- سبط بن جوزی روایت کرده است: وقتی ابوبکر سند بازگرداندن فدک به فاطمه (علیها السلام) را نگاهت، عمر به ابوبکر گفت: «از چه چیزی برای مسلمانان انفاق می کنی، در حالی که همان طور که می بینی عرب با تو پیکار می کنند» (الغدیر: ج ۷ ص ۱۹۴ به نقل از سیره حلبیه: ج ۳ ص ۳۹۱).
- ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۳۵.
- ۴- بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۱۵۷.

درنگی بر ارزیابی عملکرد سلطه‌ی سقیفه:

در این بخش می‌خواهیم از عملکرد سلطه‌ی حاکم روشنگری کنیم و آن را براساس قوانین شرعی و قضایی در اسلام مورد ارزیابی قرار دهیم تا ببینیم آیا در این موضع‌گیری گوشه‌ای از حق وجود دارد؟ و به جهت طولانی نکردن مطلب، توجه خواننده را به دو مبحث جلب می‌کنیم:

مبحث اول: خداوند متعال در کتاب کریم خود برای زهرا علیها السلام به زدوده شدن از پلیدی، پاک شدن از ناپاکی و این که از انجام هرگونه عمل ناحق مصون است، گواهی می‌دهد. کسی که چنین صفتی را دارا است در آن چه ادعا می‌کند نیازی به بینه و گواه ندارد. در باب اول گفته شد زهرا علیها السلام جزو اهل بیت است که آیه‌ی تطهیر در شأن آنان نازل شده است.

این علاوه بر آن است که ابوبکر خود می‌داند زبان ایشان از بیان سخن باطل به دور است، او خود گواه است که ایشان جز به راستی گواهی نمی‌دهد و این که جز حق را به پدرش صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دهد. او خود می‌گوید: «شما از طرف پدرت جز به حق سخنی نمی‌گویی» همان‌طور که در روایت پیشین گفته شد.

همه‌ی مسلمانان بر این مطلب گواهی می‌دهند؛ ولی ابوبکر اصرار داشت که از زهرا علیها السلام گواهی بخواند؛ حتی پس از این که امیرالمؤمنین علیه السلام در حضور مهاجرین و انصار علیه او استدلال و تأکید می‌نماید که خداوند متعال بر پاکی فاطمه علیها السلام گواهی می‌دهد و این که نپذیرفتن شهادت او، نپذیرفتن سخن خداوند است.

این همان مطلبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن احتجاج می‌فرماید: «فرمود: ای ابوبکر! آیا کتاب خدا را خواندی؟ عرض کرد: بله. فرمود: از این سخن خداوند عزوجل به من خبر بده: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۱) (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان

که باید، پاک گرداند) که درباره‌ی چه کسانی فرستاده شده است؟ درباره‌ی ما یا دیگران؟ عرض کرد: درباره‌ی شما. فرمود: اگر گواهانی علیه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنا گواهی دهند، چه کاری با او انجام می‌دهی؟ عرض کرد: همان‌طور که بر زن‌های مسلمانان حد جاری می‌کنم، بر او نیز حد جاری می‌کنم. فرمود: پس از نظر خداوند جزو کافران هستی. عرض کرد: و چرا؟ فرمود: زیرا گواهی خداوند به پاکی او را رد کردی و گواهی مردم علیه او را پذیرفتی، همان‌طور که حکم خداوند و حکم رسولش را در این مورد که فدک برای او بود و در زندگی‌اش در اختیارش بود را نپذیرفتی. سپس گواهی مردم را علیه او پذیرفتی...»^(۱)

به علاوه ابوبکر به صرف ادعا به برخی از صحابه می‌بخشد بدون این که از آنان بیّنه و گواه درخواست کند. از جمله‌ی آن‌ها این روایت بخاری از جابر بن عبدالله (خداوند از او راضی باشد) است که گفت: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، مالی از سوی علاء بن حضرمی نزد ابوبکر آمد. ابوبکر گفت: کسی که بر گردن پیامبر صلی الله علیه و آله دین یا از سوی ایشان وعده‌ای دارد، نزد ما بیاید.

جابر گفت: گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده داد که چنین و چنین و چنین به من ببخشد. سه مرتبه دستش را باز کرد. جابر گفت: در دستم پانصد تا شمره، سپس پانصد تا و سپس پانصد تا»^(۲).

ابن سعد در طبقات از ابو سعید خدری روایت می‌کند که گفت: «هنگامی که مال بحرین به ابوبکر رسید، شنیدم جارچی ابوبکر در مدینه صدا می‌زد: کسی که وعده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، بیاید. مردانی نزدش آمدند و او به آنان بخشید. ابو بشیر مازنی آمد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو بشیر! وقتی چیزی برای ما آمد، نزد ما بیا. ابوبکر به او دو کف دست یا سه تا به او بخشید. آن‌ها را شمره، هزار و چهارصد درهم

۱- احتجاج: ج ۱ ص ۱۲۲.

۲- صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۶۳؛ سنن کبری: ج ۴ ص ۱۰۹.

بود»^(۱).

پس چرا او از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور زنان اهل بهشت درخواست بینه و گواه نمود؟!

آیا جابر بن عبدالله انصاری و ابوشیر مازنی از فاطمه عليها السلام نیکوکارتر و راستگوتر بودند؟!

با وجود این که با توجه به سخن عایشه: راست گوتر از ایشان وجود ندارد، مگر آن کسی که او را به دنیا آورده است.^(۲) خداوند به پاکی او از هر نوع ناپاکی گواهی داده و همان طور که در باب اول گذشت، کتاب و سنت بر عصمت ایشان زبان گشوده است. اگر کوتاه بیاییم و بپذیریم که فاطمه نیز همانند بقیه‌ی زنان است و برای اثبات ادعایش باید از او درخواست بینه و گواه نمود، پس چرا بینه و گواهی که آورد پذیرفته نشد؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله، صدیق اکبر و صالح مؤمنان برای او گواهی داده است؛ همان کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این سخن برایش گواهی داده است: «**علی با حق است و حق با علی**».^(۳)

پس چگونه با بودن بینه و گواه بر عصمت ایشان از گناه و پاک بودن او از پلیدی، گواهی‌اش رد می‌شود؟

ام ایمن نیز همراه امیرالمؤمنین علیه السلام گواهی می‌دهد، در حالی که او کسی است که رسول خدا را نگهداری کرده و کنیز او است و بر بهستی بودن او گواهی داده است و درباره‌اش فرموده است: «**ام ایمن مادرم پس از مادرم است**».^(۴) شهادت او را نیز رد می‌کند. چگونه گواهی افرادی اینچنین پذیرفته نمی‌شود؟!

۱- طبقات کبری: ج ۲ ص ۳۱۸؛ کنز العمال: ج ۵ ص ۶۲۶.

۲- ذخایر عقبی: ص ۴۴؛ مستدرک: ج ۳ ص ۱۶۱.

۳- مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۲۵؛ تاریخ بغداد: ج ۱۴ ص ۳۲۲؛ تاریخ دمشق: ج ۲۴ ص ۴۴۹.

۴- ذخایر عقبی: ص ۲۶۰؛ شرح صحیح مسلم نووی: ج ۱۶ ص ۹؛ استیعاب: ج ۴ ص ۱۷۹۴.

اگر گفته شود: ابوبکر اعتقادی به عصمت او و عصمت گواهانش ندارد! می‌گوییم: حداقل او می‌داند که ایشان راست‌گو است؛ هرچند در نظرش معصوم نباشد.

مبحث دوم: به طور قطع ثابت شده است که فدک در زمان زندگی پدر حضرت زهرا علیها السلام در اختیار زهرا علیها السلام بود و این مطلبی است که براساس روایاتی که پیش‌تر ارایه گردید، روشن شد. زهرا علیها السلام در آن‌جا وکیل و کارگزاری داشت و او را به زور و اجبار اخراج کردند؛ این در حالی است که در اختیار داشتن، گواهی بر مالک بودن است و به این ترتیب خلیفه مجاز نیست از او دلیل و گواه بخواهد، بلکه بینه و دلیل بر خود او واجب است و نه بر زهرا علیها السلام؛ زیرا ارایه‌ی بینه و گواه بر عهده‌ی مدعی است که ادعایش با قاعده‌ی در اختیار بودن مخالفت دارد.

این همان مطلبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌فرماید. ایشان به ابوبکر فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابابکر! درباره‌ی ما خلاف حکم خداوند درباره‌ی مسلمانان حکم می‌کنی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: اگر چیزی در اختیار و مالکیت مسلمانان باشد سپس من درباره‌اش مدعی شوم، بینه و گواه را از چه کسی درخواست می‌کنی؟ عرض کرد: بینه و گواه را از شما درخواست می‌کنم. فرمود: چه شده است که از فاطمه درباره‌ی آن‌چه در اختیارش است درخواست بینه و گواه نمودی؟.... تا آن‌جا که می‌فرماید: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بینه و گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه» در نتیجه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نپذیرفتی که بینه و گواه بر مدعی است و سوگند بر مدعی علیه...»^(۱).

سخنان علما درباره‌ی استدلال بر نخله (هدیه):

۱- سید شرف الدین (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «وقتی خداوند عزوجل بر ایشان ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده) فرستاد، فدک را به فاطمه هدیه داد. فدک در اختیار فاطمه بود تا به عنوان بیت المال از چنگ او بیرون کشیده شد.

این همان مطلبی است که زهرا پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدعی شد و در این راه با اجماع امت در برابر موضع محاکمه ایستاد... عموم مسلمانان می‌دانند که خداوند عزوجل او را از بین زن‌های این امت برگزید؛ همان‌طور که فرزندان او را از بین فرزندان و شوهرش را از میان جان‌ها برگزید. آن‌ها برگزیدگان همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مباحله بودند، روزی که خداوند سبحان به ایشان وحی فرمود: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^(۱) (از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هر کس که درباره‌ی او با تو مجادله کند، پس بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان‌مان را و شما خویشان‌تان را، آنگاه دعا وتضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم). امام رازی در تفسیر این آیه در تفسیر کبیرش بیان می‌کند که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خارج شده بود در حالی که عبای موین سیاهی پوشیده بود، حسن را دربر گرفته و دست حسین را گرفته بود، فاطمه پشت سرش راه می‌رفت و علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز پشت سر فاطمه؛ در حالی که ایشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: «هنگامی که خواندم، ایمن باشید». اسقف نجران گفت: «ای مسیحیان، صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی از جایش کنده شود، از جایش کنده خواهد شد؛ مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و هیچ مسیحی تا روز قیامت بر زمین نخواهد ماند».

همچنین همه‌ی مسلمان‌ها اجماع دارند که زهرا علیها السلام از جمله کسانی است که خداوند عزوجل درباره‌شان نازل کرده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۱) (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند) و او از جمله کسانی است که خداوند دوستی‌شان را بر امت واجب کرده و آن را پاداش رسالت او صلی الله علیه و آله قرار داده است. او از جمله کسانی است که آفریدگان با صلوات فرستادن بر آنان خداوند را پرستش می‌کنند، همان‌طور که در هر واجبی با شهادتین، آنان را بندگی می‌کنند... به طور خلاصه زهرا علیها السلام در نظر خداوند، فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله و مؤمنان از جمله منازل قدسی است که باعث اعتماد کامل در صحت ادعایش و اطمینان کامل در هر آنچه می‌گوید می‌گردد که در اثبات ادعایش به هیچ گواهی نیازمند نمی‌باشد؛ چرا که زبان او از باطل دور است و هرگز به غیر حق سخن نمی‌گوید. بنابراین صرف ادعایش صحت مدعی را به طور کامل آشکار می‌کند، طوری که بالاتر از آن دلیلی وجود ندارد و این از جمله مواردی است که کسی که او علیها السلام را بشناسد تردیدی به خود را نمی‌دهد. ابوبکر از جمله کسانی بود که بیش‌ترین شناخت را درباره‌ی او و درستی مدعایش داشت؛ ولی مسئله همان‌طور است که علی بن فارقی -یکی از بزرگان بغداد که در مدرسه‌ی مغربی آن مدرس بوده و یکی از شیوخ و اساتید ابن ابی الحدید معتزلی است- نقل می‌کند، که وقتی از او می‌پرسد و به او می‌گوید: آیا فاطمه در ادعایش مبنی بر هدیه بودن فدک راست‌گو بود؟ او می‌گوید: بله. ابن ابی الحدید به او می‌گوید: پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد، در حالی که او در ادعایش راست‌گو بود؟! او تبسمی کرد و سخنی ظریف و زیبا گفت. او با وجود حرمت و احترامش، و شوخی کردن اندکش گفت: اگر امروز فدک را به صرف ادعایش به او می‌داد، فردا به سویش بازمی‌گشت و برای همسرش ادعای خلافت و دور کردنش از مقامش را می‌نمود و در این صورت او نمی‌توانست هیچ عذری بیاورد؛ زیرا او پذیرفته است که ایشان در هر ادعایش راست‌گو است، بی این‌که

به بینه و گواهانی نیاز باشد.

گفتم: و به همین دلیل ابوبکر نپذیرفتن گواهی علی بن ابی طالب برای فاطمه در خصوص هدیه بودن را حلال شمرد، وگرنه یهود بنی خیبر با این که مستحق سرزنش بودند و علی آنان را از بین برده بود، او را از گواهی باطل به دور می‌دانستند. همچنین به همین دلیل و نه چیزی دیگر، او ملکی که در اختیار داشت را مدعی قلمداد کرد و از او درخواست بینه و گواه نمود.... این سخن او در پاسخ به فاطمه فراموش نشده و نمی‌شود که: «صحيح بودن سخن تو را نمی‌دانم» با وجود این که صرف سخن ایشان از روشن‌ترین ملاک‌های حکم کردن در مورد ایشان بر آن چه مدعی است، می‌باشد. اگر از همه‌ی این‌ها این‌ها کوتاه بیاييم و بپذیریم که او نیز همانند سایر زن‌های صالح در اثبات ادعایش نیازمند به بینه و گواه است، علی برای ایشان گواهی داده و همین برای او (زهرا علیها السلام) کفایت می‌کند که او برادر پیامبر است و کسی است که نسبت به او همانند هارون است به موسی، شاهدی است که با شهادتش انوار یقین طلوع کرد و پس از یقین، دیگر غایتی نیست که حاکم در منازعات درخواست نماید. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواهی خزیمه بن ثابت را مانند گواهی دو فرد عادل در نظر می‌گیرد. به خدا سوگند که علی در این مورد از خزیمه و دیگران سزاوارتر است و نسبت به هر مسلمان تبدیل شده‌ای در هر فضیلتی حقانیت بیشتری دارد.

اگر کوتاه بیاييم و بپذیریم که گواهی علی مانند گواهی یک مؤمن عادل است، آیا ابوبکر به جای گواه دوم از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام درخواست سوگند خوردن نمود؟ اگر سوگند خورد، فبها وگرنه ادعایش رد می‌شود؟ ما چنین عملی از او ندیدیم؛ بلکه تنها رد کردن ادعایش با نپذیرفتن گواهی علی و امایمن را از او شاهد هستیم. این چنین شد که همان‌طور که می‌بینی مورد توجه قرار نگرفتند! در حالی که علی در میزان، عدل و هم‌تراز قرآن است، او با قرآن است و قرآن با او و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند. او در آیه‌ی مباحله، خود مصطفی است و هیچ کس جز او این‌گونه نیست. در حالی که در این دادخواهی از جمله کسانی است که گواهی‌اش هیچ تاثیری ندارد! چه مصیبت‌هایی که در اسلام به دنبال این سخن‌مان به ما رسیده است! همه از

خداییم و به سوی او بازمی گردیم.^(۱)

۲- علامه ابو الفتح محمد بن علی کراجکی می گوید: «از جمله موارد تعجب آور این است که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می آید و فدک را درخواست می کند و ظاهر آن است که او مستحق فدک است، ولی سخنش تکذیب می شود و ادعایش تصدیق نمی شود و ناامیدانه به خانه اش بازمی گردد. سپس عایشه دختر ابوبکر می آید و درخواست اتاقی را می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در آن سکونت داده است و می پندارد که استحقاقش را دارد. او تصدیق و ادعایش پذیرفته می شود و از او بینه و گواهی بر آن خواسته نمی شود و این اتاق به او بازگردانده می شود و او در آن تصرف می کند. او بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله کلنگ می زد تا تیم و عدی را در آن دفن نمود؛ ولی حسن بن رسول الله صلی الله علیه و آله پس از مرگش را از آن منع می کند و هنگامی که جنازه اش را به آن نزدیک می کنند، می گوید: کسی که دوستش نمی دارم را وارد خانه ی من نکنید. در حالی که او را فقط برای تبرک وداع با جدش آورده بودند، ولی او آن ها را از آن بازداشت.

با چه توجیهی این اتاق به او داده و حکمش جاری شد، اگر چنین باشد؟ با این توجیه که پیامبر آن را به او هدیه داده بود! پس چرا بینه و گواه بر صحیح بودن هدیه اش درخواست نشد، به همان صورتی که از فاطمه (صلوات خدا بر او) درخواست شد؟ چگونه سخن عایشه دختر ابوبکر تصدیق شد ولی سخن فاطمه دختر رسول خدا تکذیب و رد شد؟ چه عذری برای آن کس وجود دارد که عایشه را پاک تر از فاطمه علیها السلام قرار داده است؛ در حالی که آیه ی طهارت و دیگر آیات قرآن برای پاک بودن فاطمه نازل شده است، ولی در مذمت عایشه و همراهش و شدت همکاری آن ها علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و برملا کردن مذمت آن ها (آیاتی) نازل شد؟ اگر این اتاق به عنوان ارث به او داده شده، پس چگونه این همسر مستحق میراثش بوده است ولی دخترش استحقاق هیچ بهره و نصیبی از آن را ندارد؟ و چگونه این حاکم همانند سخنی را که به دختر

رسول خدا گفت به دخترش عایشه نگفت: «پیامبر ارثی بر جای نمی‌گذارد و هر آن‌چه از او می‌ماند صدقه است»؟ به علاوه این که در حکم به سود عایشه نسبت به اتاق، تعجبی دیگر وجود دارد؛ این که او یکی از نه همسری است که پیامبر باقی گذاشته است. پس باید بی‌هیچ تفاوتی هر کدام یک نهم بهره ببرند و با در نظر گرفتن اندازه‌ی این اتاق و کوچک بودنش، این مقدار به اندازه‌ی نیست که پدرش در آن دفن شود و با توجه به حکم ارث بردن، ارث حسن علیه السلام از آن اتاق چند برابر بیشتر از او که طبق حق همسری به او رسیده، بوده است. ارثی که ایشان از مادرش فاطمه و از پدرش امیرالمؤمنین برده است.^(۱)

۳- شیخ مظفر (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «شکی نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به ایشان هدیه داده و از روزی که خداوند متعال آن را به ایشان فیء داده، در اختیار ایشان بوده و این به فرمان خداوند سبحان بوده است؛ آن‌جا که به او فرمود: ﴿وَأْتِ دَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده). ولی ابوبکر آن را به زور می‌گیرد و برخلاف حکم خداوند متعال از ایشان درخواست بینه و گواه می‌کند، چرا که او مدعی بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این خصوص برایش دلیل می‌آورد و آن‌ها پاسخی ندارند جز این که عمر می‌گوید: ما توان پاسخ‌گویی به دلیل تو را نداریم و نمی‌پذیریم مگر این که فاطمه بینه و گواه بیاورد؛ همان‌طور که اخبار ما بر این مطلب تصریح دارند و اخبار آنان نیز بر آن گواهی می‌دهد... (سپس او (خداوند رحمتش کند) پس از بیان اخبار در این باب می‌گوید: در این هنگام است که درخواست بینه و گواه توسط ابوبکر از زهرا، برخلاف حق، و ظلم محض است؛ چرا که ایشان صاحب ید (مالک) است، و او مدعی. لفظ «دادن» در این آیه بر این دلالت دارد که آنجا در دست (اختیار) ایشان بوده و این گرفتن و دادن در اخبار نیز ذکر شده نیز چنین است. پس در ظاهر تسلیم کردن و دادن می‌باشد، همان‌طور که ادعای هدیه بودن توسط ایشان بر این مطلب گواهی می‌دهد که آن‌جا در اختیار ایشان بوده است. او سرور زنان و کامل‌ترین آنان

است و این که حکم کننده‌ترین امت بر این مطلب گواهی داده است. از آن جا که هبه و هدیه فقط با گرفتن کامل می‌شود، اگر ایشان در اختیارش نبود، مدعی هدیه نمی‌شد و این گروه ادعای ایشان را به راحتی رد می‌کردند و نیازمند درخواست بینه و گواه نبودند. اگر مشخص نباشد که در اختیار ایشان نبوده است، باز هم درخواست ابوبکر از ایشان جور و ستم است، زیرا دلایل ارث بردن مالکیت فدک، ایشان را کفایت می‌کند. ادعای هدیه بودن توسط ایشان، ایشان را مدعی چیزی که در ملکیتش بوده است نمی‌کند بلکه کسی که گمان صدقه بودن را دارد، مدعی است و باید بینه و گواه بیاورد... با توجه به این که بینه و گواه، راهی ظنی برای اثبات است که احتمال ثبوت و عدم در آن وجود دارد. در نتیجه با قطع و یقینی که در این جایگاه استفاده می‌شود محلی برای آن وجود ندارد؛ جایگاهی که از سخن سرور زنان فهمیده می‌شود؛ کسی که خداوند متعال او را پاک کرده و او را پاره‌ی تن سرور پیامبرانش قرار داده است. زیرا قطع و یقین، راه ذاتی به سوی واقعیت است و نه با دلیل دلیل آورنده. پس امکان ندارد که راه بودن آن از بین برود یا راه و طریقی ظاهری برخلاف آن قرار داده شود. به همین دلیل وضعیت در داستان گواهی دادن خزیمه برای پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات ادعای او برای پیامبر صلی الله علیه و آله بدون بینه و گواه در درگیری و نزاع اعرابی با او بوده است. گواهی خزیمه فرعی از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و تصدیقی برای او بوده است و چیزی بیشتر از ادعای پیامبر صلی الله علیه و آله سودمند نیست. پس بر ابوبکر و مسلمانان لازم بود که برای تصدیق زهرا علیها السلام به سود ایشان گواهی دهند؛ همان‌طور که خزیمه با پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد و پیامبر کارش را تایید نمود. ولی متأسفانه کسانی که آگاهی داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به ایشان هدیه داده است، برای رعایت ابوبکر - که اکثریت چنین کردند - یا از روی ترس از او و اعوان انصارش وقتی شدت آن‌ها بر اهل بیت علیهم السلام را دیدند، گواهی خود را پنهان داشتند؛ یا وقتی دیدند که شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته نشد فهمیدند که گواهی آن‌ها نیز رد می‌شود و هم‌چنین تلاشی که شیخین در خشمگین کردن زهرا علیها السلام انجام دادند. به همین دلیل ابو سعید و ابن عباس گواهی ندادند، با این که می‌دانستند و روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه بخشیده است.

بعید نیست که سرور زنان از ابن عباس، ابو سعید و امثال آن دو درخواست شهادت دادن نکرده باشد؛ زیرا ایشان از منازعه با ابوبکر چیزی جز نشان دادن وضعیت او و وضعیت اصحاب او برای مردم تا آخر روزگار نداشت، تا آن کس که هلاک می‌شود با دلیل هلاک شود و آن که زنده می‌ماند با دلیل زنده بماند؛ وگرنه منزلت پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر و جایگاهش بالاتر از این است که به دنیا حرصی داشته باشد، به خصوص این که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان نزدیک بودن وفاتش و زود پیوستنش را خبر داده بود.

اگر بپذیریم که سخن زهرا به تنهایی قطع و یقین نمی‌آورد، آیا پس از شهادت دادن امیرالمؤمنین علیه السلام مجالی برای شک و تردید باقی می‌ماند؟ و اگر بپذیریم که شکی باقی مانده باشد، در این هنگام بر ابوبکر به دلیل واجب شدن حکم با یک شاهد و سوگند لازم بود ایشان را سوگند دهد و پیش از اقدام به این عمل در فدک تصرف نکند؛ همان‌طور که مسلم در ابتدای کتاب «اقضیه» از ابن عباس روایت می‌کند. او می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با سوگند و یک شاهد حکم نمود». در «کنز» از ابن راهویه از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نازل کرد که سوگند همراه یک شاهد باشد». هم‌چنین در «کنز» از دار قطنی از ابن عمر نقل شده است که گفت: «خداوند در حق با دو شاهد حکم کرده است. اگر دو شاهد آمد، حش را بگیرد و اگر یک شاهد آمد، همراه شاهد سوگند بخورد...».

اگر از همه‌ی این‌ها کوتاه بیاییم، ابوبکر چنین پنداشت که مسئولیت فدک و سایر ماترک پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده‌ی او است، زیرا روایت کرد که مسئولیت آن بر عهده‌ی ولی امر است؛ تا جایی که پنداشتند این او بود که عمامه، شمشیر و قاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به امیرالمؤمنین علیه السلام بخشیده است و سهم بنی نضیر یا صدقه‌ی آن در مدینه را نیز به عمر و عباس بخشید. پس سنت نیکوکاری این بود که فدک را برای پاره‌ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله که جز او کس دیگری را در بین‌شان باقی نگذاشته بود، رها کند تا خاطر ایشان را خوشنود و رعایت حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این مورد کرده باشد. آیا نظر شما این است که او معتقد است رعایت حال ابوسفیان و معاذ در آن چه به آن دو بخشید.

سزاوارتر از سرور زنان و پاره‌ی تن مصطفی است؟ یا او می‌تواند از فئ به آن دو بیخشد ولی به زهرا از مال پدرش ندهد؟... فرد منصف حقیقت موضوع را می‌فهمد و کار خود را براساس آنچه خداوند در متعال روز گشودن اعمال انجام می‌دهد، استوار می‌سازد.^(۱)

۴- ابن ابی الحدید به نقل از قاضی القضاة عبد الجبار می‌گوید: «زیباتر بود که تکریم، آنان را از آنچه انجام دادند باز می‌داشت، چه برسد به دین. این سخنی است که پاسخی برایش وجود ندارد. تکریم و رعایت حق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌طلبید که به دخترش چیزی بدهند تا او را خوشنود کند- حتی اگر مسلمانان از فدک کوتاه نیایند- و به خاطر خوشنودی دل ایشان، آن را به ایشان می‌دادند. امام حق دارد که بدون مشورت با مسلمانان اگر مصلحتی را درکاری ببیند، آن کار را انجام دهد»^(۲).

ابن ابی الحدید در جایی دیگر می‌گوید: «گفتم: برای نقیب، ابو جعفر یحیی بن ابو زید بصری علوی (خداوند رحمتش کند) این خبر را خواندم. او گفت: آیا نظر تو این است که ابوبکر و عمر در این صحنه حضور نداشتند؟ آیا تکریم و نیکوکاری نمی‌طلبید که دل فاطمه را با فدک خوشنود و راضی کند و از مسلمانان به ایشان هدیه‌ای بدهد؟ آیا منزلت و جایگاه ایشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از جایگاه خواهرش زینب پایین‌تر است؟ درحالی که ایشان سرور زنان جهانیان است! البته این زمانی است که هیچ حقی برای او نه به صورت هدیه و نه با ارث ثابت نشود! من به او گفتم: براساس خبری که ابوبکر روایت کرده است، فدک حقی از حقوق مسلمانان شد. درنتیجه برای او جایز نبود که آن را از آنان بگیرد. او گفت: فدیه‌ی ابی العاص بن ربیع، حقی از حقوق مسلمانان شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از آنان گرفت.

گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب شریعت است و حکم، حکم او است؛ ولی ابوبکر این چنین نیست. گفت: من نگفتم چرا ابوبکر آن را به زور از مسلمانان نگرفت تا به

۱- فاطمه بهجت قلب مصطفی: ص ۳۴.

۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۸۶.

فاطمه بدهد، بلکه گفتیم: چرا مسلمانان از آن کوتاه نیامدند تا آن را به عنوان هدیه‌ای از آن‌ها برای او بگیرد، همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدیه‌ی ابی العاص را به عنوان هدیه از مسلمانان خواست؟ آیا فکر می‌کنی اگر او می‌گفت: این دختر پیامبر شما است که آمده تا این درختان خرما را درخواست کند، آیا نمی‌خواهید دلش را شاد کنید؟ آیا آن‌ها او را از این کار باز می‌داشتند؟ من گفتیم: قاضی القضاة ابو الحسن عبد الجبار بن احمد نیز مانند همین سخن را گفت. او گفت: ولی ابوبکر و عمر به طریق حسن و نیکوکاری در تکریم حرکت نکردند»^(۱).

۵- سید بن طاووس (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «صاحب تاریخ معروف به عباسی بیان می‌کند: گروهی از فرزندان حسن و حسین علیهم السلام داستانی را نزد مأمون خلیفه‌ی عباسی از بنی‌عباس بردند. آن‌ها بیان کردند که فدک و عوالی برای مادرشان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پیامبرشان بوده و ابوبکر دست ایشان را به ناحق از آن‌جا کوتاه کرده است و از مأمون درخواست کردند که انصاف را برای‌شان رعایت و مظلومیت‌شان را رفع کند. مأمون دوپست مرد از علمای حجاز و عراق و جاهای دیگر را حاضر کرد و برای آنان بر ادای امانت و پیروی از صدق و راستی تاکید نمود و به آنان آنچه وارثان فاطمه در قضیه‌شان را گفته‌اند، بیان کرد و از آنان در این مورد سخن درست و صحیح را خواستار شد.

چندین نفر از آنان از بشیر بن ولید و واقدی و بشر بن اعباب در احادیثی که به پیامبرشان محمد صلی الله علیه و آله می‌رسانند روایت کرده‌اند: «وقتی خبیر فتح شد (پیامبر) برای خودش قریه‌ای از قریه‌های یهود را انتخاب کرد. جبرئیل علیه السلام این آیه بر او نازل کرد: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوند را به او بده). محمد صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیکان چه کسانی هستند؟ و حقشان چیست؟ فرمود: فاطمه علیها السلام فدک به او داده شود. فدک را به او داد و پس از آن، عوالی را نیز به او داد. ایشان تا زمانی که پدرش محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت از آن بهره‌برداری می‌کرد. وقتی با ابوبکر بیعت شد، ابوبکر ایشان را از آن

بازداشت. فاطمه (علیها السلام) درباره‌ی بازگشت فدک و عوالی به ایشان، با او سخن گفت و به او فرمود: این‌ها برای من است و پدرم آن‌ها را به من داده است. ابوبکر عرض کرد: من شما را از چیزی که پدرت به شما داده است منع نمی‌کنم.

او خواست برایش نوشتاری بنگارد، ولی عمر بن خطاب او را بازداشت و گفت: او فقط یک زن است و برای ادعایش از او درخواست بینه و گواه کن. ابوبکر دستور داد چنین کند. ام‌ایمن و اسما بنت عمیس را با علی بن ابی طالب (علیه السلام) آورد و همگی بر این مطلب گواهی دادند. ابوبکر برای ایشان نامه‌ای نگاشت. این مطلب به عمر رسید، نزد او آمد و ابوبکر این خبر را به او داد. او نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: فاطمه یک زن است و علی بن ابی طالب شوهرش که به سود خود گواهی می‌دهد و با گواهی دو زن بدون هیچ مردی پذیرفته نمی‌شود.

ابوبکر به سوی فاطمه (علیها السلام) فرستاد و ایشان را از این مطلب آگاه نمود. ایشان به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند خورد که آن‌ها جز به حق گواهی نمی‌دهند. ابوبکر گفت: چه بسا شما راست می‌گویید، ولی شاهدهی بی‌اور که ذی نفع نباشد. فاطمه فرمود: «آیا شما از پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشنیدید که فرمود: اسما بنت عمیس و ام‌ایمن، از اهل بهشت هستند؟». گفتند: بله. ایشان فرمود: «دو زن بهشتی بر باطل گواهی می‌دهند؟!» و بازگشت، در حالی که پدرش را فریاد می‌زد و می‌فرمود: «پدرم به من خبر داده است که من اولین کسی هستم که به او می‌پیوندم. به خدا سوگند شکایت این دو را نزدش می‌برم». خیلی نگذشت که او بیمار شد و به علی وصیت کرد که این دو بر ایشان نماز نگذارند و از آن دو روی گردان شد تا از دنیا رفت. علی (علیه السلام) و عباس او را شبانه دفن کردند.

مأمون این گروه را از مجلسش در آن روز بیرون کرد. سپس در روز دیگر هزار مرد فقیه و خبره حاضر کرد و ماجرا را برای‌شان شرح حال داد و آنان را به تقوایی الهی و مراقبت خداوند فرمان داد. آنان مناظره کردند و به خاطر سپردند و سپس دو گروه شدند. گروهی از آنان گفتند: از نظر ما شوهر ذی نفع است و شهادتش پذیرفتنی نیست؛ ولی نظر ما این است که سوگند فاطمه همراه شهادت دو زن ادعایش را ثابت

می‌کند. گروهی گفتند: نظر ما این است که سوگند همراه گواهی، حکمی را لازم نمی‌کند؛ ولی گواهی شوهر به نظر ما جایز است و او را ذی نفع نمی‌بینیم. گواهی او همراه گواهی دو زن برای فاطمه علیها السلام باعث اثبات ادعای فاطمه می‌شود. با وجود اختلاف دو گروه بر این نظر اتفاق شد که فاطمه علیها السلام استحقاق فدک و عوالی را دارد.

پس از آن مأمون از آنان از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید. گوشه‌ای زیبا از فضیلت‌های او را بیان کردند که متضمن رسالت مأمون بود. از آنان از فاطمه علیها السلام پرسید و آنان برای ایشان از پدرش فضایل زیبایی را روایت کردند. از آنان از ام‌ایمن و اسما بنت عمیس پرسید. آن‌ها از پیامبرشان محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند که این دو از اهل بهشت هستند. مأمون گفت: آیا جایز است گفته شود یا چنین اعتقادی وجود داشته باشد که علی بن ابی طالب با این ورع و زهد نسبت به دنیا به ناحق برای فاطمه گواهی می‌دهد؟! در حالی که خداوند متعال و فرستاده‌اش چنین فضیلت‌هایی را برای او گواهی داده‌اند؟! یا با علم و فضیلتی که او دارد جایز است گفته شود: او برای شهادت دادن می‌رود در حالی که از حکم آن بی اطلاع است؟! و آیا جایز است گفته شود: فاطمه با این درجه از پاکی و عصمت و این که سرور زنان جهانیان و سرور زنان اهل بهشت است - همان‌طور که شما روایت می‌کنید - چیزی را بخواهد که در آن ظلم و ستم به همه‌ی مسلمانان باشد و با عبارت «لا اله الا هو» بر آن سوگند یاد کند؟! یا جایز است درباره‌ی ام‌ایمن و اسما بنت عمیس گفته شود گواهی دروغین داده‌اند، در حالی که هر دو از اهل بهشت هستند؟ به درستی که طعنه زدن به فاطمه و گواهانش، طعنه زدن به خداوند و کفر و الحاد در دین خداوند است. از ساحت الهی بسی به دور است که چنین باشد!

سپس مأمون برای آنان حدیثی را عرضه داشت که در آن روایت می‌کنند که علی بن ابی طالب علیه السلام پس از وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبرشان منادی قرار داد که ندا می‌داد: هر کس از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دین یا وعده‌ای دارد، حاضر شود. گروهی حاضر شدند. علی بن ابی طالب علیه السلام بدون هیچ بینه و گواهی آن‌چه را که درخواست کردند به آنان بخشید. و این که ابوبکر به منادی فرمان داد که به مثل آن ندا دهد و جریر بن عبد الله

حاضر شد و بر پیامبرشان ادعای وعده‌ای نمود و ابوبکر بی هیچ بینه و گواهی به او بخشید. جابر بن عبد الله حاضر شد و گفت که پیامبرشان به او وعده داده است که سه سهم از مال بحرین را به او بدهند. وقتی پس از وفات پیامبرشان مال بحرین رسید ابوبکر با توجه به ادعایش سه سهم بدون هیچ بینه و گواهی به او بخشید.

(عبدالمحمود می‌گوید): حمیدی این حدیث را در «جمع بین صحیحین» در حدیث نهم از افراد مسلم از مسند جابر بیان کرده است و این که جابر گفت: «شمردم و دیدم پانصدتا است. ابوبکر گفت: دو برابر همانند آن را بگیر».

راویان نامه‌ی مأمون گفتند: مأمون از این موضوع تعجب کرد و گفت: آیا فاطمه و گواهانش به اندازه‌ی جریر بن عبد الله و جابر بن عبد الله هم نبودند؟ سپس نامه‌ای را که به آن اشاره شد، نگاشت و دستور داد در موسم حج در برابر همگان خوانده شود، و فدک و عوالی را در اختیار محمد بن یحیی بن حسین بن علی بن علی بن علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد تا آن را آباد کند، محصولش را بگیرد و درآمدش را میان وارثان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله تقسیم کند.^(۱)

۶- شیخ طایفه محمد بن حسن طوسی (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «... و ما می‌دانیم که ایشان چنین ادعایی نکرد مگر این که مصیبت و فاجعه‌ای در آن بود، و این که منع کردنش و خواستن بینه و گواه برای آن، عدالتی خشک و خارج از صواب و درستی است؛ چرا که ایشان نه نیازی به شاهد دارد و نه نیازی به بینه و گواه، به دلیل عصمت ایشان از عمل نادرست و ایمن بودنش از عمل ناپسند، و کسی که چنین صفتی داشته باشد نیازی به ارایه‌ی بینه در ادعایش ندارد.

اگر گفته شود: اول بر عصمت ایشان دلیل بیاور و پس از آن دلیل بیاور که کسی که چنین باشد نیازی به دلیل و برهان ندارد.

گفته شد: آن چه بر عصمت ایشان دلالت دارد این سخن حق تعالی است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط

۱- طرایف: ص ۲۴۸؛ مواقف شیعه میانجی: ج ۲ ص ۴۰۵؛ قاموس رجال: ج ۱۲ ص ۱۴۷.

می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند). گفتیم این آیه گروهی را شامل می‌شود که فاطمه از جمله‌ی آنها است و این آیه دلالت بر عصمت و پاکی کسی می‌باشد که آیه در شأن او است و اراده در این جا دلالت بر صورت پذیرفتن عمل مورد نظر دارد و نیازی به تکرار مطالب نیست.

دلیل دیگری که بر عصمت ایشان دلالت دارد، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است: «فاطمه پاره‌ی تن من است. آن چه او را بیازارد مرا آزرده است پس کسی که فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد خداوند عزوجل را آزرده است» و این بر عصمت ایشان دلالت دارد؛ زیرا اگر او از جمله کسانی بود که مرتکب گناهی می‌شد، همان کسی نبود که اگر در هر صورتی شخصی او را آزار دهد پیامبر صلی الله علیه و آله را آزرده باشد؛ بلکه کسی می‌بود که گاهی عملی از او سر بزند که مستحق سرزنش باشد یا سزاوار اقامه‌ی حد شود. اگر این عمل چنین مجازاتی را در پی داشته باشد علاوه بر این که در این جا ما نیازی نداریم که برای رسیدن به مطلوب مان به عصمت ایشان قطع و یقین حاصل کنیم، بلکه در این موضع، آگاهی به راستی و درستی ادعایش کفایت می‌کند و در این خصوص میان امت اختلافی وجود ندارد؛ چرا که هیچ کس شک و تردیدی ندارد که آن چه ایشان صلی الله علیه و آله ادعا می‌کند دروغین نبوده است، و پس از این که دروغین نباشد، تنها راستی و صداقت باقی می‌ماند و نه چیزی دیگر. آن چه در آن اختلاف دارند این است که با علم به راست گو بودن ایشان آیا تسلیم کردن آن چه ادعا می‌کند بدون بینه و دلیل واجب است یا نه؟ آن چه فصل دوم دلالت می‌کند این است که بینه فقط برای غلبه بر ظن و گمان بر صدق مدعی اضافه می‌شود. آیا شما نمی‌دانید که عدالت در شهادت‌ها معتبر است زیرا طبق آن چه گفتیم در غلبه بر ظن و گمان مؤثر است؟ به همین دلیل جایز است حاکم با علم و آگاهی‌اش، بدون گواهی حکم کند، زیرا علم و آگاهی او قوی‌تر از گواهی است. به همین دلیل است که اقرار از بینه قوی‌تر است، زیرا در غلبه بر ظن و گمان رساتر است. وقتی به خاطر قوی بودن گمان نزد او، اقرار بر گواهی پیشی بگیرد، سزاوار است که علم و آگاهی بر همه‌ی این‌ها پیشی بگیرد. اگر با وجود اقرار دلیل و برهان بر شهادت آورده نشود به دلیل ساقط شدن حکم

ضعیف با قوی- به علم و آگاهی بر ظن و گمان‌هایی که از گواهی‌ها و شهادت‌ها اثر می‌پذیرد، باز هم نیازی نیست. آنچه بر صحیح بودن مطلب ما دلالت می‌کند این است که بین اهل نقل اختلافی وجود ندارد که یک اعرابی با پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی ناقه‌ای نزاع کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این ناقه از آن من است و من پول آن را به تو دادم. اعرابی عرض کرد: چه کسی به نفع شما گواهی می‌دهد؟ ایشان فرمود: خزیمه بن ثابت. او گفت: من بر این مطلب گواهی می‌دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا دانستی؟ آیا در این که من آن را خریدم حضور داشتی؟ عرض کرد: خیر، ولی من این را دانستم زیرا می‌دانم که شما رسول الله هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گواهی تو را جایز شمردم و گواهی‌ات را دو گواهی حساب کردم. پس از آن خزیمه «ذو الشهادتین» (صاحب دو شهادت و گواهی) نامیده شد و این داستانی است مشهور. این ماجرا مشابه قضیه‌ی فاطمه علیها السلام است؛ او شهادت می‌دهد زیرا می‌داند که یک طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جز حق نمی‌گوید و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین صورت آن را تأیید فرمود و شهادت او را به این دلیل که در خریدن آن حضور نداشت، رد نکرد. بنابراین بر کسی که می‌داند فاطمه علیها السلام جز حق نمی‌گوید لازم می‌بود که با درخواست شهادت یا بینه سعی نکند بر او فایق آید...

هم‌چنین می‌گوید: هیچ کس نمی‌تواند بگوید: اگر قضیه چنین است که شما می‌گویید، وقتی امارت به امیرالمؤمنین رسید، قطعاً فدک را به کسانی که استحقاقش را داشتند می‌رساند. به این دلیل: علت بازنگرداندن فدک توسط او علیه السلام در تقریر احکام این قوم است و این که از نقض آن‌ها و تغییرشان باز ایستاد. این مطلب را پیش‌تر به طور خلاصه و مبسوط بیان کردیم و گفتیم که با وجود این که امر به ایشان رسید، ولی با این حال ایشان به شدت در تقیه بود.

از جمله موارد مضحک این است که ادعای فاطمه علیها السلام رد می‌شود و فدک با وجود اقرار خودش و وجود بینه و دلیل از او منع می‌شود ولی اتاق‌های همسران بدون هیچ بینه و شهادتی در اختیارشان باقی می‌ماند. آن‌ها حق ندارند بگویند: این اتاق‌ها متعلق به آن‌ها است؛ زیرا خداوند متعال با این سخن این مطلب را به آن‌ها نسبت می‌دهد:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^(۱) (و در خانه‌های خود بمانید) و چنین عطفی الزاماً ملکیت را نمی‌رساند، بلکه معمولی که در آن جریان دارد این است که برای سکونت استفاده می‌شود. به همین دلیل گفته می‌شود: این خانه‌ی فلانی و محل سکونت او است و منظور از آن، ملکیت نیست. در حالی که حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾^(۲) (آنان را از خانه‌های‌شان بیرون نکنید و بیرون نروند مگر آنکه به آشکارا مرتکب کاری زشت شوند). شبهه‌ای در این وجود ندارد که منظور حق تعالی، منازل شوهران‌شان بوده است که به همراه همسران‌شان در آن‌ها سکونت داشتند و منظور از آن، اضافه‌ی ملک نیست.

اما در مورد آن‌چه از تقسیم کردن اتاق‌ها توسط پیامبر صلی الله علیه و آله میان زنان و دخترانش روایت شده است: از کجا این قسمت کردن ملکیت را می‌رساند و نه سکونت دادن و فرود آمدن را؟ اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله آن‌ها را به تملیک آنان درآورده بود، لازم بود آشکار و مشهور باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام اتاق‌ها را در اختیار همسران رها کرد درست مثل رها کردن مطالبه‌ی فدک که پیش‌تر بیان شد.

آن‌چه بر صحت ادعای ایشان دلالت دارد و این‌که ایشان با منع از حق خود مظلوم واقع شد، خبرهای متواتری است مبنی بر این‌که آن حضرت پس از ترک گفتن از آن مجلس تا زمانی که از دنیا رفت با آنان سخن نگفت و وصیت کرد شبانه دفن شود و امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کند و آن دو بر ایشان نماز نخوانند. روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام چهل قبر را آب‌پاشی کرد تا قبر ایشان از بین سایر قبرها شناخته نشود و بر آن نماز خواندند. مانند چنین عملی را با کسی که از کارهایش رضایت داشته باشند انجام نمی‌دهند، و ایشان علیهم السلام به مانند این رفتار را با کسی که کارش صحیح بوده باشد انجام نمی‌دهد و هیچ کسی نمی‌تواند سخن ما را انکار کند، زیرا روایات در این باب بیش از آن است که قابل شمارش باشد و ماجرا مشهورتر از آن است که بتواند

۱- احزاب: ۳۳.

۲- طلاق: ۱.

پنهان بماند...

اگر بگویند: اگر صحیح باشد که ایشان شبانه دفن شده باشد، در این هیچ طعنه‌ای نیست، زیرا رسول خدا ﷺ نیز شبانه دفن شد و عمر نیز پسرش را شبانه دفن کرد و اصحاب رسول خدا ﷺ همان‌طور که روزانه دفن می‌شدند، شبانه نیز دفن می‌شدند و این موجب طعنه‌ای نمی‌شود و بهتر است زنان به جهت پوشیدگی شبانه دفن شوند.

به آنان گفته می‌شود: در صِرف شبانه دفن شدن طعنه‌ای نیست، بلکه وصیت حضرت بر این مطلب و خشم و غضبش بر آنان و این که آن دو از ایشان اجازه خواستند که عبادتش کنند ولی به آن دو اجازه نداد تا این که از علی (ع) درخواست کردند و آن حضرت شفیع شد و او اجازه فرمود. وقتی بر ایشان وارد شدند، صورتش را به طرف دیوار گرداند و تا وقتی از نزد ایشان بیرون رفتند با آن دو سخن نگفت. اگر موضوع چیزی جز دفن کردن نبود، این را طعنه‌ای قرار نمی‌دادیم. هیچ کس نمی‌تواند آن چه ما بیان کردیم را انکار کند، زیرا مشهورتر از آن است که پنهان گردد.

عبد الرزاق، از معمر، از زهری، از عروه، از عایشه روایت کرده است: «فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند تا ارث خودشان از رسول خدا ﷺ را درخواست کنند و آن دو در این هنگام زمین او از فدک و سهمش از خیبر را درخواست می‌کردند. ولی ابوبکر به آنان گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ما ارثی به جای نمی‌گذاریم. آن چه باقی گذاشتیم صدقه است.» می‌گوید: فاطمه خشمگین شد و از او روی گرداند و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت. علی (ع) او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر در این خصوص اجازه داده نشد. عایشه می‌گوید: در زمان حیات فاطمه، علی در میان مردم وجهه‌ای داشت. وقتی او از دنیا رفت مردم از او روی برتافتند.»

عیسی بن مهران با سندش از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: «فاطمه (ع) وصیت کرد که وقتی از دنیا رفت، ابوبکر و عمر را خبردار نکنند و آن دو بر ایشان نماز نگذارند. می‌گوید: علی او را شبانه دفن کرد و آنان را از موضوع خبردار

نکرد»^(۱).

می‌گویم: تأمل در سخن ایشان (خداوند او را رحمت کند): «علت بازنگرداندن فدک توسط او علیه السلام در تقریر احکام این قوم است... ایشان به شدت در تقیه بود» شدت مظلومیت حضرت علیه السلام را می‌رساند؛ همان‌طور که ایشان علیه السلام فرمود: اگر مردم را مجبور به ترک آن کنم و آن‌ها را به جایگاه‌های خود بازگردانم (یعنی کارهایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر داده شده بود) و به آن‌چه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، سربازانم از گرد من پراکنده می‌شدند تا جایی که تنها می‌ماندم یا تنها با اندکی از شیعیانم که فضیلت من و واجب بودن امامت مرا از کتاب خداوند عزوجل و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند. آیا فکر می‌کنید اگر درباره‌ی مقام ابراهیم علیه السلام دستور می‌دادم و آن را به جایگاه خودش که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده بود بازمی‌گرداندم و فدک را به وارثان فاطمه علیها السلام بازمی‌گرداندم... در این صورت از گرد من پراکنده می‌شدند.

به خدا سوگند به مردم دستور دادم در ماه رمضان جز برای فریضه جمع نشوند و به آنان خبر دادم که جماعت‌شان در نوافل بدعت است، برخی از لشگریان من که همراه من می‌جنگیدند فریاد زدند: ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر کرد. ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان بازداشتند و ترسیدم در قسمت کناری لشکرم شورش کنند»^(۲).

۷- محقق هاشم معروف حسنی می‌گوید: پرسشی که در این مقام باید پرسید این است که اگر همان‌طور که ایشان ادعا می‌کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به ایشان بخشیده است و ایشان بی هیچ شک و تردیدی در این خصوص در ادعایش راستگو است و تنها به اندازه‌ی نیاز خود از آن محصول برمی‌داشت و بقیه را رها می‌کرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله در آن تصرف کند، قابل تصور نیست که این موضوع برای مسلمانان پنهان بوده باشد، به خصوص برای کسانی که مرتب با ایشان ارتباط داشتند. حال که چنین است چرا آن‌گونه که در برخی روایات آمده است برای شهادت دادن جز علی و ام‌ایمن و حسنین

۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۱۳۷.

۲- به نقل از کتاب فاطمه بهجت قلب مصطفی: ص ۳۵.

کس دیگری پیش قدم نشد؟ پاسخ این است: شاهدان از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام سرپیچی نکردند و ایشان مجبور به گواهی دادن ام‌ایمن یا فرزندان‌ش حسن و حسین که در آن روزگار دو کودک خردسال بودند، نبود، بلکه گواهی‌هایی نیز داشت که هیچ کس نمی‌توانست در همانند چنین موضع‌گیری‌هایی به گواهی‌شان طعنه‌ای وارد کند؛ مانند ابوذر، عمار، مقداد، عباس و فرزندان‌ش، ابو سعید خدری و دیگران که به راستی ادعایش گواهی می‌دادند حتی اگر به شدیدترین انواع عقاب و عذاب دچار شوند، ولی وقتی درست این باشد که ایشان چنین موضعی را اتخاذ کرده باشد، روشن می‌شود که موضوع فدک برای او مهم و جزو اهدافش نبوده است و اگر صحیح باشد که ایشان علی و حسنین را برای شهادت دادن حاضر کرده است، به این ترتیب ایشان علیه این گروه پاسخ صریحی نسبت به متونی که رسول خدا درباره‌ی او و درباره‌ی فرزندان‌ش آورده، در تاریخ به نگارش درآورده است. علاوه بر این که اگر ایشان بیست شاهد از بهترین صحابه را حاضر می‌کرد، آمادگی حکم کردن به آن چه طلب کرده بود وجود نداشت بلکه از آن چه سیر وقایع برمی‌آید زمینه برای مخالفت با شهادت‌های آنان با ده‌ها شهود مخالف وجود داشت، همان‌طور که گواهی علی و ام‌ایمن با گواهی عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن عوف رویارو شد و روایت پیشین نهج بر این مطلب تصریح می‌کند و ارث بردن ایشان از پدرش با این حدیث «ما گروه پیامبران ارثی به جای نمی‌گذاریم....» نفی شد...^(۱).

فصل سوم:

ادعای میراث

پس از این که سلطه‌ی غاصب فدک را از زهرا (علیها السلام) مصادره نمود، وی آن را از طریق ارث بردن درخواست نمود، تا حجت اقامه شود. ایشان با انواع روش‌ها قصد داشت تا حق سلب شده‌اش را از چنگ آنان درآورد ولی آن‌ها سر باز زدند و همه‌ی حقوق مالی فاطمه (علیها السلام) را با هدف سیاسی که بر هیچ فرد منصفی پوشیده نیست، مصادره کردند؛ یعنی همان سلب توانایی مالی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به خاطر ترس از درگیر شدن او با آنان در خصوص حقتش که از او گرفته بودند و جامه‌ی منصبش که بر تن خود کرده بودند.

بنابراین پس از این که آن‌ها هدیه بودن فدک و در ملکیت بودن ایشان در زمان زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نپذیرفتند، آن حضرت از باب این که آن را از پدرش به ارث می‌برد، آن را درخواست نمود. چیزی که برای برخی غریب به نظر می‌رسد این است که درخواست حضرت به عنوان میراث پس از درخواستش به عنوان هدیه، نقضی بر حکمت و عصمت فاطمه (علیها السلام) است و می‌گوید: فاطمه یک بار فدک را به عنوان هدیه درخواست کرد و بار دیگر به عنوان ارث. اگر چنین عملی چه عمدی و چه سهوی از ایشان سر بزند، عصمتش از بین می‌رود؟!

در حالی که ایشان پس از رد ادعای هدیه بودن، به ادعای میراث بازگشته است. به همین دلیل در خطبه‌ی خود به اندازه‌ای که به ادعای میراث بودن پرداخته است به ادعای هدیه بودن نپرداخته است.

علامه مجلسی (رحمته الله) می‌گوید: «ایشان (علیها السلام) چنین ادعا کرد که فدک هدیه‌ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او بوده است. چه بسا نپرداختن ایشان (صلوات خداوند بر او) در این خطبه بر این ادعا به این دلیل بوده است که از پذیرفتن این ادعا ناامید شده باشد. این

خطبه پس از نپذیرفتن شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کسانی که با او شهادت دادند، ایراد شد و منافقانی که حاضر بودند به صداقت و راستگو بودن وی اعتقاد داشتند. ایشان به حدیث ارث تمسک جست زیرا از ضروریات دین است»^(۱).

برخی دیگر به مقدم بودن ادعای ارث نسبت به ادعای هدیه در ابتدا قائل هستند، در حالی که روایات تصریح می‌کنند که ادعای ارث پس از ادعای هدیه بوده است. وقتی هدیه‌ی ایشان (علیها السلام) را انکار کردند، حضرت برای ملزم کردن حجت و دلیل به ادعای ارث تغییر موضع داد.

پس منازعه‌ی میان ایشان و ابوبکر در موضوع ارث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق افتاد و این که او تنها دخترش است و باید طبق آموزه‌های اسلامی از پدر خود ارث ببرد. ایشان نزد ابوبکر آمد تا حق ثابت شده‌ی خودش در محکم تنزیل حکیم را درخواست کند، ولی ابوبکر او را هم‌چنان از آن منع نمود و این عمل خود را با روایت کردن حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که ارث‌بری را از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفی می‌کند، توجیه نمود.

این حدیث را بسیاری از محدثین روایت کرده‌اند. بخاری و مسلم و دیگران، از عروه بن زبیر از عایشه روایت کرد که به او خبر داده است: «فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی ابوبکر فرستاد تا ارث خودش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را درخواست کند. ارثی که خداوند به عنوان فیء در مدینه و فدک به ایشان داده و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود. ابوبکر عرض کرد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ما ارثی بر جای نمی‌گذاریم. آنچه باقی گذاشتیم صدقه است. آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از این مال می‌خورند». به خدا سوگند من چیزی از صدقه‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از همان وضعیتی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام در آن بوده است تغییر نمی‌دهم. در این مورد همان می‌کنم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می‌داد؛ و ابوبکر نپذیرفت چیزی به فاطمه بدهد. فاطمه به همین دلیل از ابوبکر خشمگین شد»^(۲).

۱- بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۲۸۰.

۲- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۴۲؛ صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۵۳؛ مسند احمد: ج ۱ ص ۲۵.

سلطه میراث فاطمه (ع) را با جعل این حدیث مصادره کرد و دختر محمد (ص) را از ابتدایی‌ترین حقوقش محروم نمودند.

جای شگفتی است که گواهی عایشه و حفصه در ثابت شدن ارث این دو پذیرفته می‌شود، ولی گواهی علی، حسنین و ام‌ایمن پذیرفته نمی‌شود! این در حالی است که عایشه برای پدرش گواهی داده است که او این حدیث - که ما از پیامبر (ص) ارث نمی‌بریم - را شنیده است!!

روایت شده است که عایشه و حفصه شهادت دادند که پیامبر (ص) فرمود: «ما گروه پیامبران به ارث نمی‌گذاریم». وقتی عثمان والی شد عایشه به او گفت: به من همان بده که پدرم و عمر به من می‌دادند. او گفت: در این خصوص هیچ جایگاهی در کتاب و سنت نمی‌بینم، ولی پدرت و عمر برای رضایت تو به تو می‌بخشیدند و من چنین نمی‌کنم. عایشه گفت: ارث مرا از رسول خدا بده. او گفت: آیا این تو نبودی که آمدی و همراه مالک بن اوس نضری گواهی دادید که رسول خدا (ص) فرمود: «ما ارثی بر جای نمی‌گذاریم» و حق فاطمه را باطل کردی و از بین بردی؟! اکنون آمدی و آن را می‌خواهی؟! من چنین نمی‌کنم. (راوی) می‌گوید: وقتی او برای نماز رفت، عایشه ندا داد، پیراهن را بلند کرد و می‌گفت: او با صاحب این پیراهن مخالفت کرده است. وقتی عایشه او را آزار داد، بالای منبر رفت و گفت: این زنی است کم مو^(۱)، دشمن خدا است و همان کسی است که خداوند، مثل او و همراهش حفصه را در کتاب آورده است: ﴿أَمْرَاتِ نُوحٍ وَ أَمْرَاتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾^(۲) (خدا برای کافران مثل زن نوح و زن لوط را می‌آورد که هر دو در نکاح دو تن از بندگان صالح ما بودند و به آن دو خیانت ورزیدند و آن‌ها نتوانستند چیزی از زنان خود در مقابل خداوند باز دارند و به آن دو گفته شد: با دیگران به آتش درآید).

۱- اصل عبارت در کتاب عربی ص ۲۴۷ چنین بوده: إن هذه الزعراء (القليلة الشعر). (مترجم)

۲- تحریم: ۱۰.

عایشه به او گفت: ای نَعْل! ای دشمن خدا! رسول خدا تو را به نام نعل یهودی که در یمن است نامید. عایشه او را لعنت کرد و او نیز عایشه را لعنت کرد و عایشه سوگند خورد که به هیچ وجه با او در یک شهر سکونت نکند. عایشه به سوی مکه بیرون رفت»^(۱).

در حدیث نفی ارث که خلیفه‌ی اول به پیامبر ص نسبت داد، درنگی می‌کنیم تا ببینیم آیا این درست است که این حدیث از پیامبر ص صادر شده؟! و بررسی‌های مختلفی را در این مورد ذکر می‌کنیم.

حجیت نداشتن حدیث «ما به ارث نمی‌گذاریم»:

حدیث به ارث نگذاشتن پیامبران که مورد پندار ابوبکر بود، حجیتی ندارد و از جهات متعددی مردود می‌باشد:

جهت اول: حدیث با متن صریح قرآن کریم مخالفت دارد؛ متن صریحی که تصریح می‌نماید پیامبران ص ارث باقی می‌گذارند و امکان ندارد از رسول خدا مخالف قرآن صادر شود. به این ترتیب این حدیث همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، با اهداف سیاسی جعل شده است.

قرآن کریم بر ثابت بودن ارث تصریح کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾^(۲) (از هر چه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند، مردان را نصیبی است، و از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند چه اندک و چه بسیار زنان را نصیبی است، نصیبی فرض شده و معین) و دیگر آیات قطعی ارث که شامل رسول خدا ص و بقیه‌ی نوع بشر می‌شود.

همان‌طور که قرآن کریم درباره‌ی به ارث بردن پیامبران با سخن حق تعالی با

۱- کشف الغمه: ج ۲ ص ۱۰۸.

۲- نسا: ۷.

حکایت از زکریا علیه السلام تصریح کرده است: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرْتَمِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^(۱) (مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما * که میراث بر من و میراث بر خاندان یعقوب باشد و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده). شکی نیست که ارث در لغت به ارثی اطلاق می شود که به وارث منتقل می شود، مانند اموال و مواردی که در حکم آن است و در موارد دیگر فقط به شکل مجاز استفاده می شود. اصل حمل ظاهر مقتضی حقیقت است نه مجاز و ما اجازه نداریم از ظاهر سخن بدون قرینه‌ی قطعی و دلالت روشن روی گردانیم؛ و چنین قرینه‌ای در این جایگاه وجود ندارد.

از این جمله، این سخن حق تعالی است: ﴿وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ﴾^(۲) (و سلیمان از داوود به ارث برد). ظاهر این آیه در دلالت بر منظور است؛ زیرا اطلاق لفظ میراث چنین معنایی را می‌رساند که منظور از آن اموال و هر آن چه متضمن این معنا است، می‌باشد.

در خطبه‌ی زهرا علیها السلام گفته شد که ایشان علیه ابوبکر با این آیات استدلال کرد و به همین صورت امیرالمؤمنین علیه السلام ولی ابوبکر از سر لجاجت، دشمنی، تکبر و گوش ن سپردن به صدای حق و عدالت روی گرداند.

ابن سعد در طبقات آورده است: محمد بن عمر به ما خبر داده است. هشام بن سعد از عباس بن عبد الله بن معبد، از جعفر به من حدیث نمود: فاطمه برای درخواست ارث خود به حضور ابوبکر آمد و عباس بن عبدالمطلب آمد تا ارث خود را درخواست کند و علی نیز با آن دو آمد. ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود: «ما ارثی بر جای نمی‌گذاریم. آن چه باقی می‌گذاریم صدقه است» و عملکرد پیامبر بر عهده‌ی من نیست. علی فرمود: ﴿وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ﴾^(۳) (و سلیمان از داوود به ارث برد) و زکریا فرمود:

۱- مریم: ۵ و ۶

۲- نمل: از آیه‌ی ۱۶.

۳- نمل: از آیه‌ی ۱۶.

﴿يَرْتِي وَ يَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ (که میراث بر من و میراث بر خاندان یعقوب باشد). ابوبکر گفت: همین طور است. به خدا سوگند تو همچون من عالم هستی. علی علیه السلام فرمود: این کتاب خداوند است که سخن می گوید. آن ها ساکت شدند و بازگشتند. (۱)

بنابراین پذیرفتن خبر نفی ارث به دلیل مخالفت با کتاب کریم جایز نیست و از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسی به دور است که مخالف کلام خداوند عزوجل سخنی بر زبان براند! این علاوه بر نپذیرفتن در شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سرور زنان جهان علیها السلام با آن چیزی که به زعم ابوبکر بود، می باشد. اگر او طبق ظن خودش راستگو می بود این دو علیها السلام در میان آفریدگان به حقیقت این حدیث سزاوارتر بودند؛ که این خود، پرده از جعلی و ساختگی بودن آن برمی دارد.

ولی اعوان و انصارش تلاش کردند بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ ببندند و این حدیث را به دیگران نیز نسبت دادند؛ با این که آن چه ثابت شده است این است که این حدیث به ابوبکر اختصاص دارد و او تنها کسی است که آن را نقل کرده است.

عایشه می گوید: «مردم در ارث بردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف کردند و در این مورد نزد هیچ کسی علمی نیافتند. ابوبکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ما گروه پیامبران ارثی بر جای نمی گذاریم و آن چه باقی می گذاریم صدقه است» (۲).

به همین دلیل ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: این خبر را فقط ابوبکر روایت کرده است و این مطلب را بزرگترین محدثان بیان کرده اند، تا جایی که فقهای اصول فقه در احتجاج براساس خبر، آن را در گروه روایت شده توسط یک صحابی طبقه بندی کرده اند» (۳).

۱- طبقات کبری: ج ۲ ص ۳۱۵.

۲- کنز العمال: ج ۱۲ ص ۴۸۸.

۳- شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۲۷. ابن ابی الحدید می گوید: استاد ما ابوعلی گفت: روایت مورد پذیرش نیست مگر با دو نفر، مانند گواهی و شهادت دادن. ولی همه ی متکلمان و فقها با او در این مطلب اختلاف کردند و بر او با پذیرفتن روایت ابوبکر فقط با یک صحابه استدلال کردند که «ما گروه پیامبران ارثی بر جای نمی گذاریم». حتی برخی از یاران ابو علی برای این مسئله با سختی

او در توضیحی بر حدیث نفی ارث می‌گوید: «می‌گوییم: این حدیث غریب است؛ زیرا مشهور این است که حدیث نفی ارث را کسی جز ابوبکر نقل نکرده است»^(۱).
 هم‌چنین می‌گوید: «می‌گوییم: مرتضی (خداوند رحمتش کند) در آن چه درباره‌ی پس از وفات پیامبر ﷺ و درخواست ارث توسط فاطمه (علیها السلام) گفته، راست گفته است. این خبر را کسی جز ابوبکر روایت نکرده. گفته شده است: مالک بن اوس بن حدثان همراه او روایت کرده است. اما مهاجرینی که قاضی القضاة آنان را ذکر نموده است، در زمان خلافت عمر به این خبر گواهی دادند و بیان این مطلب گذشت»^(۲).
 سیوطی می‌گوید: «اصحاب در ارث پیامبر اختلاف کردند. در این مورد نزد هیچ کس علمی نیافتند. ابوبکر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که ما گروه پیامبران ارثی بر جای نمی‌گذاریم. آن چه باقی گذاشتیم صدقه است»^(۳).
 ابن حجر می‌گوید: «اصحاب در ارث پیامبر اختلاف پیدا کردند. هیچ کسی در این مورد علمی نیافتند. ابوبکر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ما گروه پیامبران

پاسخی دست و پا کردند. می‌گوید: روایت شده است که ابوبکر در روزی که بر فاطمه (علیها السلام) احتجاج کرد، عرض کرد: سوگند به خدا کسی هست که در این مورد از رسول خدا ﷺ شنیده باشد! مالک بن اوس بن حدثان روایت می‌کند که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده است. این حدیث می‌گوید که عمر، طلحه، زبیر، عبد الرحمن و سعد شهادت دادند و گفتند: ما از رسول خدا ﷺ شنیدیم. این روایات در روزهای ابوبکر کجا بودند! نقل نشده است که کسی از این افراد در روز منازعه‌ی فاطمه (علیها السلام) و ابوبکر درباره‌ی این موضوع چیزی روایت کرده باشد». (شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۲۷)
 سید مرتضی (علیه السلام) می‌گوید: «این خبر (یعنی خبر نفی ارث) به هر شکل از این که موجب علم و یقین نمی‌شود، خارج نمی‌گردد. این خبر در حکم خبر آحاد است و جایز نیست احکامی از این دست از ظاهر قرآن بازگردانده شود؛ زیرا معلوم فقط با معلوم تخصیص داده می‌شود. وقتی دلالت ظاهری معلوم باشد جایز نیست با موردی ظنی و گمانی از آن بازگشت شود». (شافی: ج ۴ ص ۶۶).

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۲۱.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۴۵.

۳- تاریخ خلفا: ص ۷۳.

ارثی بر جای نمی‌گذاریم»^(۱).

ما نمی‌دانیم چگونه روایت طرف مقابل دعوی تنها با یک حدیث که در تضاد با کتاب خدا است و با نقل نیز مخالفت دارد پذیرفته می‌شود ولی شهادت فاطمه علیها السلام پذیرفته نمی‌شود در حالی که موافق کتاب خدا است و با نقل نیز مخالفت ندارد و او صدیقه‌ی پاک شده از هر نوع آلودگی است؟! مگر این که با نداشتن ورع و پرهیزگاری و شرافت در دشمنی، دشمن حاکم می‌شود و حاکم می‌تواند هر چه بخواهد حکم کند و حق در هر حالتی با او است!!

آن چه بر مطلب پیشین دلالت دارد این است که امیرالمؤمنین، علیه السلام عباس عموی رسول خدا و مادران مؤمنان، این حدیث را نشنیدند. آنان حتی پس از وفات ابوبکر و وفات زهرا علیها السلام درخواست ارث کردند.

روایت شده است که عباس رضی الله عنه و علی علیه السلام به حضور عمر بن خطاب آمدند و میراث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند^(۲) و این که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را متوجه ابوبکر کردند تا ارث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کنند^(۳).

آیا با توجه به این مطلب، این روایت عمر بن خطاب صحیح است که عمر بن خطاب علی علیه السلام و عباس (خداوند از او خوشنود باشد) را سوگند داد که آیا این شما از

۱- صواعق المحرقة: ص ۳۵.

۲- معجم الاوسط: ج ۵ ص ۲۶.

۳- از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «عایشه نزد عثمان آمد و گفت: ارث من از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من بده. به او گفت: آیا تو همراه مالک بن اوس نصری نزد من نیامدی و گواهی ندادید که رسول خدا صلی الله علیه و آله ارثی نمی‌گذارد تا این که فاطمه را از ارثش بازداشتید و حقش را باطل کردید؟! پس چگونه امروز از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست ارث می‌کنی؟!»

عایشه او را ترک گفت و بازگشت. وقتی عثمان به سوی نماز رفت، عایشه پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: عثمان با صاحب این لباس مخالفت و سنت او را رها کرده است». (امالی شیخ مفید:

این مطلب آگاهی دارید (یعنی حدیث منع از ارث)؟ آنان گفتند: این چنین گفته است! (۱)
 اگر آن دو چنین مطلبی می‌دانستند، چگونه عباس و فاطمه (علیهم السلام) نزد ابوبکر آمدند تا از او درخواست ارث کنند؟! و چگونه علی (علیه السلام) و عباس نزد عمر بن خطاب آمدند تا از او درخواست ارث کنند؟!

آیا صحیح است که گفته شود: این دو حدیث را می‌دانستند، ولی آمدند تا ارثی را که مستحقش نبودند درخواست کنند؟ یا این که علی (علیه السلام) این را می‌دانست، ولی فاطمه (علیها السلام) را بر آن داشت تا با سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت کند و چیزی را که حقش نبود، بخواهد؛ این که از خانه‌اش بیرون برود، با ابوبکر به نزاع برخیزد و برای دفاع از حقش آن سخنان را بیان کند؟ با وجود زهد و عصمتی که علی (علیه السلام) دارد و این که در ذات خداوند ذوب شده است و بسیار دوست دارد که احکام و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله) را اجرا کند! اهل بیت (علیهم السلام) باورع‌تر، نیکوکارتر و پرهیزگارتر از این هستند که دنیای فانی را درخواست کنند یا چیزی را بخواهند که از بین رفتنی است؛ به خصوص این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) زیباترین مثال‌های زهد در این دنیا را زده است؛ این که آن را سه طلاقه کرده است؛ طلاقی که رجعتی در آن نیست.

آیا هیچ عاقلی می‌تواند تصور کند که ایشان (علیهم السلام) آمد تا با مسلمانان در حقشان به نزاع برخیزد؟! در حالی که او همان کسی است که در سخت‌گیر بودن در حق به چنان درجه‌ی بالایی رسیده بود که حق هیچ دوستی برایش باقی نگذاشت!!

در صحیح مسلم آمده است که عمر به عباس و علی (علیهم السلام) گفت: «آیا آمده‌اید ارث خود را از برادر زاده‌ات درخواست کنید و این شخص هم آمده است تا ارث همسرش را از پدر همسرش درخواست کند؟ در حالی که ابوبکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ما ارثی بر جای نمی‌گذاریم. آنچه باقی می‌گذایم صدقه است. آیا شما او را دروغ‌گو، گناهکار، فریب‌کار و خائن می‌دانید. در حالی که خداوند می‌داند که او راستگو، نیکوکار، راهنما و پیرو حق است. سپس ابوبکر از دنیا رفت و من ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ولی

ابوبکر هستیم. آیا شما مرا دروغ‌گوی گناهکار فریب‌کار خائن می‌دانید...»^(۱). پس چگونه آن دو چنین نظری دارند و در کارشان درباره‌ی فدک و سایر ارث پیامبر صلی الله علیه و آله چنین حکمی را علیه ابوبکر و عمر صادر کردند، در حالی که آن دو می‌دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ارثی به جای نمی‌گذارم؟! بنابراین درخواست زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله فقط در صورتی می‌تواند صحیح باشد که آن‌ها به دروغ بودن خبر «منع از ارث» آگاهی داشته باشند.

جهت دوم: اگر این حدیث صحیح می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله قطعاً برای وارثان خودش بیان می‌کرد که ماترکش صدقه برای همه‌ی مسلمانان است و پس از او آن‌ها حق ندارند ارثی را مطالبه کنند تا در مطالبه‌ی آن چه مستحقش نیستند در موضع تهمت قرار نگیرند و تا اساس تفرقه و اختلاف به کلی از بین برود.

آیا می‌توان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌دانست وارثانش ماترکش را پس از ایشان مطابق احکام شریعت تقسیم می‌کنند؟ یا او می‌دانست ولی در رساندن احکام کوتاهی کرده است؟! پناه بر خدا! پاسخ این نشانه‌های پرسشی این است که این حدیث به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است.

چگونه می‌توانیم تصور کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله حکمی را تشریح کند که با متون قرآن کریم مخالفت دارد و آن را از همه‌ی مسلمانان پوشیده بدارد و تنها به ابوبکر برساند، در حالی که او جزو وارثان نیست؟! حتی چگونه می‌توانیم تصور کنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر علم رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حکم اطلاعی ندارد؟! درحالی که او قضاوت‌کننده‌ترین و آگاه‌ترین امت به کتاب و سنت است!

جهت سوم: اگر حدیث ابوبکر صحیح باشد، بر او واجب بود که همه‌ی وارثان را از اموال مخصوص رسول خدا محروم نماید؛ ولی او همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در اتاق‌های‌شان بدون هیچ بینه و شهادتی مبنی بر هدیه بودن یا تملک داشتن، باقی

گذاشت و خانه‌های پیامبر (ص) و ائمه را در اموال عمومی وارد نکرد! آیا این حکم به ارث نبردن فقط مخصوص زهرا (س) بود؟ یا آیه‌ای وجود دارد که مخصوص عایشه، حفصه و دیگران است و دختر مصطفی (ص) را از ارث خارج می‌کند؟

ابوبکر هنگام از دنیا رفتن وصیت کرد کنار رسول خدا (ص) در اتاقش دفن شود و برای این کار از عایشه اجازه گرفت. اگر اموال پیامبر صدقه بود پس اتاق پیامبر (ص) نیز جزو اموال عمومی است و شایسته بود ابوبکر در این خصوص از همه‌ی مسلمانان اجازه بگیرد و نه فقط از عایشه! حتی از همه‌ی زنان پیامبر (ص)؛ البته اگر آن‌ها بر خلاف فاطمه (س) از پیامبر (ص) ارث می‌برند! فاطمه‌ای که با حدیث ساختگی ابوبکر از قانون ارث خارج شده بود، گویی روایت او راست نیست. (۱)

۱- عایشه درباره‌ی خانه پیامبر (ص) به غیر از دفن کردن ابوبکر و عمر در اتاق حضرت (ص) کارهای دیگری نیز انجام داد. امام حسین (ع) را از این‌که برادرش حسن (ع) را کنار جدش دفن کند، بازداشت و سوار بر قاطری شد، بیرون آمد و صدا زد: در خانه‌ی من کسی را دفن نکنید که من او را دوست نمی‌دارم؛ و بنی‌هاشم و بنی‌امیه برای جنگ صف‌آرایی کردند. ولی امام حسین (ع) به او فرمود که برادرش (ع) را دور قبر جدش (ص) طواف می‌دهد و سپس او را در بقیع دفن می‌کند. این به آن جهت بود که امام حسن (ع) به ایشان وصیت کرد به خاطرش خونی ریخته نشود؛ حتی به اندازه‌ی یک حجامت.

ابن عباس (خداوند از او راضی باشد) می‌گوید: وا اسفا! که روزی بر قاطر سوار است و روزی بر شتر؟ در روایتی است که روزی بر شتر سوار شدی و روزی بر قاطر، و اگر زندگی می‌کردی بر فیل سوار می‌شد. ابن حجاج بغدادی آن را از شاعرانی گرفته که اشاره به کارهای عایشه در مورد تمامی خانه‌ی پیامبر (ص) دارد بدون بقیه‌ی زنان و می‌گوید:

تو یک نهم از یک هشتم داشتی ولی مالک همه‌ی آن شدی
سوار شتر شدی و سوار قاطر شدی اگر می‌خواستی سوار فیل می‌شدی

(بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۱۵۴)

صقر بصری می‌گوید:

در روز حسن هدایت‌گر بر قاطرت شتاب کردی
و خشمگین شدی و منع کردی و درگیر شدی و جنگیدی

از مفضل بن صالح از برخی از یارانش از یکی از آن دو که فرمود: «فاطمه به سوی ابوبکر رفت و ارثش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواست. ولی او گفت: پیامبر خدا ارثی بر جای نمی‌گذارد. ایشان فرمود: آیا به خداوند کافر شدی و بر کتاب خداوند دروغ بستی؟ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (خداوند درباره‌ی فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر برابر با سهم دو دختر است)»^(۱).

آیه‌ای وجود ندارد که نفی ارث را به دختر محمد صلی الله علیه و آله اختصاص دهد. آری این سیاستی شیطانی است که حق را باطل، و باطل را حق جلوه می‌دهد. به علاوه اگر صدور این خبر صحیح باشد، عمر بن خطاب عمل دوستش را ضایع نمی‌کند. او ارث پیامبر صلی الله علیه و آله را میان همسرانش تقسیم کرد و صدقه‌ی او از مدینه را به علی علیه السلام و عباس داد!

بخاری در کتاب «مزارعه» از نافع روایت می‌کند که گفت: «عبد الله بن عمر گفت: عمر، خیبر را تقسیم کرد. به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله اختیار داد که از آب و زمین بگیرند یا از محصولش. برخی از آنان زمین را انتخاب کردند و برخی از آنان محصول را، و عایشه زمین را انتخاب کرد»^(۲).

این همان خیبر است که زهرا علیها السلام بهره‌اش را از آن به عنوان ارثش از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کرد، ولی ابوبکر آن را نپذیرفت. عمر آمد و آن را در روزگار

و در خانه‌ی رسول خدا	با ستم حکم کردی
آیا همسر از وارثان	برای ارث سزاوارتر است؟
تو یک نهم از یک هشتم داشتی	ولی تو مالک همه‌ی آن شدی
سوار شتر شدی و سوار قاطر شدی	اگر می‌خواستی سوار فیل می‌شدی

(مناب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۰۵)

۱- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۲۲۵؛ بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۱۱۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۳ ص ۶۸؛ و در سنن کبری: ج ۶ ص ۱۱۶، عایشه و حفصه از جمله کسانی بودند که زمین و آب را انتخاب کردند.

خلافتش بین همسران پیامبر (علیه السلام) تقسیم نمود! وقتی پیامبر (علیه السلام) ارثی ندارد، پس چگونه خیبر را بین همسران پیامبر (علیه السلام) تقسیم می‌کنند؟! آیا عمر آن را به عنوان ارث بینشان تقسیم کرده است؟ پس چرا همسران ارث می‌برند ولی دختر ارث نمی‌برد؟! از عابسه روایت شده است که گفت: «اما صدقه‌ی رسول خدا (علیه السلام) در مدینه بود و عمر آن را به علی و عباس داد»^(۱).

اگر این صحیح باشد که پیامبر (علیه السلام) ارث نمی‌گذارد و ماترکش صدقه‌ای برای مسلمانان است، پس چگونه عمر آن را به علی (علیه السلام) و عباس می‌دهد؟ و چرا سران سلطه این اموال را در زمان زندگانی زهرا (علیها السلام) تحویل ندادند؟ این سیاستی است که چنین می‌طلبید، جایی که مصالح اقتضا کند تا ستون‌های دولت تثبیت و ارکانش استوار گردند، منع، و در زمان راحتی، پایدار بودن و گسترش فتوحات، بخشش کند.

جهت چهارم: اگر این حدیث صحیح می‌بود، باید صدیقه‌ی طاهره فاطمه (علیها السلام) با رضایت و خوشنودی و سکوت از درخواست خود خارج می‌شد؛ ولی آنچه اتفاق افتاد این بود که زهرا (علیها السلام) به ابوبکر و عمر خشم گرفت و پس از شنیدن حدیث دروغین بر پدر بزرگوارش محمد (صلی الله علیه و آله) از آن دو روی گردان شد و در حالی از دنیا رفت که بر این دو خشمگین بود و وصیت کرد شبانه دفن شود و اولی و دومی بر جنازه‌اش حاضر نشوند و بر او نماز نگذارند و مکان قبرش را پنهان کنند. علی (علیه السلام) او را شبانه دفن کرد، قبرش را پنهان داشت و هیچ کدام از آن دو را مطلع نساخت؛ که در جایگاه خود خوداهد آمد.

همانند چنین عملی را زهرا (علیها السلام) با کسی که سخن و کارش صحیح باشد، انجام نمی‌دهد؛ چرا که ایشان (علیها السلام) برای غیر حق خشمگین نمی‌شود و خداوند با خشمش خشمگین و با خوشنودی‌اش خوشنود می‌گردد. و زهرا (علیها السلام) اینگونه تمثیل می‌فرماید:^(۲)

۱- سنن کبری: ج ۶ ص ۳۰۱.

۲- لمعة البیضا: ص ۷۰۷.

تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَاسْخَفَ بِنَا
لَمَّا فُقِدَتْ وَكُلُّ الْإِرْثِ مَغْتَسَبٌ
مردانی دیگر به ما رو تُرُش و ما را کوچک کردند
همین که تو رفتی، و همه‌ی ارثمان غصب شد

جهت پنجم: برخی اخبار روایت شده است که با حدیث منع ارث مخالفت دارد. از جمله حدیثی است که در سیره الحلبیه آمده که می‌گوید: «ابوبکر برای فاطمه علیها السلام در مورد فدک نوشته‌ای نوشت. عمر بر او وارد شد و گفت: این چیست؟ گفت: سندی است که برای فاطمه برای ارث بردن از پدرش نگاشته‌ام. گفت: برای چه به مسلمانان انفاق می‌کنی؛ در حالی که همان‌طور که می‌بینی عرب با تو جنگ می‌کند؟ سپس عمر نوشتار او را گرفت و پاره کرد»^(۱).

از این خبر روشن است که او درباره‌ی فدک برای فاطمه علیها السلام سندی نگاشته مبنی بر این که فدک ارث او از پدرش است علیه السلام. این روایت با روایت ابوبکر که از ارث بردن از انبیا جلوگیری می‌کند، مخالفت دارد.

احمد در مسندش از ابو طفیل روایت کرده است: «فاطمه علیها السلام به سوی ابوبکر چنین فرستاد: آیا تو وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی یا خانواده‌اش؟ گفت: (من) خیر، خانواده‌اش»^(۲).

ابن ابی الحدید بر این حدیث این‌گونه توضیح می‌دهد: «در این حدیث جای تعجب وجود دارد؛ زیرا فاطمه به او فرمود: آیا تو از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ارث می‌بری یا خانواده‌اش؟ گفت: بلکه خانواده‌اش. این تصریحی از جانب او است مبنی بر این که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارثی بر جای گذاشته است که خانواده‌اش به ارث می‌برد؛ و این، خلاف سخن او است که «ما ارثی بر جای نمی‌گذاریم»^(۳).

۱- سیره الحلبیه: ج ۳ ص ۴۸۸.

۲- مسند احمد: ج ۱ ص ۴.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۲۱۹.

در انتها می‌گوییم که زمین فدک حق خالص فاطمه علیها السلام است که جای هیچ‌چون چرایی ندارد. چه هدیه باشد و چه ارث. و خبری که فقط ابوبکر نقلش کرده است سختی‌ها و مصیبت‌های بسیاری بر امت وارد کرده و پاشنه‌ی درِ دشمنی را بر آن گشود، آتش بغض و کینه را شعله‌ور کرد و تا به امروز میان گروه مسلمانان شکاف ایجاد کرده است.

فصل سوم:

از بین بردن سهم ذوی القربی (خویشاوندان نزدیک)

کتاب کریم بر سهم ذوی القربی با این سخن حق تعالی تصریح کرده است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾^(۱) (و بدانید هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راهماندگان است). به رسول خدا ﷺ یک سهم از خمس اختصاص داشت و نزدیکانش را به سهم دیگری از آن اختصاص داد. وقتی ابوبکر والی شد آیه را تاویل کرد. در نتیجه سهم پیامبر ﷺ و سهم نزدیکان ساقط شد، بنی هاشم را از خمس بازداشت و آنان را همچون سایر یتیم‌های مسلمانان و فقرا و در راهماندگان‌شان قرار داد.

ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری می‌گوید: ابو زید عمر بن شبه به من خبر داد و گفت: هارون بن عمیر به من خبر داد و گفت: ولید بن مسلم به من حدیث نمود و گفت: صدقه ابو معاویه، از محمد بن عبد الله، از محمد بن عبد الرحمن بن ابوبکر، از یزید رقاشی، از انس بن مالک به من حدیث نمود که فاطمه رضی الله عنها نزد ابوبکر آمد و فرمود: «تو قطعاً می‌دانی که چه کسی به ما اهل بیت در صدقه‌ها و در غنیمت‌هایی که خداوند در قرآن از سهم ذوی القربی به ما به عنوان فء داده، ستم کرده است». سپس سخن حق تعالی را بر او خواند: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى﴾ (و بدانید هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان).

ابوبکر به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو و آن پدری که پدر تو است! درباره‌ی حق رسول خدا ﷺ و حق خویشاوندانش به کتاب خدا گوش

می‌سپاریم و از آن اطاعت می‌کنیم. من از همان کتاب خدا می‌خوانم که تو از آن می‌خوانی، ولی از آن چنین علمی به من نرسیده است که این سهم از خمس باید به طور کامل به شما تحویل داده شود.

فرمود: «**آیا این برای تو و نزدیکان تو است؟**» عرض کرد: خیر، بلکه از آن برای شما انفاق و بقیه را در مصلحت مسلمانان مصرف می‌کنم. ایشان فرمود: «**این حکم خداوند متعال نیست**». عرض کرد: این حکم خدا است. اگر رسول خدا در این مورد عهده‌ی بر شما دارد یا حقی برای شما واجب کرده است، آن را به عنوان صدقه به شما می‌دهم و همه‌ی آن را به تو و خانواده‌ات تسلیم می‌کنم. ایشان فرمود: «**رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد عهد و پیمانی به من نداده است، ولی وقتی این آیه فرستاده شد فرمود: به آل محمد بشارت دهید که بی‌نیازی برایتان آمد**».

ابوبکر عرض کرد: از این آیه چنین علمی برای من حاصل نشده که همه‌ی این سهم را به طور کامل به شما بدهم، ولی از آن بی‌نیازی برای شما است که بی‌نیازتان می‌کند و از آن به شما می‌بخشد. این عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح، از آنان درباره‌ی این مسئله پرس و بین آیا یکی از آنها در مورد آنچه شما می‌خواهی با شما موافق است! حضرت به سوی عمر رفت و به او مثل سخنی که به ابوبکر گفته بود را گفت و او همان پاسخی که ابوبکر به او داده بود را داد. فاطمه علیها السلام از این متعجب شد و گمان کرد این دو با یکدیگر در این مورد به مذاکره پرداخته و بر آن هم‌نظر شده‌اند.

ابوبکر گفت: ابو زید به من خبر داد و گفت: هارون بن عمیر به من حدیث نمود و گفت: ولید از ابن ابی لهیعه، از ابی اسود، از عروه، به ما حدیث نمود و گفت: فاطمه برای فدک و سهم ذوی القربی قصد ابوبکر نمود. او از ایشان منع کرد و این دو را در مال خداوند متعال قرار داد.

ابوبکر گفت: ابو زید به ما خبر داد و گفت: احمد بن معاویه، از هیثم، از جویر، از ابی ضحاک، از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام به ما

حدیث نمود که ابوبکر سهم خویشاوندان را از فاطمه و بنی هاشم منع کرد و آن در راه خداوند و در راه اسلحه و مرکب‌ها قرار داد.^(۱)

زهرا (علیها السلام) با ابوبکر درباره‌ی سهم نزدیکان به نزاع پرداخت؛ همان‌طور که درباره‌ی هدیه و ارث با او نزاع کرد؛ ولی گوش شنوایی نیافت. او در اصرار بر سلب کردن این حق لجاجت نمود؛ حقی که خداوند متعال در کتابش واجب و فرستاده‌اش (علیه السلام) به آن عمل کرده بود.

آن حضرت (علیها السلام) برای خلیفه بیان کرد که حکمش خلاف آن چیزی است که خداوند متعال بر پیامبر بزرگوارش (صلی الله علیه و آله) فرستاده است و می‌فرماید: «این حکم خدا نیست». ولی او آن معصومه‌ی پاک را تکذیب کرد و گفت: این حکم خداوند است!! گویی او به حکم خدا از اهل بیت عصمت و طهارت آگاه‌تر است؛ از کسانی که خداوند، آلودگی را از آنان زدوده و آنان را به طور کامل پاک کرده است.

به این ترتیب خلیفه، عمر و ابو عبیده را بر سخن خود شاهد می‌گیرد و به فاطمه عرض کرد: «این عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح، از آنان درباره‌ی این مسئله پرس و بین آیا یکی از آنها در مورد آنچه شما می‌خواهی با شما موافق است! حضرت به سوی عمر رفت و به او مثل سخنی که ابوبکر گفته بود را گفت و او همان پاسخی که ابوبکر به او داده بود را داد. فاطمه (علیها السلام) از این متعجب شد و گمان کرد که این دو با یکدیگر در این مورد به مذاکره پرداخته و بر آن هم‌نظر شده‌اند».

می‌گوییم: این گمان نیست، بلکه یقین است؛ زیرا اگر توافق قبلی بین آنان صورت نگرفته باشد، چگونه عملکرد آنان برخلاف کتاب خداوند عزوجل متفق شده است؟! سپاس و ستایش تنها از آن خدایی است که دشمنان آل محمد را در تمامی زمان‌ها رسوا کرده است.

باب پنجم

که فصل‌هایی دارد:

- فصل اول: اندوه زهرا علیها السلام پس از پدرش صلی الله علیه و آله
- فصل دوم: زهرا علیها السلام در بستر بیماری
- فصل سوم: در شهادت زهرا علیها السلام

فصل اول:

اندوه زهرا (علیها السلام) پس از پدرش (علیه السلام)

مجالس عزا و گریه برای از دست دادن مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم):

منابع فریقین روایت کرده‌اند که فاطمه (علیها السلام) برای پدرش سوگواری می‌کرد و شب و روز برایش گریان بود و با ابیات شعر غمگینانه برایش سوگواری می‌نمود. بخاری از انس (رضی الله عنه) روایت کرده است: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سنگین شد ایشان را می‌پوشاندند. فاطمه (علیها السلام) فرمود: «**آه و فغان بر مصیبت تو ای پدر جان!**» به ایشان فرمود: «**پس از امروز دیگر برای پدر تو مصیبتی نخواهد بود.**» وقتی پیامبر از دنیا رفت ایشان فرمود: «**آه پدرم!** او پاسخ پروردگارش را که او را فراخوانده بود داد. آه پدرم! از بهشت فردوس که جایگاه او است. آه پدرم! خبر مرگ او را به جبرئیل می‌دهیم.» وقتی به خاک سپرده شد، فاطمه (علیها السلام) فرمود: «**ای انس، آیا دلتان آمد که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خاک بریزید؟**»^(۱).

ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: «روایت شده است که فاطمه پس از پدرش همواره سرش بسته، جسمش ناتوان، در خود فرو ریخته، چشمانش گریان و دلش آتش گرفته بود و ساعت به ساعت غش می‌کرد و به فرزندانش می‌فرمود: «**کجا است آن پدر (یعنی جد) شما که شما را گرمی می‌داشت و مرتب شما را در آغوش می‌گرفت؟ کجا است آن پدر شما که از همه‌ی مردم بیشتر به شما مهربان بود، اجازه نمی‌داد که شما روی زمین راه بروید، افسوس که دیگر هرگز نخواهم دید که او در خانه‌ی مرا باز کند و شما را بر دوش خود گیرد؛ همان‌طور که همیشه چنین می‌کرد...**»^(۲).

۱- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۴۴.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۱۳۷.

بر قبر پدرش می‌آمد و خاک قبر را می‌بوید.
احمد در مسندش روایت کرده است: «ایشان مشتی از خاک پیامبر صلی الله علیه و آله را برداشت و بر روی چشمانش قرار داد. سپس فرمود: (۱)

ماذا علی من شم تربة أحمد
أن لا یشم مدی الزمان غوالیا
صبت علی مصائب لو أنها
صبت علی الايام عدن لیلایا

چه باک است بر آنکه خاک مزار احمد را ببوید
اگر نبوید در تمام روزگار بوی خوشی
مصیبت‌ها بر من فرو ریخته که اگر

بر روزهای روشن فرو ریزند همچون شبان خواهند شد

و چنین مجالسی را نزد قبر پدرش صلی الله علیه و آله برپا می‌کرد و همچنین در خانه و در بقیع.
این وضعیت در طول مدت حیاتش پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشت تا آنجا که صادق
اهلبیت علیهم السلام ایشان را جزو گریه‌کنندگان برمی‌شمارد.

از ابن ولید، از صفار، از ابن معروف، از محمد بن سهل که به امام صادق علیه السلام
می‌رساند که فرمود: «گریه‌کنندگان پنج فرد هستند: آدم، یعقوب، یوسف و فاطمه
دختر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن حسین علیهما السلام... اما فاطمه علیها السلام برای رسول الله صلی الله علیه و آله گریان شد تا
آنجا که مردم مدینه اذیت شدند. به ایشان عرض کردند: ما را با بسیاری گریه‌هایت
آزار می‌دهی!! بنابراین ایشان به سوی قبرهای شهدا میرفت و گریه می‌کرد تا نیازش
رفع شود؛ سپس باز می‌گشت...» (۲).

در مناقب از صادق علیه السلام روایت شده است: «اما فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا حدی
گریه کرد که اهل مدینه اذیت شدند. به ایشان عرض کردند: ما را با بسیاری

۱- مسند احمد: ج ۲ ص ۴۸۹.

۲- خصال: ص ۲۷۳.

گریه‌هایت آزار می‌دهی!! یا شب هنگام گریه کن یا در روز! ایشان به سوی قبرهای شهدا می‌رفت و گریه می‌کرد»^(۱).

کلینی با سندش از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفتاد و پنج روز زندگی کرد و کسی ایشان را مُتَبَسِّم یا خندان ندیدند. هر هفته دو بار، دوشنبه و پنجشنبه به قبور شهدا می‌آمد و می‌فرمود: اینجا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و اینجا مشرکان بودند»^(۲).

ابن شهر آشوب در مناقب از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «از هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، فاطمه خندان دیده نشد تا هنگامی که قبض روح شد»^(۳).

زرنندی حنفی از عمران بن دینار در «نظم درر السمطین» می‌گوید: «فاطمه پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخندید تا وقتی که قبض روح شد؛ به دلیل شدت اندوهی که بر پدرش (صلی الله علیه و آله) داشت»^(۴).

ابن کثیر می‌گوید: «گفته شده است که ایشان در طول مدت زندگانی‌اش پس از آن حضرت (پیامبر) (صلی الله علیه و آله) خندان دیده نشد و اینکه در اثر حزن و اندوه بر او، آب می‌شد و آرزوی وصال او را داشت»^(۵).

در ذخایر عقبی آمده است: «گفته شده است وقتی او تابوت را دید تبسمی نمود و پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا آن روز دیگر خندان دیده نشد»^(۶).

ابن صباغ مالکی می‌گوید: «فاطمه (علیها السلام) پس از مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی‌خندید تا

۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۱۰۴.

۲- کافی: ج ۴ ص ۵۶۱.

۳- مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۱۱۹.

۴- نظم درر السمطین: ص ۱۸۱.

۵- بدایت و نهایت: ج ۶ ص ۳۶۷.

۶- ذخایر عقبی: ص ۵۳.

هنگامی که قبض روح شد»^(۱).

شکایت و دادخواهی ایشان علیها السلام:

ایشان علیها السلام به نوعی، از تظلم و تالم و شکایت از آن چه توسط کسانی که آزارش داده بودند بر سرش آمده بود به پدرش صلی الله علیه و آله مرثیه سرایی می کرد. برخی از قطعه‌های شعری که از آن حضرت علیها السلام روایت شده است تقدیم‌تان می‌گردد. روایت شده است که ایشان علیها السلام با شعر «فاطمه بنت الأحجم» (فاطمه دختر آتش گرفته) بیان تمثیل فرموده است. ایشان علیها السلام می‌فرماید:^(۲)

قد كنت لی جبلا الود بظله فالیوم تسلمنی لا جرد ضاح
قد كنت جار حمیتی ما عشت لی و الیوم من بعدک من یریش جناحی
و اغض من طرف و اعلم انه قد مات خیر فوارسی و سلاحی
حضرت منیته فاسلمنی العزاء و تمكنت ریب المنون جیاحی
نشر الغراب عل ریش جناحه فظللت بین سیوفه و رماح
انی لا عجب من یروح و یغندی و الموت بین بکوره و رواح
فالیوم اخضع للذلیل و اتقی ذلی و ادفع ظالمی بالراح
و اذا بکت قمریه شجنا بها لیلا علی الغصن بکیت صباحی
فالله صبرنی علی ما حل بی مات النبی قد انطقی مصباحی

تو برای من کوهی بودی که به سایه سارت پناه می‌بردم

پس امروز مرا تسلیت ده که در مکانی بی سایه‌ام

۱- فصول المهمه فی معرفه الائمه: ج ۱ ص ۶۶۹.

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۰۸.

اگر جوان مردیت را از من دریغ می‌داشتی زندگی برای من وجود نداشت

و امروز پس از تو بال‌هایم پرپر شده است

و اگر از پهلویم به کنار می‌رفتی بدان

که محافظ و سلاحم از بین می‌رفت

مرگش فرا رسید، پس تسلیم اندوهم کرد

نیرومندی حوادث روزگار سبب شد به کناری روم

کلاغ پرهای بالش را بر من گستراند

همانا سایبان من میان شمشیرها و تیرها جای گرفته است

من در شگفتم از کسی که در رفت و آمد است

و حال آن‌که مرگ در کمین‌گاه او نشسته است

امروز برای پستی خاضع و خواریم

بر کنار؛ و ستم‌کارم را به راحتی دفع می‌کنم

در آن هنگام که قُمری از سوز و گداز شب بر شاخه می‌نالد

من صبح‌گاه از فراق تو می‌گیریم

پس خداوند مرا بر آن‌چه بر من ستم نمود شکبیا دارد

که پیامبر وداع گفت و چراغم را خاموش نمود

روایت شده است که ایشان بر قبر پدرش علیه السلام طواف کرد و فرمود:

ای پدر! بعد از تو فتنه‌ها برپا و صداهای گوناگون بلند شد که اگر تو زنده و ناظر بودی

این همه اختلاف، رخ نمی‌داد.

تو از میان ما رفتی و حال ما مانند آن زمینی شد که باران‌های نافع از آن بریده شود، و

قوم تو نظم را به هم زدند، پس شاهد باش و امور آنان را از نظر دور مکن.

برای ما چند مرد کینه‌های سینه‌ی خود را آشکار کردند، هنگامی که از میان ما رفتی و در خاک پنهان شدی.

جمعی از مردان بر ما چهره در هم کشیدند و مقام ما را سبک شمردند وقتی که از میان ما رفتی، دست ما امروز از همه چیز کوتاه شد.

تو بدر و نوری بودی که از آن روشنایی می‌گرفتند، تو کسی بودی که از طرف صاحب عزت بر تو کتاب‌های آسمانی نازل شد.

و جبرئیل با آیات پیوسته مونس ما بود، رفتی و با رفتن تو همه‌ی خیرها به روی ما بسته شد.

ما با رفتن تو آن چنان مصیبت زده شدیم که در تمام جهان از عرب و عجم، مصیبت هیچ مصیبت زده‌ای، به شدت مصیبت ما نرسید.

اذان بلال، زهرا را به یاد پدرش علیه السلام می‌اندازد:

از وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد، بلال از اذان گفتن سر باز می‌زد و می‌گفت: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر برای هیچ کس اذان نمی‌گویم. یک روز فاطمه علیها السلام فرمود: «من بسیار دوست دارم صدای موذن پدرم علیه السلام بلال را بشنوم». این سخن به بلال رسید و شروع به اذان گفتن نمود. وقتی گفت: الله اکبر، الله اکبر. ایشان علیها السلام پدرش و روزهایش را به یاد آورد و نتوانست گریه‌ی خود را کنترل کند. وقتی رسید به: «اشهد ان محمداً رسول الله» فاطمه علیها السلام فریادی زد، با صورت افتاد و بیهوش شد. مردم به بلال گفتند: ای بلال، دست بردار. دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دنیا رفت؛ و آنان گمان کردند آن حضرت از دنیا رفته است. او اذانش را قطع کرد و آن را کامل نکرد. فاطمه علیها السلام به هوش آمد و از او خواست اذان را کامل کند. او این کار را انجام نداد و به ایشان

عرض کرد: ای سرور زنان! من از آن چه بر اثر شنیدن صدای اذان من بر شما عارض شد می ترسم! و او را از این کار عفو فرمود^(۱).

علی علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیراهنش غسل دادم. فاطمه می گفت: پیراهن را به من نشان بده. وقتی آن را بویید بیهوش شد. وقتی چنین دیدم، آن پیراهن را پنهان کردم»^(۲).

بیت الاحزان

سلطه‌ی غاصب بدون وجود هیچ عامل بازدارنده‌ای در گمراهی خود در ظلم و ستم بر حبیبیه‌ی محمد صلی الله علیه و آله پابرجا و استوار بود. او را حتی از ساده‌ترین حقوق شرعی انسانی نیز بازداشتند؛ یعنی گریه و سوگواری برای از دست دادن پدرش. آن‌ها به امام علی علیه السلام گفتند: فاطمه ما را با گریه‌هایش آزار و اذیت می کند!! و امام علیه السلام برای ایشان خانه‌ای بیرون از مدینه ساخت که بیت الاحزان نامیده می شد!!

شیخ مجلسی می گوید: «سپس به خانه‌اش بازگشت و شب و روز شروع به گریه و شیون می کرد. اشک‌هایش تمامی نداشت و ناله‌هایش آرام نمی گرفت. شیوخ اهل مدینه جمع شدند، به امیرالمؤمنین علیه السلام رو کردند و گفتند: ای ابو الحسن! فاطمه شب و روز گریه می کند. هیچ یک از ما نه شب می تواند با آرامش سر بر بستر بگذارد و نه روز آرامشی داریم تا به مشغولیت‌ها و معیشت خود برسیم! ما شما را از این موضوع مطلع ساختیم تا از او بخواهید که یا شب گریه کند و یا روز!! ایشان علیه السلام فرمود: «مانعی ندارد». امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و بر فاطمه (درود خداوند بر ایشان) وارد شد در حالی

۱- من لا یحضره الفقیه: ج ۱ ص ۲۹۸.

۲- بیت الاحزان: ص ۱۶۷.

که از گریه رها نمی‌شد و تسلی دادن سودی به حالش نداشت. وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دید اندکی آرام گرفت. به فاطمه فرمود: «ای دختر رسول خدا! شیوخ مدینه از من خواستند از شما بخواهم که یا شبانه گریه کنی یا روز». ایشان عرض کرد: «ای ابو الحسن! چقدر درنگ من در میان آنان کوتاه و پنهان شدنم از دیدگان‌شان نزدیک است. به خدا سوگند نه شب آرام می‌گیرم و نه روز تا به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بپیوندم». علی علیه السلام به ایشان فرمود: «ای دختر رسول خدا! هر چه میل داری همان را انجام بده». سپس حضرت علیه السلام برایش خانه‌ای در بقیع دور از مدینه ساخت که بیت الاحزان نامیده می‌شود...»^(۱).

سمهودی می‌گوید: «غزالی استحباب نماز خواندن در مسجد فاطمه علیها السلام در بقیع را بیان می‌نماید. دیگری گفته: آن‌جا معروف به «بیت حزن» است؛ زیرا فاطمه علیها السلام روزهای سوگواری بر پدرش صلی الله علیه و آله را آن‌جا سپری کرده است»^(۲).

۱- بحار الانوار: ۴۳ ص ۱۷۷.

۲- تاریخ مدینه: ج ۲ ص ۹۵؛ در وفاء الوفاء: ج ۳ ص ۹۰۷.

فصل دوم:

زهره‌الایمان در بستر بیماری

به خاطر شدت مصایب فرود آمده بر قلب و بدنش، سرور زنان فاطمه‌ی زهره‌الایمان بیمار شد و خبری که رسول خدا ﷺ داده بود شروع به محقق شدن نمود؛ این که فاطمه‌ی زهره‌الایمان اولین فرد از اهل بیتش در ملحق شدن به ایشان ﷺ است. دختر محمد ﷺ پیش از وفات پدرش ﷺ و پیش از واقعه‌ی خانه و هجوم آن گروه به ایشان و آنچه در اثر آن هجوم بر ایشان وارد شد - که منجر به سقط جنین، شکستن پهلویش و ضرب و شتمش گردید- از درد جان‌گاهی شکایت نمی‌کرد. اصفهانی در قصیده‌ی خود می‌گوید: ^(۱)

آن‌چه از مصیبت به ایشان رسید کلیدش، حدیث در است
حدیث در، بسیار غم‌بار است جنایتی که دست خائن مرتکب شد

آن‌ها با سیلی به صورت، از حد گذشتند

بریده باد دست سرکشی و تجاوز! ^(۲)

همه‌ی این‌ها در از بین رفتن صحت و سلامتی ایشان و باز ماندن از کارهایش دست به دست هم دادند و شوهر مهربانش کسی بود که پرستاری‌اش را می‌کرد و هم‌چنین اسماء بنت عمیس را هم بر این کار معین فرموده بود.

۱- انوار القدسیه: ص ۴۳.

۲- و ما أصابها من المصاب مفتاح بابہ حدیث الباب
إن حدیث الباب ذو شجون مما جنت به ید الخؤون
و جاوز الحد بلطم الخد شلت ید الطغیان و التعدی

عیادت زنان مهاجر و انصار از زهره علیها السلام:

تاریخ، علت اصلی و انگیزه‌ی اصلی که باعث شد زنان مهاجر و انصار به عیادت سیده فاطمه علیها السلام زهره علیها السلام بروند را به صراحت بیان نکرده است. آیا به درخواست مردان‌شان بوده است؟ و چه انگیزه‌ای باعث شد که آن‌ها زنان خود را به عیادت صدیقه‌ی فاطمه علیها السلام بفرستند؟ آیا علت و انگیزه‌ای که می‌تواند ورای آن باشد، فهمیدن کوتاهی و بیداری از خواب‌زدگی‌شان بود؟ آن هم پس از این که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله موضع خود را در خطبه‌اش در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نمود و پس از خشم و غضبش بر سلطه‌ی غاصب و موضع رسوا کننده‌اش در برابر آنان؟ یا این که نوعی بیداری در این زنان و آگاهی از کوتاهی و حتی تنها گذاردن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط آنان به وجود آمد و این آگاهی و بیداری بین آنان شیوع پیدا کرد و برای عیادت، عطوفت و مهربانی یا راضی کردن جان‌های دردمند خودشان از آن‌چه بر سیده‌ی زنان روا شد، حضور یافته بودند؟

یا این که اسباب و دلایل سیاسی آن‌ها را بر این کار وا داشت و آرام سازی فضا و کم کردن تنش‌ی که میان دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلطه‌ی حاکم در آن روزگار بود؟ به خصوص این که زهره علیها السلام از آن جامعه‌ی وامانده کناره گرفته بود.

به هر صورت، تاریخ بر این موضوع تصریحی نیاورده است. همان‌طور که به تعداد و نام‌های زن‌هایی که نزد زهره علیها السلام حاضر شدند در حالی که ایشان بر بستر بیماری بودند تصریحی نکرده است؛ ولی به نظر می‌رسد این تعداد اندک نبود بلکه آن‌ها تعدادی قابل توجه بوده‌اند.

زن‌های اهل مدینه برای عیادت ایشان آمدند و ایشان خطبه‌ای را که خواهد آمد برای‌شان ایراد فرمود و این زنان سخنان ایشان را به مردان خود منتقل کردند. مردان،

عذرخواه آمدند ولی آن حضرت پوزش آن‌ها را نپذیرفت و فرمود: «از من دور شوید. پس از کوتاهی و سهل‌انگاری، دیگر جایی برای پوزش و عذرخواهی نیست»^(۱).

خطبه حضرت علیه السلام در جمع زنان مهاجر و انصار:

شیخ صدوق روایت کرده است: احمد بن حسن یقطان به ما حدیث کرد و گفت: عبد الرحمن بن محمد حسینی ما را حدیث نمود و گفت: ابو طیب محمد بن حسین بن حمید لخمی ما را حدیث نمود و گفت: ابو عبد الله محمد بن زکریا ما را حدیث نمود و گفت: محمد بن عبد الرحمن مهلبی ما را حدیث نمود و گفت: عبد الله بن محمد بن سلیمان، از پدرش، از عبد الله بن حسن، از مادرش فاطمه دختر حسین علیه السلام که گفت: «وقتی بیماری فاطمه دختر رسول خدا (درود خداوند بر ایشان) شدت گرفت، زنان مهاجر و انصار نزد ایشان جمع شدند و به ایشان عرض کردند: ای دختر رسول خدا! چگونه صبح کردید؟ حال شما چطور است؟ ایشان فرمود: صبح کردم به خدا سوگند. در حالتی که دنیای شما را نخواهم و از مردان شما بیزارم، پیش از آزمودن‌شان امیدي نداشتم و پی از امتحان بر آن‌ها خشم‌گینم. زشت باد شمشیری که برای خدا بُرد و نیزه‌ای که بر سینه‌ی باطل فرو نرود و اندیشه‌ای که راه فساد را هموار سازد. چه زشت است آن‌چه برای خود پیش فرستادند، ﴿أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفَى الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ (که خداوند بر آنان خشم گرفت و آن‌ها در عذاب جاودانند). ناچار گناهِش را به گردن آن‌ها انداختم و رسوایی‌شان را بر آنان ریختم، پس مرگ و نابودی و بیچارگی بر ستم‌گران باد! چه بیچاره مردمی! خلافت را از ریشه‌گاه رسالت و تکیه‌گاه نبوت و فرودگاه وحی پروردگار و آزموده‌کار دنیا و دین، کجا بردند؟ بدانید که این

همان زیان آشکار است. به خدا سوگند ابو الحسن را عیبی جز این نبود که در راه خداوند، شمشیرش برهنه و برنده و قدمش ثابت و حمله‌اش خطرناک و مرگ‌بار بود، و جز خداوند عزوجل از چیزی باک نداشت. به خدا سوگند، اگر امت دست از مهاری که رسول خدا به علی سپرد باز می‌داشتند، علی آن را در میان پای و رکاب خویش می‌گرفت و به آسانی بی‌رنج و تعب آنان را به چشمه‌ی جوشنده‌ی سعادت می‌برد و شاداب و کامیاب بازمی‌گردانید، بی آن که خود زیوری از دنیا و جز جرعه‌ی آبی و لقمه نانی برگیرد. برکات آسمان و زمین بر مردم گشوده می‌گشت، ولی اکنون چیزی نخواهد گذشت که خداوند آن‌ها را به آن چه می‌کنند خواهد گرفت. هان! بیا و بشنو و تا زنده باشی از روزگار شگفتی ببین، و هم اکنون جای شگفت است، به کدام تکیه‌گاه تکیه کردند و به چه دست‌آویزی چنگ زدند؟ به خدا سوگند سافل را به جای عالی گرفتند و عقب مانده را به جای جلوتاز پذیرفتند، پس خوار باد آن مردم گنه‌کاری که خود را نیکو پندارند، آنان تبه‌کارانند ولی نمی‌دانند. ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (آگاه باشید که اینان خود فسادگران‌اند ولی خود نمی‌دانند)، ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟). به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر کُشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مژده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‌ای عمومی و استبدادی از ستم‌کاران که اندکی شما را واگذار می‌نماید، آن‌گاه هستی شما را به یغما می‌برد، واحسرتا بر شما! به کجا هدایت

می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟!»^(۱)

سوید بن غفله می‌گوید: زنان سخنان آن حضرت (علیه السلام) را برای شوهران‌شان بازگو کردند. گروهی از سران مهاجر و انصار برای عذرخواهی نزد ایشان آمده، گفتند: ای سرور زنان! اگر ابو الحسن پیش از آن‌که ما عهد ببندیم و قراردادمان را محکم کنیم به ما می‌گفت، کس دیگری را بر او ترجیح نمی‌دادیم. آن حضرت فرمود: «از من دور شوید. پس از کوتاهی و سهل‌انگاری دیگر جایی برای پوزش و عذرخواهی نیست»^(۲).

عیادت ابوبکر و عمر از فاطمه (علیه السلام):

مردان و زنان مهاجر و انصار در بازه‌های زمانی مختلفی از فاطمه (علیه السلام) عیادت می‌کردند، مگر ابوبکر و عمر؛ زیرا آن حضرت با آنان قطع رابطه کرد و آنان را نپذیرفت و به آنان اجازه‌ی عیادت نداد. وقتی بیماری بر ایشان سخت شد و ساعات پایانی فرا رسید، آن دو راهی جز عیادت ایشان نیافتند؛ زیرا اگر آن حضرت دنیا را ترک می‌گفت و عیادت نکردن آن دو از حبیب‌ی محمد هم‌چنان باقی بود، باعث ننگ و رسوایی برای‌شان می‌شد.

آن دو خواستند عیادتش کنند و رضایتش را جلب نمایند، زیرا اهمیت خوشنودی و رضایت فاطمه (علیه السلام) را می‌دانستند؛ چرا که آن‌ها سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی ایشان را شنیده بودند و به یاد داشتند که فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است. هر چه او را

۱- معانی الاخبار: ص ۳۵۴.

۲- احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۹.

بیازارد مرا آزرده است و و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»^(۱) و «فاطمه پاره‌ی تن من است. هر که او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است»^(۲) و «فاطمه پاره‌ی تن من است. هر چه او را بیازارد مرا آزرده است»^(۳) و روایات دیگری که پیش از کتاب‌های شیعه، در کتاب‌های اهل سنت موجود بوده است.

شیخ قمی در کتاب خود «بیت الاحزان» می‌گوید: «وقتی آن حضرت سنگین شد و آن دو مرد این را دانستند، برای عیادت آمدند و از ایشان اجازه گرفتند. ایشان پذیرفت که به آن دو اجازه دهد. عمر نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ابوبکر پیرمردی رقیق القلب است و در غار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و یار ایشان بوده است. ما علاوه بر این مرتبه، چند بار نزد ایشان آمدیم تا از او اجازه بگیریم، ولی ایشان نپذیرفت. اگر شما موافق باشی، شما برای ما اجازه بگیر. فرمود: «بله». علی علیه السلام به حضور فاطمه علیها السلام رسید و فرمود: «ای دختر رسول خدا! از این دو مرد بسیار دیده‌ای. آن دو دفعات بسیاری آمدند و شما آن دو را نپذیرفتی و به آنان اجازه ندادی. آن‌ها از من خواستند که برای رسیدن به حضور شما، از شما اجازه بگیرم». ایشان عرض کرد: «به خدا سوگند به آن دو اجازه نمی‌دهم و سخنی با آنان نمی‌گویم تا این که با پدرم دیدار کنم و برای آن چه انجام دادند و مرتکب شدند، از آن دو به او شکایت کنم». علی علیه السلام فرمود: «من برای این کار آن‌ها را ضمانت کردم». ایشان عرض کرد: «اگر شما چیزی را برای‌شان ضمانت فرموده‌ای، این خانه خانه‌ی شما است و زن‌ها از مردان‌شان اطاعت می‌کنند. من در هیچ چیزی با شما مخالفت نمی‌کنم. به هر که مایل هستی اجازه بده». ایشان علیه السلام بیرون رفت و به آن دو اجازه داد. وقتی نگاه‌شان به فاطمه علیها السلام افتاد، به ایشان سلام کردند، ولی

۱- مسند احمد: ج ۴ ص ۵.

۲- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۲۱۰.

۳- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۴۱.

پاسخشان را نداد و صورت خود را از آنها برگرداند. آنها حرکت کردند و ایشان باز صورتش را برگرداند و چندین مرتبه این عمل تکرار شد و فرمود: «ای علی! پرده را بینداز!» و به زنانی که اطرافش بودند، فرمود صورت مرا برگردانید. وقتی صورتش را برگردانیدند، آن دو به سوی ایشان برگشتند و از ایشان طلب رضایت کردند و از آنچه در حقش انجام داده بودند، درگذرد. فاطمه (علیها السلام) فرمود: «شما را به خداوند سوگند! آیا به یاد می‌آورید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در دل شبی شما را برای کاری که مربوط به علی بود بیرون آورد؟» آنان عرض کردند: خدایا! بله. ایشان فرمود: «شما را به خداوند سوگند! آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدید که فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است و من از اویم. کسی که او را بیازارد مرا آزرده و کسی که مرا بیازارد، خداوند را آزرده و کسی که او را پس از مرگ من آزار دهد، مانند کسی است که او را در دوران حیات من آزار داده و کسی که او را در زندگی من آزار دهد، او را پس از مرگم آزار داده است.» آنان عرض کردند: خدایا! بله. ایشان فرمود: «الحمدلله». سپس ایشان فرمود: «خدایا! من گواهی می‌دهم و ای کسانی که در این‌جا حضور دارید شما هم گواهی دهید، که این دو مرا در زندگانی‌ام و هنگام مرگم آزار دادند. به خدا سوگند سخنی با شما نمی‌گویم تا با پروردگارم دیدار کنم و برای آنچه شما نسبت به من انجام دادید و مرتکب شدید، به سوی او شکایت کنم.»

و در روایت دیگری است که آن حضرت دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا! این دو مرا آزار دادند. پس، از آن دو به تو و به فرستاده‌ی تو شکایت می‌کنم. به خدا سوگند! از شما راضی نمی‌شوم تا با پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیدار کنم و آنچه شما انجام دادید را به او خبر دهم تا ایشان میان شما حکم کند». راوی می‌گوید: در این هنگام بود که ابوبکر عذاب و نیستی خواست و گفت: ای کاش مادرم

مرا به دنیا نمی‌آورد! عمر گفت: عجباً بر مردم که چگونه تو را والی امور خودشان قرار دادند! در حالی که تو پیر مردی هستی که عقلت تباه شده و به خاطر خشم یک زن، جزع می‌کنی و به خاطر خوشنودی‌اش خوشحال می‌شوی؟! در حالی که کسی که زنی را خشمگین کند، چیزی بر او نیست! آن دو بلند شدند و رفتند»^(۱).

قرائن عیادت، از آن مورد بغض و کینه قرار گرفته:

این که برخی می‌گویند فاطمه علیها السلام از کسانی که خلافت را غصب کردند راضی بوده و آن چه را که بین فاطمه علیها السلام و غصب‌کنندگان خلافت روی است، موضوعی تاریخی و تمام شده قلمداد می‌کنند، جداً غریب و به دور از واقعیت است! این در حالی است که شواهد روایی بسیاری وجود دارد که این ادعا را باطل می‌کند.

فاطمه علیها السلام جایگاه غصب‌کنندگان را هنگام عیادت و عذرخواهی از خودش مشخص فرمود و به خاطر آن چه با او انجام دادند، نپذیرفت آن‌ها داخل خانه‌اش شوند. آن‌ها پس از این که چندین مرتبه دیدارشان پذیرفته نشد، امیرالمؤمنین علیه السلام را واسطه قرار دادند و به او توسل جستند.

واضح است که درخواست عذرخواهی آن دو از فاطمه علیها السلام دلالت بر خطای‌شان نسبت به ایشان و آزرده‌نش می‌کند و از سر لطف و احسان به ایشان نبود؛ در غیر این صورت چرا پیش از آن به آن حضرت لطف و احسان نمی‌کردند؟!

به علاوه موضوع بالاتر از عذرخواهی صرفاً با کلمات است، که ارزشی ندارد؛ خشم و غضب زهر علیه السلام مسئله‌ای شخصی میان او و شیخین نبوده، بلکه موضوع، مربوط به همه‌ی اسلام بود. زهر علیه السلام بزرگی مصیبتی را که مسلمانان را در نتیجه‌ی انحراف

۱- بیت الاحزان: ص ۱۷۲؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۲۰۳.

خلافت از مسیر حقیقی‌اش به ورطه‌ی سقوط کشانیده است، می‌بیند. به همین دلیل فاطمه‌ای که خداوند با خوشنودی‌اش خوشنود می‌شود، مادامی که آنان خلافت الهی را غصب کرده باشند حتی اگر با کلمات عذرخواهی کنند ولی بر غصب خلافت پدرش علیه السلام از صاحب حقیقی‌اش و مصادره‌ی حقوق ثابت شده‌ی او، شوهر و فرزندان علیه السلام با توجه به متون شریعت اصرار بورزند، هرگز رضایت نخواهد داد. بریدن ایشان از غاصبان و نپذیرفتن آن‌ها محکومیت روشنی است که تاریخ علیه شیخین و حزب آنان که حق خلفای شرعی خداوند را غصب کرده‌اند، به اثبات می‌رساند.

احمد و بخاری سخن عایشه را روایت می‌کنند: «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین و از ابوبکر روی‌گردان شد و از این روی‌گردانی‌اش بازنگشت تا هنگامی که از دنیا رفت...»^(۱).

در جایی دیگر از عایشه روایت می‌کنند که گفت: «فاطمه از ابوبکر دلگیر شد»^(۲). و ابن ابی الحدید می‌گوید: «آن‌چه از نظر من صحیح است این است که ایشان در حالی از این دنیا رفت که از ابوبکر و عمر دلگیر و ناراحت بود و وصیت نمود که آن دو بر او نماز نگزارند»^(۳).

در این‌جا خواننده درنگی می‌کند و احادیث رسول خدا به ذهنش خطور می‌کند؛ احادیثی که بخاری و دیگران روایت کرده‌اند؛ این که خداوند متعال با خشم فاطمه علیها السلام خشمگین می‌شود. برخی از آن‌چه در این باب روایت می‌کنند تقدیم شما خواننده‌ی گرامی می‌گردد:

۱- مسند احمد: ج ۱ ص ۶ ؛ صحیح بخاری: ج ۴ ص ۴۲.

۲- مسند احمد: ج ۱ ص ۹ ؛ صحیح بخاری: ج ۵ ص ۸۲.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۵۰.

بخاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است. کسی که ایشان را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است»^(۱).
 همچنین از ایشان صلی الله علیه و آله روایت شده است: «او پاره‌ی تن من است. هر که متعرض او شود متعرض من شده و هر که او را آزار دهد مرا آزرده است»^(۲).
 از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «فاطمه پاره‌ی تن من است. آنچه او را آزار دهد مرا آزرده و هر که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است»^(۳).
 مسلم در صحیح و احمد در مسند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند: «دخترم پاره‌ی تن من است. هر که متعرض او شود متعرض من شده و هر که او را آزار دهد مرا آزرده است»^(۴).

آیا درباره‌ی کسی غیر از فاطمه علیها السلام چنین آمده است که خداوند با خشم او خشمگین و با خوشنودی‌اش خوشنود می‌شود؟! تک تک ما باید این سوال را در ذهن خود بیاورد که در این صورت پاسخی جز «نه» نخواهد یافت. این خانم چقدر بزرگ و عظیم است که خشم و رضایتش تمثیلی از خشم و رضایت خداوند متعال است.
 در این هنگام، انسان با چه وصفی می‌تواند کسی را که بر چنین خانم پاک و طاهری که خداوند متعال آلودگی را از او زدوده و او را به طور کامل پاک کرده است تجاوز و تعدی کند، توصیف نماید؟!!

این حقیقتی است که از رفتار عمر بن خطاب مشخص و شناخته شده است. شهرستانی در کتاب ملل و النحل می‌گوید: «اختلاف هشتم: در تصریح ابوبکر بر عمر

۱- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۲۱۰ و ص ۲۱۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۶ ص ۱۵۸.

۳- مسند احمد: ج ۴ ص ۵.

۴- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۴۱ ؛ مسند احمد: ج ۴ ص ۳۲۸.

درباره‌ی خلافت در زمان وفات. عده‌ای از مردم می‌گفتند: فردی عصبانی و بداخلاق را بر ما والی قرار دادی»^(۱).

ابن ابی شیبیه در مصنف می‌گوید: «وقتی مرگ ابوبکر رسید به سوی عمر فرستاد تا او را جانشین خود کند. مردم گفتند: فردی عصبانی و بداخلاق را بر ما والی قرار دادی و اگر والی ما بشود عصبانی‌تر و بداخلاق‌تر می‌شود. اگر عمر را بر ما خلیفه قرار دهی وقتی پروردگارت را دیدار می‌کنی، به او چه می‌گویی؟ می‌گفت: آیا مرا از پروردگار می‌ترسانید؟ می‌گویم: خدایا! بهترین اهل خودت را بر آنان امیر قرار دادی...»^(۲).

طبری در تاریخ خود از ابو سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده است که گفت: «وقتی وفات ابوبکر (خداوند رحمتش کند) رسید، عبد الرحمن بن عوف را فراخواند و گفت: نظرت را درباره‌ی عمر به من بگو. او گفت: ای جانشین رسول خدا! به خدا سوگند این شخص برترین کسی است که نظر دادی، ولی خشم و عصبانیت در او وجود دارد. ابوبکر گفت: این از آن رو است که مرا خوش قلب می‌داند. اگر کار به او رسد بسیاری از خصوصیات که دارد را ترک خواهد گفت...»^(۳).

با این قساوت و غلظتی که بسیاری در حق بن خطاب گواهی به آن می‌دهند، این شخص به خانه‌ی وحی حمله‌ور شد و پس از آن آمد تا از فاطمه علیها السلام عذرخواهی کند، با وجود این که او را زده بود، جینش را سقط کرده بود، پهلویش را شکسته بود، او از هیچ یک از این کرده‌ها پشیمان نبود؛ به همین دلیل او را چنین می‌بینیم که به ابوبکر می‌گوید: «عجبا بر مردم که چگونه تو را والی امور خودشان قرار دادند! در حالی که تو

۱- ملل و النحل: ص ۳۱.

۲- مصنف: ج ۸ ص ۵۷۴؛ کنز العمال: ج ۵ ص ۶۷۸؛ تاریخ مدینه: ج ۲ ص ۶۷۱؛ از زندگانی خلیفه عمر بن خطاب: ص ۲۳.

۳- تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۱۷.

پیر مردی هستی که عقلت تباه شده و به خاطر خشم یه زن، جزع می کنی و به خاطر خوشنودی اش خوشحال می شوی».

به همین دلیل زهر عليها السلام اقدام به اقرار گرفتن از آن دو مبنی بر این که او را آزار و اذیت کرده اند می نماید و آن دو نیز اقرار می کنند و فرمود: «خدایا! من گواهی می دهم و ای کسانی که در این جا حضور دارید شما هم گواهی دهید، که این دو مرا در زندگانی ام و هنگام مرگم آزار دادند. به خدا سوگند سخنی با شما نمی گویم تا با پروردگارم دیدار کنم و برای آن چه شما نسبت به من انجام دادید و مرتکب شدید، به سوی او شکایت کنم».

در روایت دیگری است: «خدایا! این دو مرا آزار دادند. پس، از آن دو به تو و به فرستاده ی تو شکایت می کنم. به خدا سوگند! از شما راضی نمی شوم تا با پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار کنم و آن چه شما انجام دادید را به او خبر دهم تا ایشان میان شما حکم کند»^(۱).

در این جا دختر مصطفی صلی الله علیه و آله اقرار آن دو را علیه خودشان مستند می کند تا به عنوان سندی نزد مردم بماند تا با آن بفهمند غضب خدا بر چه کسی است. این علاوه بر آن است که آن حضرت پاسخ سلام آن دو را نداد و صورت خود را از آن دو برگرداند.

و در انتها می گویم: از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: «او برای ما مادری شایسته بود و بر آن دو خشمگین، و پس از مرگش چنین خبری به ما نرسید که از آن دو راضی بوده باشد»^(۲).

۱- بیت الاحزان: ص ۱۷۲.

۲- طرائف فی معرفه المذاهب: ص ۲۵۲.

داوود بن مبارک می‌گوید: «نزد عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن آمدیم، در حالی که در میان گروهی به حج می‌رفتیم و از او سوال می‌کردیم. من یکی از کسانی بودم که سوال پرسیدم. از او درباره‌ی ابوبکر و عمر پرسیدم. او گفت: همان پاسخی را می‌دهم که جدم عبد الله بن حسن داده است. از این دو پرسیده شد و او گفت: مادر ما صدیقه دختر پیامبر فرستاده شده بود و در حالی از دنیا رفت که بر عده‌ای خشمگین بود. ما نیز با خشم او خشمگین هستیم»^(۱).

خداوند یکی از شاعران طالبی‌های اهل حجاز را خیر بدهد که می‌گوید:

ای ابا حفص، دست نگهدار

اگر مرگ (نبی) نبود تو چنین جسور نبودی

آیا بتول در غضب و خشم بمیرد و ما راضی؟

که در این صورت فرزندان بزرگ و کریمی نیستیم^(۲)

۱- سقیفه و فدک: ص ۷۵.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۵۰.

فصل سوم:

در شهادت زهرا (علیها السلام)

ساعاتی پیش از ارتحال:

فاطمه (علیها السلام) به بیماری سختی دچار شد و چهل شب در بستر ماند. بسیار تکیده و لاغر شده بود و جز پوست و استخوان از او نمانده بود. در این وضعیت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) عرض کرد: «ای ابو الحسن! ساعتی چشم بر هم نهادم و حبیبم رسول خدا را در قصری از مروارید سپید دیدم. وقتی مرا دید، فرمود: ای دخترکم، به سوی من بیا که من به تو مشتاقم. عرض کردم: به خدا سوگند من به دیدار شما بسیار مشتاق ترم. پدرم فرمود: تو امشب نزد من می آیی؛ که او در آنچه وعده می دهد صادق است و به آنچه عهد می کند وفادار.»^(۱)

آن حضرت از خواب بیدار و آماده‌ی سفر به آخرت می شود، زیرا از پدرش (علیه السلام) شنیده است که فرمود: «هر کس مرا (در رؤیا) ببیند، مرا دیده است»^(۲)؛ پس دیگر مجالی برای شک و تردید در راست بودن این خبر باقی نمی ماند.

چشمانش باز شد، نشاطش بازگشت، اقدام به اتخاذ تدابیر لازم نمود و این لحظات آخر زندگی اش را مغتنم شمرد. آن حضرت کشان کشان یا تکیه داده بر دیوار به سوی مکانی که آب در خانه اش بود رفت و با دستانی لرزان، شروع به شستن لباس کودکان خود کرد. سپس کودکانش را فراخواند و سرهایشان را شست.

امام علی (علیه السلام) وارد خانه شد و حبیبی محمد (علیه السلام) را دید که از بستر بیماری جدا و کارهای مربوط به خانه‌ی خود را انجام می داد. وقتی نگاهش بر او افتاد، دلش برای

۱- بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۷۹.

۲- مسند احمد: ج ۳ ص ۵۵؛ بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۲۱۱.

فاطمه به رحم آمد. آن حضرت در حال انجام دادن کارهای دشواری بود که در روزهای سلامتی خود انجام می‌داد. از فاطمه درباره‌ی علت انجام دادن کارهایش با توجه به اینکه سلامتی‌اش از بین رفته بود، پرسش نمود. ایشان با صراحت تمام پاسخ داد که امروز آخرین روز از روزهای زندگی‌ام است، پس برخاستم تا سرهای کودکانم و لباس‌هایشان را بشویم، چون آنها فردا صبح بی‌مادرند. امام از ایشان درباره‌ی منبع این خبر پرسید و آن حضرت از آن رؤیا به امام خبر داد و با این رؤیا خبر مرگ خودش را - که تردیدی در آن نیست - به همسرش داد.

وصیت زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام:

در ساعات پایانی زندگی‌اش، وقت آن فرا رسید که وصیت‌هایی را که در سینه پنهان داشت برای همسرش بیان کند.

به علی علیه السلام عرض کرد: «پسر عمو! من خبر مرگ خود را دریافت کرده‌ام و جز این نمی‌بینم که لحظه به لحظه به زمان دیدار پدر بزرگوام نزدیک‌تر می‌شوم. اکنون تو را به آنچه در دل دارم، وصیت می‌کنم.»

به آن حضرت فرمود: «ای دُخْتُ رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر چه می‌خواهی مرا وصیت کن» و بر بالینش نشست و کسانی را که در خانه بود بیرون کرد.

ایشان علیها السلام فرمود: «پسر عمو! از آن زمان که زندگی خود را با تو آغاز کردم آنگونه که به خاطر دارم در خانه‌ات دروغ نگفتم، به تو خیانت نورزیدم و از اطاعت تو سر بر نتافتم؟».

امام علیه السلام فرمود: «پناه بر خدا! تو به عظمتِ خداوند آگاه‌تری، و نیکوکارتر، تقوا پیشه‌تر، گرامی‌تر، ترس و بیمت از خدا بیشتر از آن است که من تو را بر نافرمانی مورد نکوهش قرار دهم. جدایی و از دست دادن برای من بسی دشوار است؛ ولی گریزی از آن نیست. به خدا سوگند با رفتن مصیبت جان‌سوز رسول خدا صلی الله علیه و آله را بار دیگر برایم تازه می‌کنی. جدایی و رحلتِ تو بس سنگین است، همه از خداییم و به سوی او باز

می‌گردیم. مصیبت و فراق تو آنقدر اندوه‌بار است که سخت‌تر و دردناک‌تر و رنج‌آورتر و غم‌انگیزتر از آن وجود ندارد! مصیبتی است که مصیبتی فراتر از آن نیست و سوگی است که هم‌تایی ندارد».

سپس لحظاتی هر دو گریستند و امام سر مبارک فاطمه علیها السلام را بر سینه نهاد و سپس فرمود: «هر چه می‌خواهی به من وصیت کن، مرا چنان وفادار خواهی یافت که هر آنچه مرا به آن فرمان داده‌ای را به انجام خواهیم رساند، و فرمان تو را بر کار خود ترجیح می‌دهم».

ایشان علیه السلام عرض کرد: «خداوند از ناحیه‌ی من برترین پاداش را عطایت فرماید. ای پسر عمو! اینکه پس از من زنی را به ازدواج خویش درآوری... زیرا مردان چاره‌ای جز اینکه همسر داشته باشند ندارند». سپس عرض کرد: «تو را وصیت می‌کنم اجازه ندهی هیچ یک از کسانی که در حقم ستم روا داشتند در تشییع جنازه‌ام حاضر شوند؛ که آنها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا هستند و رخصت ندهی هیچ کدام از آنان یا هوادارانشان بر جنازه‌ام نماز بگذارند، و شبانگاه آن هنگام که دیدگان مردم آرامش یافته و چشم‌ها به خواب رفته است مرا به خاک بسپار».

سپس آن حضرت علیه السلام عرض کرد: «ای پسر عمو! وقتی مرگ من فرا رسید، مرا غسل بده ولی بدنم را آشکار نکن که من طاهره‌ی مطهره‌ام، و مرا با باقی مانده‌ی حنوط رسول خدا حنوط کن، بر من نماز بگذار و نزدیکان از اهل‌بیتم همراه تو بر من نماز بگذارند، مرا شبانه به خاک بسپار نه در روز، و مخفیانه نه آشکارا، و مکان قبرم را مخفی بدار، و هیچ یک از کسانی که به من ستم روا داشته‌اند بر جنازه‌ام حاضر نشوند. ای پسر عمو! من می‌دانم که تو نمی‌توانی پس از من ازدواج نکنی، پس اگر زنی را به همسری برگزیدی روز و شبی را برای او و روز و شبی را برای فرزندان من قرار بده. ای ابا الحسن! و بر آن دو بانگ مزن که آنها فردا صبح یتیم، غریب و شکسته دل خواهند بود. دیروز جدشان را از دست دادند و امروز مادرشان را»^(۱).

۱- به بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۱۹۱ و انوار البهیة: ص ۵۹ و اعیان الشیعه: ج ۱ ص ۳۲۱ مراجعه کنید.

ابن عباس روایت کرده است که آن حضرت علیها السلام وصیت نوشته شده‌ای داشت که در آن آمده بود: «این وصیت دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که وصیت می‌کند و گواهی می‌دهد که خدایی جز الله نیست، و محمد بنده و فرستاده‌ی او است، و بهشت حق است، آتش حق است، و اینکه ساعت می‌آید و شکی در آن نیست، و اینکه خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر می‌انگیزد. ای علی! من فاطمه دختر محمد هستم. خداوند مرا به ازدواج تو درآورده است تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو بر من از دیگران سزاوارتری. مرا شبانه حنوط و غسل و کفن کن. شبانه بر من نماز بخوان و شبانه مرا دفن کن و کسی باخبر نشود. تو را به خدا می‌سپارم و تا روز قیامت بر فرزندانم درود و سلام می‌فرستم»^(۱).

۱- انوار البهیة: ص ۶۲. شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه از عاصم بن حمید، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: «آیا وصیت فاطمه علیها السلام را به تو نگویم؟ عرض کردم: بله. ایشان جعبه یا سیدی بیرون آورد و نامه‌ای از آن درآورد و آن را خواند: بسم الله الرحمن الرحیم. این وصیت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است که به مزارع و باغات هفت‌گانه‌اش وصیت می‌کند: عواف، دلال، برقه، میثب، حسنی، صافیه و مال ام‌ابراهیم، برای علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. اگر علی از دنیا رفت برای حسن باشد و اگر حسن از دنیا رفت برای حسین باشد و اگر حسین از دنیا رفت برای بزرگ‌ترین فرزندانم است. خداوند، مقداد بن اسود کندی، زبیر بن عوام بر این گواهی می‌دهند؛ و علی بن ابی طالب علیه السلام نگاشت».

روایت شده است که این مزارع و باغات، وقف بوده است و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها برداشت می‌کرد را برای مهمانانش و کسانی که از آن می‌گذشتند، مصرف می‌فرمود. وقتی عباس از دنیا رفت درباره‌اش با فاطمه علیها السلام نزاع شد. علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آنها برای ایشان وقف شده است.

نام یکی از مزرعه‌ها «میثب» شنیده شده است؛ ولی من از سید ابو عبد الله محمد بن حسن موسی (خداوند توفیقش را مدام کند) شنیدم می‌گفت که در نظر آنان به «میثم» معروف است. (من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۲۴۴)

بنده عرض می‌کنم: منظور از ام‌ابراهیم، مشربه - یعنی ماریه‌ی قبطیه - و خراج مدینه و نخلستان بود. این مزارع هفت‌گانه از اموال مخیریق یهودی بود که بنا بر سخنی اموالش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت

شیخ طوسی روایت کرده است: «وقتی فاطمه علیها السلام سنگین شد، عباس بن عبدالمطلب برای عیادت به حضور ایشان رسید. به او گفته شد: ایشان بد حال است و هیچ کس بر ایشان وارد نمی‌شود. او به خانه‌اش بازگشت و کسی را به سوی علی علیه السلام فرستاد و به فرستاده‌اش گفت: به او بگو: ای برادر زاده! عمویت به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: غم و اندوه بیماری حبیبی رسول خدا و نور چشم او و چشم من فاطمه علیها السلام بر من مستولی شده و آرامشم را ربوده است و گمان می‌کنم ایشان اولین کس از ما است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد پیوست و خداوند برایش چنین انتخاب کرده و مشتاق او است و او را نزد خودش جای داده است. اگر کاری از ایشان است که باید انجام شود من برای تو مهاجرین و انصار را جمع می‌کنم تا در حضورشان و نماز بر ایشان، اجر و پاداش بگیرند، که در این، زیبایی و جمال دین است. علی علیه السلام به فرستاده‌ی او - که راوی می‌گوید عمار بود و من نزد او حاضر بودم - فرمود: به عمویم سلام برسان و بگو: مهربانی و شفقت تو را از یاد نمی‌برم و مشورت تو را می‌دانم و از فضیلت نظر تو آگاه هستم. فاطمه دختر رسول خدا همیشه مظلوم و از حقش بازداشته شده و از میراثش منع شده بود. وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی او حفظ نشد و حق او و حق خداوند عزوجل درباره‌ی او رعایت نشد. خداوند به عنوان حاکم و به عنوان انتقام گیرنده از ستم‌کاران کفایت می‌کند. ای عمو! من از تو می‌خواهم که به من اجازه بدهی آنچه را که اشاره نمودی ترک گویم که او مرا بر مخفی داشتن کارش وصیت کرده است.... تا انتهای حدیث»^(۱).

وصیت آن حضرت علیه السلام به اسما بنت عمیس:

روایت شده است که آن حضرت علیه السلام به اسما بنت عمیس فرمود: «من بسیار زشت

کرده بود، و بنا بر سخنی دیگر از اموال بنی نضیر بوده به عنوان فئ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادند، و سخنان دیگری نیز گفته شده است.

۱- امالی طوسی: ص ۱۵۶؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۲۰۹.

می‌دانم که بر روی جنازه‌ی زنان پارچه‌ای می‌فکنند که حجم بدن او را برای مردان نامحرم نمایان می‌سازد» و فرمود: «من لاغر و پوست و استخوان شده‌ام. آیا چیزی بر من نمی‌گذاری تا مرا بپوشاند؟». اسماء بنت عمیس عرضه داشت: وقتی در حبشه بودم دیدم آنها چیزی (تابوت) درست می‌کنند. آیا برای شما نمونه‌ای درست کنم که اگر مورد پسندتان بود آن را برای شما بسازم؟ فرمود: «چنین کن». اسماء تختی خواست و آنگاه آن تخت را وارونه بر زمین نهاد، سپس گفت شاخه‌های خرمایی آوردند و آن شاخه‌های خرما را به پایه‌های آن تخت تابید و یک پارچه روی آنها انداخت و گفت: این شکل همان تابوتی است که من دیدم. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمود: «نظیر این تابوت را برای من بساز و بدنم را به وسیله‌ی آن بپوشان! خداوند تو را از آتش بپوشاند!»^(۱).

طوسی در تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «اولین تابوتی که در اسلام ساخته شد، تابوت فاطمه علیها السلام بود؛ زیرا آن بانو در آن بیماری که از دنیا رفت به اسماء فرمود: «من لاغر و پوست و استخوان شده‌ام. آیا چیزی بر من نمی‌گذاری تا مرا بپوشاند؟». اسماء عرضه داشت: وقتی در حبشه بودم دیدم که آنها چیزی (تابوتی) درست می‌کنند. آیا برای شما نمونه‌ای درست کنم که اگر مورد پسندتان بود آن را برای شما بسازم؟ فرمود: «چنین کن». اسماء تختی خواست و آنگاه آن تخت را وارونه بر زمین نهاد، سپس گفت شاخه‌های خرمایی آوردند و آن شاخه‌های خرما را به پایه‌های آن تخت تابید و یک پارچه روی آنها انداخت و گفت: این شکل همان تابوتی است که من دیدم. فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «نظیر این تابوت را برای من بساز و بدنم را به وسیله‌ی آن بپوشان! خداوند تو را از آتش بپوشاند!»^(۲).

۱- بیت الاحزان: ص ۱۷۳.

۲- تهذیب الاحکام: ج ۱ ص ۴۶۹.

شهادت زهرا علیها السلام:

فریقین (شیعه و سنی) از ام سلمی همسر ابو رافع روایت کرده‌اند که گفت: «فاطمه بیمار بود، همان بیماری که به مرگش انجامید، و من از او مراقبت می‌کردم. روزی که حال او بهتر بود و علی علیه السلام برای انجام کارهایی که داشت از خانه بیرون رفته بود، به من گفت: «ای مادر جان! برایم آب بیاور تا غسل کنم». آب را آوردم تا غسل کند و غسلی نیکوتر از هر آنچه دیده بودم، به جای آورد. آنگاه فرمود: «ای مادر جان! لباس تازه‌ام را بیاور». لباس را آوردم و پوشید و فرمود: «ای مادر جان! رخت خوابم را وسط خانه پهن کن». آنچه را که فرموده بود، انجام دادم و او رو به قبله دست‌هایش را زیر گونش قرار داد، به پهلو خوابید و فرمود: «ای مادر جان! اجل من رسیده است و من خود را پاکیزه کرده‌ام، پس نباید مرا کسی برهنه کند» و از دنیا رفت. به دنبال آن علی علیه السلام آمد و من ماجرا را به او عرض کردم»^(۱).

روایت شده است که آن حضرت بین مغرب و عشا از دنیا رفت و هنگامی که محضر شد می‌فرمود: «سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا. خدایا به همراه رسول تو، خدایا در رضوان تو، و در جوار تو و در خانه‌ی تو، دار السلام» سپس فرمود: «آیا چیزی را که من می‌بینم، شما می‌بینید؟» به ایشان عرض شد: چه می‌بینید؟ فرمود: «اینها گروه‌های اهل آسمان‌ها هستند. این جبرئیل است. این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: ای دخترم، پیش بیا که آنچه در پیش داری برایت بهتر است»^(۲).

و از زید بن علی: وقتی آن حضرت علیها السلام به احتضار رسید، بر جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله و ملک الموت درود و سلام فرستاد و آواز فرشتگان را شنیدند و آنها بوی عطری را که بهتر از آن بویی نیست، استشمام کردند.^(۳)

۱- مسند احمد: ج ۶ ص ۴۶۱.

۲- بیت الاحزان: ص ۱۷۸؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۲۰۰.

۳- بیت الاحزان: ص ۱۷۹.

اسما بنت عمیس می‌گوید: «وقتی وفات فاطمه علیها السلام فرا رسید به من فرمود: «هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل کافوری از بهشت آورد و آن را سه قسمت نمود. یک سوم آن برای خودش و یک سومش برای علی علیه السلام و یک سومش برای من» و معادل چهل درهم بود. ایشان فرمود: «ای اسما، بقیه‌ی حنوط پدرم را که در فلان جا و فلان جا است بیاور و آن را بر سرم قرار بده» سپس لباسش را پوشید و فرمود: «کمی منتظر من بمان و سپس مرا صدا بزن. اگر پاسخ دادم، فیها وگرنه بدان که به سوی پدرم رفته‌ام»^(۱).

راوی می‌گوید: اسما کمی منتظرش ماند و سپس ایشان را صدا زد، ولی پاسخ نداد. صدا زد: ای دختر محمد مصطفی! ای دختر باکرامت‌ترین کسی که خانم‌ها باردارش شده‌اند. ای دختر بهترین کسی که پا روی زمین گذاشته است. ای دختر کسی که به پروردگارش به اندازه‌ی قاب دو کمان یا نزدیک‌تر نزدیک شده بود؛ ولی پاسخش را نداد. پارچه را از صورتش کنار زد. آنگاه دید که از این دنیا جدا شده است. به رویش افتاد، او می‌بوسید و می‌گفت: ای فاطمه! وقتی به حضور پدرت رسول خدا رسیدی، سلام و درود اسما بنت عمیس را برسان. سپس اسما گریبان خود را درید و بیرون رفت. حسن و حسین علیهما السلام او را دیدند. فرمودند: «مادرمان کجاست؟» و او ساکت شد. آنها وارد خانه شدند در حالی که آن حضرت روی زمین دراز کشیده بود. حسین علیه السلام ایشان را تکان داد. ایشان از دنیا رفته بود. فرمود: «ای برادر، خداوند تو را در مصیبت مادر جزای خیر دهد». گفت: حسن علیه السلام بر روی مادر افتاد، او را می‌بوسید و می‌فرمود: «مادرم! پیش از اینکه روح از بدنم بیرون رود، با من سخن بگو». می‌گوید: حسین علیه السلام آمد ... و عرض کرد: «مادرم! من پسرت حسین هستم. پیش از اینکه دلم از جا کنده شود و از دنیا بروم، با من سخن بگو». اسما به آن دو عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا! به سوی پدرتان علی علیه السلام بروید و او را از مرگ مادرتان مطلع کنید. آنها بیرون رفتند در حالی که صدا می‌زدند: «وا محمدا! وا حمدا! امروز وقتی مادر ما از دنیا رفت،

۱- در برخی از نسخه‌ها: «به سوی پروردگارم».

مردن تو برای ما تازه شد». علی علیه السلام در مسجد بود که آن دو به او خبر دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام بیهوش شد. بر رویش آب ریختند تا به هوش آمد. ایشان علیه السلام می فرمود: «ای دختر محمد! دیگر با چه کسی تسلی یابم؟ با تو بود که تسلی می یافتم. پس از تو دیگر با چه کسی تسلی یابم؟»^(۱).

راوی می گوید: علی علیه السلام حسنین علیهما السلام را بر دوش گرفت تا آنها را وارد خانه‌ی فاطمه علیها السلام کرد، در حالی که اسما بالای سر آن حضرت علیها السلام گریه می کرد و می گفت: وای بر یتیمان محمد صلی الله علیه و آله! پس از ایشان با تو آرام می گرفتیم. علی علیه السلام صورتش را باز کرد. رو بنده‌ای روی سر حضرت بود. در آن نگاه کرد. روی آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که وصیت می کند و گواهی می دهد که خدایی جز الله نیست، و محمد بنده و فرستاده‌ی او است، و بهشت حق است، آتش حق است، و اینکه ساعت می آید و شکی در آن نیست، و اینکه خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر می انگیزد. ای علی! من فاطمه دختر محمد هستم. خداوند مرا به ازدواج تو درآورده است که در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو بر من از دیگران سزاوارتری. مرا شبانه حنوط و غسل و کفن کن. شبانه بر من نماز بخوان و شبانه مرا دفن کن و کسی باخبر نشود. تو را به خدا می سپارم و تا روز قیامت بر فرزندانم درود و سلام می فرستم»^(۲).

وفات آن حضرت همان طور که امام یمان احمد الحسن علیهما السلام فرموده است^(۳) - در نیمه‌ی جمادی الاول سال یازدهم هجری بوده است.

۱- کشف الغمه: ج ۲ ص ۱۲۳؛ بیت الاحزان: ص ۱۷۹.

۲- انوار البهیة: ص ۶۱؛ بیت الاحزان: ص ۱۸۰.

۳- پاسخ‌های روشنگر: جلد ۳ در پاسخ پرسش اول.

مراسم تشییع و تدفین:

صدای گریه‌ها از خانه‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند شد و مدینه با گریه‌ی مردان و زنان به لرزه درآمد و مردمانش به جنبش درآمدند. مردم از عظمت این مصیبتی که آنها را به یاد روزهای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌انداخت، حیران و سرگردان بودند. زنان بنی هاشم در خانه‌ی فاطمه علیها السلام اجتماع کردند، فریاد می‌زدند و گریه می‌کردند. مردم به سوی علی علیه السلام رو کردند؛ در حالی که آن حضرت نشسته بودند و حسن و حسین در مقابلش گریه می‌کردند. ام کلثوم خارج شد در حالی که رو بنده‌ای داشت و دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد، فریاد می‌زد و می‌گفت: «ای پدرم، ای رسول خدا! اکنون دیگر به راستی تو را از دست دادیم که دیگر پس از آن، دیداری نیست»^(۱).

مردم جمع شده، نشسته بودند و ضجه می‌زدند و منتظر بیرون رفتن جنازه بودند تا بر آن نماز بخوانند. ابوذر خارج شد و گفت: بروید، بیرون آوردن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شب موکول شد.^(۲)

مردم متفرق شدند و گمان کردند جنازه فردا صبح تشییع می‌شود، ولی امام علی علیه السلام به همراه اسما ایشان را همان شب، غسل داد و کفن کرد.

در روایت ورقه آمده است که علی علیه السلام فرمود: «به خدا قسم کارش را به عهده گرفتم و او را با لباسش غسل دادم و لباسش را از بدنش در نیاوردم. به خدا سوگند او مبارکِ طاهر و مطهره بود. آنگاه با باقی مانده‌ی حنوط رسول خدا صلی الله علیه و آله حنوط شد. کفنش کردم و او را در کفن پیچیدم. وقتی خواستم ردا را ببندم صدا زدم: ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضه، ای حسن، و ای حسین بشتابید و از مادرتان بهره‌گیری که دیگر جدایی است و دیدار در بهشت است. حسن و حسین علیهما السلام آمدند در حالی که صدا می‌زدند: «وا حسرتا! هرگز به خاطر از دست دادن جدمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله»

۱- انوار البهیة: ص ۶۲؛ اعیان الشیعة: ج ۱ ص ۳۲۱.

۲- انوار البهیة: ص ۶۲.

و مادرمان فاطمه زهرا خاموش نمی‌شویم. ما به خاطر از دست دادن جدّمان محمد مصطفی (علیه السلام) و مادرمان فاطمه‌ی زهرا هرگز خاموش نمی‌شویم. ای مادر حسن و ای مادر حسین! وقتی جدمان محمد مصطفی را دیدی از سوی ما به او سلام و درود برسان و به ایشان عرض کن: ما پس از تو در دنیا یتیم ماندیم» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: «من گواهی می‌دهم که او (فاطمه) صدایی در آورد، آهی کشید، دستش را گشود و آن دو را آرام به سینه‌ی خود فشرد. ناگهان ندا دهنده‌ای از آسمان ندا داد: ای ابو الحسن! آن دو را از روی او بلند کن. به خدا سوگند فرشتگان آسمان‌ها گریه می‌کنند، که حبیب مشتاق محبوب است. می‌گوید: آنها را از روی سینه‌ی ایشان بلند کرد»^(۱).

سپس علی (علیه السلام) بر جنازه نماز خواند، دستش را به سوی آسمان بلند کرد و ندا داد: «خدایا! این دختر پیامبرت فاطمه است که او را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آوردی. در آن هنگام وجب به وجب نورانی شد»^(۲).

وقتی صداها آرام شد و چشم‌ها آرمید و پاسی از شب گذشت، امیرالمؤمنین، عباس و فضل بن عباس به همراه چهارمین نفر، این جسد نحیف را بلند کردند، و حسن و حسین و عقیل و سلمان و ابوذر و مقداد و بریده و عمار آن حضرت (علیه السلام) را تشییع کردند. علی (علیه السلام) وارد قبر شد، پاره‌ی تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تحویل گرفت، او را در لحدش خواباند و فرمود: «ای زمین! امانت خود را به تو باز گرداندم. این دختر رسول خدا است. بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله و بالله و علی ملّت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) ای صدیقه تو را به کسی تحویل می‌دهم که از من بر تو سزاوارتر است و برای تو راضی شدم به آنچه خداوند برایت رضایت داده است»^(۳) سپس قرائت فرمود: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا

۱- انوار البهیه: ص ۶۲

۲- بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۲۱۵.

۳- مستدرک الوسائل: ج ۲ ص ۳۲۳؛ بحار الانوار: ج ۷۹ ص ۲۷.

نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿۱﴾ (شما را از آن آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم).

سپس از قبر خارج شد، حاضرین پیش آمدند و خاک بر آن دردانه‌ی پیامبر ریختند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قبر آن حضرت را هموار نمود. برخی از اشراف مکه گفتند^(۲):

دیدگانم را چه شده که به خاطر اشکی جاری،
 خواب و استراحت از آن رخت بر بسته است.
 آیا به خاطر خانه‌ای که مدت‌ها در آنجا به سر برده و بهره‌مند می‌شدم
 و بعد از آنجا بیرون آمدم و دیگر آنجا را نخواهیم دید؟
 یا به خاطر قبیله‌ای که به داشتن ماه‌ها فزونی یافته است
 و سپس در پرتو روشنی آنها تاریکی را برطرف کرده‌اند.
 حاشا لله، من در آخر عمر نفس خود را
 در پیروی از هوی و هوسش به طمع نمی‌اندازم.
 بلکه گریه‌ام برای یادآوری از کسی است که
 خداوند او را به لطف خود مخصوص گردانید و او را برگزید.
 خداوند فرستادگانش را به پدر او ختم کرد و او را برای وحی خود برگزید.
 و دو سرور پاک و پاکیزه و دو امام و پیشوا به او بخشید.
 و به آن دو صحابی می‌اندیشم که ظلم و ستم
 بر آن بانو را نیکو دانستند و حقش را رعایت نکردند.
 شوهرش را از عهد و پیمان منع نمودند
 و حال آنکه او انسانی پارسا و خدا ترس بود.

۱- طه: ۵۵.

۲- سید امین در مجالس السنیه می‌گوید: این قصیده را به خط شهید اول محمد بن مکی عاملی یافتیم و معلوم می‌شود برای برخی از اشراف است.

حکومتی که ربودنش را پیش از دفن پیامبر طرح ریزی کردند،
 آن را به خود اختصاص داده، از چنگ او ربودند.
 فاطمه برای طلب ارث خود از مصطفی نزدشان رفت و ارثش را به او ندادند.
 ای کاش می‌دانستم به چه دلیل دستورات قرآن در مورد او عمل نشد
 با اینکه آشکارا بیان شده بود؟
 آیا آیه‌ی ارث از آن نسخ شده است
 یا اینکه آن دو نفر بعد از آنکه فرض واجب شده بود آن را تبدیل کردند؟
 گفتند: پدر تو برای عمل ما دلیلی آورد؛
 و این برهان را از سرِ عناد و بی‌دینی ساختند.
 گفتند: حکم است پیامبران چیزی از خود به ارث نگذارند،
 و با این دست‌آویز، حضرت را از حق خود محروم کردند.
 اگر رسول خدا چنین گفته بود، آیا دختر پیامبر آن را نمی‌دانست؟!
 آیا پاره‌ی تن محمد با فرمایش مولایش مخالفت می‌کند؟!
 نه، حاشا که بانوی ما چنین کند!
 آیا این را از پیامبر شنیده و از روی جهل و نادانی آمده
 و ارث خود را طلب می‌کند؟!
 او پرهیزگارترین و خدا ترس‌ترین و برترین خلائق در عفت و پاکدامنی بود.
 و یا اینکه می‌گویی پیامبر با قرآن مخالفت کرده؟!
 وای بر این اخبار و روایات از کسی که بیانش کرد.
 در ابطال سخن اینان از سوره‌ی نمل و مریم که پیش از طه است بپرس.
 این دو سوره از ارث‌بری یحیی و سلیمان خبر می‌دهند،
 البته برای کسی که بخواهد از آنها بفهمد.
 پس نفرین کرد و از آنان به خداوند شکوه نمود
 و از دیدگانش اشک بارید،
 آنگاه گفت این بخششی است از سوی پدرم مصطفی به من،

و باز به او واگذار نکردند.
 بر این ادعا شاهدانی اقامه فرمود و گفتند:
 شوهر و فرزندانش به نفع اویند.
 شهادت دو پسر رسول خدا -هادیان مردم- را جایز ندانستند؛
 زیرا پرچم مخالفت با آن حضرت را برافراشته بودند.
 در نظر آنان علی و فاطمه و فرزندانشان راستگو نبودند.
 فلانی در نظرشان از آنان خداترس تر بود!
 زشت باد گوینده‌ی این سخن!
 پس از پدر بزرگوارش جام غم و اندوه به کام آن حضرت ریختند،
 و چه بد بود این ریختن جام ناگوار.
 ای کاش می‌دانستم نگهداری عهد و پیمان رسول خدا
 چه ضروری برای آنها داشت.
 اگر به آن حضرت احترام می‌گذاشتند رسول خدا،
 خاتم و هادی و بشیر و نذیر را گرمی داشته بودند.
 و اگر آن را به بهایی گزاف خریده بودند،
 در پی هوا و هوس‌ها تباه نمی‌شد.
 کار نیک آن بود که فدک را به آن حضرت می‌دادند
 نه اینکه دست آن حضرت را از آن باز می‌داشتند.
 اگر فدک را به حضرت زهرا داده بودند
 آیا مسلمان‌ها آنان را سرزنش می‌کردند؟
 آیا در زیر گنبد سبز آسمان غیر از فاطمه دختر پیامبر،
 صادق و ناطقی وجود داشت؟
 دختر چه کسی؟ مادر چه کسی؟ وای بر کسی که آزار و ستم بر او روا داشت
 و ظلم به او را معمول ساخت.
 ای کسی که درباره‌ی غصب‌کنندگان حقّ او

با ما مجادله می کنی به ما بگو.

آنگونه که تو می گویی آیا آن دو نفر در ظلم به آن حضرت

تعهدی نداشتند و عمداً حق او را پایمال نکردند؟

پس چرا هنگامی که آماده مرگ و لقا خداوند شد

آن دو بر جنازه‌ی آن حضرت حاضر نشدند؟!

نعش او را فرشتگان رحمان به خاطر دوستی با او

تشییع کردند، ولی آن دو نفر تشییع نکردند.

آیا پاداش او را نادیده گرفتند و یا با پدرش پیامبر

عناد و دشمنی داشتند که دنبال آن حضرت نرفتند؟

یا به خاطر آن بود که حضرت زهرا وصیت کرده بود

که آن دو شاهد و حاضر بر دفن او نباشند و آنها هم حاضر نشدند.

او را به خشم آوردند و در این هنگام پروردگار آسمان را به خشم آوردند؛

زیرا آن حضرت را خشمگین کرده بودند.

و پیامبر اینچنین خبر داده بود که سبحان با خوشنودی فاطمه خوشنود می شود.

نه پیامبر هدایت اطاعت شد و نه فاطمه و نه حسنین گرامی داشته شدند.

و از چه رو پاره‌ی تن مصطفی پنهان دفن و خاکش پوشیده شد.

سپس امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان طور که آن بزرگوار وصیت فرموده بود، قبر

ایشان را بین چند قبر ساختگی پنهان نمود.

و قبر آن حضرت در این دوران‌ها پنهان بود تا فریادی بلند برای تعبیری از

مظلومیتی باشد که فاطمه زهرا (علیها السلام) دیده است؛ تا اینکه فرزندش قائم و یمانی موعود

آمد و قبر مادرش فاطمه (علیها السلام) را آشکار فرمود:

یمانی آل محمد و قائم وعده داده شده سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«و اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و همه‌ی مردم آشکار می‌کنم

این است که من مکان قبر فاطمه (علیها السلام) پاره‌ی تن محمد (صلی الله علیه و آله) را می‌دانم.

همه‌ی مسلمانان اتفاق نظر دارند که قبر فاطمه علیها السلام پنهان است و کسی جز امام مهدی علیه السلام جای آن را نمی‌داند. ایشان علیها السلام مکان قبر مادرم فاطمه علیها السلام را به من خبر داده است. مکان قبر فاطمه علیها السلام کنار قبر امام حسن علیه السلام و چسبیده به آن است؛ گویی امام حسن مجتبی علیه السلام در آغوش فاطمه علیها السلام دفن شده است. من آماده‌ام تا برای سخن خود سوگند یاد کنم. خداوند بر آنچه می‌گویم گواه است، و همچنین فرستاده‌اش محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که فاطمه علیها السلام را دفن کرده است. والحمدلله وحده»^(۱).

گرامی داشت امام علی علیه السلام برای آن حضرت علیها السلام:

مراسم تدفین به جهت ترس از آشکار شدن کارشان، به سرعت پایان یافت. وقتی امام خاک قبر را از دستش تکاند، اندوهی عمیق وجودش را فرا گرفت؛ برای از دست دادن پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر بسیار مهربانش که با صفا و پاکی و فداکاری و ایثار درکنارش می‌زیست و به خاطر او ترس‌ها و سختی‌های بسیاری را تحمل کرده بود. اشکانش بر رخسارش جاری شد، روی خود را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرداند و با کلماتی که قلب را به درد می‌آورد لب به سخن گشود.

شیخ کلینی در کافی از امام ابا عبدالله حسین بن علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی فاطمه علیها السلام قبض روح شد، امیرالمؤمنین آن حضرت را پنهانی دفن کرد و مکان قبرش را پنهان نمود».

سپس برخاست، رخسارش را به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد: «سلام از من بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو از سوی دخترت، ملاقات کننده‌ات و کسی که در بقعه‌ی تو در زمین آرمیده است، همان کسی که خداوند او را در زود پیوستن به تو برگزید. هان ای رسول خدا! شکیبایی‌ام از فراق دخت برگزیده‌ات به

کاستی نهاد و خویشتن‌داری‌ام در سوگ سالار بانوان عالمیان از دست رفت. اما با توجه به تأثر عمیق من در سوگ شما اینک جای شکیبایی و خویشتن‌داری برایم هست؛ چرا که من با دست خویش تو را در آرامگاهت فرود آوردم در حالی که جان شما از میان سینه و گلوی من بیرون رفت. آری این از سنت‌های کتاب خدا است که از پذیرش آن گریزی نیست. ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. به راستی که امانت باز گردانیده و گروهان دریافت شد و زهرا چه شتابان ربوده شد. ای رسول خدا! اکنون دیگر چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می‌کند. اما غم من همیشگی است و شیم را به بیداری سپری می‌کنم. آنان از دلم جدا نمی‌شوند، یا اینکه خداوند برای من خانه‌ات را که تو در آن مقیم هستی برگزیند. زخم (دلم) عمیق است و اندوه از قلبم بیرون نمی‌رود. چقدر زود بین من و فاطمه فاصله افتاد. به خدا شکایت می‌کنم و به زودی دخت تو از اجتماع امت تو بر غصب حقش خبر می‌دهد. از او بپرس و وضعیت را از او جویا شو. چه بسیار درد و رنجی که در سینه داشت و راهی برای بازگفتن و پراکندنش نداشت و حال آنکه به زودی می‌گوید و خداوند حکم می‌کند که او بهترین حکم‌کنندگان است. سلام کسی که خداحافظی می‌کند در حالی که نه ناراحت است و نه ملول. اگر باز می‌گردم از ملالت و دل‌تنگی نیست و اگر بمانم از روی سوء ظن به آنچه خداوند به شکیبایان وعده داده، نیست. آه، آه! اما شکیبایی، مبارک‌تر و زیباتر است. اگر بیم چیره شدن دشمنان تجاوزکار نبود، ماندن و درنگ را بر خود لازم می‌داشتم و همچون زن جوان از دست داده بر این مصیبت بزرگ صدای خود را به گریه بلند می‌کردم. در پیشگاه خداوند دُخت تو پنهانی به خاک سپرده می‌شود، حقش غصب می‌گردد و از ارثش محروم می‌شود در حالی که مدت زیادی از عهد تو نگذشته و یاد تو فراموش نشده است. اینک ای رسول خدا، تنها به خداوند شکایت می‌برم و ای رسول خدا! بهترین تسلی، در پیروی از سیره و روش شما است. سلام و صلوات بر شما و سلام و رضوان بر او (فاطمه) باد»^(۱).

روایت شده است: وقتی ایشان از تجهیز و دفن آن حضرت فارغ شد، به خانه بازگشت و در آنجا احساس تنهایی و وحشت کرد و برای ایشان بسیار جزع و بی‌تابی نمود. سپس شروع به خواندن ابیاتی فرمود^(۱):

مصائب دنیا را بر خود بسیار می‌بینم
و صاحب آن را تا مرگ، بیمار
میان هر دو دوست، فراقی هست
و هر آنچه در آن فراقی نیست، اندک است
و از دست دادن فاطمه پس از احمد
دلیلی بر اینکه دوستی را دوامی نیست

جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده، می‌فرماید: «وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، علی علیه السلام قبر او را هر روز زیارت می‌کرد. فرمود: روزی آمد، روی قبر افتاد، گریه کرد و شروع به خواندن اشعاری نمود:

مرا چه شده سلام کنان بر قبرها عبور می‌کنم
قبر دوست، ولی پاسخ نمی‌گوید
ای قبر، تو چرا پاسخ نمی‌دهی؟
آیا پس از من رسم دوستی برگشت؟

هاتفی که صدایش شنیده می‌شنید ولی خودش دیده نمی‌شد، پاسخش را داد، در

۱- بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۸۰. ابن عساکر این ابیات را با تفاوت‌هایی روایت کرده است: وی از سعید بن مسیب روایت کرده است که گفت: «با علی بن ابی طالب وارد گورستان مدینه شدیم. علی به سوی قبر فاطمه برخاست و مردم بازگشتند. می‌گوید: ایشان لب گشود و شروع به خواندن اشعاری نمود:

میان هر دو دوست، فراقی هست حتی اگر بقایم پس از شما اندک باشد
و از دست دادن یکی پس از دیگری دلیلی بر اینکه دوستی را دوامی نیست
مصائب دنیا را بر خود بسیار می‌بینم و صاحب آن را تا مرگ، بیمار

(تاریخ شهر دمشق: ج ۲۷ ص ۳۹۵).

حالی که می‌گفت:

بگو به دوست: چگونه پاسخ گویم
و حال که در بند سنگ و کلوخم من؟!
خاک زیبایی‌هایم را خورد و شما را از یاد بردم
و از خاندانم و همسالانم پنهان شدم
سلام من به شما، ولی بریده شد
برای من و شما صفت دوست بودن‌ها^(۱)

تلاش برای نیش قبر:

وقتی صبح آن شب فرا رسید آن مردمی که آن حضرت علیه السلام را در زندگی‌اش یاری نداده بودند، آمدند تا جنازه‌اش را تشییع کنند. به آنها این خبر رسید که عزیز رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه و پنهانی به خاک سپرده شد.

امام علی علیه السلام در بقیع، صورت هفت قبر یا بیشتر درست کرد. طبری در دلائل الامامه می‌گوید: «بقیع، شبی را به صبح رساند، در حالی که چهل قبر جدید در آن دفن شد»^(۲).

و از آنجا که بقیع در آن روزگار - تا به امروز - گورستان مردم مدینه بود، مردم برای جست‌وجوی قبر فاطمه علیها السلام به بقیع رفتند؛ ولی کار بر آنان دشوار شد و قبر حقیقی سیده‌ی زنان را نشناختند.

طبری در دلائل الامامه می‌گوید: «وقتی مسلمانان دانستند که ایشان وفات نموده است، به بقیع آمدند و چهل قبر در آن یافتند و شناسایی قبر برایشان دشوار و پیچیده شد. مردم ضجه زدند و یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: پیامبر شما فقط یک دختر

۱- فصول المهمه فی معرفه الائمه: ج ۱ ص ۶۷۳

۲- دلائل الامامه: ص ۱۳۶.

بین شما باقی گذاشت. او از دنیا رفت و دفن شد، ولی نه در وفاتش و نه در تدفینش و نه در نماز بر او حاضر نشدید! حتی جای قبرش را هم نمی‌دانید! والیان امر آنان گفتند: زنان مسلمان را بیاورید تا این قبرها را نبش کنند و او را بیابیم، برایش اشک بریزیم و قبرش را زیارت کنیم»^(۱).

روایت شده است که ابوبکر و عمر آمدند و مردم می‌خواستند بر فاطمه علیها السلام نماز بخوانند.

مقداد گفت: فاطمه علیها السلام را دیشب دفن کردیم. عمر به ابوبکر رو کرد و گفت: آیا به تو نگفتم آنها چنین خواهند کرد؟ عباس گفت: وصیت کرد بر ایشان نماز نخوانند. عمر گفت: ای بنی هاشم! ابداً حسادت قدیمی خود را درباره‌ی ما رها نکرده‌اید. این کینه‌هایی که در سینه‌های شما است هرگز از بین نمی‌رود. به خدا سوگند! مصمم هستم که قبرش را نبش کنم تا بر او نماز بخوانم.^(۲)

طبری در دلائل الامامه می‌گوید: «وقتی مسلمانان دانستند که ایشان وفات نموده است، به بقیع آمدند و چهل قبر در آن یافتند و شناسایی قبر برایشان دشوار و پیچیده شد. مردم ضجه زدند و یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: پیامبر شما فقط یک دختر بین شما باقی گذاشت. او از دنیا رفت و دفن شد، ولی نه در وفاتش و نه در تدفینش و نه در نماز بر او حاضر نشدید! حتی جای قبرش را هم نمی‌دانید! والیان امر آنان گفتند: زنان مسلمان را بیاورید تا این قبرها را نبش کنند و او را بیابیم، برایش اشک بریزیم و قبرش را زیارت کنیم.

این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. خشمگین با چشمانی سرخ بیرون رفت، در حالی که رگ گردنش بیرون زده بود. قبای زردی بر تن داشت که در هر واقعه‌ی ناگواری می‌پوشید، در حالی که بر شمشیرش ذوالفقار تکیه داده بود؛ تا به بقیع وارد شد. کسی به سوی مردم رفت تا آنها را بترساند و گفت: این علی بن ابی طالب است

۱- دلائل الامامه: ص ۱۳۶.

۲- کتاب سلیم با تحقیق انصاری: ص ۳۹۳.

که همان طور که می بینید آمده است. به خدا قسم یاد کرده است که اگر اطراف این قبرها سنگی باشد، شمشیر را بر گردن دستور دهندگان به این کار خواهد گذاشت. عمر و اصحابش که همراهش بودند، با او دیدار کردند و به او عرض کردند: تو را چه شده ای ابو الحسن؟! به خدا سوگند قبر او را نیش می کنیم و بر او نماز می گزاریم. علی (علیه السلام) یقه اش را گرفت، او را کشید، به زمین کوبید و به او فرمود: «ای فرزند زن سیاه! اما حق خودم را از ترس اینکه مردم از دین شان مرتد شوند، رها کردم؛ ولی درباره ی قبر فاطمه، قسم به همان که جان علی در دست او است، اگر تو و یارانت گوشه ای از آن را کنار بزیند، زمین را از خون تان سیراب می کنم. حال ای عمر! اگر می خواهی چنین کن.»

ابوبکر با آن حضرت (علیه السلام) دیدار کرد و عرض کرد: ای ابو الحسن! به حق رسول خدا و حق آن که بالای عرش است، او را رها کن. ما کاری را که تو ناپسند بداری انجام نمی دهیم.

می گوید: او را رها کرد و مردم پراکنده شدند و دیگر برای انجام این کار بازنگشتند.^(۱)

سلام و درود بر پاره ی تن محمد و حبیبی او و روح او که در بدنش جاری است. به سوی خداوند بیزاری می جویم از کسی که به تو ظلم و ستم کرد و اساس ظلم و ستم بر شما را بنیان نهاد، و بر ولایت آخرین تان هستم همان طور که بر ولایت اولین تان هستم، و با شما هستم، و با شما هستم، و نه با دشمنان شما. و در پایان، به زیارت قبر تو می روم که به پنهان داشتنش فرمان دادی تا آن هنگام که احمد رازت را برای مردم آشکار کند، در حالی که می گویم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ صَفِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ أَمِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا

بِنْتَ أَفْضَلَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللَّهِ وَ خَيْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا النَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْضُوبَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُورَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكِ وَ عَلَى رُوحِكِ وَ بَدَنِكِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتِ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّكِ وَ أَنَّ مَنْ سَرَّكَ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ جَفَاكَ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَدَاكَ فَقَدْ أَدَى رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَصَلَكَ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ قَطَعَكَ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللَّهِ؛ لَأَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَ رُوحُهُ الَّذِي بَيْنَ جَنبَيْهِ. أَشْهَدُ اللَّهُ وَ رُسُلُهُ وَ مَلَائِكَتُهُ أَنِّي رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَتِ عَنْهُ، سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخَطْتَ عَلَيْهِ، مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّاتِ مِنْهُ، مُوَالٍ لِمَنْ وَآلَيْتِ، مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتِ، مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ، مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَ حَسِيباً وَ جَازِياً وَ مُثِيباً.

سلام بر تو ای دختر رسول خدا، سلام بر تو ای دختر پیامبر خدا، سلام بر تو ای دختر حبیب خدا، سلام بر تو ای دختر دوست صمیمی خدا، سلام بر تو ای دختر برگزیده خدا، سلام بر تو ای دختر امین خدا، سلام بر تو ای دختر بهترین خلق خدا، سلام بر تو ای دختر برترین پیامبران خدا و فرستادگان و فرشتگانش، سلام بر تو ای دختر بهترین مخلوقات، سلام بر تو ای سرور بانوان جهان از گذشتگان و آیندگان، سلام بر تو ای همسر ولی خدا و بهترین خلق بعد از رسول خدا، سلام بر تو ای مادر حسن و حسین این دو سرور جوانان اهل بهشت، سلام بر تو ای صدیقه شهیده، سلام بر تو ای خوشنود از خدا و خدا خوشنود از تو، سلام بر تو ای فاضله پاکیزه، سلام بر تو ای حوریه‌ی در لباس انسان، سلام بر تو ای پرهیزکار پاکیزه، سلام بر تو ای همسخن با ملائکه و ای بسیار دانا، سلام بر تو ای ستمدیده، ای که حقت غصب

شده، سلام بر تو ای سرکوب و مقهور شده‌ی دشمن، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای فاطمه دختر رسول خدا، درود خدا بر تو و روح و تن تو. گواهی می‌دهم که بر بُرهانی روشن از سوی پروردگارت از جهان درگذشتی، و هرکه تو را شاد کند رسول خدا را شاد نموده، و هرکه به تو جفا کند به رسول خدا جفا کرده، و هرکه تو را بیازارد رسول خدا را آزرده، و هرکه به تو بیبوند به رسول خدا پیوسته، و هر که از تو ببرد از رسول خدا بریده است، چرا که تو پاره‌ی تن او و روح بین دو پهلوی او هستی. خدا و رسولان خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که من خوشنودم از کسی که تو از او خوشنودی، و خشمگینم بر کسی که تو بر او خشمگینی، و بیزارم از هر که تو از او بیزاری، و دوست دارم هر که را که تو دوست می‌داری و دشمنم هرکه را که تو دشمنی می‌داری، و بیزارم از هرکه تو از او بیزاری و محبت دارم به هرکه تو به او محبت داری؛ و خدا برای شهادت و حسابرسی و کیفر دهی و پاداش دهی کافی است.

والحمد لله اولاً و آخراً

و حمد و ستایش مخصوص خداوند است که اول است و آخر!

والصلوة والسلام علی محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا كثيرًا

و سلام و صلوات تام و تمام بر محمد و آل محمد از ائمه و مهديين!

فهرست

- چرا کتاب مظلومیت فاطمه (علیها السلام)؟ ۱۲
- فصل اول: ۱۹
- اهل بیت در آیهی تطهیر چه کسانی هستند؟ ۱۹
- (اهل) در قرآن: ۱۹
- (اهل) در لغت: ۲۵
- منظور از کلمه‌ی (بیت) (خانه): ۲۵
- اهل بیت در آیهی تطهیر: ۲۷
- سخنان علمای عامه (اهل سنت): ۴۳
- احتجاج امام علی (علیه السلام): ۴۵
- احتجاج امام حسن (علیه السلام): ۴۶
- احتجاج امام زین العابدین (علیه السلام): ۴۷
- احتجاج عقیده زینب (علیها السلام): ۴۸
- احتجاج ابن عباس: ۴۸
- احتجاج سعد بن ابی وقاص: ۴۸
- استدلال واثله بن اسقع: ۴۹

۵۸	مخلص کلام:
۵۹	فصل دوم:
۵۹	اهل بیت در قرآن کریم
۷۵	فصل سوم:
۷۵	اهل بیت در سنت شریف
۷۹	فصل چهارم:
۷۹	مظلومیت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۷	بر حذر داشتن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> :
۸۹	فصل پنجم:
۹۵	ممانعت از نوشتن وصیت در برابر همگان:
۱۰۶	تأملی در روایات پیشین:
۱۱۴	آیا رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> وصیت کرد؟
۱۱۷	چگونه مسلمانان با محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> فرستادهی خدا وداع کردند؟
۱۲۱	فصل اول
۱۲۱	مستندات مظلومیت زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۲۱	مظلومیت حضرت <small>علیها السلام</small> از زبان رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> :
۱۲۴	مظلومیت حضرت <small>علیها السلام</small> از زبان امام علی <small>علیه السلام</small> :

۱۲۷. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان خودش:
۱۲۸. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام:
۱۲۹. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام سجاد علیه السلام:
۱۳۰. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام باقر و صادق علیه السلام:
۱۳۱. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام باقر علیه السلام:
۱۳۲. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام صادق علیه السلام:
۱۳۶. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام کاظم علیه السلام:
۱۳۷. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام رضا علیه السلام:
۱۳۸. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام عسکری علیه السلام:
۱۳۸. مظلومیت حضرت علیه السلام از زبان امام مهدی علیه السلام:
۱۴۱. فصل دوم:
۱۴۱. مظلومیت زهرا علیها السلام در سخنان علما
۱۴۱. بجز وجود دل سید مرتضی با قاضی عبدالجبار معتزلی:
۱۴۳. سخن شیخ طوسی با نظام و دیگران:
۱۴۵. سخن سید بن طاووس رحمته الله:
۱۴۸. سخن مقداد سیوری رحمته الله:
۱۴۹. سخن حر عاملی رحمته الله:

- سخن شیخ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ: ۱۴۹
- سخن شیخ یوسف بجرانی رحمۃ اللہ علیہ: ۱۵۰
- سخن شیخ جعفر کاشف الغطا رحمۃ اللہ علیہ: ۱۵۱
- فصل سوم: ۱۵۳
- مظلومیت زهرا علیہا السلام در شعر عربی ۱۵۳
- فصل چهارم: ۱۶۵
- ظلم و ستم به فاطمه علیها السلام اصل و اساس روز عذاب است ۱۶۵
- فصل اول: ۱۷۵
- سقیفه و بیعت ابوبکر ۱۷۵
- بیعت عمومی: ۱۸۴
- سخن ابوبکر پس از بیعت: ۱۸۴
- آشکار شدن خار کینه‌ی نفاق: ۱۸۶
- متخلفان از بیعت با ابوبکر: ۱۹۷
- پشیمانی برخی و اعلام بیعت با علی علیه السلام: ۲۰۶
- فصل دوم: ۲۰۹
- سیاست‌های خلافت سقیفه ۲۰۹
- اول: یکسره کردن کار گروه‌های مؤمن بیعت‌کننده با علی علیه السلام: ۲۰۹

- دوم: خلع و کنار گذاشتن بنی هاشم. ۲۱۱
- سوم: سیاست تشویق. ۲۱۱
- چهارم: دسیسه‌ی آناب برای کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... ۲۱۴
- پنجم: زمینه‌سازی برای خلافت یار دیرین، عمر بن خطاب .. ۲۱۶
- فصل سوم: ۲۱۷
- حمله‌ی این جماعت به خانه‌ی وحی ۲۱۷
- کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند به دو گروه تقسیم می‌شوند: .. ۲۱۹
- این واقعه به روایت ابن قتیبه: ۲۱۹
- این واقعه به روایت یعقوبی: ۲۲۱
- این واقعه به روایت طبری: ۲۲۲
- این واقعه به روایت ابن عبد ربه در عقد الفرید: ۲۲۲
- این واقعه به روایت ابن عبد البر در استیعاب: ۲۲۳
- روشنگری‌هایی از متون پیشین: ۲۲۴
- روشنگری اول: اصرار عمر بر گرفتن بیعت از علی (علیه السلام) ۲۲۴
- روشنگری دوم: فاطمه (علیها السلام) در خانه است. ۲۲۷
- روشنگری سوم: نامه‌نگاری میان علی (علیه السلام) و خلافت غاصب ۲۲۹
- روشنگری چهارم: ابن قتیبه تلاش می‌کند از شدت واقعه بکاهد. ۲۳۱

- ۲۳۶..... بیرون آمدن فاطمه علیها السلام پشت سر علی علیه السلام:
- ۲۴۰..... وادار کردن امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت:
- ۲۴۴..... جزئیات آنچه برای فاطمه علیها السلام اتفاق افتاد:
- ۲۴۸..... اول: به آتش کشیدن و آنچه به آن مربوط می شود.
- ۲۴۸..... تهدید به آتش کشیدن:
- ۲۴۹..... آوردن پارهای آتش یا آتشزنه:
- ۲۵۳..... دوم: شکستن دنده‌ی حضرت علیها السلام
- ۲۵۵..... سوم: ضربه‌ی سختی که فاطمه علیها السلام دچارش شد.
- ۲۶۲..... چهارم: سقط محسن و آنچه به آن ارتباط دارد.
- ۲۶۴..... اول: اینکه محسن در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده است.
- ۲۶۶..... دوم: محسن در کوچکی از دنیا رفت.
- ۲۶۹..... سوم: سقط محسن علیه السلام
- ۲۷۰..... چهارم: علت سقط شدن محسن علیه السلام
- ۲۷۴..... تحریف روایات سقط شدن محسن علیه السلام:
- ۳۸۷..... فصل سوم:
- ۳۸۷..... از بین بردن سهم ذوی القربی (خویشاوندان نزدیک) ...
- ۳۹۳..... فصل اول:

- ۳۹۳ اندوه زهرایلیا پس از پدرش علیه السلام
- ۳۹۳ مجالس عزا و گریه برای از دست دادن مصطفی صلی الله علیه و آله
- ۳۹۶ شکایت و دادخواهی ایشان علیهم السلام
- ۴۱۵ فصل سوم:
- ۴۱۵ در شهادت زهرایلیا علیها السلام
- ۴۱۵ ساعاتی پیش از ارتحال:
- ۴۱۶ وصیت زهرایلیا به امیرالمؤمنین علیه السلام:
- ۴۱۹ وصیت آن حضرت علیها السلام به اسما بنت عمیس:
- ۴۲۱ شهادت زهرایلیا علیها السلام:
- ۴۲۴ مراسم تشییع و تدفین:
- ۴۳۰ گرامی داشت امام علی علیه السلام برای آن حضرت علیها السلام:
- ۴۳۳ تلاش برای نبش قبر: